

خاطرات و سفرنامه

موسیوب نیکبخت

قنصل سابق روس در ایران

با مقدمه از

استاد مکتب اشعار بهار }
دکتر تبرام فروشی (استاد دانشگاه تهران)

ترجمه - علی محمد فروشی (مترجم هجلیون)



خاطرات و سفرنامه

موسیوب نیکتین

قنصل سابق روس در ایران

با مقدمه از } استاد ملک اشعرا بهار
دکتر بهرام فره‌وشی (استاد دانشگاه تهران)

ترجمه - علی محمد فره‌وشی (مترجم بهایون)



چاپ اول ۱۳۲۶

چاپ دوم ۲۵۳۶

شماره ثبت وزارت فرهنگ و هنر ۱۴۸۱
۲۵۳۶/۲،۵

ناشر: کانون معرفت - تهران - خیابان لاله زار

تلفن ۳۹۲۴۳۷ - تلگرافی «معرفت»

کلیه حقوق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص «کانون معرفت» است

استعفای رضاشاه را میتوان یکنوع
انتقام دیپلماسی انگلیسی دانست زیرا که این دیپلماسی در طی سلطنت
۲۰ ساله رضا شاه مکرر بشکست برخورد که مهم ترین مواقع آن بدون
بحث الفای امتیاز نفت در سال ۱۹۳۲ میباشد که بنفع ایران دوباره تجدید شد
در حال مقاصد انگلیس و شوروی نسبت با ایران هر چه باشد من یقین دارم که
بالاخره پیک مخالفت میهن پرستانه سخت و مؤثری بر خواهد خورد .

ب نیکتین

سپتامبر ۱۹۴۱ . پاریس

چیزی که مرا با وجود کنالت شدید و انزوای قطعی و محض و ادار به نوشتن این مقدمه نمود حسن ترجمه این کتاب و صدق لهجه مؤلف کتابست. مؤلف جایی که بزبان اوست نیاز گفتن حقایق چشم نمی پوشد. اما چیزی که عیب ندارد و سراسر هنراست ترجمه کتابست که ذره نقص ندارد قلم آقای فره وشی (مترجم همایون سابق) بقدری شیرین و لطیف و زیبا است که براستی او بود که مرا باین فعالیت (از لحاظ خود من باید فعالیت حساب شود) با وجود نهی شدید پزشک و ادار کرد.

از مقدمه کتاب تعلیم اسما و ملک اشعرا بهار

مقدمه : بقلم آقای دکتر بهرام فره وشی

استاد دانشگاه تهران

مؤلف دانشمند این کتاب، شرق شناسی ارجمند بود که به ایران عشق می ورزید. من نخستین بار او را در پاریس دیدم. وی در آنوقت در آپارتمان بسیار کوچکی زندگی میکرد. ناتوان بود و در بستر بیماری افتاده بود. هنگامی که بیدارش رفتم. همسر او که بانویی سالمند و خوشرو بود در برویم گشود و به فارسی خوش آمد گفت. محیط خانه آنها کاملاً ایرانی بود، درست بیاد دارم که پنجره ها و درها را پرده های قلمکار اصفهان زینت داده بودند. روی میز قلمکاری بر روی میز کوچک گردی گسترده بود و چند تسکه فرش ایرانی نیز بر روی زمین دیده میشد.

او در تختخواب دراز کشیده بود و کتاب صفوالمصفا را میخواند. از دیدار من اظهار خوشنودی کرد و ساعتی درباره ایران سخن گفتیم. قیافه آرام و دوست داشتنی او بهنگامی که بیاد ایران بود پر از شور و هیجان می شد.

بعدها چندبار دیگر بیدار او رفتم و از او نکته ها آموختم. بمن اندرز داد که در مطالعات ایران شناسی که در پیش دارم، تنها به مطالعه تمدن ایران اکتفا نکنم و حتماً درباره تمدن و فرهنگ اقوام مجاور ایران شناسائی بیشتری بدست آورم و این اندرزها که من کم و بیش بکار بستم در مطالعات من در فرهنگ تطبیقی یاری های شایان کرد. او از اینکه پدرم به ترجمه کتابش پرداخته بود بسیار خرسند بود. ایرانی که من شناختم آخرین اثر چاپ نشده او بود و ترجمه کتاب از روی نسخه ماشین شده انجام یافت.

اما درباره مترجم کتاب برای من سخن گفتن آسان نیست. نوشته ها و ترجمه های متعدد او گواهان صادقی هستند بر دانش او. او مردی بود که به فرهنگ ایران خدمت های بسیار کرد. در آنوقت که در ایران مدرسه نبود، مدرسه برپا کرد. آنگاه که نویسندگان انگشت شمار بودند حدود ۶۰ کتاب درسی تالیف و منتشر کرد.

مردی بود خود ساخته و مانند دانشوران قدیم ایران کوشیده بود تا از هر خرمن خوشفای برجیند و از اینرو وی جزو آخرین نمایندگان روش قدیم دانشوری بود و به همه علوم زمان احاطه نسبی داشت. فلسفه، ریاضیات، فیزیک، شیمی، طب، هیئت زبان عربی و فرانسوی را میدانست.

در جوانی پس از فرا گرفتن فارسی و مقدمات عربی به فراگرفتن پزشکی سنتی و آموختن زبان فرانسوی پرداخته بود. سپس در دارالفنون قدیم ریاضیات و فیزیک و شیمی و علوم جدید را فرا گرفته بود. سپس با تنی چند از یاران به سفر پرمشقت حج پرداخته بود و در بازگشت در مدرسه دانش که یکی از چند مدرسه جدید تهران بود، به معلمی پرداخته بود. از شاگردان آن زمان استاد ارجمند دکتر عیسی صدیق رامیتوان نام برد که تا پایان زندگی پدرم همواره پاس شاگردی او میداشت.

در همان زمان بود که زرتشتیان ایران نخستین مدارس خود را بنیاد نهادند و از او خواستند که از آنها سرپرستی کند. سالی چند رئیس مدارس زرتشتیان بود تا اینکه روزی مرحوم فروغی (ذکاءالملک) از او خواست تا برای تاسیس مدرسه به زنجان برود.

پدرم می‌گفت "من این پیشنهاد را رد کردم و او قیافه‌ای جدی گرفت و بالهجه اصفهانی گفت: پس اگر شما جوان‌ها باین مملکت خدمت نکنید انتظار دارید من پیرمرد به شهرستانها بروم . . ."

ایسن سخن فروغی زندگی پدرم را بکلی تغییر داد و عازم زنجان شد و آوارگی خانواده ما نیز از همان روزگار آغاز گشت. هر چند سال از شهری به شهری دیگر بار سفر می‌بستیم و خاطره‌های تلخی از این سفرها هنوز در ذهن من باقی است. زنجان، رضائیه، تبریز، کرمان، اصفهان و سرانجام بهنگام کهولت بازگشت به تهران.

پدرم بهر کجا که میرفت می‌بایستی تشکیلات جدید، فرهنگ و مدرسه بوجود آورد و تعلیم و تربیت جدید را اجرا کند و برای این کار، گاه با مشکلاتی بزرگ روبرو میشد. در همین دوران بود که دوره کتاب‌های درسی خود را نوشت که بالغ بر ۶ جلد میشود. بسیاری از این کتابها از جمله کتاب حساب مظفری در تمام مدارس ایران تدریس می‌شدند و کتاب حساب به چاپ هفتادم رسید.

به یاد دارم که روزی یکی از ناشران آثارش که با اودوست بود، وی را به میهمانی فراخوانده بود و بهنگام عصر او را به گردش در شهر برده بود و ضمناً "به اسلاک خود سری زده بود. پیش از سی مغازه و خانه و غیره را بازدید کرده بودند. بهریک از آنها که رسیده بودند دوست ناشر گفته بود، این خانه از سود حاصل از چاپ دهم کتاب حساب شما فراهم شده است. آن مغازه را از سود چاپ بیست و پنجم خریدام آن دیگری از سود کتاب هندسه حاصل شده است. پدرم هنگامی که شب به خانه آمد.

می‌خندید و داستان گردش خود را در شهر برای ما باز می‌گفت. من از او پرسیدم. پدر پس سهم شما در این میان چه بود. از اینهمه کتاب که چاپ شد و بفروش رفت به شما چه رسید. خندید و گفت فقط برای چاپ‌های نخستین این کتاب‌ها ۵۰ ریال حق تالیف بمن داده شد که با آن یک چادر کرب دوشین برای مادرت خریدم و بقیه خرج شد. باری مردی بود چنین با یک دنیا گذشت و صفا.

در دهه آخر زندگی که از کار وزارت فرهنگ آنزمان بازنشسته شده بود. فراغت بیشتری داشت و به کار ترجمه کتاب‌های سودمندی پرداخت. از آثار این دوره او میتوان ترجمه کتاب‌هایی مانند سیر فلسفه در آسیای میانه تالیف گوینو، سفر نامه هانری رنه دآلمانی، سفرنامه مادام دیولافوا، ایرانی که من شناختم، روبنسون سویس و غیره را نام برد. مجموعه آثار چاپ شده درسی و غیر درسی او بالغ بر ۶۷ جلد میشود. چند سال پایان زندگی را دلیرانه در برابر بیماری سرطان حنجره مقاومت کرد و هیچگاه شکوه و ناله نکرد و ضعف و ناتوانی بوی راه نیافت و با آنکه چشمانش پس از آب آوردن و عمل جراحی بخوبی نمی‌دید. چشم از خواندن باز نکشید و با عینک و ذره بین بزرگی که بر روی صفحه کتاب میگذاشت ساعتها کتاب میخواند. گاهی نیز ساعتها خود فرو میرفت و با افکار فلسفی خود سرگرم می‌شد و گاهی نیز شعری به مناسبتی می‌سرود.

چنین بود تا در بعد از ظهر روز دوازدهم آبانماه سال ۱۳۴۷ خورشیدی در سن ۹۲ سالگی رهسپار جهان مینوگشت.

در پایان این گفتار از آقای حسن معرفت مدیر کانون معرفت که این کتاب را در قطع بزرگ تر تجدید چاپ کرده و گرد فراموشی از آن ستردماند سپاس فراوان دارم.

بهرام فره‌وشی

شرحی است که استاد بزرگوار جناب آقای
ملك الشعرا بهار راجع باین کتاب مرقوم فرموده اند

یکی از کتب خواندنی

چند روز قبل کتابی که تازه در سلسله انتشارات کانون معرفت ترجمه و
طبع شده است بدستم رسید .

این کتاب در ۳۲۵ صفحه بقطع کوچک و ظریف با حروف و کاغذ
مرغوب منتشر شده و از کتبی است که خواندن آن برای هر جوان ایرانی از
جمله ضروریات است - تاریخی است مربوط با آغاز مشروطه خاصه سالهای
۱۹۰۹-۱۹۱۱ و میتوان گفت از ابتدای مشروطیت تا استعفای رضاشاه
پهلوی را در بر دارد .

مؤلف یکی از جوانان خاورشناس روس و از نجبای پتروگراد و از
کارمندان فاضل و لایق وزارت خارجه روس تزاری است موسوم به (ب. نیکیتین)
که تحصیلات خود را در ورشو و مسکو و پتروگراد در رشته حقوق و عربی و
ترکی و فارسی و فرانسه خاصه ادبیات فارسی و شناسائی ایران پایان برده
و مدتی هم در استانبول تحصیل میکرده و در بالکان و ترکیه گردش کرده
و بالاخره در ۱۹۰۹ برای مرتبه اول از لنین گراد (بقول او: پترزبورغ)
از راه داخله روسیه و بحر خزر وارد ایران شده از طریق رشت باصفهان رفته
و پس از چندی بروسیه برگشته است و درین سفر نخستین ارمغانهای تاریخی
را بخوانندگان کتاب خود از حرکت دموکراسی گیلان و قزوین و طهران
و اصفهان و قدری از شخصیت رؤسای این حرکت مرحوم «سپهدار تنکابنی»
و مرحوم «سردار اسعد» و «صمصام السلطنه» و «ضرغام السلطنه» و قدری
از حالات روحی محمدعلی میرزا و پیشرفت ملیون (بقول او دموکراتها) و
پادشاهی «احمدشاه» بیان میکند ، و همچنین مقدماتی شافی و کافی از معاهده
۱۹۰۷ بین روس و انگلیس - وارد شدن قوای نظامی روس بدون حق و

عدالت بداخل ایران بقصد تصرف مملکت و تخریبات سفارت انگلیس و دیگرهای پلومماژوراستوکس معروف انگلیسی نقل میکند و حتی یکجا صریح میگوید که دولت روس تزاری بنا پیشنهاد دولت انگلیس در شمال ایران قشون وارد کرده است تاکنلی اروپائی تبریز و امور تجارتنی را که در خطر افتاده است حفظ کند (ص ۳۹).... از عجایب انشکه در خلال انتقادی از جنبش پیش از وقت دموکراسی در ایران و چین چنین میگوید : من معتقدم ایران باید پادشاه ایرانی با اقتدار و وطن دوستی داشته باشد مانند رضاخان...

از همان اوقات که در اصفهان بکارهای قونسولگری مشغولست اقرار میکند که حکومت در این طرفها - شمال ایران - قونسولهای روس است !... در پائیز ۱۹۰۹ به نئین گراد مراجعت میکند - و رسماً وارد وزارت خارجه میشود - درین فصل مشروحی از سیاست بالکان و نزاع بلغار و صربی با عثمانیها بیان میکند - همهجا روزنه افکار سیاسی او وسیع و روشن و گفتارش صریح و دلچسب است و از ابتدای کتاب خواننده خودرا با مردی متمدن و مؤدب بشردوست میانه رو منصف و حقیقت یاب روبرو می بیند.

در ماه نوامبر ۱۹۱۱ بسمت منشی و مترجمی کونسولخانه رشت که آن روزها زیر چنگال بی رحمانه «نکراسف» نامی قرار داشت مأمور گردید ولی در فوریه سال دیگر ۱۹۱۲ به همراه خانم فرانسوی خود که زنی با سلیقه و با ذوق و با اطلاع بوده است برشت وارد میشوند .

بعد از ورود برشت بتدریج رشته اختیارات را در دست میگیرد و بالصرایه اقرار میکند که دولت روس تزاری شمال ایران و منطقه قسمت خودرا ملک طلق خود دانسته تصرفات مالکانه میکند - و در ضمن همین داستان است که خبر قتل عام روسهارا در تبریز و رشت و غیره (در مورد اخراج مستر شوستر) مینویسد و در تمام این قضایا مثل یکمرد بی طرف و بشردوست صحبت میکند که خواننده نه تنها عصبی نمی شود بلکه از وجدان این مرد پر بدش نمی آید . سپس میرسد بد استان مرگان شوستر و روابط دوسفارتخانه انگلستان و روسیه تزاری و مظالمی که درباره ایرانیان آزادینخواه از طرف دو دولت ظالم ارتکاب شده و بعد هم میشده است !...

مؤلف هرچه در قوه جوانی و ذوق و نشاط شخصی و علمی خود دارد درین فصل - یعنی در ایام توقف در گیلان بخرج میدهد - از تمام جنبه‌ها و از هر طرف زیر و بالا پشت و پهلو درون و بیرون و حتی قواعد روابط بین مالک و زارع و سنن و قواعد دیرینه دیگر منجمله رساله حاج سید محمود مجتهد بحث میکند و نتیجه آنجا میرسد که شما بخوبی می بینید که مأمور روس بامر دولت خود و با معاهدات قدیم و مقررات از قبیل مداخله کونسولها در مجامعات اتباع داخله که یکطرف تبعه روس باشد و سایر قضایا و اختیارات و زور آنها و ناتوانی مأمورین ایرانی در ایران چه میکند و چه قدرت فرعون و سلطه قیصری را داراست !؟

مؤلف ما در پائیز ۱۹۱۴ سال اول جنگ از رشت احضار میشود - اما درین فصل دلکش که ذکر آن گذشت هر کس میتواند نشانه یک ملت بی گناه را که دچار دوغول سیاه و دود ز دسر گردنه شده است و با کمال مردانگی (یعنی تا ورود ناصر الملک و بستن در مجلس دوم) مقاومت میکند درک کند و از بیانات ساده و بشر دوستانه‌ای که جسته جسته از خلال اقا ریر مؤلف تراوش می نماید این حقایق را مزمره کرده و درست بفهمد !

این مرد در مدت اقامت خود در گیلان که تا حدود تنکابن و از طرفی تا طوالش در اختیار داشته بقول خود حکومت بلکه سلطنت می کرده است - زیرا کونسول روس همه کاره بوده و مرجع تمام کارها او بوده است ...

در تابستان سال ۱۹۱۴ با و اطلاع دادند که بسمت منشی کونسول ژنرالی تبریز منصوب شده است بالجنله تا بروز جنگ بزرگ بین الملل در رشت متوقف بوده و در ماه سپتامبر حرکت میکند و برای رفع بیماری مالاریا و گذراندن مرخصی به پترزبورگ (لنین گراد) میرود .

در مراجعت از پترزبورگ (لنین گراد) وارد تفلیس شده و شرحی از تاریخ گرجستان و علل محو شدن استقلال آن مملکت میدهد و بالاخره اشاره‌ای بژنرال ایسم استالین میکند و میگوید امروزه امپراطوری تزارها با اراده یک نفر گرجی اداره میشود (نویسنده از روسهای سفید است و در پاریس اقامت دارد و با آنکه میداند در روسیه شوروی حزب حکومت میکند باز اراده استالین را پیش کشیده است !...)

مؤلف در صفحه ۱۸۸ تحت عنوان: تعرض قشون روس در آذربایجان - این مطلب را با فضیلت عناصر انقلابی قفقاز که ذوقایع ایران در سال ۱۹۰۵ دستنی داشته اند مربوط میدانند و مینویسند ما مردم بودیم که باید بنگاهداری سرحدات قفقازی خودمان قناعت کنیم و یا آنکه از سرحد تجاوز کرده در خاک ایران بغالیت نظامی پردازیم... بالاخره در موقع عزیمت من از پلرزبورغ شق ثانی را ترجیح دادند!

اینجا مؤلف از صفحات ۱۸۹ - ۱۹۰ ببعد داستان های مهم و مهیج از مداخلات قوای روس و ترک و کرد و آشوری و جلو و غیره در آذربایجان که خود او همه جا حاضر و از عمال عده عمل بوده است نقل مینماید و تاریخ ایران و مداخلات روس و دسایس انگلیس را بخوبی روشن میسازد تا روزی که خود کونسول ارومیه (رضائی) میشود - اطلاعاتی که او از حالات ارومیه میدهد معنی ضرب المثل ایرانی (بیچاره ارومیه) را که خودش هم دارد از یادها میروید برای ماتازه میکند و میرساند که چه صدمات و لطماتی در نتیجه مداخلات میسیونرها و ملل گوناگون کرد و آشوری و ترک و ارمنی و مسلمان بر سر مردم ارومیه از مسلم و ترسا وارد شده است چنانکه در صفحه ۳۱۲ گوید از قراری که معتمدین محلی میگفتند در این کشمکشهای روس و ترک و آشوری و کرد قریب هفتصد هزار تبعه ایران در ارومیه و قراء اطراف آن از مسیحی و مسلمان بقتل رسیده اند!

بالجمله درین فصل سیاست اطراف دریایچه ارومیه و ارومیه و سرحدات روس و ترک و اشاراتی که از تهران با او میشود و بالاخره تا جایی که انقلاب شوروی میشود و اختیار قوای روسیه در ایران بدست انگلیسهای اقتصادی و سپس مؤلف از ارومیه برشت میروید و با میرزا کوچک خان از طرف بیچاره خوف فرمانده قوای روس که میخواسته است با قوای ژنرال «دسترویل» از زشت بگذرند و بیا کو بروند بعنوان سفارت ملاقات کرده و اینجام قسمتی از داستان جنگلی و میرزا کوچک خان را از روی کمال بیطرفی وصف میکند.



بالاخره میگوید مسیو براوین کونسول اردبیل دعوت انقلابیون را پذیرفت بن هم گفت داخل دعوت انقلاب شوم و نشدم... مدتی در تهران

میانند صفحات ۳۲۰ - ۳۲۱ و در ماه ژون ۱۹۱۹ باتفاق مسیواتر از راه باگو - باتوم بطرف پاریس عزیمت میکند ، این کتاب را هم در پاریس نوشته و استعفای رضاشاه را از سلطنت نیز در بردارد !



چیزی که مرا با وجود کسالت شدید و انزوای قطعی و محض و ادار بنوشتن این مقدمه نمود حسن ترجمه این کتاب و صدق لهجه مؤلف کتابست . مؤلف جایی که بزبان او است نیز از گفتن حقایق چشم نمی پوشد - اشتباه زیاد دارد - و اگر میخواستم آنها را شرح بدهم این مقاله کتابی شده بود (۱) - اما چیزی که عیب ندارد و سراسر هنراست ترجمه کتابست - که بخلاف بعض کتابها که آقای معرفت چاپ کرده اند ذره نقص ندارد - قلم آقای فره وش (مترجم همایون سابق) بقدری شیرین و لطیف و زیبا است که برآستی او بود که مرا باین فعالیت (از لحاظ خود من باید فعالیت حساب شود) با وجود نپی شدید پزشک و ادار کرد - امیدوارم خسته نشوند و باز هم ازین کتب مفید ترجمه فرمایند .



(۱) منجمله درباره سیاست خارجی رضاشاه از لحاظ سادگی و نیک بینی که مؤلف دارد، بسیار خوشبین است و از آن نیک بینی ها یکی در آخرین صفحه کتاب اشاره با استعفای رضا شاه از سلطنت و حمله بریتانیا بایران است که میگوید : «استعفای رضاشاه را میتوان یکنوع انتقام دیپلوماسی انگلیسی دانست زیرا که این دیپلوماسی در طی سلطنت ۲۰ ساله رضا شاه مکرر بشکست برخورد (۲) که مهمترین مواقع آن بدون بحث الغای امتیاز نفت در سال ۱۹۳۲ میباشد که بنفع ایران دوباره تجدید شد... (ص ۳۲۵ س ۱۷-۲۰) و ما امروز شک نداریم و بییقین میدانیم که اعلام الغای امتیاز داری و دنباله هائی که پیدا کرد مبتنی بر یک توطئه و تباری مفصل دیپلوماسی بوده است که شمه ای از آنرا برخی از رجال دست اندر کار در مواقع رسمی فاش نمودند و یکی از ابتلائات بزرگ ما امروز برابری با همان توطئه و همان دیپلوماسی وسیعی در چبران و بازیافت آن است !!!...

کتاب (ایرانی که من شناخته ام) از کتب بسیار مفید تاریخی است که با منضم گردیدن بتاریخ پروفیسور براون که تازه چاپ و ترجمه شده است لازم بود این کتاب نیز ترجمه شود .

من از کنج انزوا بمؤلف محترم و مترجم فاضل این کتاب تبریک میگویم و مردم را بخواندن آن کتاب تشویق مینمایم .

تهران دیماه ۱۳۲۹ - م . بهار

تقدیم به مسر عزیز و
باو فایم که شریک رنج و
آسایش و در تمام مراحل
زندگی و مسافرتها یار
مددگار من بوده است .
ب . نیکیتین

ایرانی که من شناخته ام

نگارش

موسیو ب - نیکیتین

قونسول سابق روس در ایران

ترجمه

آقای فره وشی (مترجم همایون سابق)



مادام و مسیو نیکیتین

مقدمه مترجم کتاب

بسمه تعالی

شرح مختصر زیر برای آگاهی خوانندگان محترم کتاب است
سال گذشته دوست ارجمندم آقای صنعتی زاده کرمانی که دایای آثار
قلمی زیادی هستند بزم گردش مسافرتی باروپا کردند و ایامی را در کشورهای
فرانسه و سوئیس و آلمان و انگلستان بسر برده بیشتر اوقات خود را بدیدن
کتابخانه‌ها و موزه‌های بزرگ و آثار علمی و ملاقات خاورشناسان مشهور
صرف نمودند از جمله بامسیو. ب نیکیتین خاورشناس نامی و نویسنده این
کتاب که فعلا رئیس قسمت اقتصادی تجارت خارجه بانک فرانسه است و زبان
فارسی را هم خوب میدانند آشنا شدند.

مسیو نیکیتین که شرح زندگانی او بعد از این مقدمه نوشته شده اصلا
اهل لهستان و مدتی در ایران از طرف دولت روسیه در رشت و ارومیه سمت
قونسولی داشته و پاره‌ای از شهرهای دیگر ایران را نیز دیده است. مشارالیه
مشاهدات خود را بصورت کتابی تحت عنوان ایرانی که من شناختم بزبان
فرانسه بقلم آورده است.

آقای صنعتی زاده راجع باین کتاب و نقل آن بفارسی بانویسنده معروف
آقای جمال زاده مذاکره و مشورت میکنند ایشان اظهار میدارند که من
این کتاب را قبلا خوانده‌ام و نظر باینکه مطالبش راجع بایران است در ترجمه
آن بفارسی زبانی ندیده بلکه مفید میدانم و قرار بر این می‌شود که با اجازه
نویسنده نسخه آن برای ترجمه بهتران فرستاده شود.

بالاخره کمی بعد آقای جمال زاده نسخه ماشین شده را از نویسنده گرفته
توسط استاد شهپر جناب آقای ملک الشعرا بهار بهتران فرستادند و آقای
صنعتی زاده نظر بسابقه دوستی ترجمه آنرا از نگارنده خواستار شدند بنده
نیز درخواست ایشانرا پذیرفته بترجمه آن پرداختم و اکنون باهمت و سرمایه
آقای حسن معرفت مدیر کانون معرفت کتاب چاپ و تقدیم خوانندگان میگردد.

موسیونیکیتین در مدت مأموریت خود در ایران ب مطالعه پرداخته و مطالب سودمندی را یادداشت کرده است مخصوصاً رقابت تاریخی دول مقتدر هم جوار ما را خوب روشن میسازد و چون در هنگام جنگ بزرگ در ارومیه قونسول بوده کشمکشها و زد و خورد های حزن آورو روس و ترکیه و اغتشاشات طایفه آشوری و کردها را در آذربایجان بخصوص در ارومیه که همه بزبان ماه تمام شد بتفصیل شرح میدهد و در هر حال تصور میکنم مطالعه کتاب او برای هم میهنان عزیز خالی از فایده نباشد

در خاتمه تذکار میدهد که نگارنده فقط بترجمه پرداخته و هیچگونه تصرف و اظهار نظری در مطالب این کتاب نکرده است و قضاوت در صحت و سقم مطالب آنرا بخواننده وامیگذارد. تهران آذر ۱۳۲۹ فرموشی

شرح زندگانی نویسنده کتاب

موسیو ب. نیکیتین (B. nikitine) در تاریخ ارار ۱۸۸۱ مسیحی در لهستان قدم بعرصه حیات گذارده و پس از پایان تحصیلات ابتدائی و متوسطه از سال ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۰ در دانشکده لازارف مسکو و دانشکده سن پترزبورگ که از ضمائم وزارت امور خارجه روسیه بود به تکمیل السنه ملل خاوری پرداخت. استاد این اودر مسکو عبارت بودند از پرفسور کرش (Korch) و بارن. ر. استاکلبرک (Baron. R. Stackelberg) و میرزا جعفر محلاتی و میرزا عبدالله غفاراو و در سن پترزبورگ پرفسور و

آ. ژو کوسکی V. A. Joukovski و میرزا رضاخان ایرانی در طی سنوات تحصیلی در ایام تعطیل برای مطالعه احوال و اوضاع ملل خاوری مکرر بخارج بمسافرت و مأموریت رفت. در سال ۱۹۰۵ در قسطنطنیه در مؤسسه باستان شناسی روسی کار میکرد و در سال ۱۹۰۶ پاریس مسافرت نمود و در دانشکده السنه خاوری حیه برفع نواقص تحصیلی پرداخت و در سال ۱۹۰۷ بیلگارستان رفت و باژون ترکها تماس گرفت و در ۱۹۰۹ بسنت نایب قونسول باصفهان مسافرت کرد و پس از مراجعت از ایران با دوشیزه فرانسوی ماده وازل ح. لری (H. Leroy) ازدواج نمود.

در بهار ۱۹۱۰ وارد وزارت امور خارجه روسیه گردید و در سال ۱۹۱۱

در مسابقه دیپلماتیک پذیرفته شد و در همان سال بسمت چاپار مخصوص حامل اخبار مأمور مسافرت به برلن و پاریس و لندن گردید و در سنوات ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۶ در ایران در سرویس قونسولگری های روسیه رشت و تبریز و ارومیه و ساوجبلاغ و تهران بکار اشتغال داشت و بالاخره در تابستان ۱۹۱۹ ایران را ترک و پاریس رفت که در آنجا تا کنون بزنگانی ادامه میدهد و بامور بانکی اشتغال دارد یعنی در بانک فرانسه مدیر تجارت خارجی و سرویس مطالعات اقتصادی و علمی است. علاوه بر شغل رسمی ریاست و عضویت چندین انجمن علمی را در پاریس دارد از قبیل انجمن آسیائی و انجمن مطالعات ایرانی و انجمن آثار مادی ملل و مؤسسه بین المللی تاریخ طبیعی انسان و آکادمی دیپلماتیک بین المللی و انجمن خاوری لهستان و کمیسیون خاورشناسی آکادمی علوم نژادشناسی و غیره.

از آثار قلمی او مقالات متعددی است که در روزنامه های خاورشناسی و دیپلماسی و مجلات اسلامی و روزنامه آسیائی و مجلات لهستانی و آنسیکلوپدی اسلام و فرهنگ دیپلماتیک انتشار یافته است. رسالاتی نیز راجع بانجمن آثار مادی و انجمن مطالعات و اطلاعات اقتصادی و غیره نوشته است.

بعلاوه کتاب پرفسور و. بارتولد (V. Barthold) را که در موضوع خاورشناسی در اروپا و روسیه نوشته و کتاب پرفسور ژ. کاپانویچ (J. Gapanovitch) هر دو را ترجمه کرده و کتاب فروشی پایو آنهارا چاپ و منتشر نموده است.

راجع بایران نیز رسالاتی در موضوعهای مختلف انتشار داده است از قبیل: ملت ایران و مطالعاتی راجع برمانهای تاریخی و مباحث اجتماعی و ادبیات ایران معاصر - افشارهای ارومیه - طوالش - رشت - والیهای اردلان - فرقه طاووسی - مهماندار کنت گوینو - ماهیت اقتصادی ایران و غیره. از اینها گذشته مقالات زیادی در روزنامه های یومیه و مجلات غیر خاوری نوشته است در ۱۹۲۶ بگرفتن نشان لژیون دو نور و در ۱۹۱۳ بداشتن نشان شیرو خورشید ایران افتخار حاصل کرده است.

در ۱۹۳۱ نیز انجمن جغرافیائی تجارتی پاریس نظر بفعالیت هائی که مشارالیه راجع باقتصاد آسیای روسیه و ممالک مجاور شرقی بعمل آورده با اعطای مدالی اوزا سرافراز کرده است.

مقدمه نویسنده کتاب

تاریخ تکرار میشود . ایرانی که من از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۹ باوضاع واحوال آن شناسائی حاصل کردم کاملاً در تحت نفوذ روس وانگلیس امرار حیات میکرد . ایران امروز نیز در مرحله ای وارد شده که شباهت کاملی با همان مراحل پیشین دارد . یعنی بازهم همان علل همان آثار را تجدید می کند ایران پیوسته در میان ذوهمسایه نیرومند در فشار است .

مادامیکه روسیه برها کردن قفقاز (مخزن نفت، مانگانز) وآسیای مرکزی (پنبه و انواع فلزات) تن در ندهد و انگلستان از هندوستان (مخزن آذمو مواد اولیه) دست نکشد کشور ایران همیشه گرفتار این فشار و این اوضاع ناگوار خواهد بود .

گفتیم که تاریخ تکرار میشود . البته این تکرار در خطوط برجسته آن است . جزئیات متغیر است و تصادفات سیاسی رنگهای دیگری بخود می گیرد . همانطور که به بهانه اتحاد نظامی ژرمن و ترك و اعلان جهاد ترکان عالم اسلامی مشتعل گردید و تصرفات نظامی و مداخلاتی در کشور باستانی ایران بعمل آمد بازهم بهانه های دیگری شروع پیروز کرده است .

بهر حال تصور میکنم مطالعه یادگارهائی که من در ایران از این اعمال دارم و بقلم آورده ام در موقعیت فعلی این کشور خالی از فایده نباشد . درست است که در فاصله یک ربع قرن ایران نوبنی ایجاد شد و توانست استقلال خود را بدست آورده و ابراز لیاقت نماید و از زیر فشار رقبه بیگانگان بدر آید و دارای صنایع و طرق شایسته ارتباطی و استحکام مالی و سیستم قضائی غربی گردد و بطور کلی در تمام شئون خود پیشرفت حاصل نماید ولی این عمل حشر ملی و احیاء بعد از موت هنوز در میان نشو و ارتقاء خود باقی و از درجه کمال دور است .

این ترقیات درخشان که در ایران پدیدار گردید کاملاً مربوط به

نفوذ و اقتدار شخص پادشاه جدید بود اما باید دید که آیا این اقتدار که برای رفورم و استحکام ایران لازم بود و بعمل افتاد ممکن است با این پیش آمدها که بنظر خلع سلاح و تعطیل تمام اهرمهای این کشور از طرف ییگانگان بروز میکند باز هم ادامه داشته باشد ؟

این خود مسئله بسیار مهمی است که انعکاس آن از سرحدات ایران هم خارج شده و باید در این موقع مطرح گردد و تمام ملل خاوری بآن توجه داشته باشند .

ایرانی که من شناختم کشوری است که من نسبت بآن مهر و علاقه بک و مخصوصی دارم این دل بستگی بایران پس از تحصیلات عمیق خاورشناسی در من ایجاد و راسخ گردید و برای اینکه برسانم چگونه من با ایران مواجه شدم يك قسمت از دوره تحصیلی خود را در اول این کتاب نقل میکنم و پس از همین دوره تحصیلی بود که من بدون طی برزخی بلافاصله در اینکشور وارد شدم البته کسان دیگری هستند که با قلم و بیانی رساتر از من ایران را با آنهمه مناظر زیبا و گذشته تاریخی و چیز های دیدنی و مطالب فهمیدنی تشریح خواهند کرد . من در این کتاب فقط بشرح اقامت و مشاهدات خود پرداخته ام و بسی خوشوقت خواهم شد که خواننده از این یادداشتهای من نسبت بایران مهر و علاقه ای بروز دهد .

در خاتمه تذکار میدهد که از نوشتن این مقدمه سالها میگذرد و فعلا اوضاع بین المللی بکلی دگرگون شده و ایرانیان نیز سیاست خارجی قدیم خود و توازن نفوذ روس و انگلیس چندان توجهی ندارند و اخیراً هم با امریکادوستی پیدا کرده اند از صمیم قلب خواهانم که این وضع جدید ضامن استقلال واقعی ایران بوده و موجب اشکالی با روسیه هم جوار نباشد و ایرانیان و روسها همیشه در دوستی خود باقی بمانند . ب . نیکیتین

فهرست مندرجات

فصل	عنوان	صفحه
۱	قسمت اول دوره آموزش	۱
۲	آغاز تحصیل در مؤسسه السنه شرقیه	۶
۳	فواصل بین صحنه های تحصیلی	۱۶
۴	تحصیلات ضمیمه آسیائی	۲۸
۵	اصفهان	۴۳
۶	مراجعت بسن پترزبورغ	۵۸
۷	ورود بوزارت امور خارجه	۵۹
۸	امتحان دیپلماتیک	۶۲
۹	قسمت دوم- اشتغال بکار	۶۵
۱۰	نفوذ روس در ایران	۶۶
۱۱	تصرفات نظامی روس در ایران	۸۲
۱۲	فعالیت قضائی	۹۳
۱۳	امور ثبت و انشائی و تجارתי	۹۶
۱۴	وظیفه سیاسی قونسولخانه	۹۷
۱۵	آرشیوهای قونسولخانه رشت	۱۰۹
۱۶	خاورشناسان در خاور	۱۱۳
۱۷	ورود آقای کرسستوتس	۱۱۴
۱۸	هیئت قونسولی رشت	۱۲۰
۱۹	زندگی اجتماعی	۱۲۱
۲۰	منظره گیلان	۱۳۲
۲۱	زندگانی روستائی	۱۳۴
۲۲	گردش در محوطه قونسولی	۱۴۰

۱۵۹	مطالعات خاورشناسی	۲۳
۱۶۷	ترقی ایران در قرن نوزدهم	۲۴
۱۷۱	آخرین شاه سلسله قاجار	۲۵
۱۷۵	عقیده عمومی روسیه نسبت بایران	۲۶
۱۷۹	عزیمت از رشت بروسیه	۲۷
۱۸۳	تهیه مقدمات مسافرت به تبریز	۲۸
۱۸۶	تفلیس پایتخت گرجستان	۲۹
۱۸۸	تعرض قشون روس در آذربایجان	۳۰
۱۹۰	ورود به تبریز	۳۱
۱۹۷	منسوب شدن بقنصلگری ارومیه	۳۲
۲۰۲	اوضاع سیاسی و نظامی در آذربایجان	۳۳
۲۱۳	فعالیت قونسولی در ارومیه	۳۴
۲۲۹	مسئله کرد	۳۵
۲۳۶	تشکیلات نظامی مسیحی	۳۶
۲۴۱	تبدیل سلاح بلباس قضائی	۳۷
۲۵۵	عزیمت به تبریز	۳۸
۲۵۸	مسافرت با کاروان از تبریز بقزوین	۳۹
۲۸۹	در جبهه ایران- رشت وجنگلیها	۴۰

عکسها

متأسفانه عکسهای کتاب خوب از چاپ بیرون نیامده و روشن نیست
لذا توضیحاتی را چه بآنها بشرح زیر داده میشود.

شرح	ص
مدعوین در اسب دوانی در بسترزاینده رود اصفهان	۵۴
رشت - محل امتیاز آلینکوف برای بریدن چوب جنگل	۱۰۹
از راست بچپ ۱-دو بوا ۲- کار گذار ۳- ب نیکیتین ۴- سردار منصور	
بندر انزلی (پهلوی)	۱۱۰
رشت - قونسولخانه روس در زیر برف	۱۱۱

ازراست بچپ ۱- مادام نیکی تین ۲- قونسول اصفهان	۱۱۵
۳- خانم قونسول	
رشت- خانه قونسول روس	۱۲۵
رشت - دستگاه ابریشم کشی ۱- میرزا عیسی خان فیض	۱۳۶
مادام و موسیو نیکی تین	
رشت - رودبار	۱۳۸
طالش - قصر سردار امجد	۱۴۶
آق اولر طالش	۱۴۸
نشسته ۱- مادام نیکی تین ۲- بو کدائف خاور شناس	
۳- موسیو نیکی تین	
دهکده کلشتر در کنار سفیدرود	۱۵۸
درخت سرو مشهور هرزیل نزدیک منجیل	۱۵۹
رشت - چغام بین رشت وانزلی	۱۶۱
سالارالدوله هنگام تبعید از ایران ازراست بچپ ۱- سالارالدوله	۱۹۱
۲- موسیو نیکی تین ۳- افسر روسی	
مارشیمون و مسیو نیکی تین	۱۹۸
ارومیه - مجلس پذیرائی	۲۲۰
ازراست بچپ ۱- دکتر پاکار امریکائی ۲- لابری امریکائی ۳-	
مسیو نیکی تین ۴- جناب ستاک اسقف کاتولیک ۵- مادام نیکی تین	
۶- جناب سرژ اسقف روس ۷- ژنرال ریبال چنکو	
زن کرد از طایفه جلو	۲۲۲
یکی از باغهای ارومیه	۲۴۲
اولین هواپیما که بایران آمده است	۲۹۳
دروسط ازراست بچپ م. نیکی تین. م. کوزمینسکی. مفاخرالدوله	
مادام نیکی تین	
هواپیمای کوزمینسکی	۲۹۴
سفارت روس در زرگنده	۳۱۶

ایرانی که من شناخته ام

قسمت اول - دوره آموزش

فصل اول

تخصیلات متوسطه من در ورشو

وقتی که فکر میکنم چگونه خاورشناسی بمن الهام شد در صورتیکه هیچ نوع مقدمه‌ای در این باب برای يك محصل که از اهالی ورشو و فاصله زیادی از خاور دارد فراهم نبود و بعلاوه در خانواده من هم آثاری از گذشتگان وجود نداشت که برای من سرمشقی باشد و توجه مرا نسبت بخاور جلب کند و بتحصیل آن حاضر و راغب سازد می بینم دلایل چندی هست که مرا پس از تحصیلات متوسطه و ادار با اختیار رشته تحصیلات عالیه خاورشناسی کرد اگر چه تأثیر این دلایل یکسان نبود اما من حیث المجموع همه در خاطر من يك نقش قطعی را بازی کردند.

چون بازمنه طفولیت خود مراجعه کنم می بینم تمام کتب ابتدائی قرائتی من بزبان های لهستانی یا روسی بوده کتب رمان و نمایشنامه هائی که مطالعه کردم اولین و سالی بودند که مرا آشنا کردند ب جنگهای لهستان باشبه جزیره کریمه و یا اتحاد با آن برضد طوائف قزاق و بیابان ها و سرحدات چمن زار را در نظر من مجسم می ساختند که کشور لهستان را از بحر اسود جدا میکردند یعنی همان نواحی که جولانگاه طوائف تاتار بوده اند و نیز با جنگهای قفقاز و جنگ مقدس و جنگهای باترکن و بلغارستان و بالکان وغیره آشنا شده بودم (۱) و علاوه بر دروس رسمی تاریخی که در مدرسه آموخته بودم ساعات دوستانه ای هم باشوالیه های لهستانی و بیک های کریمه و کوهستانیهای مغرور داغستان بصحبت میگذرانیدم و عملیات عالی هم تانان سرسازان روسی که پرچم ما را بکشورهای دوردست برده بودند میستودم از اینها گذشته تفصیلی را که کارازین Karazine راجع بفتوحات روسیه در آسیای مرکزی نوشته بود بدقت مطالعه

(۱) مؤلف نام مؤلفین کتبی که خوانده است بقلم آورده اما چون برای ما ایرانیان متضمن فوائدی نبود از درج آن هاضر فنظر شد.

گردم. خواندن این صفحات مرا به‌الم تازه ای وارد کرد و موجب بیداری حس کنجکاو طفولیت من گردید. معیناً خواندن این اوراق آن اندازه در من تأثیر نداشت که با اشتیاق يك راه قطعی برای تحصیل اختیار کنم زیرا که این نوشته‌ها را همسالان و هم کلاسهای من نیز میخواندند و از این وقایع و مسافرتها و سرگذشتهای تاریخی لذت میبردند. پس لازم بود که کسی با صدای رسا از خاور و ملل آن و جاذبه که مسافری را بطرف خود میکشاند برای ما مفصلاً صحبت کند و ما را از آداب و عادات و اخلاق خاوریان کاملاً آگاه سازد. متأسفانه هیچیک از پروفیسورهای تاریخ و جغرافیای ما این سیم را بر تعاش نیا نداشتند تنها معلم زبان فرانسه ماموسیو شارل نیرو (M. Charles Neyroud) که از اهالی لوزان سوئیس بود و اعتراف میکنم که شخصاً باین آموزگار آموزش و پرورش ابتدایی بسی مدیونم و همیشه سپاسگذار او هستم گاه گاهی احساسات مرا نسبت بخاور تعریک میکرد.

موسیو شارل در تمام نواحی آسیای روسیه مسافرت کرده و در کشور های مجاور دریای مدیترانه بسیاحت پرداخته بود و از آنجا ها حاصل فراوانی از مشاهدات دقیق خود بار مغز او آورده که همه دارای حیات بود و مجموعه ای هم از عکسها که از امکنه و اشیاء جالب توجه برداشته همراه داشت و به ما ارائه میداد.

در مواقعی که ، افعال بی‌قاعدۀ فرانسه را خوب صرف میکردیم و قطعات منتخبه را درست میخواندیم و اشعار حفظی را بروانی جواب میدادیم نشاطی باو دست میداد و در عوض با اندازه بکریم ساعت از شرح مسافرتهای خود ما را محظوظ میساخت گاهی از شکوه و زیبائی مساجد سمرقند و زمانی از فعالیت اهالی اسلامبول و زندگانی اعراب بدوی که در حوالی دمشق هستند صحبت میکرد و شاگردان با سکوت کامل گوش میدادند و کلاس که مرکب از چهل نفر پسران کوچک بود در اینموقع رفتار و اخلاق پسندیده ای را نشان میداد. من اعتراف میکنم که در همین لحظات فراموش نشدنی و گرانبها بود که رفته رفته گفتار این آموزگار در خاطر من نفوذ کرد و سخنرانی او بهتر و بیشتر از هر کتابی تصاویر خاور را در ذهن من مجسم میساخت و مثل این بود که من خاور را دارای گوشت و استخوان می بینم. بمبارۀ آخری من خاور را با چشم میدیدم که دارای حیات است قطارهای شتر کاروان و تجاری که در عقب دکانها روی زمین نشسته و آجرهای کاشی مینامی رنگ مساجد و تاریک و روشنی امکنه‌ها را عیناً مشاهده میکردم بتدریج احساسات من نسبت بخاور زیاد شد و میل مفراطی بدیدن این

آثار در من ایجاد گردید بطوریکه آرزو داشتم که فوراً در این محیط غوطه‌ور شده و در این جمعیت باشم و از نزدیک باین درویش گوش داده و صحبتی که برای این مردم حیرت زده می‌کنند بفهمم و داستان های دلکش الف لیل را از دهان او بشنوم و در هوای خنک و نشاط آور این مساجد بی سروصدا استراحت کنم این تأثرات شیرین طفولیت با پیشرفت تحصیل و سن من موجب تولید عامل دیگری شدند که عبارت بود از میل آزمایشهای شخصی

از طرفی هم انتقال پست پدرم بشهر ادسا موجب آن شد که من در مدت سه سال تحصیل ایام تعطیل را در این بندر دریای سیاه که در آستانه کشور ترکیه و آخر خطوط کشتی رانیهای متعدده است بسر برم. آمدورفت ملل مختلف ورود کشتیهای بزرگ که از تمام بنادر مدیترانه شرقی می‌آمدند موجب اشتغال حواس من شده و احساس می‌کردم که طوایف شرقی همه در آنجا هستند و من بآنها نزدیک شده ام مسافرین همه از شرق می‌آیند و هوای آن نواحی دوردست را با عطریات و مصنوعات خاوری همراه آورده اند و نیز میدیدم که در این بندر ترکها و عربها و سیاهان و هندوها همه مشغول فعالیت هستند و من در کنار آنها گردش می‌کنم یعنی همان سند بادها می که در بجزر احمر و اقیانوس هند دریانوردی کرده اند صدای مخلوط زبان های کشورهای مدیترانه در این بندر ادسا بگوش من بر میخورد .

در این سنوات که مقارن بود با ۱۹۰۰ و ۱۹۰۲ مسیحی من هنوز از آستانه کشور قدیمی بیرون نگذارده و حتی موقعی هم دست نداد که بتوانم اقلاً بقسطنطنیه که بسی شایق دیدار آن بودم بروم همینقدر موفق شدم که دو دفعه بکریه مسافرت کنم یکدفعه بهمراهی دوستانم که در آنجا املاکی داشتند رفتم و دفعه دیگر با دونفر از همسالانم به سیاستوپل (Sébastopol) رفته و از آنجا پیاده به بالتا (yalta) رفتم دفعه اخیر من خود را کاملاً در میان مسلمانهای تاتار میدیدم و احساس می‌کردم که در اطراف من لجه تترکی تکلم میشود . در باغچه سرای قصر قدیمی خوانین کریه را سیاحت کردم این مسافرت در موقع آخرین تعطیل مدرسه من رویداد پس از آن با صرفه جوئیها و از وجوهی که از تدریس شاگردان ابتدائی عاید میشد و خرج سفر فقیرانه ای که پدر و مادرمان بما دادند توانستیم با رفقای خود مسافرتی بکنیم بنا بر این در تابستان ۱۹۰۳ از ورشو بمسکو و از آنجا به یاروسلاوی (yaroslavi) رفتم و بعد بکشتی نشسته در روی رود ولگا بطرف پائین زاندم و بشهرهای نیژنی (Nijni) و قازان و سامارا (Samara) و ساراتو (Saratov)

وحاجی طرخان و بالاخره بققاز رسیدیم و از آنجاء معروف نظامی گرجستان را پیاپی پیمودیم که واقع است بین ولادی قققاز و تفلیس. در این شهر اخیر که پایتخت گرجستان است مختصر توقفی کرده و بعد رفتیم بطرف شهر باتوم که در کنار بحر اسود واقع است در همین ناحیه بود که اولین نخلستان و نارنجستان را زیارت کردیم و بمسافرت ادامه دادیم تا رسیدیم به دیر آتس جدید (Athos) در نزدیکی سوخوم قلعه در اینجا موضع حیرت آور و نشاط انگیزی را مشاهده کردم که هیچوقت از خاطر من نخواهد شد اینجا کوهستان مشجر رشته جبال قققاز تشکیل باغ بزرگ بهشت مانندی را میدهد که مناظر بسیار زیبا و جالب توجهی دارد. آخرین مرحله مسافرت ما باز کریمه بود از آنجا هم مجدداً به بالتا رفتیم که سابقاً خرابه های پانتیکابه (Panticapée) (۱) یونانی و آثار طوائف سیت را (Scythes) (۲) دیده بودیم پس از آن بسياحت داخله این ناحیه پرداختیم و بچادر داغ صعود کرده در چشمه آب یخ معجزه آسای سئوق سو (۳) استحمام کردیم و جنگلهای وسیع بایلا (Yaïla) که بسیار جالب توجه بود با ناحیه ای که سکنه آن یونانی بودند تماشا کردیم و بقایای کلیساهای قدیم و باغچه سرای را دوباره بتفصیل از نظر گذرانیدیم و بقصبه قارائیم (karaïm) و چوفوت قلعه Tchofout و سایر مواضع که دارای ابنیه و آثار قدیم بودند رفتیم مانند کچی قلعه و چرکس کرمن Tcherkesse-kermen و مانکوپ قلعه که در آنجا آثار و نشانه هائی از طوائف گت Goths و عیسوی و مسلمان دیده میشوند و نیز منازل و قصوری را دیدیم که در سنگهای آهکی حفر کرده بودند این آثار قدیمی مجموعه ای بود که شناختن آنها معلومات تاریخی زیادی لازم داشت که ما فاقد آنها بودیم اما البته بندرت سیاحانی مانند ما را پذیرفته بودند که بانظر دقیق و کنجکاوی زیادی بتماشای آنها بپردازند هر گوشه ای را بدقت از بالا و پائین بازرسی میکردیم این امر ممکنه زوایای بسیار قدیمی هستند که قرون عدیده زمان را دیده و اکنون جز خرابه های پرازخاری بیش نیستند.

این مسافرت نیز باعث شد که من با رغبت و شوق مفرطی بمطالعات خاورشناسی خود ادامه دهم لغاتی چند از زبان تاتاری حفظ و اصول صرف و نحو آنرا تا اندازه ای فرا گرفتم.

- (۱) مهاجر نشین یونانی (۲) ملل قدیمی وحشی که اغلب چادر نشین بودند در شمال شرقی اروپا و جنوب غربی آسیا
(۳) کلمه ایست ترکی بمعنی آب سرد.

بدین طریق من در قلب روسیه و روی رودولکا و بعد در ممالک اطراف آن از قبیل کریمه و قفقاز وارد بعالم خاوری شدم بدون اینکه معلومات درست و مکفی از تاریخ و السنه خاوری داشته باشم همینقدر میدانم که اشتیاق من بود در این طریق روز بروز زیادتر میشد. از طرفی هم آثار خاوری در تاریخ میهن من از حیث جغرافیائی يك اصل انفکاک ناپذیری بود. و خلاصه اینکه همین احساسات باعث شد که پس از خاتمه تحصیلات متوسطه از پدرم درخواست کنم که مرا بمسکو بفرستد تا وارد تحصیلات خاورشناسی ملل مسلمان بشوم و بروم بمؤسسه لازارف که مخصوص تعلیم السنه شرقیه است.

اگرچه پدرم در بدو امر قدری متحیر و متفکر ماند ولی پس از آنکه باو گفتم که ممکن است از این راه در آئینه در امور دیپلماتیک وارد شوم از نظر مهری که بمن داشت بندرخواستم رضایت داد که در سن بیست سالگی از اود دور شوم و گفت ممکن است پس از چند سال خدمت در وزارت خارجه دوباره بخانواده برگردم و با آنها تماس حاصل کنم.

فصل دوم

آغاز تحصیل در مؤسسه السنه شرقیه

در این جا من نمیخواهم راجع به مادر رضاعی خاورشناسی خودم یعنی مؤسسه لازارف زیاد صحبت کنم همینقدر اشاره میکنم که این مؤسسه مربوط است بزمان کاترین دوم و در آغاز فقط یتیم خانه و پانسیون بود برای اطفال ارمنی که لازارف نامی از اهالی جلفای اصفهان تأسیس کرده بود. خانواده لازارف نظامیان و کارمندان اداری برجسته ای برای کشور روسیه فراهم کرد و نسبت بهم وطنان بی بضاعت خود نیز خدمات بسیاری کرده است. باری این یتیم خانه کم کم نوسه یافته و سرانجام تبدیل شده بود بیک آموزشگاه متوسطه که در آنجا علاوه بر برنامه عادی چند زبان شرقی هم در آن تدریس میشد و طبیعی است که زبانهای ارمنی و گرجی هم باید تدریس بشود زیرا که شاگردان این مدرسه اکثر ارمنی ها و گرجی های قفقاز بوده اند در سال ۱۸۷۰ دولت روسیه باین فکر افتاد که تعلیم السنه شرقیه را از برنامه تحصیلات متوسطه جدا کند و دانشکده ای ایجاد کرد که دوره آن سه سال بود و مخصوصاً در آن خاورشناسی تعلیم میشد و شاووده کلاسهای مخصوصه مؤسسه لازارف بدین طریق ریخته شد و شاگردانیکه دارای دیپلم متوسطه بودند در آن پذیرفته میشدند این کلاسها برای تشکیل کادرهای اداری قفقاز و بطور کلی برای ایالاتی که سکنه آنها مسلمان بودند اختصاص یافتند. بعضی از این شاگردان هم پس از خاتمه تحصیل بنا بر شورای معلمین و توصیه آنان در مؤسسه عالیتری در سن بطرسبورغ وارد میگرددند که از ضمام وزارت امور خارجه بود و من بعدها به تفصیل از آن صحبت خواهم کرد تعلیمات مؤسسه لازارف صورت عملی داشت و بشاگردان زبان و تاریخ خاور مسلمان رایاد میداد و مقصد آن تربیت خاور شناسان علمی نبود بلکه مقصود پروراندن کارمندان بود که بتوانند منافع زیاد روسیه را در خاور و کشورهای مسلمان هم جوار تأمین کنند. البته این خیالی بود بسیار عالی اما در واقع بطوری که باید و شاید بنتایجی که از آن منظور بود منتهی نگردید. یک عده از شاگردان که در این مؤسسه لازارف وارد میشدند مقصودشان این بود که

زودتر بوسایل سهلی دیپلم گرفته در خدمات دولتی داخل شوند زیرا که در اینجا دوره تحصیلی سه سال بود در صورتیکه در سایر مدارس عالی و دانشگاه میبایستی چهار سال صرف وقت کنند تا بتوانند در کارهای دولتی دخالت نمایند بنابراین کلاسهای مخصوصه لازارف بمؤسسات تعلیمات عالییه شباهت داشتند که عدّه قلیلی در روسیه بنام لیسّه وجود داشت .

بسیاری از شاگردان دیپلمه مؤسسه لازارف دارای شغل اداری میشدند که هیچ مناسبتی با خاورشناسی نداشت بعلاوه عدّه شاگردان دیپلمه هم خیلی کم بود مخصوصاً آنهایکه دیپلم درجه اول را میگردفتند و موظف بودند که تزی را هم ارائه دهند و کسانیکه باخذ دیپلم درجه دوم نائل میگرددند بصورت ظاهر دارای همان مقام درجه اول بودند اما حق ورود بمشاغل عالی را نداشتند بلکه باید در مقامات پست تری در اشل تا بلوی مقامات که از زمان بطر کبیر در روسیه معمول بود وارد شوند و ترقیات آن بر طبق قدمت خدمت حاصل میگردد . باید اعتراف کرد که با این حال مؤسسه لازارف اشخاص مهمی را بوزارت کشور و وزارت فرهنگ و مخصوصاً بوزارت خارجه تسلیم کرد که از آن جمله است زینوویو Zinoviev که بمقام سفارت اسلامبول رسید . ذکر این تفصیل برای تعریف وضعیت عمومی مدرسه ای که مرا در ماه اوت ۱۹۰۴ پذیرفت بی مورد نبود . در این موقع سی نفر باشلیه جوان که از تمام زوایای کشور پهناور ما و حتی از خارجه آمده بودند پذیرفته شدند در میان ما عرب ارتود کسی هم بود از اهل فلسطین ماهمه بطور یقین باور داشتیم که چماق مارشالی در کیف مدرسه ماهست یعنی اطمینان داشتیم که پس از خاتمه تحصیل مقامی را در وزارت خارجه اشغال خواهیم کرد اما طولی نکشید که تقریباً حالت باسی بما دست داد و این درس عبرت را هم پرفسور زبان عربی آ. کریمسکی A. krimsky بماداد این پرفسور عالیرتبه هیکل جالب توجهی نداشت ولی دارای معلومات زیادی بود و ما را در کلاس برای اولین درس پذیرفت و صحبت مفصلی کرد که بسیار یأس آور بود .

او بدون ملاحظه بما گفت برای چه اینجا آمده اید ؟ تحصیلات خاوری مخصوصاً زبان عربی که اساس معلوماتی شما باید قرار گیرد بسیار مشکل است و بایستی در آغاز توجه و دقت زیادی بآن داشته باشید و اگر چنین توجهی را نداشته و در این فکر هستید که زندگانی تحصیلی شما مطبوع واقع گردد و مانند محصلینی باشید که منظمأ در سر درس حاضر نمیشوند و فقط روزهای قبل از

امتحان با کتاب تماس میگیرند از حالا بشما میگویم که عاقبت بدی خواهید داشت و با پشیمانیهای تلخی مواجه خواهید شد زیرا که ابتدا موفق نمیشوید که برطبق برنامه ما جواب دهید پس بکسانیکه در این فکر نیستند و فقط بامید دریافت دیپلم با اینجا آمده اند من صادقانه نصیحت میکنم که چون هنوز وقت دارند بروند بدفتر مدرسه و مدارک خود را پس گرفته بدانشگاه بروند بعلاوه سلمنا که شما سرانجام دیپلم خوب یا بدی را گرفتید آیا با آن چه خواهید کرد؟ زبان عربی بدر شما نخواهد خورد مگر اینکه با آن مکهها را از خود دور کنید. خیلی کم اتفاق میافتد که معلومات شما بحالتان مفید واقع گردد پس تا وقت نگذشته بروید و اوقات گرانها را تلف نکنید.

البته خواننده تصدیق میکند که پذیرفتن شاگرد بدینطریق که آثار ملاحظت و مهوری در آن دیده نمیشود جز یأس و بی اعتمادی بمقدرات آتیه انسان چیزی اضافه نخواهد کرد اما صحبت کریمسکی برای ما مفید واقع شد و مدلل کرد که از ساعت اول - اگر میخواهیم در تحصیل موفق شویم - لازم است اقلاً بخودمان بگوئیم که عجاله با استثنای نام شاگرد هیچ تغییری در اوضاع تحصیلی ما روی نداده است و خواب دیدن ما که با او نیفرم کبر و غرور و بفروشیم و در اجتماعات خلاف اخلاقی داخل شویم و به تحسین آرتیست ها پردازیم و در کارخانه آبجوسازی سرگرم شویم جز خواب دیدن چیز دیگری نخواهد بود و خلاصه آنکه هر کس بر حسب وسیله که دارد باید در یک زندگانی تازه ای وارد شود و شاگرد بانظم و ترتیبی باشد. لازم است فوراً با تصمیم و عزم محکمی بکار پردازیم و اقلاً شالوده بنای خود را ریخته داخل شویم در رموز این زبان عربی هولناک - که بقول یک مبلغ مذهبی که کریمسکی برای ما حکایت کرد - تنها فرشتگان ممکن است آنرا تکمیل کنند و همینکه با صرف و نحو عرب و ترک و فارسی آشنا شدیم که باید آنها را در سال اول فراگیریم تصور میرود که دستمان باز شود و بتوانیم بموضوعهای کمتر کسالت آور پردازیم و بتونی برخورداریم که اجازه دهند با قدمهای محکم در روایات و اخبار و عقاید و سلیقه خاور مسلمان داخل شویم.

بدینطریق من تصمیم قطعی بتحصیل خاورشناسی گرفتم و البته آنرا مدیونم بدلائلی که بطور اختصار ذکر شد نسبت بجاذبه که خاور در من ایجاد کرده بود و هم چنین مدیون هستم باحساساتی که نباید از نظر دور داشته باشم یعنی رضایت پدرم که بدون هیچ شرطی مطابق میل من رفتار کرد و فقط نظرش بموقعیت من در کار و مراجعت بسن بطرس بورغ بود که در آنجا نیاکان من

بواسطه فعالیت نام شرافتمندانه تحصیل کرده بودند .
 اکنون میپردازم بشرح ایام شاگردی و اوصاف معلمین خاورشناس
 و طریقه تدریس آنها : مدیر مدرسه متوسطه و کلاس های خصوصی مؤسسه لازارف
 پرفسور وزولدفدرویچ میلر بود . **Ves vold.Fedorovitch.miller**
 این مدیر ما مردی زبان شناس و طوائف شناس بود که نامش بواسطه
 مطالعات در احوال ملل قفقاز مرز کزی اشتہاری داشت این دانشمند بزرگ روح
 بینظیری داشت و آنچه را که ما توانستیم بیشتر از سایر نسل های محصلین
 در او مشاهده کنیم این بود که سالهای اقامت ما در این مؤسسه تطابق پیدا
 کرده بود بانهضت انقلابی ۱۹۰۵ در روسیه و بواسطه نفوذ این مدیر مهربان
 ما بیش از یک نیمه یکسال تحصیلی را تلف نکردیم آنهم بواسطه اعتصابی بود
 که در غالب مدارس عالی روسیه روی داده بود و مدرسه ما هم مانند سایر
 مدارس نتوانست در این مدت کم از اعتصاب برکنار باشد بخصوص که در این
 انقلاب طبقه جوان محصل جوش و خروشی داشت نظر بسرپرستی همین مرد
 بود که ما توانستیم تحصیلات خودمانرا خاتمه دهیم بدون اینکه در صف ما
 تخلیه ای حاصل گردد در صورتیکه در سایر مدارس عناصر جلو افتاده از
 مجازات دولت معاف نمیشدند من نمیتوانم در این جا وارد شوم بتفصیل این
 جنبش زیرا که از حدود کادری که من برای خود اختیار کرده ام خارج است
 در این هنگام محصلین مدرسه ما بدودسته تقسیم شدند یکدسته مخالف انقلاب
 ودسته دیگر با آن همراه شد وخواستند بدینوسیله حالت روحیه خود را به دولت
 نشان دهند وهمین باعث شد که بمدرسه ما بانظرجدی نگاه نکردند در حین
 کشمکشها وزد و خورد های مسکو دسته مسلحی از محصلین مؤسسه لازارف
 تشکیل یافت آنهم نه برای اینکه برود درسنگر ودوش بدوش کارگران جنگ
 کند بلکه برای این بود که در موقع بروز حوادث در مقابل جمعیتی که در این
 ایام شوم - که شاید بوسیله عواملی تحریک شده - و محصلین را مانند شکار
 های واقعی بخاک میانداختند از ما دفاع کند .

ما در مدرسه آمبولانسی هم داشتیم برای مجروحین این جنگ داخلی
 وهم یکدسته از محصلین که از راه انسان دوستی شغل پرستاری اختیار و در معرض
 خطر پاسبانان واقع میشدند زیرا هر نوع کومکی که به یاغیان میشد در نظر
 عمال دولتی از جمله اعمال انقلابی محسوب میگردد .

من نتوانستم ازین مختصر جمله معترضه خود داری کنم که روشنائی
 بیروزی در اوضاع تحصیلی پرهیجان ما میاندازد وهمین مختصر برای توضیح

اعمالی که من بعدها با آنها اشاره خواهم کرد کافی است .

خلاصه نظر باینکه مدیر ما از دانشمندان بزرگ معروف بود میل داشت که سطح تحصیلی موسسه را بالا ببرد و بهمین جهت دروسی هم بما میداد که خارج از برنامه تعلیمات عملی بودند از جمله تاریخ قدیم خاور را تدریس میکرد و یک درس آزاد زبان سانسکریت هم میداد من ابتدا در این درس نام نوشتمو مدت سه ماه هم در سر درس حضور مییافتم ولی مداومت در آن برای من امکان پذیر نبود زیرا که تحصیل سه زبان مسلمان وقت مراد سال اول گرفته بود پرفسور میلر مذکور که در میان سایر کار هایش ریاست شرقی انجمن امپراطوری آثار و ابنیه قدیمی را هم داشت شاگردانش را تشویق میکرد که در آن انجمن وارد شوند ، البته این یک ابتکار بسیار مفیدی بود و مادر هر ماه ساعات نشاط آوری را در این محل تاریخی بسر میبردیم که موسوم بود به (۱) *(Palata maluty. Skouratova. quai Bersenev)*

انجمن آثار و ابنیه قدیمی در همین جا تشکیل مییافت و ما با کمال آزادی فنجان های چای را با آبلیمو مصرف میکردیم صرف چای از ضامانم عادی بسیاری از اجتماعات روسیه بود اجازه ورود در این انجمن برای ما بمنزله امتیاز خاصی بود و بسی خوشوقت بودیم که در این موقع با پرفسورهای خودمان ارتباط پیدا کرده و از صحبت های آنها لذتی میبردیم در سال دوم تحصیلی بواسطه پیش آمد غیر مترقبه ای من توانستم در کارهای این انجمن سهیم شوم . توضیح آنکه قونسول - بورگاس (۲) *Bourgas* مهربانانه ای شکلی که روی آن چند صورت انسان و خطوطی دیده میشد برای پرفسور میلر فرستاده بود این مهر دست بدست در میان اعضای انجمن میگذشت بعضی خیال کردند که خطوط آن گلاگولیک اسلاوی باشد *Glagolique* (خطوط الفبای قدیمی روس) من نیز آنرا بنوبه خود تماشا کردم و فوراً بنظر رسید که باید این حروف از خطوطی باشد که در مملکت صبادر عر بستان جنوبی معمول بوده است زیرا که شبیه آنها را در روزنامه آسیائی پاریس دیده و رو نوشت کرده بودم پس جرئت خود را باهر دودست گرفته و عقیده خود را اظهار کردم و برای اثبات رو نوشت خود را که در کتابچه یادداشتهایم بود بحضور اراء دادم معلمین از اظهارات من خوشوقت شده و همه تصدیق کردند که شاید حدس

(۱) نام منزل یکی از پیشخدمتان ایوان مدهش بود که در مجادله ایوان بانقوذ بزرگن حتی اعدام آنها شرکت داشت این منزل در مسکو محفوظ و خاورشناسان در آن جلسه ای دایر کرده بودند .
(۲) بندری است از بلغارستان در بحر اسود .

من درست باشد و حضوراً بمن مأموریت دادند که در این باب تحقیقات لازمه را کرده نتیجه را بآنها اطلاع دهم بدیهی است که این يك كار قابل توجهی بود که بمن رجوع کردند و پس از چندی بآنها اطلاع دادم که این خط کشیده- ایست از خط عربی جنوبی و معلمین از تحقیقات من اظهار رضایت کردند ولی باید اقرار کنم که اینکار اولین و آخرین کار من در این انجمن بود.

پرفسور میلر برای درس آزاد سانسکریت و همکاری ما در کارهای کمیسیون آثار و ابنیه قدیمی خاوری که دوابتکار علمی بودند یکنوع مسابقه ای هم ترتیب میداد یعنی همه ساله راجع بادیات و تاریخ خاور موضوع انشائی بمحصلین میداد و هر کس بهتر مینوشت بگرفتن مدالی مفتخر میشد.

در پیش ذکر کردم که عربی بتوسط پرفسور کریمسکی تدریس میشد و علاوه بر این تاریخ خاور مسلمان را هم تدریس میکرد که عبارت بود از تاریخ های عرب و ایران و ترکیه پرفسور کریمسکی پس از اتمام تحصیلات خود در دانشگاه مسکو و مؤسسه لازارف اقامت ممتدی هم در کشور های عربی کرده بود و راستی از مردان تارک دنیا ی واقعی و جز بدانش و اطلاعات علمی و تخصصی خود بچیز دیگری دل بستگی نداشت او در یکی از منازل محقر زیر زمینی مؤسسه در میان کتابهای خود زندگانی میکرد اصلاً از اهالی او کرانی و عشق زیادی بموسیقی داشت اشعار و غزلهای بزمی هم بزبان مادری گفته بود پاره ای از محصلین با اینکه زیاد از او میترسیدند گاهی او را مسخره کرده و نام عنکبوت باو میدادند برای اینکه همیشه در زیر زمین تاریخ در میان کتابهای خود غرق شده و مانند عنکبوت زندگانی میکرد اما اگر درست بتحقیق شخصیت او بپردازیم باید اعتراف کنیم که آدمی بود بسیاره زبان و حاضر خدمت به علاوه بهالم مطبوعات و کتب آشنائی کاملی داشت مخصوصاً راجع بتمام کتب مربوط بمسائل و موضوعات خاوری اسلامی که در آنها متبحر و بی نظیر بود گذشته از تدریس و ترویج علوم و صنایع و ادبیات که در درجه اول مشاغل او قرار داشت کارهای دیگری هم میکرد و در واقع در زیر بار مشاغل زیاد خمیده شده بود از جمله کارهای مهم او تهیه و تدارک کتب درسی تاریخی لازم بود که تا آن زمان در روسیه وجود نداشت و شاید غرب بنظر آید که تا آن زمان در روسیه کتب درسی تاریخی اسلامی تألیف نشده باشد باوجود تقیداتی که نسبت بکتب اوشده و شاید هم بواسطه عجله او در اینکار بوده خاورشناسان روسی باید از این دانشمند متبحر قدردانی و تشکر کنند که بواسطه فعالیت خستگی ناپذیر اقل شالوده اینکار لازم را برای ماریخت

پرفسور کریمسکی تنها عربی دان و اسلام شناس نبود. بلکه در وطن پرستی هم نظیر نداشت. راجع به وطن خود او کرانی فعالیت زیادی بروز داد و بزبان او کرانی کتب و مقالات زیادی نوشت به علاوه در جنگ، سیاسی هم دخالت داشت و اگر اشتباه نکنم در موقع حوادث ۱۹۰۴ - ۱۹۰۵ در تحت بیرق حزب مشروطه خواه دمکرات عملیات مهمی انجام داد خلاصه دروس کریمسکی برای من ارزش زیادی داشت و بعد هم روابط شخصی و خصوصی در میان استاد و شاگرد برقرار شد چیزی که بیشتر مرا مجذوب این استاد کرد احساسات عالیه او بود و میل شدید او که این احساسات را در مانیز ایجاد کند و دقت ما را متوجه سازد بزبانه علمی که تازه در روسیه شروع شده بود من در خاطر دارم که از بیداری مسلمانان روسیه هم اظهار خوشوقتی میکرد یعنی بیداری که همه جا در روسیه میان ملل مختلف آن تازه بروز کرده بود. کریمسکی برای تدریس زبان عربی معاونی هم داشت که نواداً عرب و میبایستی تلفظ کلمات عرب را بآباید بدهد نام او میخائیل اوسی پوویچ عطیایا بود (Ossipovitch) و سالهای زیادی از اقامت او در مسکو میگذشت همین عطایا ما را بالغبای عرب که مشترك است در زبانهای که ما بآباید بگیریم آشنا ساخت اوقات مدارس سه ماه اول تحصیلی به تلفظ و صوت کلمات عرب و حفظ ضرب المثل های عربی مصروف میکردید.

همین طریقه در تعلیم زبانهای فارسی و ترکی نیز معمول بود یعنی ما از طرفی تئوری و از طرف دیگر پراتیک داشتیم دو نفر پرفسور هم مأمور تدریس تئوری و ادبیات ایران بودند یکی پرفسور کرش (korch) و دیگری استاکلبرگ (Stackelberg) این هر دو عضو آکادمی و در میان مسکو و سن پترزبورگ رفت و آمد داشتند پراتیک زبان فارسی بوسیله میرزا جعفر و میرزا عبداللہ تعلیم میشد شخص اخیر در سال سوم لهجه و لغات سارت (Sart) (۱) آسیای مرکزی روس را نیز بآباید میداد برای تدریس زبان ترکی معلمی داشتیم که اصلاً اهل ترابوزان و مدتی قونسول ژنرال یونان بود بنام استاور و او تروویچ ساکو Stavro Elevation Sakov که تئوری تدریس میکرد و تسرونیان (Tserounian) ارمنی اهل قسطنطنیه پراتیک بآباید میداد دو نفر پرفسور هم بنام خالاتیان ارمنی و خاخانو گرجی دروس غیر اجباری را تدریس میکردند. خیال میکنم که تابلوی هیئت تعلیمی ما تکمیل یافته باشد مهندا نباید فراموش کنم که پرفسور و سلوسکی Vesselovsky ما را و اداریت رد بمقایسه موضوعات

(۱) قوم مسلمان و ترک زبان ساکن در آسیای مرکزی روس که فعلاً جزء جمهوریات ازبکستان محسوب میگردد.

ادبی روسی و خاوری و موسیو پوتیر Potier مقایسه ادبیات روس و فرانسه و موسیو نرسیان مارا به آنسیکلوپدی حقوقی آشنا میساخت .
 در اواخر تحصیلات من کرسی زبان ترک و گذارش دیک جوان ترک شناس موسوم به ولادیمیر آندریویچ گردلوسکی (Veladimir andreievitch gordlevsky) او نیز مانند کریمسکی دارای تحصیلات خوبی بود و پس از فراغت از تحصیل دانشگاه مدتی هم در ترکیه ماموریت داشت.

البته من آن شایستگی را ندارم و بسی دور از آن هستم که بتوانم در باره لیاقت هیئت استادان مؤسسه لازارف قضاوتی بکنم و جز اینکه تشکر خود را بآن ها تقدیم کنم کاری از دستم ساخته نیست . اگر من نسبت بزبانهای مسلمانی معلوماتی دارم همه را از آن ها اخذ کرده ام و تشکر من از آن ها بیشتر برای این است که با گشاده رویی و مهر مرا متوجه بمسائل اسلامی و جمعیت مسلمات کردند و این خود یکی از شرایط اولیه لازم خاور شناسی بود که برای من حاصل نمیشد مگر آنکه با اعتماد زیادی با این جمعیت تماس طولانی داشته باشم و همین شرط اساسی بود که مارا وادار کرد که با روح باز و خالی از هر اندیشه قبلی در عالم اسلامی و مسائل مربوط بآن وارد گردیم البته این ایمان و ایقان بمنزله یک درس گرانبھائی بود که منظره مسلکی و مذهبیه نداشت بلکه ایمان در آن مستتر و مضمون بود همانطور که ما مانند ضمیر مستتری در استادان غیر خاوری ما هم وجود داشت اینها همه کوشش داشتند که با همان نیروی مستتر و معلومات زیادی که دارا بودند مناظر مختلف تمدن اسلامی و تجزیه عناصر متجانس آن را در خاطر ما مجسم نمایند و این عمل بیشتر بوسیله استادانی که اصل شرقی بودند صورت میگرفت که دارای دو جنبه بودند یکی جنبه عملی که از تأثیر شخصیت آن ها حاصل میشد و دیگری جنبه علمی که بایک میل مفراط و حوصله زیاد با تلقین میکردند و تمام این تعلیمات از این نظر بود که ما بتوانیم بسهولت در آئینه شرقیان را بشناسیم و از احوال آن ها آگاه شویم و خودمان را هم بطوریکه هستیم بآن ها بشناسانیم .

بطور کلی يك اتمسفر خاصی در موسسه لازارف مارا احاطه کرده بود عده کمی بودیم که همه هم فکری داشتیم در تمام این سه کلاس بیش از یکصد نفر محصل وجود نداشت که همه همه دیگر را میشناختند و پرفسورها هم از نزدیک مراقب رفتار ما بودند . از طرفی هم کوچکی محل موجبات روابط باطنی و صمیمیت را در میان ما ایجاد میکرد و در یکی از کوچه های تنگ مسکو واقع بود بطوری که

قبلاهم ذکر کردم کلاسهای مخصوص از مدرسه متوسطه جدا ولی دارای عمارت مخصوصی نبودند بلکه در سمت چپ همان منزل قدیمی که مطابق اسلوب کشور روس در مسکو در نزدیکی میدان لوبیانکا **Loubianka** بنا شده بود قرار داشت عمارت اصلی بوسیله طارمی قشنگی از کوچه جدا میشد حیاطی داشت و ایوان مدخل عمارت هم دارای ستون هائی بود که در سر هر ستونی دوشیر سنگی خوابیده دیده میشد و در پشت آن هم باغی بود این سه کلاس با خوا بگناه در طبقه دوم واقع شده و سالن ناهار خوری در طبقه تحتانی بود که میتوانستیم با بهای کمی در آن غذا بخوریم رویهم رفته برای کلاسهای مخصوص بیشتر از چهار یا پنج اطاق وجود نداشت باستانای کتابخانه قشنگی که مخصوصاً برای مؤسسه ساخته شده بود در فاصله دروس دالان های این بنای کوچک پر از جمعیت میشد و در موقع تنفس بزرگ همه میرفتیم باطاق بزرگی موسوم به چای نایا (**Tchainaia**) (سالن چای خوری) و در آنجا استکان بزرگی از چای با ساندویچ میخوردیم بکنفر سوئسی بنام پلی کارپ **Polycarpe** که سابقاً یکی از یاوران جزء گارد بود از همه پذیرائی میکرد و از نسبه دادن باشخاص کم پول هم مضایقه نداشت دیوارهای این سالن از نمونه های خطوط خوب عربی قاب دار زینت یافته بود اینها همه آثار قلمی یکی از همشاگردان ما بود که ترقی زیادی نکرد و بدون گرفتن دیپلم از مدرسه بیرون رفت.

در میان شاگردان عده زیادی از اهالی او کرانی بودند و غالباً اتفاق میافتاد که دایره وار نشسته با آواز خواندن میبرد اختند گاهی نیز شاگردان دیگری بآن ها ملحق شده و آواز دسته جمعی میخواندند کریمسکی هم در موقع رفتن باطاق خود نظری بآن ها میکرد و از دیدن آن ها چندان ناراضی نبود و شاید فقط مقام پرورسوری مانع بود که در نزد ما توقف کند. اما عطیه که تقریباً سمت ناظم کلاس هارا داشت گاهی میآمد و بدرانه ما نصیحتی میداد آن هم در موقعیکه هیئت ما زیاد در خواندن افراط میکرد. سالی یکدفعه مادر روز جشن عطیه برای تبریک بمنزل او میرفتیم میز مرتبی از شیرینی و انواع خوراکی در وسط اطاق بود که مادر اطراف آن ساعت های مطبوعی میگذرانندیم تشریفات پذیرائی را خواهرش حفیظه و برادرش که محصل طب بود بهمه داشتند. میرزا جعفر معلم قرائت فارسی ما که مردی باهوش و بذله گو بود گاهی مارا در منزل خود پذیرائی میکرد در این پذیرائیهای خصوصی و گرم و بدون تکلف معلمین مانیز حضور داشتند و یک صمیمیت صادقانه ای در میان ما برقرار بود.

اگر بگویم که ماهمه مانند یک فامیل واقعی زندگی میکردیم شاید

اغراق نگفته باشم در انقلاب سال ۱۹۰۵ مدرسه فیدلار (Fidler) که در نزدیکی آن عطیه منزل داشت در زیر آتش توپخانه قرار گرفت با این حال روابط متقابل ما با آن قطع نشد زیرا که طبقه جوان نمیتوانست از این انقلاب برکنار باشد در پیش هم اشاره کردم که بواسطه فهمیدگی مدیر ما پرفسور میله ریچ - گونه اتفاق سوئی مابین ما و هیئت معلمین روی نداد .

اگر بخواهم به تفصیل بشرح زندگانی تحصیلی خودم در موسسه لازارف در جریان سالهای پر آشوب بپردازم سخن دراز خواهد شد بنا بر این از شرح آن خودداری کرده میپردازم بفاصله های سخنه نمایش که در میان تحصیلات من پیداشد یعنی سه مسافرت بخارج که در هنگام تحصیل در موسسه لازارف برای من پیش آمد .

فصل سوم

فواصل بین صحنه‌های تحصیلی

این مسافر تهادرنگام تعطیلات صورت می‌گرفت و بواسطه اختلالاتی فراهم شده از حوادث سیاسی صورت غیر طبیعی پیدا کرد در سال ۱۹۰۵ من توانستم سفری بقسطنطنیه بکنم و در سال ۱۹۰۶ بایتالیارفتم و در سال ۱۹۰۷ بفرانسه و بلغارستان

مدت توقف من در قسطنطنیه سه ماه طول کشید و باشکالی هم بر نخوردم زیرا که پرفسور میلر سفارشنامه‌ای به پروفدورا اوسپانسکی (Ouspensky) نوشت که مراد مؤسسه خود بپندرد. این پروفسور بیزانس شناس معروفی بود که در آن وقت سمت مدیریت مؤسسه آثار و ابنیه قدیمی روسیه را در پایتخت مملکت عثمانی داشت. اوسپانسکی برای من شغل با اجری در کتابخانه مؤسسه معین کرد و من در آنجا با یک منشی بنام پرفسور پانتچانکو (Pantchenko) کار می‌کردم این پرفسور مولف کتاب مهمی بود که در باب ملودوول‌های Molevdovules بیزانس یعنی مهرهای سرب‌ی اداری نوشته بود. مطالعه این مهرها تا اندازه‌ای تشکیلات اداری ایالت بیزانس را روشن کرد یک منشی دیگری هم در آنجا کار می‌کرد بنام پرفسور لپرت (Leppert) جوان دانشمندی هم بنام موسیو شمیت (Schmidt) در این میسیون ماموریت داشت و یک نقاش بنام موسیو کلوگه (kluge) در آنجا مشغول کارهای نقاشی بود من با این شخص اخیر رابطه پیدا کردم و در حالیکه مشغول بود بنقاشی از روی نقاشی‌های دیواری قهریه جامی (kahriyé-Djami) که یکی از کلیساهای قدیمی بیزانس بود مسافر تهای خود را در آسیای داخلی برای من شرح میداد من در حالیکه نظرم بقواهای بزرگ نقاشی بود باندازه یکساعت و گاهی بیشتر بصحبت‌های او گوش میدادم بعلاوه غنا تم ممتاز هنری زیاد نیز از آسیا با خود آورده بود من در این مؤسسه روزی دو الی سه ساعت بیشتر کار نمی‌کردم و بقیه اوقاتم صرف گردش میشد یکی از ترک‌شناسان هم بنام گردلوسکی (Gordlevsky) در این میسیون مشغول مطالعه بود ولی غالب اوقات در اناتولی بسر میبرد و کمتر بقسطنطنیه می‌آمد و بن نصیحت می‌کرد که از این مدت استناز

خود در این شهر استفاده کنم منهنم کلاه، فینه بر سر گذارده و در شهر اسلامبول گردش میکردم داخل جمعیت ها میشدم و بدقت بصحبت های آنها گوش میدادم و سعی داشتم که مکالمات آنها را بفهمم و نیز بصدای کسبه که کالای خود را عرضه میداشتند دقت میکردم ابتدا چندان خوب نمی فهمیدم اما بعدها کم کم بصدای آنها آشنا شده و تا اندازه ای گفتگوهای آنها را میفهمیدم غالباً ناهار را در حوالی قرن الذهب در مهمانخانه های کوچک اسلامبول موسوم به لقانطه صرف میکردم علاوه بر اینکه در آنجا با دادن پول کمی غذای خوب و مقوی میخوردم در صدد بودم که با یکی از اشخاص مجاور میزم صحبت کنم در اینجا بیشتر کارگران دهقان افاتولی وارد میشدند و زبان واقعی تر کی را که چندان با لغات عرب و فارسی اختلاط نیافته بود صحبت میکردند زیرا که زبان اهالی شهر و مخصوصاً زبان ادبی آنها دارای لغات زیادی از فارسی و عربی است علاوه باین میستم بر لیتز کوچه گردی قناعت نکرده در نزد معلمی هم درس میخواندم توضیح آنکه گردلوسکی بمن و یکی از رفقایم که او هم از مؤسسه لاراف آمده بود ملائتی را از اهل بسنه معرفی کرد که با اجرت خیلی کمی در نزد او درس بخوانیم ملا بمنزل ما میآمد یعنی در بانسیون کوچک آلمانی که واقم بود در محله برا و متن کتاب تر کی را میخواند و برای ما معنی میکرد و با کمال میل وانس بود که در گردشهای خسته نشدنی مادر محلات ترک شرکت میکرد و قناعت داشت بیکی دو فنجان کوچک قهوه شیرین که با هم صرف میکردیم و اگر گردش تا بعد از ظهر طول میکشید در بین راه میسیر (زرت) میخریدیم و بجاییدن آن مشغول میشدیم این میسیرهای گرم و نمک زده را کسبه دوره گرد میفروختند و داد میزدند هاید! میسیر چوق سیجاق (آهای بلال خیلی گرم) و راستی ما از خوردن آنها لذت میبردیم.

خلاصه ما در شهر اسلامبول زندگانی منظمی داشتیم و در روی بسفر و اسکو تاری و سان استفانو (۱) که در حوالی آن پانچنکو و بلائی اجاره کرده بود گردش میکردیم و درویش های دوره گرد موسوم ببولوی را میدیدیم و افسوس میخورم که نتوانستم در نمایشات قره گوزها حضور پیدا کنم زیرا که این نمایشات در شب تشکیل میشد و از طرف قنسول خانه بما دستور داده شد که در این نوع جاها و نمایشات شبانه داخل نشویم و بالاخره نباید فراموش کرد که ما محصلین روسی بودیم و از مسکو در سال ۱۹۰۵ باین شهر آمده بودیم و اشخاصی بودیم که در نظر پلیس عبدالحمید مظنون واقع میشدیم

۱- یکی از محلات مجاور اسلامبول

در موقع سلامی ما بتوسط سفیر روس اجازه حضور یافتیم اما در وقتیکه سلطان از سلام بر میگشت یک نفر ارمنی بمی بطرف او پرتاب کرده بود بنا بر این پلیس بتفتیش پرداخت و روزی هم بسراغ ما آمد و ما مجبور شدیم که از (خفیه مأموری) یعنی مقنن مخفی تأمینات که برای استنطاق ما آمده بود ملاقات کنیم او از شغل و دلیل اقامت ما در این شهر پرسشهایی کرد و ما توانستیم با چند گیلاس کوچک (راقی) (۱) که با هم صرف کردیم او را مطمئن سازیم که مقصود ما مسافرت علمی است و قضیه بخیر گذشت زیرا که قونسولخانه هم صحت گفته های ما را تصدیق کرد و از شر پلیس مخفی خلاص شدیم کمی بعد هم در قسطنطنیه هیجانی رویداد و خبر رسید که ملاحان کشتی زره پوش بتمکین شورش کرده و بطرف سفر می آیند بعد معلوم شد که این خبر صحت نداشته و چون کشتی بکنستانزا (۲) رسید یکمده از کارکنانش تسلیم بمأمورین رومانی شدند و چند نفر که باعث شورش بودند بطرف دریا فرار کردند .

بهر حال من از این مسافرت استفاده کرده و توانستم بطریق عملی بزبان ترکی آشنا شوم در صورتیکه در بدو ورود باین شهر چیز کمی از این زبان میدانستم بعلاوه توانستم بطوریکه مقصود اصلی من بود با ترکی معاشرت کنم مخصوصاً تماس با توده که مرا با روحیات و افکار و خصوصیات زندگی آنها آشنا ساخت من در این اعتراف تنهانیستم کسان دیگری هم با من هم عقیده هستند و ثابت کرده اند که ترک واقعی آدمی است بسیار ساده و صادق خیلی مهربان و خوب گرم حتی در موقع جنگ نیز حس رأفتی دارد البته اعمال خجالت آوری هم از آنها نسبت بمسیحیان سرزده است ولی مربوط بانها نیست بلکه از خصوصیات فرماندهانی است که تغییر راه داده اند . دهقان آناتولی همیشه در نظر من یک حرف شجاع فرمان بردار و با عدالت جلوه کرده و هیچوقت من با نظر عدالت و باو نگاه نمیکنم اگر چه در این موضوع عقاید مختلف است ولی من اعتراف میکنم که ترک دارای فضائل مردانگی بس محکمی است و عنصری است بسیار عالی و قابل ترقی و شایسته آن است که مملکت با اساسی را تشکیل دهد فقط باید مقدرات و شرایط زیست دهقان آناتولی را اصلاح کرد . شاید لطافت طبعش کمتر از ایرانی باشد زیرا که لطافت طبع ایرانی حاصل یک تمدن در هم ریخته است معیناً ترک عاقل است و منتهای طاقت و تحمل را دارد . موجودی است با نظم و بخت میهن خود علاقه مند و همیشه با شهامت و با حس وطن خواهی از خاک خود دفاع کرده است .

۱- مشروبی است ۲- یکی از بنادر رومانی

تعمیرات ۱۹۰۶ من قسمتی در ایتالیا گذشت و قسمتی در فرانسه در اینجا من بوقایع این مسافرت بسیار مفید به تفصیل نمی بردازم و فقط شمه ای ذکر میکنم که مربوط است به تحصیلات خاورشناسی من در مدت اقامت پاریس فرصت را مقتمن شمرده نام خود را در مدرسه السنه حیه خاوری و مدرسه علوم عالییه بطور مستمع آزاد ثبت کردم در مدرسه اولی به تکمیل دروس سال سوم زبان ترك پرداختم و دروس علمی را در نزد موسیو باریه دمیئارد Barbier de Meynard آموختم و دروس عملی را نزد موسیو سونجان Sevindjan که قاری آن زبان بود و در مدرسه سر بن Sorbonne تعلیمات عربی را از موسیو در نبرك Derenbourg فرا گرفتم و این اولین تماس من بود با استادان خاورشناس فرانسه که همیشه یادگاری آمیخته با تشکر و احترام از آنها در خاطر دارم در مدرسه السنه منتظر دانشمند بزرگ موسیو باریه بودم که اجازه حضور در کلاس او را بگیرم موقمی که با نزدیک شدن و درجه معلومات ترکی خود را باو گفتم و شرح استاز سال قبل اسلامبول را نقل کردم دست پدرانهای به پشت من زد و با تبسمی بمن گفت (فولانیز آچپق دیر) یعنی گوش شما باز است مقصودش این بود که شما ترکی را خوب میفهمید و رفت بطرف عمارت خود و کتابی از کتابخانه مخصوص خودش برای من آورد و آن از جمله کتابهایی بود که برای مطالعه بشاگردان خود میداد این استاد چون سمت مدیریت مدرسه را داشت در همانجا منزل کرده بود راستی که من از لطف و مهربانی او خجل شدم خلاصه اقامت من در پاریس بخوشوقتی گذشت زیرا که استادان خاورشناس پذیرائی ملاحظت آمیزی از من میکردند یعنی همان دانشمندانی که من بعضی از کتب آنها را دیده بودم. تصویریک فامیل بزرگ بین المللی خاورشناس برای ثبات من در خاورشناسی تأیید درخشانی بود پس از سالهای ممتدی که من توفیق یافتم بورود در انجمن آسیائی باز همان روح ملاحظت را در نزد اشخاص بزرگ خاورشناس فرانسوی دیدم که از آن جمله بود پرفسور سنارت Senart و سیلون لوی Sylvain Levi و پلیو Pelliot اشخاص مذکور زو سالی این مجمع علمای متبحری بودند در کنگره های بین المللی خاورشناسان که در ۱۹۲۸ در آکسفورد oxford و در ۱۹۳۱ در لیدن Leyden تشکیل یافت و منهم افتخار حضور داشتم باز همان روح ملاحظت ما بین افراد آن برقرار بود.

اشتغال من در پاریس موجب آن شد که بمتدهای تعلیمات خاورشناسی فرانسه آشنا شده و در ضمن معلومات خودم را در زبان های ترك و عرب تکمیل و در عین حال زبان فرانسه خود را نیز اصلاح کنم.

در این گردش های موقتم تعطیل سفر مختصری هم بتونس کردیم یعنی

هنگامیکه در ایتالیا بودیم يك قسمت از راه میان ژن Genes و پرتوسان ماوریزو Porto San Mavrizio را پیاده پیوودیم و از شهر ناپل رفتیم. تونس و افریقای شمالی فرانسه را باختصار دیدیم پس از بازگشت بیاریس هم من رفتم بيك گوشه نشاط آورهوت ساووا Haute Savoie که در آنجا بيکی از رفقای همدرس من مزرعه کوچکی در کت دیو Côte d'hyot داشت

لازم است بطور جمله معترضه اضافه کنم که تحصیلات متوسطه من در شهر ورشو انجام یافت و بيك همدرس فرانسوی هم داشتم که در لهستان تولد یافته و پدرش از اهل ساووا و در ورشو معلم زبان فرانسه بود و در همان ایام تحصیل من با بيك فامیل فرانسوی مأنوس و معاشرت صمیمانه داشتم و رفیق من راجع به ایالت هوت ساووا داستانهای نشاط آوری نقل میکرد علاوه با همین رفیق تحصیلی که نامش رنه ب René B بود در سال ۱۹۰۳ در روسیه بققاز و کریمه مسافرت کردیم که شرح آن گذشت و مصاحبت او برای من لذتی داشت مخصوصاً که پس از چند سال دو باره بهمراهی او بگردش پرداخته و با وطن کوچک پدرش آشنا شدم هوت ساووا محلی است بسیار خوش منظره و طرب انگیز در منزل مریسوب کتابخانه خوبی بود من در آنجا بکتابهای مفیدی برخوردارم از جمله کتاب بزرگی بود که در قرن هفدهم آداب و رسوم سفر را شرح میداد و من از مطالعه آن استفاده زیادی کردم.

در سال ۱۹۰۷ با بيکی از رفقای همدرس مؤسسه لازارف که دیپلم گرفته و میبایستی در آتیه نزدیک بوزارت خارجه وارد شود تصمیم گرفتیم که مسافرتی به بلغارستان کرده و برای اینکه این کشور را خوب بشناسیم قرار شد قسمت زیادی را پیاده سیاحت کنیم

من قبل از رفیقم از راه دانوب بشهر روسچوق که میعادگاه ما بود رسیدم و در انتظار او چند روزی را غنیمت شمردم که بسیاحت شهر پرداخته و کمی بازبان اهالی آشنا شوم برای دیدن شهر مراجعه کردم بمدير مدرسه روسچوق که تحصیلات خود را در روسیه کرده بود و باو گفتم من در رشته خاورشناسی تحصیل کرده و با آثار گذشته ترك علاقه مندم او مرا معرفی کرد بدو نفر جوان ترك که از همین مدرسه فارغ التحصیل شده بودند نظر بهمهربانی و همراهی این دو جوان نه تنها توانستم تر کهای که در روسچوق مانده بودند به بینم بلکه توانستم بدون ملاحظه ای بمیان ژون تر کهای شهر نیز بروم. مرکز اجتماع آنها در کتابخانه و سالون قرائتخانه زبان ترکی بود ریاست این باشگاه را آدم بسیار شریفی بنام محمود افندی داشت که شغلش کفاشی

بود ساعات زیادی با مصاحبت او بسر بردم گاهی در کتابخانه و گاهی در
تاکستانش که در حوالی شهر اقام بود و صحبت های ما اغلب دور میزد در اطراف
مقدرات تر کهای روسیه عکس بزرگ کنگره مسلمانهای روسیه زینت بخش
کتابخانه بود و در مقابل آن عکس تولستوی دانشمند روسیه دیده میشد در
خاطر دارم که جوان ترکی از معلمین مدرسه روسچوق یک کتاب لغت کوچک
ترکی و فارسی بنام (تحفه وهبی) بعنوان یادگار بمن داد .

در این ضمن همسفر من هم بر روسچوق وارد شد شبی هم محمود افندی مارادعوت
کرد بمجمع در اویش شاه ظلی که تکیه ای در این شهر داشتند این شب تماشای خوبی
کردیم و بسیار بما خوش گذشت .

مرشد آنها نظر بتوصیه محمود افندی ما را بامهر و ملاطفت پذیرفت و بمحصلین
خاورشناس روس خوش آمد گفت در این مجمع بکنه هم بود که بما با نظر خوبی نگاه
نمی کرد بطوریکه بعد معلوم شد ملائی بود از کوهستانهای قفقاز که در نتیجه
مشاجره با مأمورین دولتی مجبور بجای وطن شده است پس از عبادت دسته
جمعی در اویش که در این مجمع اخوت صورت گرفت یعنی ذکری که با
صدای بلند در ستایش الله به تندی تکرار میکردند و ما در اطاق مجاور از شیشه
ها ناظر آن بودیم صحبت شروع شد و قهوه آوردند مرشد هم در مرکز دایره
در اویش در روی پوست گوسفندی نشسته و گاهی از روی ملاطفت شیرینی هائی
آمیخته به طر مناع بما عطا میکرد ما نیز داخل صحبت شده از تحصیلات خودمان
در مسکو ذکری کردیم و کوششی که مسلمانان در روسیه برای تشکیلات خود
کرده بودند شرح دادیم و چون صحبت از تحصیلات قرآنی خودمان کردیم
حضار بحیرت فرورفتند مخصوصاً وقتیکه دیدند ما آیاتی چند از قرآن را هم
برای آنها از حفظ خواندیم/ درهمین موقع بود که ملای مذکور در فوق هم
بمیان افتاد و نمیدانم در چه موضوع مذاکره میکردیم که او بهیجان آمده
و خواست اظهار فضل کرده باشد و عباراتی را نقل کرد که نسبت بارسطو
میداد و میگفت این عبارات بزبان یونانی است ما ابتدا از تبجرو مراتب فضل
این ملای کوهستانی تعجب کردیم و از او تقاضا کردیم که مجدداً عبارات را
تکرار کند تا یادداشت کنیم و در موقع فرصت بدقت مطالعه کرده و در ملاقات
بعدی در اینباب با او صحبت کنیم ولی چون روز بعد بمدرسه رفتیم و با پرسفور
یونانی بتجزیه آن یادداشت پرداختیم معلوم شد که عبارات ارسطوی ملامخلوط
نامفهوم است از لغات عرب و چند کلمه یونانی قدیم و خالی از هر گونه مطلب
و معنی است . اقامت ما در روسچوق خاتمه یافت و هلاهم دیگر بسراغ ما نیامد و

قضیه او باعث تفریح و سرگرمی محمودافندی گردید باری یکروز صبح تصمیم بحرکت گرفتیم و با قلبی فشرده ازدوستان ژون ترك روسچوق اجازه مرخصی گرفتیم و رفتیم در جریان تابستان همین سال بود که در اثر فعالیت ژون ترکها رژیم دولتی ترکیه تغییر یافت .

چون ما قصد داشتیم که از روسچوق بقسمت شمال شرقی بلغارستان برویم مخصوصاً در نواحی دلی اورمان **Deli ourman** قبل از حرکت دوستان روسچوقی ما برای راهنمایی خان هائی را (مهمانخانه ترك) بهمانشان دادند که در آنجاها منزل کنیم مانیز نصایح آنها را پذیرفتیم وهمیشه بهممانخانه های ترك وارد میشدیم و این مسئله باعث سوء ظن پلیس بلغارستان شد و از اولین منزل ما در رازگراد **Raz grad** تحت نظر بودیم کشمکش هائی که در این ولگردیها با پلیس داشتیم داستان جداگانه ایست که از شرح آن صرفنظر میکنم زیرا که نتایج وخیمی نداشتند و من مجبورم باختصار بگویم زیرا که این تفصیلات جزء یادگاریهای شخصی من است و برای دیگران فایده ای ندارد در ضمن این نقشه مسافرت بلغارستان ، ما دو منظور خاصی هم داشتیم یکی آنکه بفهمیم حالت روحی بلغارها نسبت بروسیه چگونه است و دیگر آنکه معلومات خود را نسبت بعناصر ترك بلغاری تا اندازه ای تکمیل کنیم و بواسطه همین دو منظور بود که مادودفمه مالك بالکان را از نظر گذرانیدیم و پس از استراحت و توقف مختصری در صوفیه رفتیم بدیرسن ژان دوریلو **Saint Jean de Rilo** در رودپ **Rodeps** که در سرحد مقدونیه واقع است . راجع بمنظور اولی در صحبت هائی که در صوفیه با چند نفر از اادبا و پرفسورها کردیم برای مایقین حاصل شد که دیپلماسی روسیه در بلغارستان انگشتی بساز زده است که احساس مهری نسبت بملت روس داشته باشند (البته در نزد سالمندان بیشتر از جوانان) يك نوع بی اعتمادی در مقابل نقشه های دولت روس تولید شده بود انتشار مدارك محرمانه در بطرسبورغ راجع بضمیمه کردن این کشور در سال ۸۰ هنوز از خاطر هافر اموش نشده بود مخصوصاً در دیریلو یکدرس علم الاشیاء سیاسی هم بما داده شد توضیح آنکه رئیس دسته ایچته های بلغار بما پیشنهاد میکرد که باو ملحق شده برویم بمقدونیه ما از او پرسیدیم برای چه ؟ برای جنگیدن با ترکها ؟ - آری وهم چنین باچته های یونانی و سربیی اگر با آنها برخوردیم اماما دعوت او را نپذیرفتیم (۱)

(۱) مقصود این است که من بچشم خود دیدم که چگونه در بالکان طوایف

بقیه در پاورقی صفحه ۲۳

نتایج از مایشات بلغاری ما نسبت به موضوع خاورشناسی کمتر صورت فریبنده داشت. قبلاً هم اشاره کردم که چگونه در رسچوق موقعیت بما اجازه داد که داخل شویم در محیط پرمهر ژون تر کها که با اعتماد از ما پذیرائی کردند و توانستیم فعالیت این میهن پرستان را که در تدارک تئیررژیم کشور خود هستند از نزدیک مشاهده کنیم. خلاصه مسافرت در دلی اورمان همه جا برای ما مفید واقع شد و توانستیم بسا تر کها مکالمه کنیم مخصوصاً در دهکده ها که با مختار (کدخدا) تماس می گرفتیم و او ما را در خانه - های سکنه جای میداد در ضمن گردش روزی هم دچار طوفان و رگباری شدیم در حوالی دهکده چرکس نشین توضیحاً اضافه میکنم در موقعیکه بلغارستان هنوز یکی از ایالات ترکیه بود یکدسته از قفقازیهسا چون از زندگانی در تحت رژیم روسیه نسا راضی بودند از موطن خود صرفنظر کرده و به بلغارستان مهاجرت کرده بودند و هنوز هم در آنجا زندگانی میکردند هیچ مقدمه ای موجود نبود که میزبانان نسبت بما مهمانان ناخوانده و تصادفی مهربانی و ملاطفت نشان دهند اما در هیچ محلی مانند منزل آنها از ما پذیرائی بعمل نیامد. یعنی چون رگبار و طوفان شروع شد ما فرار کرده و باولین خانه دهکده که برخوردیم وارد شدیم اتفاقاً در اطاقی داخل شدیم که کوهستانیها بقول خودشان برای پذیرائی قناق (مهمان) تهیه می- کنند، پس از بهتی که از ورود غیر مترقبه ما برای آنها حاصل شد، به- آزمایش حضار آن اطاق پرداختیم و از قیافه آنها فهمیدیم که این جمعیت ترک نیستند، احتیاجی نبود که ما علت ورود خودمان را با آنها اظهار کنیم طوفان زنجیر گسیخته علت را با آنها میگفت به علاوه رسم مهمان نوازی این کوهستانیها را که من همیشه با نظر احترام بآن نگاه میکنم در موقع گردش سال ۱۹۰۳ در قفقاز دیده بودم آنها میگفتند که مهمان از طرف الله برای ما فرستاده میشود مهذا لازم بود با آنها بگوئیم که ما چه کسانی هستیم واز کچا می آئیم و منظور ما از حضور در این گوشه بالکان که از هر شاهراهی دور افتاده و برای سیاحان مجهول مانده چیست؟ کم کم صحبت شروع شد البته تر کی حرف میزدند و طرفین از این برخورد خرسند بودیم چرکسها با توجه و تعیر بگفتار ما گوش میدادند ما راجع بتحصیلات خود در مسکو و

سرب یا بلغاری ویا یونانی با تر کها میچنگیدند بطوریکه یک نفر کشیش که رئیس آنها بود مرا بادوستم دعوت میکرد که همراه او برویم و این خوددرسی بود که سیاست بالکان را خوب در نظر ماروشن میکرد.

مؤسسه لازارف صحبت میکردیم بما گفتند که آیا علاوه بر صحبت خواندن ترکی را هم میدانید یا نه؟ پاسخ دادیم که کاملاً میتوانیم بخوانیم و اگر شما کتاب ترکی در دسترس داشته باشید گفته ما را قبول خواهید کرد

جوانی از آن میان بلند شده و از طاقچه کوچک اطلاق کتاب بی جلد چاپ سنگی از چاپهای معمولی قسطنطنیه بیرون آورده بما داد پس از باز کردن فهمیدیم که منظومه معروفی است راجع به کوراغلو.

خلاصه صحنه جالب توجهی برای ما محصلین خاورشناس تشکیل یافت و ما با صدائی رساتر از آنچه در مقابل پرفسورهای زبان ترکی که رفتار و حرکات این پهلوانرا میستودند شروع بخواندن کردیم. سفرهای جنگی این پهلوان در روایات و داستانهای عمومی اناتولی و قفقاز و شاید دورتر یعنی در جاهائی که ترکی حرف میزنند مشهور است البته ما در این صحنه کاملاً فاتح واقع شدیم و توجه و مهر مستمعین را بطرف خود جلب کردیم چون شب سر رسید و ما نمی توانستیم برویم آتشی در بخاری روشن شد چراغ فقیرانه ای هم اطلاق را روشن میکرد غذای روستائی فراوانی برای ما آوردند که پس از پیاده روی زیاد روزانه با اشتها و لذتی خوردیم و مدت زیادی از شب را ما دو محصل روسی با چرکسهای ریش نارنجی و بینی منقاری که از زیباییهای جالب توجه شهرهای مسکو و قسطنطنیه خیلی دور بودند صحبت کردیم و بسی مضحك بود کسانی که بما تکلیف خواندن کردند عموماً از خواندن و نوشتن محروم بودند بنا بر خواهش جوانی که کتاب ترکی بما داد الفبای عرب را روی تکه کاغذی برای او نوشتیم فردا در موقه عزیمت ما تمام اهالی دهکده دور ما جمع شدند، خواستیم وجهی به میزبانان خود بدهیم اما آنها با اصرار از گرفتن امتناع ورزیدند و قواعد و رسوم مهمان نوازی خود را نسبت بقناق (مهمان) بیان کردند و ما را تا بیرون دهکده مشایعت کرده بهترین راهرا نشان دادند. ای مردمان شجاع که میدانم هرگز این سطور را نخواهید خواند محبت و مهر طبیعی شما پیوسته در خاطر ما محکوک مانده است همینقدر میگویم الله بشما خیر دهد

البته دیگران که حرفه خاورشناسی دارند تحقیقات عمیق تری خواهند کرد. در این موقه لازم بود ما از این نقل مکانها و ملاقاتها استفاده کرده خصوصیات تلفظی و غیره را در ضمن شرح داستانهای عمومی از دهان خود ترکیها یا چرکسهای دلی اورمان اخذ کرده و یادداشت کنیم و من اعتراف میکنم که در این مورد تقصیر کرده ام و تقصیر من هم بزرگ بوده است اما

ما در ابتدا این مقصد علمی را در نظر نداشتیم بلکه بدون نقشه قبلی از روی سادگی تفحصاتی میکردیم و در صدد این بودیم که احساسات زنده حالیه را درك کنیم و شاید هم منظور ما در صورتیکه روح علمی نداشت چندان بد نبود تماس ما با ترکها و چرکسها در بلغارستان اقلاً این فایده را داشت که کاملاً احساس کنیم و یقین حاصل نماییم که عالم مسلمانی که عناصر آن بر حسب تقاضای تاریخچه برای آینده و دور از هم واقع شده اند اجتماع بزرگی است که همیشه هم فکر و دارای يك حس مشترك روحانی است چنانکه يك ملای قفقازی بطوریکه قبلاً گفتیم در میان درویش رسچوق چنین احساس میکرد که در منزل خودش زندگانی میکند و تصمیماتی که در اولین کنفرانس مسلمان های روسی گرفته میشود امثال محمود افندی را بیطرف نمیکند که شغلش کفاشی و در بلغارستان رئیس ژون ترکها میباشد. این عناصر پراکنده در آنوقت پست و تلگراف بیسیم نداشتند معیناً اخبار اسلامی بسرعت در میان سلولهای لاهور و فاس و قازان و قاهره و غیره انتشار پیدا میکرد و این قضیه امروز هم بهمان صورت واقعی خود وجود دارد. گمان میکنم مسلمانان گفته های مرا تکذیب نکنند مخصوصاً راجع به رلی که اسلام روس بازی کرد مسلم است که این عملیات بدون برنامه قبلی و بدون دستور محرمانه يك مرکزی هرچه باشد و بدون تشکیل نیروئی انجام یافت و فقط بواسطه سیستم عروق شعریه که در روی نقشه خاصی اثرات ارتعاشی غیر مرئی دارد قسمت های مختلفه اسلامی بهم مربوط میشوند. بیداری مسلمانان روسیه در سنوات ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ بلاحرف در ترکیه و ایران اثرات محسوسی از خود بروز داد و در نتیجه همین تأثیر بود که این دو کشور نقش انقلابی خود را بازی کرد برای اثبات عقیده من همان تطابق تاریخی نهضت های خروج از قیومیت در روسیه و ترکیه و ایران کافی است. من باز هم در موقع خود در این باب مفصلاً صحبت خواهم کرد. بهر حال کوشش ما در تماس گرفتن بسا طبقه عوام مسلمان در بلغارستان بی نتیجه نبود چشم ما بطوریکه هیچ انتظار آنرا نداشتیم بخوبی متوجه منظره عالم اسلامی شد و این خود يك درس عملی با ارزش و مهمی بود برای فعالیت آتی ما.

از نقطه نظر خاورشناسی ملاقات خوشی که در صوفیه با پرفسور Grzegorzewski برای من دست داد نمیتوانم بسکوت بگذرانم. این پرفسور اهل کراکوی Cracovie و از ترك شناسان عالیمقام بود و نسبت به ما مهربانی زیادی کرد و آنچه را که راجع بروح اخوت خاورشناسان در پیش گفتیم در اینجا نیز

ثابت و ظاهر بود این دانشمند محترم کشور بلغار را در نهایت کمال می شناخت (رجوع شود بکتابش Rok przewrotu) این پرفسور چندین سال در آنجا اقامت داشت و مشغول مطالعه بود مذاکرات من با او متمم بر بهائی شد نسبت بکتاب پرفسور چکی Tchèque ایرچک Iretchek که من آنرا در رسچوق مطالعه کرده بودم . تشکیل دولت بلغار از حیث خاور شناسی دارای نکات سودمندی است بلغارها در قرن پنجم مسیحی از وطن اولیه خود که در کنار رود ولگا بود مهاجرت کرده آمدند به بالکان هنوز هم بقایای پایتخت آنها بنام ولیکیه بلغاری Vélikiyé Bolgary موجود و معروف است روسها در طی تاریخ چندین دفعه با اهالی کنار و لگا اقتصاد و کشمکش داشته اند قسمت غیر مهاجرت به مرور زمان در عوایف تاتار مسلمان مملکت قازان مستهلک گردید و قسمت مهاجر نیز در بالکان بحالت اسلاوی درآمد و در تشکیل مسیحیت بیزانترین و ارتودکس Byzantino-Orthodox روس و همچنین در زبان روسی رلمهمی بازی کرد بطوری که جنگ روس و ترک برای آزادی در سنوات ۱۸۷۷ و ۷۸ منتهی شد بر روابط طولانی روس و بلغار مادر بلغارستان شرقی در دره گشو Guéchovo خرابه های اولین پایتخت بلغاریها را دیدیم که در بالکان موسوم است به پرسلاو Preslav و بعد هم در ادامه گردش در تیرنوو Tyrnovo پایتخت دوم آنها را تماشا کردیم صوفیا یا سردتس Sredets پایتخت سوم آنها محسوب میشود . این موضوعات تاریخی را گرز گرزسکی برای ماقبل کرد و نیز منظره روابط لهستان و ترک را در خاک بلغارستان بمانشان داد مخصوصاً جنگ و ارنا varna که در آن پادشاه لهستان لادیسلاس Ladislas مقتول گردید پرفسور من کور عقیده داشت که شاید بتواند سر این شاه مقتول را در جایی از خاک بالکان پیدا کند خلاصه آنکه در این جنگ سرشاه را بریده در شیشه دهان گشادی پراز غسل گذاردند و سلطان آنرا برد . نتیجه دیگر جنگ و ارنا این بود که بکلی جریان حوادث را تغییر داد و تر کهپارا بیرون انداخت و کوچکترین نتیجه اش این بود که فتح قسطنطنیه برای آنها بتعویق افتاد .

پرفسور من کور راجع بخصائص نژادی طایفه شی Chopy هم عقیده خود را اظهار کرد این طایفه در نواحی بیلاقی صوفیه سکونت دارند و غالباً نمونه های آنها در پایتخت بلغار با آن لباسهای عجیب سفید ردوزی شده دیده می شود بنا بر اظهارات پرفسور اینها عقب قبیله پچنگ Petcheneg ترک هستند که سابقاً توسط بلغارها در موقع مهاجرتشان بوسط روسیه جنوبی در امتداد رود دانوب و بالکان سوق داده شده اند این دانشمند لهستانی ما را در تکمیل روابط

نژادی درهم ریخته بالکان خیلی روشن کرد و با عناصر جدیدی که در تشکیل نژادی بالکان داخل شده اند آشنا ساخت و طریقه عمل مهاجرین لهستانی را در ترکیه برای ما بیان نمود مخصوصاً عملیات چایکوسکی باشا Tchaikovsky که در موقه جنگ روس و ترک یک دسته قشون جنگی تشکیل داد که باروسها جنگیدند تمام این مذاکرات مفصل در اطراف یک مشربه شراب عالی بلغاری بعمل آمد علاوه بر لذت این شراب از ترجمه مدارک قدیمه ترک بزبان معمولی لهستانی معاصر که پرفسور کرده بود حظ بردیم البته این نیروی واقعی روحانی را استاد بزرگی چون او میتوانست دارا باشد از دیدن او من بفکر پرفسور کرش Korch مسکوی افتادم که در زبان شناسی تبجری داشت و چندین زبان را بخوبی میدانست و اشعار فلانندی را مثلاً بزبان یونانی جدید ترجمه میکرد پرفسور کرش بهلم شهر و عروض ایرانی نیز آشنا بود و بطوریکه محصلین میگفتند بسی دوست داشت که بداهتاً اشعار فارسی بگوید سرودن این اشعار موجب تعجب میرزا جعفر معلم ما شده بود هر دو با هم در وصف طبخاخی Testovost که رستوران مطلوب اهالی مسکوب بود و شرابهای زیر زمین آنهم شهرتی داشت اشعار فارسی میسرودند اشعار شیرین و سهل ممتنع ایرانی در وصف شراب و ساقی بعد اعلای رسیده و احتیاج به تعریف ندارد. عیش و نوش با تصوف و عرفان در ایران باتوافق کاملی سازش دارد و گوشه گیری و انزوا طلبی ایرانی هم دارای رنگهای مختلفی است .

از مطلب دور افتادم خلاصه آنکه از صحبت های پرفسور لهستانی استفاده زیادی کردیم و راجع بزبان ترکی هم چیزها شنیدیم مثلاً میگفت یک نوع لهجه ترکی در گالیسی Galici در کوههای کارپات باقی مانده است یعنی تنها مفاصل و بندهای کلمات ترک در آنجا محفوظ مانده در صورتیکه مجموعه لغات آن تبدیل با سلاو شده است و این خود نمونه ایست که طریقه مشی زبانی را که تغییر شکل میدهد و در محیط تازه داخل میگردد ثابت میکند و این موضوعی است که در بالکان تمام نشدنی است و در آنجا این مسائل بمنزله مدارکی هستند برای مباحث و تفحصات سیاسی. من نیز به یک نفر بلغاری در حوالی کویستاندیل Custendil بر خوردم او با ما بزبان بلغاری تکلم میکرد ولی لهجه و درآمد صدای او مانند یک لحن خارجی بگوش ما بر میخورد من نمیدانم که این شخص از اهل مقدونیه یا بلغار یا سرب بود اما همینقدر دانستم که مسئله ملیت پاره از نواحی بالکان خیلی درهم ریخته است .

فصل چهارم

تحصیلات ضمیمه آسیائی

حوزه اداری وزارت امور خارجه

سالهای تحصیلی من در مؤسسه لازارف بیابان رسید امتحانات نهائی را دادم و باخذ دیپلم درجه اول موفق گردیدم استادان در سال ۱۹۰۷ شورائی تشکیل دادند و نوشته هم بمن دادند که بتوانم در مؤسسه تعلیم من پطر سبورغ داخل شوم این دیپلم درهای وزارت امور خارجه را بروی من بازسکرد و می توانستم در پاییز ۱۹۰۸ بمؤسسه خاوری جنب این وزارتخانه وارد شوم بشرط اینکه مدیر آن پذیرفتن مرا بوزارتخانه پیشنهاد کند باید اعتراف کنم که پس از دریافت دیپلم تأملی در خاطر من پیدا شد. مخصوصاً در اثر تحصیلات این مدت سه سال و نیم خواه در روی نیمکت های مدرسه و خواه در سیاحت های ممالک خارجه میلی در من پیدا شد که ابتدا غیر محسوس و بعد بتدریج بروز و ظهور مییافت و آن این بود که اوقات خود را من بمصرف تحصیل يك كاربر علمی بکنم موضوعات تاریخی و زبانی و ژادای اگر چه سر گرم کننده بود ولی در نظر من مخصوصاً از آن قسمت که مرا حاضر برای شغل اداری میکرد غیر کافی و کسالت آور جلوه میکرد این موضوع خاطر مرا مشغول داشت و فکر میکردم که آیا عملاتحقق پذیر هست یا نه؟ پدرم کوشش و همراهی زیادی کرد تا بتوانم موفق باخذ دیپلم مدرسه لازارف گردم اما زباد ترازی این ...؟ من در خانواده تنها نبودم دو خواهر و دو برادر هم داشتم که هنوز دو نفر آنها سر بار پدر و مادرم بودند پس اگر میخواستم تحصیلات خود را در جای دیگری غیر از مؤسسه خاوری وزارت خارجه تعقیب کنم لازم بود بیکسسه شخصی خود اکتفاء داشته باشم. در سن پطر سبورغ مدرسه ای بود مخصوص تاریخ و السنه یعنی یکنوع دارالمعلمین عالی که محصلین به تحصیلات تاریخ و السنه قدیمی مشغول بودند و همان مؤسسه متحمل مخارج آنها بود و محصلین متعهد میشدند که پس از پایان تحصیل پرفسور شده و منحصر آبه تعلیم و تربیت پردازند من نیز باین فکر افتادم که بخت خود را بیازمایم بنابراین در تابستان ۱۹۰۸ باتمام مدارك خود رفتم بسن پطر سبورغ و خود را بمدير آن مؤسسه موسوم به لاتیشو Latychev

معرفی کردم .

لاتی شو در قدمت یونان و طوایف سیت های روسیه جنوبی متخصص بود او مرا با گرمی پذیرفت و مدتی راجع بسیاحت هائی که در پانتی کاپه و خرسنز و غیره کرده بودم با او صحبت داشتم و تقاضا کردم که مانند سایر محصلین در آنت مؤسسه داخل شوم متأسفانه برخوردارم باشم که من دارای دیپلم تعلیمات عالیه هستم و فقط فارغ التحصیل های متوسطه حق دارند که مجاناً و بخرج مؤسسه تحصیل کنند و من این مسئله را نمیدانستم و تمام امیدواریهایم مبدل بیأس گردید بنا براین ناچار رفتم مؤسسه وزارتی

و خود را به پرفسور ژوکوسکی Joukovsky که ایران شناس مشهور و در عین حال رئیس مؤسسه زبانهای خاوری و مدیر قسمت تحصیلی مواد مربوط بوزارت خارجه بود معرفی کردم و او را از شرح زندگانی خودم آگاه ساخته حتی رفتن نزد لاتی شو را نیز از او پنهان نداشتم و درخواست کردم که مرا در قسمتی که خود اداره میکند بپذیرد . ژوکوسکی که در تحت قیافه ظاهراً جدی بکروح خوب و حساس پنهان داشت با حوصله تمام بصحبت های من گوش داد و درخواست مرا پذیرفت و وعده داد که آنرا تصدیق وزارت خارجه برساند و با نصایح پربهائی یأس مرا برطرف کرد و در ضمن گفت کاربرد قونسولی مخصوصاً بطوریکه من در ایران مشاهده کرده ام باندازه کافی فرصت میدهد که انسان بمیل خود تحصیلات و مطالعاتی بکند . شما یک میدان بسیار وسیعی در آنجا دارید و میتوانید در بسیاری از مسائل که از اطلاق کار شما دور هستند تحقیقاتی بعمل آورید بنا براین از فرصت استفاده کنید و من بشما اطمینان میدهم که بشیمان نخواهید شد در مقابل این ملاحظت من کاری نمیتوانستم بکنم مگر اینکه از نصایحی که بدون تظاهر وبدون ساختگی بمن داد تشکر کنم بنا براین آمدم بمنزل ومنتظر تصدیق وزارت خارجه شدم که در ماه اوت همانسال صدور یافت

در حالیکه یقین داشتم که دخول من دردانشگاه باشکالی بر نمیخورد زیرا که سفارشنامه شورای استادان مؤسسه لازارف را در دست داشتم و پرفسور ژوکوسکی هم وعده مساعدت داده بودم محض احتیاط برای جلوگیری از هر گونه اتفاقی نامه هائی بقازان و ارنبورک نوشته تقاضای شغلی در مدارس آن نواحی کردم و ارزش دیپلم خود را نیز رساندم که چون زبانهای خاوربر را میدانم ممکن است برای جماعت مسلمان آن نواحی مفید واقع شوم حق این است که من خود را لایق معلمی تعلیمات متوسطه نمیدانستم ولی فکر

میگردم که اگر لازم شود میتوانم خود را آماده این کار بکنم علاوه
 آزمایش مختصری هم برای من پیش آمده بود یعنی در ماه دسامبر ۱۹۰۷
 که از مؤسسه لازارف بیرون آمدم در پنج ماه اول ۱۹۰۸ در یک
 مدرسه خصوصی در لوپار توو Lubartowo که شهر کوچکی
 است در نزدیکی لوبلن Lublin بتدریس مواد متوسطه پرداختم. بدبختانه این
 آزمایش برای من صورت خوبی پیدا نکرد. زیرا که مدیر مدرسه بنده بر
 اظهاراتش محتاج بیک نفر روسی بود که دارای دیپلم تحصیلات عالی باشد برای
 اینکه او را در مقابل مأمورین آکادمی روس سپر سازد این مأمورین نسبت
 باین دسته تعلیمات آزاد در لهستان سوء ظن داشتند اما بعدها فهمیدم که این
 مطالب ساختگی است و مدیر این مدرسه نسبت بمن و رفقای همقطار من خواسته
 است حیلۀ ای بکاربرد و فقط برای دو ماه آخر حقوق جزئی بساندازه حقوق
 سواره نظام بماداد و ما هم از گرفتن آن ابا کردیم اما شاگردان باماخوش -
 رفتاری کردند و بهمین جهت من یاد گار بدی از لوپارتو در خاطر نگاه نداشتم
 در آنجا من مواد متعددی را تدریس میکردم و در مواقع فراغت مشغول مطالعه
 کتاب فلسفه ترکی بودم بقصد آنکه آنرا موضوع تز خود در مؤسسه لازارف
 قرار دهم.

باری از قازان یک جواب منفی بمن رسید که هیچ پست خالی نداریم
 اما از ارنبورک پیشنهاد کرده بودند که بر حسب میل خودم در کوستانائوی
 Koustanai یا زورینو گلووسک Zverinogolovsk هر کدام را انتخاب کنم
 ممکن است در مدارس این شهرها که در میان ممالک قرقیز قزاق گم شده اند بتعلیم زبان
 فرانسه پردازم یعنی در ایالات تورگای Tourgai و سیمیپالائینسک -
 Sémpa latinsk متأسفانه قرقیزهای کوچک این افتخار را پیدا نکردند که از نویسنده این
 سطور فرانسه یاد بگیرند زیرا که در ماه اوت نامه ای از سن پتر سبورغ
 رسید که برای قبول شدن در قسمت تحصیلات شرتی باید خودم را بوزارت
 خارجه معرفی کنم.

قبل از دخول در دانشگاه لازم بود تحمل فرمالیته ای را هم بکنیم و خود
 را معرفی کنیم بیک کارمند عالی رتبه وزارت خارجه تا آزمایشاتی نسبت بما
 بعمل آورده استعداد ما را برای دخول در امور وزارت خارجه تصدیق کند اگر
 اشتباه نکنم ما اولین کسانی بودیم که در این آزمایش قبول شدیم زیرا که
 شاگردانی بزرگتر از ما که در تحصیلات خاورشناسی قوی تر بودند ولی در اصول
 و علم زندگی کمتر از ما باخبر بودند بیاس بر خوردند البته دیپلماتی که میخواهد

در يك محيط بين المللی از تقاء حاصل کند نباید از این اصول غفلت کند
 خلاصه بر فسور ژو کوسکی ما را همراه خود برد بوزارت خارجه و
 يك بيك وارد شدیم باطابق يك معاون جزء اولین اداره آسیائی و از عهده
 امتحان استمداد دیپلماتیک بخوبی برآمدم او بامن بزبان فرانسه صحبت کرد و
 از خانواده و تحصیلات من پرسید البته من نیت تحصیلات علمی خودم را که بی نتیجه
 ماند باو اظهار نکردم بلکه برعکس با تفصیل شرح دادم که فائیل ما اصلاً اهل
 پترسبورغ بوده و مسافرت های خ-ارج خودم را که بیشتر در این خانه بن
 دوشانتز Pont des chantre (۱) اهمیت داشت شرح دادم .

در این جا پرانتزی باز میکنم تا نزدیک شوم باین مسئله دقیق که آیا در
 این خانه که سیاست خارجی مملکت روسیه صورت عمل بخود میگردد تفاوت
 محسوسی هم بین استخوان سفید و سیاه وجود داشت یا نه یعنی بعبارة اخری در
 قبول کاری اشرافیت و ثروت و قوم و خویش پرستی و توصیه اشخاص دخالت داشت
 یا نه ؟ البته تجر به شخصی بمن اجازه نمیدهد که در کلیات این موضوع وارد
 شوم همیشه می توانم بگویم که اگر این عوامل دخالت داشتند تأثیراتشان
 خفیف بود . البته دیپلمه های مدارس عالیّه مانند مدرسه حقوق و لیسه الکساندر
 تزارسکوئی سلو Tsarskôé Selo یا کاتکو katkov مسکو با سهولت
 بیشتری در وزارت خارجه وارد میشدند و بسرعت در سفارتخانه های پای تخت
 های بزرگ ترقی میکردند مخصوصاً اگر حامل نام اشراف و بزرگان روسیه
 هم بودند اما در عین حال تصور میکنم که تحصیلات خوب هم صرف نظر از اصالت
 و نژاد در کارها دخالت داشت و در های خانه بن دوشانتز را بروی داوطلب
 باز میکرد .

مخصوصاً در زمان وزارت موسیو سازانوف Sazonov مقید بودند که تمام
 مأمورین جوان امتحان دیپلماتیک بدهند حتی مأمورینی که مدت ها در پست های
 خود کار کرده بودند از این امتحان معاف نمیشدند در صورتیکه اساساً این کار
 باید يك قانون مسلم تسویه حقوقی باشد برای تمام مبتدیان باز استثناهایی دیده
 میشد مثلاً کارمندانی که استازمتمدی در امور قونسولی داشتند بمقامات دیپلماتیک
 منصوب میشدند و اشخاصی هم دیده میشد که در عین ناامیدی پستهای بزرگی را
 اشغال میکردند بدون اینکه از حدیده وزارت عبور نمایند مثل اینکه مهندس
 لسار Lessart وزیر مختار بکن شد و کنت ویت مأمور معاهده صلح برسموت
 Portsmouth و غیره و خلاصه آنکه اگر تعمیمی در ورود به دیپلماسی امپراطوری

(۱) پل خوانندگان توضیح آنکه چون وزارت خارجه روس قبل از
 انقلاب نزدیک این پل واقع بود باین مناسبت آنرا بن دوشانتز میگفتند .

روس وجود نداشت بارون‌های بالت **Balte** هم تنها این موفقیت را نداشتند. من همقطارانی از این فرقه اخیر داشتم و هم يك شاهزاده بلند نامی بامن شروع بکار کرد و در خاطر ندارم که نسبت باو زیاد تر از من مساعدتی شده باشد. من خود بدون اتکاو توصیه خارجی وارد این وزارتخانه شدم و دوستانی هم دارم که فقط بامدارک تحصیلی مانند من در آنجا پذیرفته شدند بعلاوه محقق است که ما محصلین خاورشناس بواسطه تخصصی که داشتیم مورد نظر بودیم و قبل برای خدمت در خاور معین شده بودیم و بندرت اتفاق می افتاد که برقص عجیب و غریب کارمندان بر خوریم که مثلاً کسیکه در ایران کار میکند منتقل کنند بسامریکای لاتین بعلاوه اگر انتقالی هم صورت میگرفت با ایالات ترکیه بود که پاروسیه هم حد بودند بقسمیکه تخصص و منافع کارمند هر دو با هم تأمین شود و شاید این نوع انتقال برای کارمندان نافع واقع میشد اما مواقعی هم بود که مثلاً شاغل پستی در ایران خیلی ایرانی میشد و چون این کار بزبان سرویس وزارت بر می خورد ناچار او را منتقل میکردند خلاصه آنکه تخصص تاحدی در پست های معینی منظور نظر بود اما همینکه مأمورین به پست های مهمتری انتقال می یافتند میبایستی معاوضه شوند و گاه گاهی هم بروندباداره مرکزی و در آنجا کار کنند تا نظریات جامعی پیدا کنند که برای توسعه افق دیپلماسی آنها مفید و لازم بود اما جنگ و انقلاب مانع شد که دیپلماسی روس در این ارتقاء که اخیراً صورت عمل بعود گرفته بود تعمیم حاصل کند.

اکنون بر میگردیم بطرف اوضاع خودمان. یعنی کالاهای خاوری البته این عبارت که بطور مزاح در این جا ایراد شده دارای معنای بدی نیست بلکه مقصود این است که ما مانند مال التجاره ای بودیم که نمیتوان آنرا به باختر فرستاد بنا بر این ما دارای يك وضع اختصاصی بودیم و قبل از دخول در خدمات وزارت خارجه میبایستی دو سال هم در قسمت ضمیمه وزارت که بشرح آن میبردازم باز مشغول تحصیل و مطالعاتی شویم در صورتیکه محصلین شرق اقصی شناس دانشکده سن بطرسبورغ یا مؤسسه ولادوستک **Vladivostok** تعمل چنین تشریفاتی را نکرده و مستقیماً در وزارتخانه داخل میشدند

محلّی که برای این قسمت تحصیلی ما معین کرده بودند بطور مزاح معروف شده بود بدکان و آن يك قسمت از عمارت وزارت بود موسوم به - نمره ۲۰ مورسکائیای بزرگ **Morskaiä** که مدیر آن و چند نفر پرفسور و پاره ای از کارمندان وزارت هم در همانجا منزل داشتند و محصلین هم باید در همین جا اقامت کنند ما هر يك اطاق مخصوصی داشتیم و این هشت اطاق

از یکطرف بدانان مشترکی مربوط میشود که سالون درس ما هم در همان جا بود و از طرف دیگر درهای این اطاق ها باز میشد بطرف حیاطی و در واقع این عمارت بمنزله قلعه بزرگی بود. من هنوز زورق هائی را که در تابستان از رود موئیکا **Moïka** هیزم میآوردند در نظر دارم يك درب این قلعه بطرف سد ساحلی آن رود باز میشد. بهر يك از ما در بیستم هر ماه ۳۳ منات سی و سه کپیک ... و ۶ گیروانکه شمع گچی میدادند. این رسمی بود که از زمان قدیم معمول بوده و ما میتوانستیم آنها را تبدیل بنفت کنیم. پیشخدمت ما بنام میشل که عاشق اسب و انی بود و زنش از این عمل او ناراضی و غالباً باو تغییر میکرد مأموریت داشت که شمع گچی را تبدیل به نفت کند. دالان مجاور ما روشنائی گازی داشت که گاهی دور آن جمع میشدیم برای حضور در تماشای رقص لژگی یکی از همقطاران خودمان که در تراپوزان در میان لژگی ها تولد یافته بود هوله ای مانند عمامه بدور سر می پیچید و خط کشی هم بجای کرد در دست میگرفت و برقش میپرداخت.

در انتهای دالان آشپزخانه ای بود بزرگ که میشل با فامیل کوچک خود در آن منزل داشت و آب جوش برای چای صبح و عصر ما فراهم میکرد. این جا بمنزله مدرسه شبانه روزی بود که محصلین بخرج دولت زندگانی میکردند و من مدت دو سال از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۰ در آنجا بسر بردم علاوه بر اینکه دولت مخارج ما را متحمل میشد این دو سال هم جزء سابقه خدمت ما محسوب میشد.

برنامه این قسمت باستانهای زبان یونانی جدید و تعلیم حقوق اسلامی چیز تازه ای برای ما نداشت و جای تعجب است که چرا این مواد را قبلاً در مسکو و ما تعلیم نمیدادند معلم زبان ترکی ماموسیو و اماوا کی **Vamvaky** بود او ما را و ادار بخواندن روزنامه های ترکی میکرد و اسناد اداری زیادی را هم میداد که بزبان روسی ترجمه کنیم نسبت بزبان یونانی جدید که زبان مادری معلم مذکور بود بایستی همین اعمال را انجام دهیم. من با خجلت اعتراف میکنم که همقطاران لژگی رقاص مادر ترجمه زبان یونانی در سال اول با کومک زیادی میکرد و در زبان ترکی هم خیلی قوی بود یک آخوند تاتاری که مردی عالم مقام و عضو هیئت روحانی سن بطرسبورغ بود بواسطه افکار تجدید خواهی و تألیف چندین کتاب در نشر افکار خود معروف شده بود بامهر و ملامت ما را بمکالمات ترکی و تاتار روسی آشنا میساخت و نامه هائیکه از نواحی مسلمان نشین روسیه برای او میفرستادند برای ما میخواند و معنی میکرد. فارسی را هم میرزا رضاخان که گمان میکنم

آتشه سفارت ایران در پترسبورغ بود بما تعلیم میداد این شخص بسیار مهربان و مؤدب و در صفات و خصائص ملی خود ممتاز بود و ما را بر موز خط شکسته معمولی ایران آشنا میکرد البته این تمرین بسیار مفیدی بود برای کسانی که باید در ایران کار کنند پرفسور ژو کوسکی هم از طرف خود ما را و امید داشت بخواندن داستانهای عمومی ایرانی تا عبارات و جمل معمولی که عامه حرف میزنند و خارج از عبارات کتابی و ادبی است یاد بگیریم و کتاب بسیار مفیدی هم بماداد تا از روحیه ایران هم عصر خود آگاه شویم و آن کتاب معروف بسیاحت نامه ابراهیم بک بود که از اخلاق و اوضاع سیاسی ایران قبل از انقلاب سخت تنقید میکرد زبان عربی و حقوق اسلامی هم توسط مسیو استربولایو Sterboulaiëv قونسول ژنرال قدیمی بیروت تدریس میشد و ما را و امید داشت که روز نامه های عربی مصری را بخوانیم و معنی کنیم در موقم تعلیم اصول حقوق اسلامی جمله ای را زیاد تکرار میکرد یعنی میگفت در حقوق مسلمان موضوع حقوقی وجود ندارد بلکه در وظائف و تکالیف انسان بحث میکنند. زبان های فرانسه و انگلیسی نیز جای خود را در برنامه داشت.

مادر اینجا ۸ یا ۹ نفر بودیم که اکثریت بامسکوی ها بود یعنی محصلینی که از مؤسسه لازارف بیرون آمده بودند عده محصلین پترسبورگی کمتر و آنها از دانشکده السه شرقی پس از ۴ سال تحصیل بیرون میآمدند و معلومات علمی آنها از ما زیاد تر بود آنها حرف زدن فارسی ما را مسخره میکردند و ما نیز معامله بمثل می کردیم اما نه در حضور پرفسور ژو کوسکی که همه مدیون او بودیم در سایر موارد سازش کاملی باهم داشتیم و بطور دوستانه و صمیمانه باهم رفتار میکردیم حتی با افسران نظامی که در این درس حاضر میشدند برای تحصیلات سه ساله و از القبا شروع بکار میکردند و میبایستی خود را آماده کنند برای خدمات نظامی سرحدات مجاور ممالک ترکیه و ایران و افغانستان یکنوع دوستی و صمیمیت واقعی در میان ما برقرار بود. مبتدیان صبح ها قبل از آن که درس شروع شود میآمدند با طاقهای ما و مادر یاد گرفتن درس با آنها گومک میکردیم.

اقامت درین محل اگرچه مواد مهم و قابل توجهی بمعلومات من اضافه نکرد خالی از فایده هم نبود مخصوصاً از تعلیمات پرفسور ژو کوسکی ایران - شناس مشهور استفاده میکردم. اما عجب اینست که زبان یونانی هیچوقت برای من مورد استعمال پیدا نکرد در خاطر دارم که مسیو و امواکی از خوش خطی من در آن زبان تمجید میکرد وقتی هم مرا واداشت که در روی یک کاغذ قشنگ رسمی باخط درشت یونانی نامه ایرا استنساخ کنم که باید بامضای تزار نیکلا

وزیر امور خارجه برای پسر روحانی بواتیگان فرستاده شود و فوت کراندوک و لادیبیر را با اطلاع دهند مکاتبات در بار روسیه اغلب و بخصوص در چنین مواقع بزبان یونانی میشد.

در سال اول اقامت در سن بطر بسبورغ من تز خود را تهیه کرده و فرستادم بمؤسسه لازارف. از موضوعی که قبلاً در نظر گرفته بودم یعنی فلسفه ترکیب کوی Birkevi صرف نظر کرده و موضوع تاریخی دیگری را از يك منبع عربی انتخاب کردم که مربوط بود بملکه زینب تادمری (Tadmor) یا بالمیری (۱) که در ضمن آن از مسائل مربوط به بدویهای این نواحی هم بحث کردم در موقع تحصیلات اسلامی بعضی مسائل در خاطر ما محفوظ مانده بود مانند زمان جاهلیت عرب قبل از اسلام. و اشعار معلفه (یعنی بهترین اشعاری که در مسابقه شعرای عرب بدست آمده و بدیوارهای کعبه آویخته بودند) که معلمین بما توصیه میکردند برای آنها قدر قیمتی قائل شوم و بعد تاخت و تاز سواران الله که در تحت رهبری محمد و جانشینان او تا مغرب رفتند و از طرف مشرق هم به سرحدات چین رسیدند. دیگر جنگ تالاس (۲) که میان اعراب و چینیها با وقوع پیوست و آنها یکی از وقایع تاریخی است که باید در کتابهای عمومی درج شده و در دسترس عامه قرار گیرد اینها همه مسائلی هستند که با بی قیدی تعجب آوری مواجه شده و در عین حال بدون تردید اصولی هستند مربوط به طریقه نشو و ارتقاء که نه فقط در آسیا و افریقا بلکه در اروپا هم تأثیر داشت و این مسئله را مورخ بزرگ بلژیکی پیرن Pirenne بتازگی مدلل کرده است. اگر بگویم که قبایل بدوی عرب تا آغاز جنگ بزرگ در همان طرز زندگی و رسوم سابق خود مانده حتی در مواقع درخشان بسط و توسعه قلمرو خود نیز تکانی نخورده اند راه اغراق نبوده ام و البته همین منظره اجتماعی است که درین تأثیر داشت مخصوصاً در موقعی که برای فراهم کردن تز خود راجع به پالمیر و طرز تجارت این مرکز

(۱) - تادمر که در قدیم پالمیر نامیده میشد یکی از شهرهای شام بوده که سابقاً اهمیتی داشته است.

(۲) تالاس نام رود خانه ایست در آسیای مرکزی که در ماه ژویه ۷۵۱ میلادی در آنجا بین قشون عرب بسرداری زیاد ابن صالح و قشون چین کائوسین چو Kao Sien tché جنگی وقوع پیوست و چین مغلوب شد این جنگ اهمیت تاریخی دارد زیرا که ترکستان شرقی اگر چه داخل چین بود اهالی آن اکثر مسلمان شدند.

بزرگ فلاحتی که واقع بود در محیط قبایل بیابان گرد مطالعاتی میگردم و حل مسئله بدویت و مخصوصاً خانه نشین کردن آنها در کشورهای که از تجزیه امپراتوری عثمانی بوجود آمده اند اکنون جزء برنامه روزانه است.

این تز با فوایدی که ممکن بود برای دوره آموزشی خاورشناسی من داشته باشد بمنزله ضمیمه ای شد که بر سطح تحصیلات من اضافه گردید ولی چپتی را که در آتیه من باید با آن مواجه شوم نشان نداد. این جهت در تابستان ۱۹۰۹ پس از مأموریت مطالعه در اصفهان مورد نظر من قرار گرفت مأموریت باصفهان با لطف پرفسور ژو کوسکی بطوریکه بد بشرح آن خواهم پرداخت صورت گرفت و من انتظار چنین مسافرتی را نداشتم بطوریکه چون نمیخواستم ایام تعطیل خود را بیهوده تلف کنم با پرفسور بانچنکو در این باب مکاتباتی کردم او بمن پیشنهاد کرد که بقسطنطنیه رفته به تعلیم و تربیت پسرش پردازم و در ضمن از موقع استفاده کرده مانند سال ۱۹۰۵ که با اودر مؤسسه آثار قدیم همکاری میگردم مشغول مطالعه بشوم.

خلاصه تا بهار سال ۱۹۰۹ هیچگونه تصمیم قطعی نکرده بودم و بیشتر در این فکر بودم که خود را آماده خدمت در ترکیه یا بالکان بکنم اما مأموریت اصفهان که ناگهان پیش آمد بر خوردی بود که مرا بطور غیر مترقبه متوجه بطرف ایران کرد.

در بامداد دیکمی از روزهای ماه مه سال ۱۹۰۹ پرفسور ژو کوسکی مرا با یکی از هم کلاسه هایم دعوت کرد و گفت ممکن است در موقع تعطیل مدارس دو نفر از محصلین را باصفهان بفرستند که در قونسول خانه روس به استاز پیردازند مخارج این مسافرت هم وجه معتنا بپی است که وزارت خارجه بعنوان چابار حامل اخبار خواهد پرداخت بعلاوه قسول اصفهان هم چون نایب رسی ندارد از بودن شما در آنجا خوشوقت و از شما خوب پذیرائی خواهد کرد در مقابل چنین تکلیفی من و رفیقم جز اینکه فوق العاده از مدیر مدرسه تشکر کنیم کاری دیگری نداشتیم زیرا که هیچ عاملی جز رأفت و مهر محرز او نبوده است که بفکر ما افتاده و چنین مسافرت مهم و در عین حال مفید را برای ما فراهم کند. با کمال خوشوقتی چند روزی را صرف تهیه مقدمات مسافرت کرده و بلیت قطار مسکو به روستو با کو (باد کو به) را گرفتیم و گذرنامه و چمدان سیاسی را برای سفارت روس که در تهران است بجا سپردند و در حین حرکت پرفسور ژو کوسکی که مکرر بایران بمأموریت های علمی رفته بود و آنکشور را خوب میشناخت تعلیمات و اندرزهای پدرانه

سودمندی بماداد. ما روسیه را از شمال بجنوب بفاصله چند روز قطی کردیم و از باد کوبه بکشتی نشستیم بقصد بندر انزلی که حالا موسوم است به بندر پهلوی بنابراین من همان راهی را که در زمان تحصیلی در تعطیل ۱۹۰۳ تا قفقاز رفته بودم دوباره بانشاط زیادی پیمودم و از پتروفسک Petrovsk از خط ساحلی بحر خزر تا در بند رفتیم. من آنجاها را در سفر پیش ندیده بودم. در باد کوبه هم توقف مختصری کردیم و بماخیلی خوش گذشت زیرا که توصیه ای برای برادر یکی از هم کلاسهایمان که اهل ترابوزان بود داشتیم این شخص مدیر شعبه بانک استقراضی روس در ایران بود و مانند ما از دانشکده خاورشناسی سن پترزبورغ فارغ التحصیل شده بود چنانکه ذکر شد از اینجا با کشتی بعزم ایران حرکت کردیم عبور از بحر خزر پیش از یکشب طول نگشیدیم و فقط در لنکران کشتی برای بارگیری مختصر توقفی کرد و در همین جا بود که کاپیتان ما را بر شش کشتی برده از دور نقطه سیاه و مبهمی را با انگشت نشان داد و گفت این کوه دماوند است یعنی کوه مقدس ایرانیان که در کتاب اوستای زرتشت هم بآن اشاره شده است. چون بانزلی وارد شدیم قنسول روس را که در گیلان اقامت داشت ملاقات کردیم او برای گذرانیدن ایام مرخصی بانزلی که نسیم بحر خزر کمی حرارت مرطوب اراضی آن را تخفیف میدهد آمده بود (در گیلان انواع مرکبات و برنج و توتون و چای و ابریشم عمل میآید) خلاصه بتوسط قنسول گیلان کالسکه ای بدون اشکال برای مسافرت فراهم شد (کالسکه لغت روسی است که در ایران پذیرفته شده است) این کالسکه دارای چهار اسب بود که منزل بمنزل اسبها را عوض کرده و از خط رشت و قزوین بتهران میرفت در این سال ۱۹۰۹ وسیله نقلیه دیگری غیر از کالسکه برای مسافرت در داخله ایران وجود نداشت و البته بیشتر راهها کالسکه رونمود و میبایستی با اسب و کاروان راه پیمود.

در موقع ورود بایران اوضاع سیاسی کشور بی اندازه آشفته بود مخصوصاً در این خط مسافرت ما از رشت بتهران. توضیح آنکه محمدعلی شاه قاجار مشروطه ای که پدرش بملک عطا کرده بود بانروی نظامی از میان برد. و مشروطه خواهان را اذیت و آزار میکرد پیوسته بقولی که میداد وفا نمیکرد و سوگندی را که باقرآن یاد کرده بود نقض میکرد و بهمین جهت در تنگنای بدی گرفتار شده بود. شهر رشت که نظربه مجاورت با قفقاز از حیث آزادیخواهی و تمدن بر سایر ایالات ایران برتری داشت تصمیم گرفته بود که عده ای از مردان مسلح را بنام مجاهد و فدائی در تحت فرمان یکی از

امرای تنکابن موسوم به سپهدار برای مبارزه با استبداد شاه بطرف تهران پایتخت کشور فرستاد و از طرفی هم طایفه بختیاری که مردمان سلجوقی هستند و در جنوب غربی اصفهان در کوهستان زندگانی میکنند در تحت فرمان یکی از خوانین خود موسوم سردار اسعد بجنیش آمده و بر ضد شاه مستبد قیام کرده بودند (سردار اسعد مترجم پاره ای از زمانهای تاریخی الکساندر دوما و کتب دیگری است) دفاع تهران هم بهمهده بریکادۀ قزاق که تربیت شده افسران روسی هستند محول گردیده بود یک عده سر باز سیلاخوری و فیروز کوهی هم که هوا خواه قاجاریه بودند با آنها کمک میکردند .

صورت ظاهر صحنه نمایش این بود اما در پشت آن روس و انگلیس بشدت بر رقابت یکدیگر مشغول عمل بودند روسیه بطور پنهانی از استبداد محمد علی شاه طرفداری میکرد در صورتیکه تمایلات مشروطه خواهی بدولت انگلیس تکیه داشت علاوه باینداد است که نقطه حرکت نهضت انقلابی درسایه درختان پارک قشنگ سفارت انگلیس که سپاهیان هندی مستحفظ مدخل آن بودند صورت گرفت و انقلابیون یعنی کسانی که بر ضد سلطنت استبدادی قاجار نهضت کرده بودند موقتاً در این پارک پناهنده شده و بست اختیار کرده بودند و بادیک های بزرگ پلو پذیرائی میشدند و ماژور اس (S) آتاشه نظامی سفارت هم در میان پناهندگان میگردد و از آنها میپرسید : آیا شما مشروطه میخواهید ؟ چنین نیست ؟

خلاصه اسم شب اینطور بود و بزودی هوا خواهان مشروطیت را بدور آن جمع کرد . این انعکاس از گزارشاتی است که من راجع باین حوادث شنیده ام . و البته اظهارات من نسبت به بریتانی کبیر خالی از روح خصومت است و بطور کلی راجع بسیاست انگلیس در ایران که بوسیله ماژور اس عملی میشد کاری ندارم . نه سال بعد هم چنین پیش آمد که من مجبور شدم بامشارالیه مدتی بایک وضع دوستانه ای باصطلاح ایرانیان در همین خاک پاک مقدس ایران همکاری کنم مرور زمان هم بتدریج کینه و بغض این دو دولت یعنی روس و انگلیس را رو بارامش برد بطوریکه چندی بعد این دو سیه است سخت سال ۱۹۲۲ از میان رفت .

بعلاوه رسماً هم روسیه و بریتانی کبیر با موافقت رژیم سال ۱۹۰۷ سازشی پیدا کردند زیرا که در این موافقت نامه مناطق نفوذ و سود خود را در ایران مجزا کرده بودند . یعنی موافقت نامه ای که ایران مترقی هیچوقت آنرا برسمیت نشناخت و بهمین جهت بود که بنا برخواست رسمی بریتانی کبیر قشون روس در سال

۱۹۰۹ قسمتی از شمال ایران را اشغال کرد و بهانه این قشون کشی هم این بود که میخواهند کلنی اروپائی تبریز و مخصوصاً تجارت را که با این نهضت انقلابی تهدید شده است حفظ کنند.

اکنون موقع آن است که از این شرح خارج از موضوع صرف نظر کنم و فراموش نکنم که در این جا نباید خود را با فکر و خیالات روابط و مناسبات انگلیس و روس تسلیم کنم زیرا که بعدها فرصت تشریح این موضوع را خواهم داشت و نباید از تأثرات ساده يك محصل خاور شناس که موقتا برای تکمیل ایران شناسی باصفهان میرود بحث کنم.

البته خواننده تصدیق میکند که من در اینجا قصد سیاه کردن روی انگلیس را ندارم و بالعکس نمیخواهم عمداً و از روی اراده پاره‌ای از خبط و خطاهای بزرگ سیاسی روسیه را فراموش کنم از قبیل بمباردمان مجلس در تهران و توپ بستن باستانه مشهد و غیره. بلکه میل دارم تا اندازه امکان در گواهی خود از این موضوعات بر کنار باشم و امید وارم در موقع باثبات این گفته خود پردازم یعنی موقعیکه باید از فعالیت روس بطوریکه در پست‌های خود پس از فراغت از تحصیل و ورود به اموریت رسمی در ایران ش. اهد و ناظر وقایع بوده ام صحبت کنم.

اکنون بر میگردم بشرح مسافرت خود مان. در این تابستان ۱۹۰۹ که من بهمراهی رفیقم باصفهان میرفتم متوالیاً بدسته های مسلح مشروطه خواهان بر میخوردیم نخستین بار در بین قزوین و امام کندی و پس از آن در نزدیکی پایتخت به نیروی دولتی برخوردیم که طرف دار سلطنت استبدادی بود و بعد هم در قم در موقع حرکت سواران منور و جنگی بختیاری بطرف پ. پایتخت در تحت فرمان سر دار اسعد حضور داشتیم آنها همه دارای کلاه‌های سفید بودند و کیشیشان ارتودکس را بخاطر مامی آوردند در اینجا نباید انتظار صحنه‌های هولناک و جنگهای سخت و خونریزی را از دو طرف متخاصم داشت بلکه برعکس منظره چند صحنه آرام در خاطر من بیاد گار مانده است و بجز حرارت جنگی که در وضع وز بان آنها دیده میشد و سادگی ایرانی که کمی هم وضع مضحکی داشت واقعه‌ای روی نداد بعلاوه همه میدانند که قضایا بدون خونریزی حل شد، جنگی در زردیوارهای پایتخت بوقوع نیوست و قضیه به وسیله دیپلماسی روس و انگلیس خاتمه یافت. محمد علی شاه از سلطنت استعفا داد و پسر او احمد شاه تحت نیابت عضد الملک و بعد ناصر الملک قائم-

مقام او شد و شاه مخلوع با همراهی نمایندگان روس و انگلیس از ایران خارج و در روسیه در شهر ادسا توقف کرد موضوع خروج و توقف او را در روسیه پس از مدت کمی در اصفهان شنیدیم .

در جریان مسافرت ما از تهران با اصفهان اتفاقات خنده آور به هم روی داد که بعد بنقل آنها خواهیم پرداخت . از رشت تا تهران مسافرت ما بطور عادی گذشت و کسی مزاحم ما نشد و در هر ۲۰ یا ۲۵ کیلومتر اسبهای کالسکه را عوض میکردند و سوزچی قبل میآمد و انعام خود را میگرفت و میرفت جاده هم شوسه بود که روسها ساخته و در زیر نظر آنها اداره میشد و در فاصله کمی از رشت با پیچ و خم های زیادی در میان کوهستان مشجر در نشیب و فراز بود و در زیر آن هم دره عمیقی بود که سفید رود غرش کنان در عمق آن جریان داشت . پل منجیل در یک دهلیز طبیعی واقع شده که باد شدت در آن میوزنا به نجام لتقای دشتهای مرطوب سواحل بحر خزر و فلات بلند لم بزرع مرکزی ایران است . در محلی که موسوم است بیالابالا و مرتفع ترین نقاط گردنه است قونسول ژنرال بوشهر را ملاقات کردیم یعنی موسیو پاسک **Passek** که با موسیو گریگوریو **Grigoriev** عضو سفارت تهران همراه بود این دو نفر مسافر مجرب نسبت به ما مهربانی کرده و لیوناد خنکی به ما دادند . پس از تودیع به مسافرت خود ادامه دادیم تا بقزوین رسیدیم قزوین شهر تاریخی نسبتاً مهمی است که اطراف آنرا تا کستانهای زیاد احاطه کرده و محل اداره راههداری راه شوسه روس هم در این شهر بود از قزوین مجدداً براه افتادیم تا رسیدیم بامام کنندی پیش قراول قشون سپهدار در آنجا اقامت داشت این اولین برخورد ما بود با نیروی انقلابی مرکب از مهاجرین قفقازی و ارمنی و تاتار اگرچه اکثریت با قفقازیها نبود ولی عده زیادی از آنها در این قشون وجود داشت و با ما بمهربانی رفتار کردند اینها همه با قطارهای فشنک بکمر و تفنگ بدوش نزد ما آمدند و بزبان روسی با ما صحبت میکردند و همینکه دانستند ما نایب قنسول هستیم و با اصفهان میرویم بدون مزاحمت به ما راه دادند همه اینها در تحت فرمان سپهدار برضد شاه از رشت به طرف تهران حرکت کرده بودند چند نفری مابین آنها که البته مسلمان بودند مدالهای نقره ای بسینه آویخته و روی آنها این عبارت عربی محکوک بود نصر من الله و فتح قریب

از شرح توقف خود در تهران صرف نظر میکنم و همیشه قدر میگویم رفتیم بزرگنده که محل بیلاقی سفارت روس است و پاکت های سیاسی را تحویل دادیم و بلافاصله با کومک خشاب دوباره کالسکه ای گرفته رو با اصفهان حرکت کردیم

این حشاش عربی بود ارتود کس که تحصیلات خاورشناسی را در سن بطرزبورغ فرا گرفته بود و شرح حال خود را در ملاقات بعدی در حین مأموریت در بانک روس برای ما نقل کرد بعدها هم در سن بطرزبورغ معلم عربی شد

اوایل شب بود که از تهران بیرون آمدیم و موقعیکه کالسکه ما در روی سنگهای قبرستان طویلی میغلطید شبح مرموزیکنفر بختیاری سورچی را امر به توقف داد و بدون اینکه رضایت ما را جلب کند در پهلوئی او نشست.

در اولین منزل پس از گفتار مبهم و درهمی ما کلید این رمز را بدست آوردیم این مرد یکی از خوانین بختیاری بود که از طرف طایفه خود بتهران رفته بود تا با دولت راجع بچنگ تمهیداتی بکند و در باب دستمزد خود چانه‌ای بزند ولی چون موقعیت نیافته بود بر میکشت که بکسان خود ملحق شود که بطرف پایتخت می‌رفتند و بیرسشهای قزاقان که در راه قم بودند اعتنائی نداشت معلوم است که این جنگجوی دیلمات نقشه خود را خوب کشیده و با کالسکه فرنگی‌ها می‌رود یعنی در یکنوع (بست) متحرک راه می‌پیماید ما نیز بدون مزاحمت از پسته‌های قزاق گذشتیم و چون سفینه صبح دمید بسوازان بختیاری برخوردیم که در حوالی قم تفتیش می‌کردند و چون یکی از طایفه خود را در پهلوئی سورچی ما دیدند و البته در نزد آنها شخص کوچکی هم نبود بتفریحات سواری پرداخته و مزاحم ما نشدند و من نفهمیدم چرا بعد از آنکه در قم باردوی بختیاری‌ها رسید باز هم مسافرت کم خرج بطرف اصفهان را برداخل شدن در چنگ و بهره بردن از آن ترجیح داد و در بین راه موقعیت مانع آن شد که با این ابهت و جلال یعنی با فرنگی‌ها بودن وارد اصفهان شود زیرا که چند منزل بشهر اصفهان مانده بعجله از پهلوئی سورچی پائین جست و بایک وضع غیر مترقبه ای مانند شبی که در طهران باو برخوردیم این دفعه بکلی ناپدید شد همینکه بجایبار- خانه وارد شدیم یک افسر ایرانی نزد ما آمد و گفت من آجودان جناب اجل سردار عضدالدوله هستم و اردوئی را بما نشان داد که در یکصد متری چادر زده و متوقف بودند چند توپ مسین درخشنده هم از دور دیده میشد سردار برای اینکه ما را بشناسد توسط آجودان بجادر خود دعوت کرده بود ما هم دعوت او را پذیرفته بجادر بسیار قشنگی که دارای همه نوع وسایل آسایش بود وارد شدیم ابتدا شربت خنکی بمادادند و پس از آن خر بوزه گرگاب که در نوع خود منحصر است آوردند و بالاخره سردار دستور داد قهوه ای هم بیاورند و در جریان صحبت ملتفت شدیم که این سردار در رأس نیروی دولتی قرار دارد و از طهران مدتی پیش برای جلوگیری نهضت انقلابی بختیاری فرستاده شده

است بختیارها هم برای اینکه وقت خود را بیهوده تلف نکنند از برخورد باین اردو صرف نظر کرده از راه دیگری بسرعت بحوالی تهران رسیده بودند میزان ما نسبت بدولتیان عصبانی بود و از آنها بدمیکفت زیرا که او را در کنار بیابان یکنواخت نمک زار که تنها مناظر سرآب و ضم یکنواخت آنرا قلم میگرد بلا تکلیف و سرگردان گذارده بودند و از ما خواهش کرد که بمحض ورود باصفهان قنصل روس را از جریان آگاه کنیم تا بوسیله تلگراف از طهران برای او کسب تکلیف کند زیرا که خود عضد الدوله جرئت نداشت که بیک تلگرافخانه نزدیک برود و با تهران رابطه پیدا کند در این جا فرارنا گهانی خان بختیاری بخوبی برای ما روشن شد او فرار اختیار کرد که مبادا بدست سردار گرفتار و مانند اسیر گروگانی در این اردو بماند و بهمین جهت بود که از بست خیالی کاسکه ماصر فنظر کرد .

بهر حال ما از بدو ورود بایران به تغییرات و تحولات غیر مترقبه ای بر خوردیم و معلوم شد که شورش و هرج و مرجی در کشور ایجاد شده است بعلاوه این نکته را هم استنباط کردیم که در بین دولت استبدادی قاجار و ملت ایران تباین مهمی وجود ندارد بلکه اگر بخوایم قدری روشنتر بگویم صحنه نمایشی است که بازیگران آن هم (باستثنای مدیران نمایش) موجدانی که آنها را بکار و فعالیت واداشته است نمیدانستند و فقط بازیگردن در این نمایش را بامیل و رغبت پذیرفته بودند .

بعقیده من ایرانیها هم مانند چینی ها ملتی ظرافت مآب و فیلسوف منش و دارای تمدن با احترامی هستند و فکر خونریزی و فعالیت های نظامی کمتر از خاطر شهر نشینان عبور میکنند بلکه این نوع خیالات و احساسات متعلق است بقسمتهای بدوی این ملت مانند طوایف بختیاری و قشقایی و لر و کرد و شاهسون و غیره که صفات و خصائص جنگی را حفظ کرده اند و هنوز هم گاهی در میان این طوائف زد و خوردی روی میدهد خلاصه اینکه من معتقدم که ایران باید یک پادشاه ایرانی با اقتدار وطن دوستی داشته باشد مانند رضاشاه پهلوی و همین برای آن کافی است و چین هم رئیس جمهور عامه پسندی داشته باشد مانند چیانگ کای شک تا بتوانند یک نمایش قابل ملاحظه ای از تجدید و اقامی و وطن دوستی بما بدهند .

خلاصه اینکه این مسافرت ما از ابتدا پرتأثیر بود و بالاخره پس از ۱۴ روز از بطرز بورخ تا اصفهان خاتمه یافت و ما برای معاونت و مساعدت موسیو بوگوئیاولانسکی (Bogoïavlensky) قنصل روس حاضر شدیم .

اصفهان

پس از دیدن سایر پست‌های قونسولی میتوانم بگویم که پست اصفهان کم زحمت بود تنها چند نفری از تبعه روس در آنجا تجارت محدودی داشتند در واقع قونسولخانه اصفهان پستی بود که باید در آن ناظر سیاست باشند اگر چه ایالت اصفهان بنا بر موافقت نامه ۱۹۰۷ روس و انگلیس در منطقه روس واقع و نباید دول هم جوار در آن نفوذی داشته باشند با این حال باز هم قنسولها اعمال نفوذی میکردند و دخالتی در کارها داشتند مخصوصاً فعالیت و دخالت بریتانی کبیر خیلی بیشتر از مادر آنجا آشکار بود و این مسئله را میتوان از کارهایی که انجام داده اند بخوبی احساس کرد یک قسمت از خاک بختیاری در محوطه کمپانی با اقتدار نفوذ ایران و انگلیس واقع شده است و انگلیسها با این بطنایفه هم جوار هستند و در همین خاک بختیاری جاده شوسه ایست که (برادران لنج) ساخته اند و بطرف خلیج فارس و هندوستان ممتد می گردد حمل و نقل مال التجاره هنوز هم بوسیله کاروان در این راه صورت میگیرد و یکی از محصولات عمده اصفهان تریاک است مزارع خشخاش زیادی در حوالی این شهر دیده میشود بانک انگلیس هم در اصفهان شعبه ای داشت و معاملات عمده ای میکرد در صورتیکه شعبه بانک روس فقط نسبت به پنبه معاملات داشت .

قصبه ارمنی نشین جلفا نیز اهمیتی داشت زیرا که ارمنیها با هندوستان روابط تجارتهی داشتند یعنی از زمانی که شاه عباس کبیر آنها را از جلفای آذربایجان که واقع بود در کنار رود ارس در سرحد حالیه ایران و قفقاز با اصفهان منتقل کرد این روابط تجارتهی برقرار شد و خلاصه آنکه اصفهان در همه جا آثار و علامت انگلیسی را دارد . همه روزه در قونسولخانه های روس و انگلیس و بانک و تلگرافخانه و گاهی هم منزل میسیونرهای انگلیسی و غیره اجتماعی بود برای بازی تنیس ، تلگرافخانه هندو اروپائی همه روزه اخبار بین المللی رو تر را منظمآ انتشار میداد بعلاوه قراعتخانه ای هم دایر بود که اعضای آن با اشتراك سهام روزنامه های خارجه را وارد میکردند و مجله های مصورا انگلیسی در کلنی دور میزد بریتانی کبیر در اصفهان یک قنسل ژنرال و یک نایب قنسل افتخاری در جلفا داشت که ارمنی و موسوم باقانون بود این ارمنی همیشه بایک دسته سپاهی با طمطراق حرکت میکرد در صورتیکه قنسل روس عنوان ژنرال داشت مگر برای خارجی ها با این حال قنسل روس جوان فعالی بود که پیوسته در توسعه دایره فعالیت خود کوشش میکرد چنانچه مثلاً دارائی و املاک شاهزاده خانم ثروتمند قاجار خواهر ظل السلطان موسوم

بیانوی عظمی را قنسولخانه روس اداره میکرد و بالابك اوف قفقازی و کیل رسمی او بود باید دانست که تمام اعقاب قاچار مانند اودارائی نداشتند زیرا که در زمان فتحعلی شاه عده آنها رو بزبادهای گذارد و غالباً اوضاع زندگانی آنها خوب نبود بانوی مشارالیه هم با اینهمه دارائی از دسته متعدد بدهکاران بانك روس محسوب میشد. زیرا که این شعبه بانك در ابتدا بدون مضایقه و با کمال رغبت پولهای زیادی با عیان و ملاکین بیداد و در مقابل املاک آنها را وثیقه میگرفت و طولی نکشید که پول، زیادی از بانك خارج گردید و قسمتی از آن بکسانی داده شده بود که پرداخت آن مشکوک و مشکل بنظر میآمد و بالاخره هم قنسولخانه روس مجبور شد که در کارهای بانك دخالت کرده باین قروض زیاد رسیدگی کند و اطمینانی حاصل شود که اگر اصل پرداخت نمیشود اقلاً فرع را بگیرند البته چنین سیاستی که در اعمال تجارتهای مداخله کند مفید نبود بلکه قنسول را مجبور میکرد که در کارهایی که از صلاحیت او خارج است مداخله کند و از روی ناچاری بجای مالکین در روابط آنها با مستأجر و دولت از حیث وصول مالیات و و حق ارباب دخالت کند (۱) علاوه بر کارهای این شاهزاده خانم بانك و کیل مسلمان هم از اهالی روسیه با نظارت قنسولخانه واسطه و رابط میان بانك و مردم بود البته در سایر ایالات هم از این قبیل مشتریان بشماره بیشتری وجود داشت و پسر آشکار بود که نتیجه این معاملات عاقبت بکجا منتهی خواهد شد و معلوم است که اگر میخواستند از این راه نفوذ روس را در ایران زیاد کنند میبایستی کاملاً از حدود خود تجاوز کنند و سربار مشکلی بامور قنسولخانه ها بیافزایند و قنسولها باید شغل رسمی خود را تبدیل کنند با اداره کردن امور فلاحتی و معاملات و کلا و بدین مردم که جز تولید نارضایتی ها نتیجه ندارد و با بانك وضع بسیار در همی و ظائف خود را که ابتدا خیلی بهتر بود با اشکالات مواجه نمایند (۲)

(۱) املاک بانوی عظمی عبارت بود از ۱۲ قریه که جمعاً ۲۰۰۰۰ جمعیت داشت کمی بعد املاک ظل السلطان هم بر آنها اضافه شد که عبارت از ۸۰ قریه و ۱۲۰۰۰ سکنه داشت و تمام آنها را موسیوون کاور Von kaver مدیر عامل بانك روس در اصفهان اداره میکرد و خلاصه اینکه بدین طریق دائره نفوذ روس در اصفهان نسبت به یکصد و پنجاه هزار نفر دهاتی توسعه یافته بود (اگرچه از نظر اصول علمی و فنی این نفوذ ارزشی نداشت) و البته همین کارها باعث شد که دولت انگلیس احساس کرد که این عملیات بر خلاف موافقت نامه ۱۹۰۷ میباشد.

(۲) کار بجائی رسیده بود که در روزهای قبل از جنگ نزدیک بود که مالیات هم در ایالات شمالی ایران بوسیله قنسولگری روس گرفته شود.

این مسئله هم تعجب آور است که دولت سویت بنا بر عهد نامه ۱۹۲۱ تمام دارائی خود را در ایران بملت بخشید و من میدانم که آیا اوضاع راه شوسه از بحر خزر تا تهران و راه آهن جلفا بتبریز از کارهای بانک بهتر بود یا نه ؟ ولی تردیدی نیست که برای ملت ایران این بخشش با سخاوت کسر خرج زیادی را جبران کرد .

بی مناسبت نیست بگویم که من در این مدت استاژ ۱۹۰۹ در اصفهان فرصت را غنیمت شمرده بمطالعه ترتیب اخذ مالیات این ایالت پرداختم و در مراجعت گزارش مفصل و جامعی به پرفسور ژو کوسکی دادم . منشی ایرانی قونسولخانه هم مرد با فضل بود و اطلاعات ذقیمتی را چه بدخل و خرج مالیات بمن داد او باحوصله تمام وضع کامل مالیاتی ایالت و ترتیب تجزیه و تحلیل آن را بمن آموخت . اوراق مخصوصی بنام فرد با خطوط کج و موجی بوسیله دسته‌ای از متخصصین در این کار موسوم بمستوفی نوشته میشد که با علامات خاصی مالیات نقدی و جنسی را تعیین میکرد و تبدیل مالیات جنسی بقصدی که آنرا تسعیر میگفتند یکنوع حسابداری جداگانه ای بود . اکنون می پردازیم بروابط ارباب و مستأجر و گوئیم ارباب تنها در مقابل خزانه دولت مسئول است . و شرایط اجاره هم نسبت بامکنه تغییر پذیر است مخصوصاً از حیث کمی یازبادی آب و باید دانست که آب در ایران اساس و شالوده زراعت است و اهمیت آن در جاهانی که اراضی باقنات مشروب میشود بیشتر محسوس میگردد زارع نظر باینکه قنات متعلق بارباب است هرگز نمیتواند از او جدا شود در غالب جاها آب را بایک سیستم جالب توجهی از مسافات بعیده بوسیله کانالهای حفر شده در زیر زمین میآورند . غالباً زارع بذرو حیوانات لازم را از ارباب میگیرد بنا بر این محصول زمین در هر جا به نسبت تغییر پذیری بر حسب آنچه ارباب داده مابین زارع و ارباب تقسیم میشود و درجائی که ممکن است بوسیله آب باران زراعت شود یعنی دیم کاری قوانین دیگری مابین مالک و زارع برقرار است و مقدار آبی که برای مزرعه‌ای لازم است از روی فنجان معین میشود یعنی همینکه جلوی آب را بطرف مزرعه‌ای باز کردند فنجان چوبی یا برنجی را در طشت پراز آبی میکنند . این فنجان از زیر سوراخ ریزی دارد که بتدریج آب طشت در آن داخل میگردد و همینکه پر شد و در آب فرورفت معلوم میشود که مزرعه یک فنجان آب خورده است .

اغلب از زارعین در تحت اختیار کامل مالک هستند و نمیتوانند در مقابل ارباب سر بلند کنند و باید کاملاً مطیع و فرمانبردار ارباب باشند زیرا که فقط

ارباب در مقابل مأمورین دولت مسئول است و تنها کسی است که از عهده مخارج برمیآید و مختار است که مساعده ای بزراع بدهد یا ندهد. زارعین خرده مالک هم بسیار کم هستند و نسبت با ایالات و ولایات ایران مانند مقیاسات اوزان و طول و غیره تغییر میکنند. علاوه بر آنچه ذکر شد املاک خالصه ای هم هست که بدولت تعلق دارد و املاک موقوفه ای نیز وجود دارد که عایدات آنها بر حسب وصیت مالک مرحوم باید بمصرف مخارج روضه خوانی و طلاب مدارس و تغذیه فقرا و غیره برسد. دولت هم املاکی بعنوان تیول و موجب باعیان و اشراف می بخشد که مالیات آنرا گرفته خرج کنند و صاحبان تیول مالک بالاستقلال قصبات و قراء تیول خود هستند و بدلخواه خود بازارعتن می کنند و بسا میشود که آنها را حبس و شکنجه کرده و چریمه های جنسی و نقدی را آنها میگیرند و خلاصه آنکه روابط زراعتی که باطناً بستگی بر رژیم مالیاتی دارد فوق العاده بی نظم و ترتیب است و تاکنون باستثنای پاره ای از نواحی مخصوصه حقوق عادی دهقان موضوع مطالعه قانونی روشن و کافی قرار نگرفته است و نباید فراموش کرد که مبلغ و مقدار مالیاتها که در قدیم الایام معین شده بمقیاس ثابتی نیست و در هر جایی بستگی بحکام داشته است این حکام قبل از حرکت از پایتخت مبلغی بعنوان پیشکش میبردازند و چون بمحل رسیدند مطابق اشتهای خود هر چه توانستند از مردم میگیرند حکام هم البته بطریق مزایده معین میشوند یعنی هر کس بیشتر پول داد حاکم میشود و اصل و فرع پولی را که داده در محل بدستکاری نایب الحکومه و کدخدا و سایر مباشرین جمع میکند و غالباً فرع زیاد بر اصل میشود بعلاوه زیر دستان و مباشرین و کدخدا هم بنوبه خود حق جداگانه ای از رعیت میگیرند البته حساب اصل و فرع قبل از ورود بمحل در راه شده است و تمام این بار سنگین را رعیت بیچاره باید بدوش کشد که در این بسازی قتل و غارت آخرین حلقه کوچک زنجیر است.

اولین دفعه ای که من باین زیردستان یعنی زارعین که تشکیل ساختمان اجتماعی ایران رامیدهند تماس حاصل کردم بشدت متأثر شدم و همین مسئله باعث شد که من بعد توجه خاصی باین منظره زندگانی ایرانی داشته باشم و مطالعات بعدی من در این زمینه در سایر ممالک آسیای نیز عقیده ای در من ایجاد کرد که تنها راه وطن پرستی در آسیا این است که عطف توجهی بطبقه زارع کرده زندگانی روستائی را ضوری ترمیم کنند که بتواند نفسی براحت بکشد. برنامهای قشنگ سیاسی و تشکیل پارتیها و پارلمانها و صحبت های

با حرارت نسبت باصالت و شرافتمندی ملت نجیب ایران و غیره در نظر من ارزشی ندارد و فقط قائمین هزیک از کشورهای آسیا باید در این فکر باشند که نگذارند طبقه روستائی در این فقر و بدبختی را کد و فاسد بماند، تخته قابو کردن عشایر و تشکیل شرکت های تعاونی روستائی و اعتبار دادن بزراعت و غیره ببقیده ناچیز من تنها اساس و شالوده ایست که میتوان در روی آن یک زندگانی سیاسی عادی و شاید آبرومندی بنا کرد و بقیه همه حرفهای بی اساس و بوج است زیرا که آسیا هنوز حالت روستائی دارد.

در همان اوقات که من راجع باین مسائل مطالعاتی میکردم کار رسمی ما این بود که مکتوبات ایرانی را برای (M. B) خلاصه و ترجمه کنیم و یا بدستور او یادداشت هائی تهیه و مطالبی را جمع کنیم که شایستگی آنرا داشته باشد که به سفارت یا وزارت خارجه گزارش داده شود این قبیل کارها اساس مأموریت ما را تشکیل میداد و میبایستی از نزدیک امور قنصلخانه را به بینیم و بکارهای اداری آن آشنا شویم در ضمن اینکارها موظف بودیم که بترتیب انشای اداری ایرانی هم نظری داشته باشیم و آنرا کم و بیش یاد بگیریم و اینکار هم با مساعدت منشی ایرانی دبیرخانه صورت میگرفت علاوه بر منشی مذکور یک جوان مهربان ایرانی ملقب بناصر الوزاره هم بود که سمت آتاشه قنصلخانه را داشت او هم راجع بطرز انشای فارسی دستورات و تعلیمات مفیدی با ما میداد و در عوض نزد ما زبان فرانسه را تکمیل میکرد و با ما بآن زبان بمکالمه میپرداخت علاوه بر اینها ما یک نفر را هم استخدام کرده بودیم که از خوشنویسان درجه اول بود و گزارش هائی که ما برای پرفسور ژو کوسکی تهیه کرده بودیم با خط خوب خود کتابت میکرد. پرفسور در موقع حرکت ما توصیه میکرد که دو بیتی های بابا طاهر عربان یا لر را همراه بیاوریم زیرا که بقیده او آنطور که شاید و باید شهرت بسزائی نیافته است و علاوه بر این بواسطه لهجه لری بسیار جالب توجه است و من بسیار متأسفم که نسبت باین قسمت نتوانستم ادای وظیفه کنم

علاوه بر کارهایی که ذکر شد من همه روزه یک قسمت از وقت خود را صرف خواندن آرشیه های قنصلخانه میکردم از عمر این آرشیه ها مدت زیادی نمیکند زیرا که تأسیس این قنصلخانه در اصفهان از ده سال تجاوز نمیگردد ولی باز هم مطالب سودمند و جالب توجهی بود که من یادداشت میکردم. قنصلخانه اصفهان در آغاز تأسیس وظایف مهمی داشت زیرا تنها پستی بود که ما در قسمت جنوب ایران داشتیم و میدان عمل آنها تا ایالت فارس و سواحل خلیج فارس امتداد داشت قنصلخانه بوشهر خیلی بعد تأسیس شد و متعاقب آن هم

در بندر عباس پستی برقرار شد قنصل بوشهر هم همه ساله ایام تابستان را به شیراز می‌آمد زیرا که هوای این شهر مشهور نسبت بنواحی خلیج فارس تحمل پذیرتر است این نقل و انتقال خالی از اشکال نبود و همیشه بیک صورت رضایت بخش انجام نمیگرفت چنانکه یکدفعه هم کاروان قنصولی در معرض حمله قبایل این ناحیه واقع گردید و مجبور شد که دوباره بشیراز برگردد این قضیه حمله ناگهانی را باید با تردید تلقی کرد زیرا که در آن موقع صیت عظمت و اقتدار دولت روسیه در آن نواحی باندازه‌ای بود که قبایل جرئت حمله کردن بنمایند روس که با یک اسکورت کوچک قزاق حرکت میکرد نداشتند تردید من از این جهت است که در این موقع بست بوشهر مطلقاً پسندیده خاطر دولت هندوستان نبود که البته در سیاست خلیج و ایالات سواحل آن نظر خاصی داشت بست‌های قنصولی جنوبی ایران اغلب بوسیله قوای نظامی محفوظ بود و بست بوشهر هم یکنفر نماینده‌ای داشت که بخلیج فارس نظارت میکرد

در اینجا احتیاجی نیست که بیش از این صحبت بشود فقط باید بخاطر داشت که سواحل عربستان و ایران کاملاً در تصرف بریتانی کبیر بود یعنی تنها دولتی که در آن سواحل نیروی دریائی داشت و بالاولین اخطار نیروهای دریائی می‌توانستند فوراً پیاده شده اوامر دولت متبوعه خود را اجرا کنند .

در آغاز آن قرن دولت روسیه بهوس افتاد مدلل کند که خلیج فارس شکارگاه قرقی نیست که نفع آن فقط به بریتانی کبیر عاید گردد و بهمین علت بود که قنصلخانه بوشهر تأسیس یافت و باز بهمین علت بود که یک سرویس بحری منظمی مابین ادسا و بوشهر ایجاد شد آنهم بوسیله کشتی لازارف که مأموریت داشت برچم دولت روس را در این آبهای دوردست ببرد و مال التجاره‌هایی از قبیل قند و آرد و پارچه‌های پنبه‌ای در بازارهای خلیج که تا آنوقت در تحت تسلط کامل دولت انگلیس بود خالی کند . من این کشتی قدیمی را دودفعه در سال‌های ۱۹۰۲ و ۱۹۰۳ در ادسا دیدم . بعلاوه در همین موقع بود و همه میدانند که امر بغداد بهمن‌ضرب شستی نشان داد و مستقیماً لطمه‌ای بنفوذ انگلستان زد و تصور آن میرفت که بزودی رایل ژرمنی بکویت منتهی شود آنهم در میان سیستم ارتباطی امپراطوری بریتانی اما حوادث و پیش آمدها این وضع دوار آور را نپذیرفت . و دبیرخانه‌های دول در این باب باهم سازش حاصل کردند و پیش‌بینی میشد که در سال ۱۹۰۸ راه آهن سراسری بطرف بغداد و خلیج‌خاتمه خواهد یافت بدون اینکه آنوقت فتح سیاسی آلمان را نشان دهد و قدر مسلم این است که خلیج فارس در مدت کوتاهی دارای مدیر های صحنه سیاسی

۱- بمن یعنی راه آهن

بین‌المللی شده و دولت روس هم در این قضایای دخالت نبود. در بین پروژه های متعدد راه آهن روس در ایران یکی هم نقشه‌ای بود که مهندس ساخونوسکی Sakhnovski کشیده بود که خطی از خاک روسیه به بندر چاه بهار در خلیج عمان امتداد یابد و این نقشه را هم انگلیس مانند خط بغداد بهن نمی‌پذیرفت زیرا که چاه بهار در سواحل بحر عمان بمنزله دروازه هندوستان است و اگر این خط کشیده شود از ناراحتی و نااملائیات بحر پیمائی خلیج خلاص می‌شوند این جنگ دیپلماتیک راه آهن کاملاً مربوط به گذشته است اما من تصور کردم که لازم است آنرا بخاطر بیابورم زیرا که آن یک صفحه روشن و مصور متدهای قدیمی را نمایش میدهد که بوسیله آنها را ایل که عامل ترقی بود میبایستی در آستانه پاره‌ای از ممالک خاوری توقف کند اما بعد از جنگ این مقاصد بکلنی از بین رفت و اوضاع در ترکیه و ایران تغییر کرد و اکنون این دو دولت خطوط آهن را مطابق میل و بنفع خود ترسیم و عملی کرده اند.

در اینجا باید بعهاده روس و آلمان در پوتسدام راجع بامور ایران نیز توجهی داشت که در سال ۱۹۱۰ منعقد گردید این معاهده پاریس و لندن را بحیرت انداخت زیرا که مقصود از موافقت نامه ۱۹۰۷ فقط این نبود که ایران را بمناطق نفوذ تقسیم کرده و دولتین مراقب حرکات آزادی خواهی باشند که تازه در آسیا بروز کرده بود بلکه لندن و پترزبورغ باهم سازش کردند که باطناً مسئولیت مشترک داشته باشند و از واتپولیتیک Weltpolitik آلمان جلوگیری کنند. اما در معاهده پوتسدام آلمان این حق را بدست آورد که یک شعبه خط آهن از بغداد بخاقین که سرحد ایران است بکشد و همچنین این امتیاز غیرمنتظره که میتواند این خط را تا کرمانشاه امتداد دهد و اگر روسیه موفق نشود که در جهت مقابل خطی بکشد آلمان میتواند از کرمانشاه هم تجاوز کرده خط را بداخله ایران امتداد دهد. از طرفی هم شرط شده بود که دولت آلمان منافع اقتصادی مخصوص روسیه را در شمال ایران رسماً بشناسد. محافل مطلع روسیه هم عقیده داشتند که این معاهده یک سازش اقتصادی است اما بتوضیحاتی که من راجع بخلیج فارس و تأسیس یک سرویس بحری روس باین نواحی دادم همه خواهند فهمید که این سیاست ابتکاری صورت ظاهرش تجارتی است و عوامل و وسایل اقتصادی همه در این بازی برای توسعه نفوذ سیاسی داخل خواهد شد چنانکه قنصل روس در اصفهان در سال ۱۹۰۹ کاملاً از نزدیک حرکات و رفتار ناایندۀ Farben را مراقبت میکرد که در میان طوایف قشقائی و بختیاری بعنوان فروختن نیل روابطی ایجاد میکرد و تجارت آلمان هم روز بروز

در سایر ایالات ایران رونقی می‌گرفت و عوامل آلمانی به فعالیت پرداخته بودند
دوات روسیه هم برای اینکه منافع خود را در کشور ایران حفظ کند با امتیازات
آلمان در معاهده پوتسدام تن‌در داده بود و این کار بمنزله بیمه کردن بیمه دیگری
بود یعنی تضمین قرارداد اصلی روس و انگلیس ولی با این همه احتیاطات جنگ
بزرگ ثابت کرد که مقصود آلمان این نیست که در خاور مسلمان یک رل مجهول
و منفی بازی کند و کافی است نام واسموس را Wassmus ذکر کنیم یعنی این مرد
نیرو مندو نیرنک بازی که در اطراف سواحل بوشهر انگلیس‌ها را انگشت بدهان
متحیر کرده.

در هر حال ذکر این نکته نیز لازم است که در سال ۱۹۱۰ با وجود سازش
و موافقت دولین انگلیس و روس بطرز بورغ بیش بینی نتایج ممکنه پیشرفت آلمان را
در ایران از نظر دور نمیداشت و همین مسئله دلیلی است بر اینکه موافقت نامه ۱۹۰۷
دیپلماسی روس را در ایران کاملاً قانع نکرد و او فقط از بیم اتفاق وقایع ممکنه
دیگر بقبول آن تن‌در داد بعلاوه معاهده پوتسدام هم بقیده من خوب فهمیده
نشد و آنطور که باید بسادگی بتفسیر آن نپرداختند من در این جا مایل نیستم
که از حدود خود تجاوز کنم زیرا که در ۱۹۰۹ من در اصفهان فقط یک مأمور مطالعه
بودم و در ضمن کار وقت آزاد و کافی هم داشتم که در زندگانی کلنی اروپائی شرکت
کنم باری من در اصفهان قبل از رفتن بدفتر قنسولخانه صبح‌ها مدتی با سب
سواری و گردش می‌پرداختم و در اطراف شهر ا مناظر دل‌فریب مزارع و آن
برج‌های بلند کیوترخان زیاد که در حوالی این شهر در مزارع ساخته شده و
فضله کیوتران کود پر قوتی برای زارعین تهیه میکنند و مزارع خشخاشی که
گلستان بزرگی را بنظر می‌آورد تماشا می‌کردم و لذت می‌بردم گاهی هم
ورود من بقنسولخانه بتاخیر می‌افتاد زیرا که مجبور میشدم از بازارهای عجیب پر
جمعیت مسلمان عبور کنم در بازار بانواع نونه‌ها و خصوصیات و لباس‌های گوناگون
اهالی بر می‌خوردم از دحام حیوانات بارکش بینظمی غریبی فراهم می‌کرد
صداهای تنفر آورو گوش‌خراش که از هر طرف بلند بود و هم‌دیگر را صدای می‌کردند
و اتصالاً در حین عبور خبردار میگفتند در سرم دوازی ایجاد می‌کرد بازارهای
ایران مرکز تجارت و در عین حال دوازی سیاسی است اخبار در بازار زودتر از
همه جا منتشر میشود در همین بازار است که بر حسب تصادف جنبش و اعتراضی
نسبت بحکام ظالم و طماع یا علل دیگری صورت می‌گیرد. در باره مترسیاسی
ایران بستن بازار علامت منتهی درجه طوفان شدید است از طرفی هم میتوان
تمام روز را بدون خستگی در آنجا بسر برد و بتماشای کار کردن صنعتگران

پرداخت. صنایع ظریف نقره سازی و زرگری و مسگری و غیره بی تماشاییست قلمدانهای زیبای ایرانی که از مقوا درست کرده اند و از حیث خوبی شهره آفاق است در این شهر ساخته میشود دیگر از صنایع مهم آنجا قلمکار سازی است که با زحمت زیاد صورت میگیرد ابتدا با قالب چوبی که مانند کلیشه است با رنگهای الوان در روی پارچه های حریر و چلووارو کرباس نقش و نگاری می اندازند و چندین بار این پارچه ها را در رودخانه زاینده رود که در بالای شهر جاریست شست و شو داده و خشک میکنند و اغلب وقایع شاهنامه را در آنها مجسم میکنند و بسا صنایع دیگر که هنر و سلیقه ایرانی را نگاهداشته اند تماشای جالب توجهی دارد توصیف و تعریف بناهای زیبا و کاشی کاریها که در ابنیه تاریخی اصفهان بکار رفته و نقاشیها که همه نشاط آورو حیرت افزا هستند از عهده من خارج است راجع باین قسمت خاورشناسان کتب و رسائل و مقالات زیادی بزبانهای مختلف اروپائی مخصوصاً بزبان فرانسه که شایسته توصیف آنهاست نوشته و کاملاً شرح داده اند اما گردشهای نشاط آور پارک قشنگ موسوم به هشت بهشت و لذت هائی که از تماشای این پارک برای من حاصل شد نمیتوانم بسکوت بگذرانم اینجا اقامتگاه شاهزاده خانم بانوی عظمی است هر وقت با انجامیر فتمیم خواجه موقر و با هوشی برای ما قهوه ای میآورد و بسی مایل و شایق بود که با نایب قنسول های روس صحبت کند و ما هم بصحبت های او بی- رغبت نبودیم.

گاهی هم با کمال میل بچلغامیر فتمیم و غفلتاً بمنزل پدرموت Père Demute

وارد میشدیم این مرد نمونه کاملی بود از میسیونرهای فرانسوی خودش بتنهائی حروف ریزی میکرد و یک مجله علمی و اخلاقی بزبان ارمنی برای شاگردان خود و سایر مسیحیان ارمنی چاپ و منتشر میکرد او نیز گاهی بقونسولخانه میآمد و با ما صرف غذا میکرد و با آهنگ های خوش پیاو ما را محظوظ میکرد این کشیش آدمی بود خوش محضر و عامه پسند و از حیث بنیه قوی و سالم و همیشه پشاش بود. وقتی که میدیدیم سوار بر اسب کوچکی است و جولان میدهد بسی مسرور میشدیم. یکنفر تاجر انگلیسی هم با ما معاشر بود که با دقت زبان روسی را تحصیل میکرد و بسا میشد که جملات غامضی را که در زبان مادری ما مرسوم است در مواقع پذیرائی تلفظ می کرد و ما را بتعجب میانداخت که از کجا این جمل را یاد گرفته است.

از ایرانی ها هم معاشرینی داشتیم که یکی از آنها سمت کار گذاری داشت یعنی مأمور وزارت خارجه ایران که واسطه ما بین قنسولخانه و مأمورین محلی

بود. و اگر تصادفاً محاکمه‌ای مابین تبعهٔ خارج و رعایای ایران روی میداد در جلسه حضور داشت. یکروز که سواره از گردش بر میگشتیم و بسرعت تاخت میگردیم کار گذار را در خیابان بزرگ چهارباغ دیدیم در ملاقات بعدی ما در قنسولخانه بنا نصیحت میکرد که خوب نیست با اسب اینطور تند حرکت کنیم زیرا که در انظار عامه این نوع حرکت نشانهٔ جلفی و سبک مغزی است اشخاص عالیه‌مقام مانند شما باید خیلی آرام و موقرانه حرکت کنند چنین حرکتی در ملاء عام از مقام و منزلت شما میکاهد این جناب در این باب خیلی اصرار داشت و مدتی ما را سرگرم کرد. بآب آتش خواص میل زیاده از اندازه داشت و بقدری در قنسولخانه میآشامید که در موقع برگشتن بمنزل از حالت عادی خارج و بدر و دیوار میخورد (البته با این حال بمقام و بزرگی اولطمهٔ وارد نمی‌آمد) یک‌نوکر میبایستی زیر بغل او را بگیرد که مبادا بزمین بخورد و نو کرد دیگری هم فانوس بزرگی با شیشه‌های الوان در پیشاپیش او میکشید زیرا که شهر اصفهان در آن وقت فاقد روشنائی عمومی بود.

ده روز پس از ورود ما با اصفهان صمصام السلطنه بختیاری حاکم اصفهان بمناسبت خلع محمدعلیشاه از سلطنت جشن مفصلی در میدان شاه ترتیب داد ما نیز در این جشن دعوت داشتیم میدان شاه اصفهان محلی است پر وسعت و بسیار قشنگ و دورا دور آن ابنیهٔ زیبای تاریخی وجود دارد مانند مسجد شاه و مسجد شیخ لطف‌الله و عالی‌قاپو که معمولا آقا قاپی میگویند و مدخل بلند بازار بزرگ و غیره در این میدان وسیع در زمان صفویه شاه و امرا و شاهزاده‌گان اسب دوانی و چوگان بازی میکردند. خلاصه این میدان بزرگ پراز جمعیت شده بود و اهل شهر بالتمام برای اظهار شادمانی و تماشای آتش بازی در آنجا ازدحام کرده بودند همینکه آتش بازی شروع شد من میدیدم که شعله‌های بزرگ آتش گاهی یک بدنه دیوار را خراب و گاهی یک تکه از کاشیهای مینائی گنبد هارا از بیفت میبرد در صورتیکه آسمان هم مثل شبانه زردوزی شده از کواکب خود را روی همه اینها گسترانیده بود میهمانان عالیه‌مقام در بالای بام عالی‌قاپو از تماشای این منظره مسرور و در مقابل آنها میوه‌های گوناگون در ظروف مخصوصی گذارده شده و پیوسته پیشخدمت‌ها شربت‌های خنک میآوردند اما در اینجا انسان بلا اراده در فکر گذشتهٔ با عظمت و ابهت اصفهان فرو میرفت در زمان شاه عباس کبیر تجار و سیاحان و کشیشان و سیاستمداران از مغرب بیایندت صفویه روی میآوردند برای اینکه شکوه و عظمت این ابنیهٔ زیبارا که در زمان خود منحصر بفرد بود از نزدیک تماشا کنند و ضمناً معاهدات بر فایده

سیاسی و تجارتنی منقده نمایند آیا آن گذشته چه بود؟ و این حال کنونی و تغییراتی که بواسطه بی‌علاقگی ایران‌مداران در این کشور رویداده چیست؟ تاج کیانی که زینت بخش سرشاهانی مانند شاه عباس کبیر و نادرشاه افشار و غیره بود در سرتقلبی که در نتیجه استعفای پدر بسلطنت رسیده شدت در معرض تهدید واقع شده و در اساس منارشی (۱) و دیناستی (۲) اختلال راه یافته و مملکت هم از فردای خوداطمینانی ندارد.

تهران از جمعیت فاتح انقلابی بختیاری و قفقازی و ارمنی احاطه شده و پیرم خان ارمنی بسمت رئیس نظمیه معین و با موزری که به پهلو آویخته در مجمع رسمی حضور می‌یابد. من نمیدانم که از این اجتماع بالاخره چه بیرون خواهد آمد؟ در عین حال که در این افکار غوطه ور بودم نظری هم بصورت خشن صمصام السلطنه داشتم که ظاهراً خرم و مسرور بنظر می‌آمد زیرا که حال دیگر خود را حاکم بالاستقلال فرض می‌کند و متصل با حرکات ناگهانی و بامهارت بیمانندی دانه‌های انگور را از خوشه‌هایی که در ظرف بلورین مقابل او است جدا کرده و پی‌درپی بطرف دهان خود می‌فرستد. اما فکر من از این آثار برجسته و درخشان و ظریف که از بقایای اندوره نورانی و باعظمت و ابهت صفوی بودند بر نمیگشت. نقاشی‌های زرا نندو و بی‌نظیر داخل عمارات قصر بلند عالی قابو و کاخ بیمانند چهل‌ستون که عالی قابو مدخل آن است و تصاویری از مراسم پذیرایی سفر او جشن‌های درباری و تصویر قاصه‌های با ملاحظه و همچنین ظرفتی که در ریزه‌کاری آنها بکار رفته سیاحان را از هنر مندی و سلیقه استادان چیره دست آن زمان مات و مبهوت می‌کند اما افسوس که کسی در فکر حفظ آنها نبوده و جایجا نمونه‌ای از آنها باقی مانده است و جای افسوس زیدادتری است که قاجاریه مخصوصاً ظل السلطان در روی اغلب این تصاویر گچ کشیده و گویا خیال معو آنها را در نظر داشته است بطوریکه می‌گفتند عمارات بسیاری از این قبیل بوده که تمام را خراب کرده و مصالح آنرا فروخته است و هیچ فکر نکرده است که این آثار باعظمت که باعث سر بلندی و مفاخر ایران است باید از آسیب دهر مصون ماند. جای خوشبختی است که دولت‌حالیه بفکر تعمیر آنها افتاده و میخواهد این رشته باشرافت گذشته را دوباره پیوند زده و هنر مندی ایرانی را در مقام با افتخار خود باقی گذارد و این مسئله در اکتوبر ۱۹۳۳ که برای همین کار در برلین گتن‌هوس Burlington House تأسیس شده بود کاملاً احساس میشد.

بذیرانیهای گرم دیگری هم در موقع ورود ما باصفهان بنوبه بوسیله کلنی اروپایی بعمل آمد و شروع آن از قنصل ژنرال بریتانی شد یعنی مستر گراهام (Graham) که اصل زاده بارافتی بود و با همکاری روسی خود با مهر و محبت رفتار میکرد. علاوه در سال ۱۹۰۹ دولتین انگلیس و روس همکاری صمیمانه ای داشتند چنانچه محمد علی شاه هم که در زرگنده مقر بیلاقی سفارت روس پناهنده شده بود در تحت حمایت مشترک دولتین قرار داشت و مستحفظین او بک نفر قزاق روس و یک سپاهی هندی بودند که در پیش در اطاق او پیاسبانی میپرداختند اسکورت های نظامی روس و انگلیس هم در اصفهان برادر وار باهم رفتار میکردند و بمنزل یکدیگر آمد و شد داشتند. فقط در مسابقه های اسپرتی باهم رقابتی بروز میدادند و هیچوقت در میدان جنگی باهم مواجه نشدند. در خاطر من هست که روزی مسابقه ای در بستر زاینده رود موقعیکه بکلی خشک بود مابین آنها واقع شد در رودخانه چادر بزرگی زده بودند و مدعوین ایرانی و اروپایی در آن جای داشتند. در نتیجه قزاقهای جیگیت (Djiguites) در این مسابقه پیروزی حاصل کردند زیرا که بادقت و احتیاط تامی آماده کار شده بودند. غالباً طرف صبح من سواره با آنها میرفتم و تمرینات نظامی آنها را تماشا میکردم اینها احتیاج به تشویق و ترغیب هم نداشتند و با کمال



میل عملیات خود را انجام میدادند .

یکروز هم قنسول ما بافتخار مستر گراهام ناهاری داد و هنگامی که مدعوین در مهتابی عمارت مشغول صرف قهوه و مشروبات بودند قزاقها مهارت فوق العاده ای بروز دادند و در حیط دایره ای تشکیل داده و تصنیف های قدیمی او کرانی خود را که جنگ با ترکان و تاتارها را بخاطر میآورد دسته جمع میخواندند و گذشته خود را مجسم میکردند مستر گراهام قنسول انگلیس از این کنسرت بدون مقدمه خیلی محظوظ شده بود . این قزاقان از فوج کوبان Kouban بودند که کاترین دوم امپراتریس روسیه اجداد آنها را از زاپروژاسکایا سیچ Zaporozskaïa Sietch انتقال داد و اجتماع نظامی آنها را بهم زد . ذکر این قضایا برای رساندن این نکته بود که همه جادر ایران قنسولخانه های روس یکدسته قزاق مستحفظ داشتند . قنسولها با داشتن این عده نه تنها تأمین داشتند بلکه حضور آنها در قنسولخانه اندکی محیط زندگی روسیه را نشان میداد و بوی انسی داشت . بعلاوه میدانیم که روسیه با همین نظامیان دایره نفوذ خود را در خاور مسلمان توسعه داد حتی قبل از آنکه سیاستی با قصد و نیت عملی گردد قزاقها خود سرانه نقشی را در روابط با همسایگان مسلمان شرقی بازی کردند . آیا فتح سیبری را مدیون ارماک Ermak نیستند ؟ و آیا فشار روسیه بطرف شرق اقصی تا شبه جزیره کامچاتکا بفعالیت چند نفر فاتحین قزاق صورت نگرفت ؟ مانند خابارو و khabarov و دژنوف Dejnev و آتلاسو Atlassov و غیره . آبا فرمانده قزاقان یاغی موسوم به استنکارازین Stenka Razine که بر ضد مسکو شورش کرده بود با توابه خود سواحل ایرانی بحر خزر را غارت نکرد که هنوز هم سرود قدیمی آنان اثر این شورش را بخاطر میآورد ؟ و نیز میدانیم که این آتامانهای قزاق آمدند بدربار یکی از شاهان ایران و اظهار اتحاد کرده و تقاضا داشتند که شاه از آنها پشتیبانی کند . علت وقوع این قضایا هنوز هم بطور کافی واضح و روشن نشده است . علاوه بر تواریخ و سالنامه های رسمی که جنگها و عهد نامه ها و روابط روس و خاور را شرح میدهند تاریخ کوچک نیم رسمی هم موجود است این تاریخ کوچک نیز حائز اهمیت است و نباید آنرا فراموش کرد . همین تاریخ است که انحرافات بدون بحث و تمایلات واقعی را در روابط مجاورت ملی که مربوط بمجاورت دولتی نیست بخوبی منعکس میسازد .

بعد از قزاقان قضیه مهاجرین بمیان میآید یعنی روستائانی که تشنه زمین بودند و در خاک ملل مجاور داخل میشدند و چندی بعد دولت روس خود را

در مقابل عمل انجام یافته ای میدید . این عملیات بیشتر در سرحدات روس و چین انجام گرفت . نباید فراموش کرد که در ایران هم نظایر این اعمال صورت گرفت مانند مهاجرت ملت روس در دشت مغان که این دفعه تقریباً بطور رسمی بود و مهاجرت قبل از جنگ بزرگ در دشت ترکمان در امتداد استرآباد که دلنه پاشی شروع شد و باعث اضطراب تهران گردید (۱) و خلاصه آنکه در نقشه روابط آماری روس و خاور در اعصار مختلف همیشه يك نوع عبور و دخول تدریجی بوجود پیوسته که همه بکسان و بیک صورت بوده است . کشور روسیه نیز بنوبه خود همانطور که ملت روس را در خاور وارد میکرد گاهی نژادهای شرقی را میپذیرفت و در خود تحلیل میبرد از آن جمله است نژاد ارمنی که یکی از نمونه های بارز است و در جریان تاریخ نظایر این وقایع زیاد رویداده مانند مهاجرت

(۱) متن روزنامه نووئی ورمیا Novoïe Vremia در تاریخ (۱۳ رذر ۱۹۱۴) هیاهوی غربی در توده اجتماعی اراضی حاصل آور آزاد ایران شمالی بلند شده . مطبوعات اشاره میکنند که يك موج بزرگ مهاجرین که مقاومت با آن امکان پذیر نیست بطرف استرآباد رو آورده است طوایف ملکان و قفقازی و مهاجرین آلمانی و ساماری و ترکستانی و زارعین فاقد زمین اورنبورگ Orenbourg و اوکرانی دور و مهاجرین ناراضی سیبری و ترکستان مانند سیل عظیمی براه افتادند و تصور می رود که عده مهاجرین روس در استرآباد به ۲۰ هزار نفر برسد کسانی که زودتر وارد شدند اراضی مزروعی بدست آوردند و برای مدت ۹۹ سال اجاره کردند که ممکن است برای يك هکتار زمین تقریباً سه منات و ۲۵ کوپک در هر سال بعنوان مال الاجاره پردازند اما ناگهان اوضاع تغییر کرد ، سرمایه داران روسی بر روی این اراضی - بایر دست انداختند و مهاجرین که از دسته های مختلف تشکیل و بضاعتی هم نداشتند که زیر بار قرارداد بروند در زمین های سرمایه داران مشغول زراعت شدند و اجباراً بایستی نصف محصول خود را بمالکین بدهند . در ژانویه ۱۹۱۴ کنفرانسی در سن پترزبورگ از وزرا منعقد گردید و اکثریت آراء بر این قرار گرفت که تخصیص قسمت های بزرگ زمین (تا ۱۵ هکتار) برای اشخاصی که وسایل کافی برای اقدام بکارهای بزرگ ندارند مناسب نیست و بنا بدستور مسیوسازانو به - موسیو کرسووتس korostovets و وزیر مختار روسیه در تهران (۱۴ رذر ۱۹۱۴) قرار است که برای حل مسئله دولت یا بانک روس در ایران تمام اراضی - بایر نواحی استرآباد و گرگان را خریداری نماید تا بتوان برای آبادی آنها - با شرکت کارمندان با تجربه اداره مهاجرین اقدام لازم بعمل آورد

طوائف کالموک و کالموک و قرقیز و بلوچ و دونگان Doungan و حتی دسته کوچکی از اعراب

باز برگردیم بشرح مسافرت: تصور میکنم خواننده را بقدر کفایت از مشاغل خود در اصفهان آگاه کرده باشم. مدتی که در این شهر مشغول مطالعه بودم استفاده زیادی کردم و از آن پس ایران در نظر من مانند موضوع های درسی تاریخی و ادبی جلوه نمیکرد بلکه در نزد من بمنزله موجودی بود که همیشه زنده است. جنبه های خوب و بد آن برای من موضوعی است بسیار عالی و پروسنت و جالب توجه در این جا يك زمینه مشاهده و فعالیت وجود دارد که من فقط پیاره ای از جزئیات آن برخوردارم و بعدی بایران علاقه پیدا کردم که از میل رفتن بترکیه و بالکان بکلی صرف نظر نمودم. در اصفهان بمعنی نصایحی که پرفسور ژو کوسکی در موقع پذیرفتن من بدانشکنده داده بود بخوبی پی بردم و فهمیدم که مسئله روابط روس و خاور بواسطه مجاورت با قفقاز شکل خاصی را اختیار کرده است و در عین حال مسئله کلی روابط انگلیس و روس را در آسیا پرمایه تر میکنند

قبل از وداع با اصفهان باید این نکته را هم متذکر شوم که در این شهر بود که با پاره ای از مطبوعات فارسی آشنا شدم یعنی مطبوعاتی که در زبرعباس خیالات و افکار تازه ای را منتشر میکرد. در رأس آنها روزنامه جبل المتین جای داشت که در کلکته طبع و منتشر میگردد و تنقیدات نیش داری را جمع بسیاست تهران در آن دیده میشد و کتابی هم بنام سیاح هندی بعنوان تأثرات یک کفر هندی که در ایران بسیاحت پرداخته دیدم که دارای همان روح انتقاد بود و از سیر قهقرائی این کشور باستانی بحث و اظهار تعجب و تأسف میگرد. از طرف قفقاز هم روزنامه فکاهی ملانصرالدین یا خوجه نصرالدین در ایران منتشر میگردد که از تاریخ شدن عالم اسلامی و خصائص ارتجاعی طبقه روحانی و سیاست مخالف آزادی آنها بحث میکرد و تأثیر زیادی در ایرانیان داشت از همه مهم تر آنکه يك غول سیاسی مخفی هم گاهی سروکله خود را نشان میداد و آن شب نامه هائی بود که با چاپ سنگی انتشار می یافت و مطالبی که باعث بیداری عامه ایرانیان بود در آن درج میشد. البته روزی خواهد رسید که در ایران نوین موزه ای تأسیس گردد و این اوراق با روزنامه چهره نمای منطبقه مصر و مجله کاوه منطبقه بران و مجموعه ای از شب نامه ها جای آبرو مند را در آن اشغال و در معرض نمایش گذارده شوند تا تاریخ بتواند راه خود را در میان تمایل های عقاید مختلف ایرانی که تقریباً پس از سال ۱۹۰۵ میلادی بروز و ظهور کرده بودند پیدا کند.

صرف نظر از روزنامه قانون که خیلی پیش در لندن توسط ملکم خان یکی از پیش قدمان ایجاد ایران نوین طبع و منتشر میگردید نوشته های شخصی ملکم خان که ایران آن روز را در دربار سنت جیمس Saint James نمایش میداد همه اکنون در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است اما هنوز کسی در خواندن آنها مجاز نیست و البته همه اینها من حیث المجموع بتاریخ جدید ایران هدایای بسیار گران بها و نفیسی تقدیم خواهد کرد

مراجعت بسن بطرز بورغ

در پائیز ۱۹۰۹ بحکم اجبار اصفهانیان را ترك و بسن بطرز بورغ مراجعت کردیم در حالیکه احساسات و تأثرات زیادی را در نتیجه مطالعات همراه آورده بودیم و بطور گزارش منتقل نمودیم بپرفسور ژو کوسکی او نیز از مطالعاتی که در مدت اقامت اصفهان برای ما حاصل شده بود مسرور گردید. حقیقت این است که پس از استاز اصفهانی تحصیل برای ما ملائت آور بود و آرزو مند بودیم که هر چه زود تر از کتب و مطالعات و بالاخره تحصیل فراغت حاصل کرده و بکارهای عملی که لذت آنرا در این مسافرت چشیده بودیم اشتغال ورزیم

خلاصه ما بدون رغبت دوباره بمرسکائیا ۲۰ رفته و به تحصیل مشغول شدیم زیرا که در این موقع غیر از این کاری نمیتوانستیم بکنیم اما راجع بشخص خودم باید اعتراف کنم که این سال دوم برای من سال تحصیلی واقعی خاور شناسی نبود بلکه سالی بود که میخواستم برای ازدواج تصمیم قطعی بگیرم و بالاخره هم بادوشیزه (ل) پاریسی در سال ۱۹۱۰ پیوند زناشویی بستم و ضمناً بوزارتخانه هم وارد شده و مشغول کار شدم خوشبختانه هوش و عقل سلیم و اراده نیرومند هم سرم که در زندگانی و مقدرات من در خوبی و بدی سهمیم گردید موجب تعدیل سرشت اسلاوی من گردید. برآستی این زن بهترین دوست و با وفا ترین مرئسی بود که نصیب من شد. مساعدت و معاونت او بود که مرا وادار کرد در راهی که انتخاب کرده بودم با استقامت قدم بردارم. باینکه مایل نیستم که از قرابت های خانوادگی به تفصیل صحبت کنم بی مناسبت نمیدانم که بطور خلاصه بگویم که من توانستم بطوریکه قبلاً بان اشاره کردم تجدید ارتباطی با اقوام نزدیکم پیدا کنم مخصوصاً اقوام پدری یعنی عمه ها و دختر عمه ها. چند پدر من سناتور مشهور و صاحب تألیفات حقوقی بوده است و در زمان سلطنت نیکلای اول در ادارات مهم پایتخت رل بزرگی را بازی کرده است شمایل او تا قبل از انقلاب زینت بخش سالونهای اشراف بطرز بورغ بود و از جمله کارهایش این است که با اسپرانسکی (Speransky) در وضع قوانین روسیه

۱- ملکم خان از ۱۸۷۲ تا ۱۸۸۹ در لندن - همبرایران بوده

همکاری داشت یکی از برادرانش هم نقاش هنرمندی بود که هنوز نمونه آثار قدیمی او در معبد سنت ایساک Saint Isaac باقیست و دیگری از برادرانش سمت در ریاسالاری داشت اما پدر بزرگ من در تحت افکار عصر خود واقع بود و قبل از اعلانات قانونی ۱۸۶۳ راجع به لغای بردگی کشاورزان را آزاد کرد و آمد در سن پترزبورگ در خانه خود ساکن گردید و چنانچه قضات سه ساله استیناف شد. یکی از عموهایم در وزارت کشور کار میکرد و مدتها هم معاون حکومت آرخان ژلسک Arkhan gelok بود و عموی دیگرم از افسران گارد و در آخر عمر بمدیریت موزه سوورو Suvorov منصوب گردید بنابراین من خویشان متعددی از اعیان آنها در میان ساکنین پایتخت داشتم. در فرم فلاحتی که بوسیله الکساندر دوم صورت گرفت و طرز زندگی اشراف و مالکین اراضی را بکلی تغییر داد و خانواده من هم از آن جمله بود طبقه اشرافی نتوانست با جریانات بالا برود ناچار پدرم داخل خدمات کشوری شد و منظوری نداشت جز اینکه بایش کار و فعالیت خود بتواند دور از اقوام با اتکاء بنفس خود امرار حیات نماید زیرا که ثروت ما هم پس از اجرای قانون ۱۸۶۳ مانند دیگران بکلی از میان رفت.

همین چند کلمه کافی است که برساند برای چه من با فکر شخصی فعالیت پرداخته و بالا رفتن با جریانات را در نظر گرفتم و برای نقطه حرکت پترزبورگ را انتخاب نمودم، البته تشویق و ترغیب خانوادگی هم در کار بود و مساعدت و مهر پاره از خویشان باین قصد که مرا در میان خود سرفراز به بینند و خوشوقت شوند نیز بمن کومک کرد.

ورود بوزارت امور خارجه

در بهار سال ۱۹۱۰ پس از فراغت از دوره تحصیل خاورشناسی که رو بهم ۶ سال طول کشید بوزارت امور خارجه وارد و در آرشیه های سیاسی پذیرفته شدم نه اینکه واقعا بکارهای آرشیه اشتغال داشته باشم بلکه محل کارم در اداره ای معین شد که امور سیاسی خاور نزدیک مانند بالکان و ترکیه در آنجا متراکم میشد در ضمن کار یکوقت متوجه شدم که از راه راست خود منحرف گردیده ام زیرا که اصولا بایستی بداره خاور میانه دلبستگی داشته باشم و در امور ایران و بخارا و غیره مداخله کنم.

ناچاردم فرو بستم و بکار تن در دادم و تصمیم گرفتم که از وضع و مقام خود در وزارتخانه استفاده کامل بکنم و چون ممکن نبود جریان حوادث را در ایران تعقیب کنم بمطالعه اسناد و مدارک سیاست جاری خاور نزدیک پرداختم که

پرونده های آن در آرشیو موجود بود و از این اشتغال خوشنود میگردیدیم. در آخر کار هم که یکسال و نیم طول کشید یک پیشنهاد اساسی برای کلاسمان تهیه کردم که خیلی از آنچه عمل می کردند بهتر و آسانتر بود اینرا هم باید بگویم که در موقع ورود بوزارتخانه مارا بردند بمعبد قازان و در آنجا سو گندیکه معمول کارمندان است یاد کردیم و ابلاغ و اجازه کار کردن در اداره اول وزارتخانه را بمادادند.

کارما در آرشیوها در تحت ریاست های متوالی موسیو پریک لونسکی Priklnsky که بمدقنصول ژنرال بوداپست شد و بوت زو^۱ Butzov انجام مییافت و قسمت زیادش ماشین نویسی بود (زیرا که در آن موقع همکاری نسوان در خدمات سیاسی پذیرفته نمیشد) غالباً اخباری که از بالکان و ترکیه میرسید رونوشت بر میداشتیم و بعد هم چندین نسخه چاپ میگردیم و اینها تشکیل مجموعه ای را می داد که باصطلاح آنوقت موسوم بسالاد بود یعنی اسناد ومدارگی که در کیفها بتمام پست های مهم میفرستادند تا از جریان اوضاع بین المللی که در مکاتبات ومراسلات متبادله رسمی منعکس میشد آگاه باشند اما قسمت های محرمانه و سری و جالب توجه جزء سالاد نبود بلکه آنها را بانامه های مخصوصی میفرستادند و پرونده ای هم در عرض یک یا دو روز در هفته از تلگرام ها و گزارشات لازم از امور جاریه تهیه میشد که وزیر باید آنها را بنظر شخص امپراطور برساند در این موقع البته لازم بود که دقت بیشتری بشود اشخاص مجرب و کار آزموده در این کار دخالت داشتند معمولاً در چنین مواقع کارها فوری و مییابستی باعجله و شتاب انجام گیرد و همه عصبانی میشدند. تشریفات و رسومی که بر طبق آنها باید این اوراق تهیه شود زیاد بود در موقع تقدیم امپراطور آنها را باعلامت مخصوص موشح میکرد و با این علامت معلوم میشد که آنها را خوانده است و غالباً هم چند کلمه در حواشی آنها اضافه میکرد که پس از برگشت فوراً باید ورنی مخصوص بآن زد و محفوظ داشت بالاخره در آرشیوهای سیاسی مکاتبات رسمی و کشف آنها بعمل میآمد مخصوصاً در خاطر دارم که در موقع جنگ ایتالیا با ترکیه در ۱۹۱۱ که تنگه ها در معرض تهدید واقع شده و ممکن بود بسته شود و صدور گندم از روسیه بخارج باشکال بر میخورد ما کارمندان را بدسته های متعدد تقسیم کرده و بکار و مییاداشتیم اینها متصل جانشین یکدیگر میشدند برای اینکه امور پیشرفت حاصل نماید. هر گاه بخوایم از جریان آرشیوهای سنوات ۱۹۱۰ و ۱۹۱۱ نظری ولو اینکه سطحی باشد بدهم وقت زیادی لازم است و کوشش من

۱- پوتزو فرزند همان کسی است که در موقع قضیه تنباکو در تهران سفیر روس بوده است

بجائی منتهی نخواهد شد. برای اینکار لازم بود متوالیاً دفاتر نارنجی روسی که پراز مخبرات مربوط باوضاع ترکیه و بالکان بود و بادهاره وارد میشده را ورق زد و مطالعه کرد مخصوصاً در خاطر دارم که امور جزیره کرت فعالیت زیادی را در دفتر خانه تولید کرده بود از اینها گذشته مسئله ملاقات فردیناند بلقاری هم در میان بود! علاوه بر همه اینها گزارش مخصوصی هم برای امپراطور تهیه میشد که وقایع را تا زمان وجود کشور بیزانس باید حاوی باشد. خوشبختانه عاقبت کارها بخوشی خاتمه یافت حتی ملاقات پیر پادشاه سرستان که برای عروسی دخترش هلن باشاهزاده ایگور کنستان تینویچ *Igor konstantinovitch* بروسیه آمده بود.

شرح مذاکرات متبادله شاهان بالکانی بامثال ما در امور سیاسی میتدی بودیم مربوط نبود. همیشه معلوم شد که جنگ بالکان با ترکیه پس از فتح فرضی باید بحکیمت امپراطور نیکلای دوم واگذار شود در ضمن امور بالکان هم باید اشاره کنم که شاهزادگان مونتنگرو پیوسته تقاضای اعانه ای را میکردند که روسیه بانها میداد و اموردید چانسکالاور *Detchanska Lavra* در مقدونیه وغیره هم در کار بود. این وقایع مرا بفر پروننده امور الکساندر-باتنبرگ انداخت که در آن پاره ای از نامه ها با خط الکساندر سوم دیده میشد که با عصیانیت این شاهزاده راپسری خطاب میکرد و میخواست بحرفهای او گوش بدهد بسیاری از مدارک قابل مطالعه ای هم بود که کمتر بآنها توجه شده بود مانند مراسلات متبادله با دولت فرانسه راجع بواگذاری احتمالی جزیره شیخ ابوسعید در مدخل بحرا بحر روسیه که در آنجا قصد تأسیس استاسیون زغال سنگی داشت در همین نواحی واقعه دیگری هم که کمی تیره بود رویداد آن سروصدای قزاقی بنام آشم اوف یا آفشم اوف در حبسه بود که پروننده عجیبی در آرشوها داشت پروننده دیگری هم از موسیو اسوچین *Svetchine* مستشار سفارت قسطنطنیه بود که فراموش خانه ورل سیاسی آنرا بامدار کی گزارش داده بود بعلاوه سال ۱۹۱۱ سال بحران مرا کش بشمار میرفت و من میتوانستم تلگرامهای متبادله با سفرای ما در پایتخت های اروپائی و گزارشات نمایندگان خودمان را در طنجه بومیه در زیر نظر داشته باشم. ورود در این قضایا برای من مفید بود و موجب آن شد که پس از ازدواج در ماه اوت ۱۹۱۰ بکومک و تشویق خانم جد ادرصد امتحان دیپلوماتیک خود برآیم تا یکبار قبل از رفتن بکشورهای خارج پروننده تحصیلی خود را از مطالعات و آزمایشهای دوره آموزشی بکلی ببندم و فقط با آرامایشات و مطالعات حقیقی موضوعهای شرقی روبرو شوم.

فردیناند بنام تراز ادعا کرد و لازم بود در این باب تحقیقات تاریخی بکنم

امتحان دیپلماتیک

امتحان دیپلماتیک که مانند مسابقه‌های بزرگ که در سای Quai d'orsay است (۱) (کنکور کوچک در روسیه وجود ندارد) شامل مواد زیر بود: حقوق بین‌الملل تاریخ عهدنامه‌ها . حقوق قنصلی . اگونومی بلتیک و آمار علاوه بر این امتحانات شفاهی دو امتحان کتبی هم بود: یکی از آنها مطالعه پرونده حقوق اداری بود (مثلاً پس نشانیدن اشخاص غیرمقبول که میخواهند از سرحد عبور نمایند یا تبعید اتباع خارجه که مجاز نیستند در کشوری بمانند) که باید بزبان روسی نوشته شود و دیگری خلاصه کردن يك مخبره دیپلماتیک که باید بزبان فرانسه شرح داده شود و بالاخره موضوعی که باید بیشتر در آن دقت بکنار رود حقوق بین‌الملل و تاریخ عهد نامه‌ها بود . ممتحن هم پرفسور بارن ام آ آ Baron M. A. اهل تار به Taube و معروف بسخت گیری بود برعکس پرفسور مارتنس Martens که تازه در گذشته بود و بطوریکه میگفتند بسا داوطلبان بارأفت رفتار میکرد .

بعلاوه زبان فرانسه را باید با کمال روانی صحبت کرد و پرسشها بزبان دیپلماتیک فرانسه و یا روسی میشد جلسه امتحان دیپلماتیک سالی یکمرتبه در فصل بهار انعقد میگردد: و میبایستی چندماه قبل نام نویسی کرد (۲) در این سال ۱۹۱۱ ماده نفر بودیم که با يك روح صداقت و رفاقت برای دادن امتحان حاضر شدیم هر يك جدا گانه مشغول مطالعه بودیم اما دو یاسه ماه بامتحان مانده دورهم جمع میشدیم و بمباحثات لازم میپرداختیم و با هم مشورت میکردیم .

بالاخره بروزهایی رسیدیم که بامقدرات مابستگی داشت . جلسه امتحان تشکیل یافت امتحان کتبی را دادیم و پس از یک هفته برای امتحان شفاهی حضور یافتیم هر يك بنوبه در سالن قشنگ دفتر وزارتی وارد میشدیم در آنجا ممتحنین در تحت ریاست موسیو آرژبروپولس Argiropoulos مستشار وزارت و موسیو ساوینسکی Savinsky مدیر دفتر و یک نفر دیگر در اطراف میز گردی درروی صندلیهای راحتی قرار گرفته بودند و يك صندلی هم برای قربانی خالی بود ابتدا بارن توب شروع به پرسش کرد و من در پاسخ اوراجع بااعلان چنک از روی حقوق بین‌الملل که پس از حمله ژاپن در سال ۱۹۰۴ بااوضاع آن روز

۱ - نام وزارت امور خارجه فرانسه است که چون در پاریس کنار رودخانه سن واقع شده باین نام موسوم شده است ۲ - از نام بردن کتبی که موضوع مطالعه برای این امتحان بوده و مؤلف همه را ذکر کرده صرف نظر شد (م)

روسیه مناسبت داشت و تغییراتی در آن راه یافته بود بیاناتی ایراد کردم در این قسمت زهینه برای من مساعده بود و اصرار داشتم که این عقب نشینی مطابق قاعده بعمل آمده ... آیا می توانستم پیش بینی کنم که آینده تعجبات بیشتری برای ما محفوظ داشته و حقوق بین الملل از طرف ملل متمدنه اختلال زیاده تری را تحمل خواهد کرد؟ پس از آن راجع بمعاهده حقوق مالکیت و صنعتی و ادبی برن Bern پرسشهایی کردند که بدون اشکال پاسخ دادم و چون از پرسشهای بارون تاوبه رهایی یافتم برای بقیه مواد جرئت بیشتری پیدا کردم اما پرسش غیر منتظره که موسیو بند کوسکی Bendkovsky برای گیر انداختن من کرد موجب تأسف من شد زیرا که موضوع را فراموش کرده بودم و قدری بعد به ترمیم آن پرداختم بعد متعجب دیگری راجع به حقوق قونسولی و تشکیل محاکم مختلط در ایران پرسشی کرد که به تفصیل در آن صحبت کردم زیرا که در اصفهان مطالعات خوبی در این زمینه کرده بودم (شاید هم آنها از حضور من در اصفهان و مطالعه آرشیوهای سیاسی آگاه نبودند) بقدری بیانات خوب بنفصیل پرداختم که از من درخواست کردند که بکوتاهی پردازم یکی دیگر از متعجبین راجع باکونومی پلیتیک پرسشهایی کرد و من پاسخ کافی دادم راجع به آرتل Artel (۱) روس و اشتراك در کار نیز خوب پاسخ دادم و خلاصه آنکه پس از یکساعت که در زیر شکنجه آنها واقع شده بودم مرارها کرده و از پاسخهایم اظهار امتنان و خوشنودی کردند و در حالیکه دواری عارضه شده بود از جلسه امتحان بیرون آمدم.

چند روزی را بانتظار نتیجه بسر بردم تا خوشبختانه اطلاع یافتم که در امتحان قبول شده ام و نفس راحتی کشیدم و از نگرانی خلاص شدم مخصوصاً بارون تاوبه با عبارات تمجید آمیزی از من اظهار امتنان میکرد . خلاصه آخرین مرحله دوره آموزش من بطریقی که خود انتظار آنرا نداشتم بخوشی ختمه یافت .

آقای ورتنیکو Veretennikov که سابقاً در سال ۱۹۰۸ مرالایق دانست که داخل شعبه تحصیلات شوم نظر باینکه فعالیتی بنجرج دادم در پاداش مرا بسمت چاپار حامل اخبار برانت و پاریس و لندن پیشنهاد کرد این مأموریت که انتظار آنرا نداشتم باعث خوشوقتی من گردید خانم منم از

(۱) این کلمه روسی است و مقصود از آن شرکت کارگران یا اصناف است برای انجام کاری بطور دائم یا موقت و اعضای آن در سودوزیان مسئولیت مشترک دارند .

شنیدن این خبر مسرور گردید زیرا که بیاریس میرفت و اقوام خود را میدید
بنابر این او هم از مساعدتهائی که بمن کرده بود پاداش رسید .
چندی بعد در ماه نوامبر ۱۹۱۱ مرا بسمت منشی و مترجم قونسولخانه
رشت معین کردند و پس از مختصر توفقی در ورشو برای دیدار اقوام در فوریه
۱۹۱۲ باخانم برشت وارد شدیم .
در این موقع مراحل تحصیلی و کارآموزی من کاملاً پایان رسیده بود

قسمت دوم

اشتغال بکار و شروع بهبازره

البته کسانی از من خواهند پرسید در صورتیکه در نوامبر ۱۹۱۱ بمأموریت رشت نامزد گردیدم چه پیش آمد که در فوریه ۱۹۱۲ بآنجا وارد شدم و ناچار باید توضیحاتی در این باب بدهم این موضوع هم کمی شباهت و ارتباط دارد با گروانکه شمع که در مرسکایا ۲۰ ما میدادند و ما مجبور بودیم که آنرا بنفت تبدیل کنیم. یعنی عده روزهای مسافرت از روی سفر با کالسکه حساب میشد و مثل شمع اثر اوقات گذشته بود زیرا مأمورین بایستی با کالسکه و تجلات مسافرت کنند و در هر منزل باید اسب عوض شود و اینکار هم در یک قسمت از میهن بهناور من بی مورد نبود هزینه مسافرت هم موافق شأن و رتبه مأمور و عده اسب لازم بر حسب کیلومتر حساب و پرداخت میشد و چون مسافرت بین سن - بطرز بورغ و رشت با اسب طی شود، طولانی میگردد تأخیر ورود بمأموریت چندان جلب نظر نمیکند و من فرصتی داشتم که خود را بر رئیس پست رشت آقای نکراسو Nekrassov معرفی کنم و در فاصله این دو ماه با همکارم که باید جانشین او بشوم مکاتباتی کردم تا بدانچه لوازمی در محل مأموریت موجود است و چه چیزهایی باید همراه برد. خانم نیز

قبل از حرکت بورشورفت تالوازم مسافرت را فراهم سازد و خود من در نهایت مصاحبت جوان مهربان عربی دانی را بشام گرامپکو و مسک غنیمت شدم که اکنون عضو فرهنگستان روسیه است و محققاً اولین عربی دانست انجام حساب میشود و جانشین بارن رزن استاد قدیمی خود میباشد.

چندی بعد در ورشو بخانم ملحق شده و با اقوام مراسم تودیع بعمل آوردم و نمیدانم که آخرین باری است که بیدار پدر عزیزم که بی اندازه از وضعیت من و طریق خوبی که اختیار کرده ام اظهار خوشوقتی میکرد نال میگردم.

بالاخره با لوازم سفر با خانم بطرف ایران حرکت کردیم خوشبختانه فرهاد کوبه غلامباشی قونسولخانه رشت را دیدیم که در انتظار ورود ما بود

نام او حاجی ابراهیم و بی‌مردی بود باریش توپی حنا بسته . يك سرداری بر تن داشت که از پشم حاشیه دوزی شده و دارای براق نقره بود کلاهی هم بر سر داشت که نشان عقاب دولت روس در روی آن درخشندگی داشت . همینکه وارد شدیم فوراً مارا با بار و بنه بکشتی برد و در انزلی پیاده کرد .

آقای قونسول و مادام N از ما پذیرائی دوستانه و گرمی کردند و من بلا فاصله مشغول کار شدم تا ماه اوت ۱۹۱۴ پس از عزیمت آقای N که در آخر تابستان ۱۹۱۳ بود ، اداره کردن تمام امور قونسولخانه بمن واگذار گردید . بدین طریق در آغاز اشتغال با مورقونسولی مسئولیت پست مهمی را که در ایران داشتیم به عهده گرفته‌ام اهمیت این پست از این جهت است که عدد زیادی از تبعه روس که غالباً قفقازی هستند در رشت به تجارت و کسب مشغول و از طریق ازدواج در شهر و حومه صاحب املاکی شده بودند بعلاوه مقاطعه کاری و امتیازاتی هم در گیلان بوجود آمده بود مانند شعبه بانک روس و عملیات ساختمان بندر انزلی و راه شوسه انزلی به تهران و بنگاه صید ماهی لیا نوزوف Lianozoff و قشون نظامی ساخلوروسی و غیره ، اینها همه برای یک نفر مبتدی مانند من بمنزله مندرسه‌ای بود که ناگهان در آن وارد شدم و در دریای واقعی کاغذهای رسمی که مربوط بشعب مختلفه کارها بود یکباره غرق گردیدم .

اکنون موقع آنست که تا بلوی فعالیت قنسولی را پاک و روشن ساخته مناظر مختلفه آنرا نمایش دهم اما قبل از این کار لازم میدانم که لحظه‌ای دست نگاهداشته و راجع بروابط تاریخی روس و خاور و بعد در اساس سیاسی اوضاع ایران در آغاز سال ۱۹۱۲ گزارشی بدهم .

در ایران قنسولها در پست خود مانند سایر قنسولهای ممالک غیر آسیائی نبودند بلکه سیاست های دیگری را هم باید در نظر داشته باشند مانند رژیم کابیتولاسیون که آنوقت کمالاً در جریان بود و آنها را وادار میکرد که وارد یک دسته از مسائل و قضایائی بشوند که همکاران آنها در سایر ممالک هرگز با آنها بر نمی‌خوردند و از این حیث راحت بودند .

نفوذ روس در ایران

چون بعدها مجبور بمهاجرت شده پیاریس رفته و با محفل اورازین Eurasienne (۱) که در آنجا تأسیس شده بود ارتباط پیدا کردم و با فلسفه

(۱) مقصود عقایدی است که در فرانسه بین مهاجرین روسی بروز کرده است بعضی بر آنند که تاریخ روسیه بیشتر در تحت نفوذ تمدن آسیائی طی بقیه در پاورقی صفحه ۶۷

تاریخی پیشرفت روس در خاور آشنا شدم برای من یقین حاصل گردید که روسیه مانند دولت بیگانه ای نبوده که از ماوراء بحار بخاور روی آورده باشد ، بلکه مانند يك آشنای قدیمی بوده است. روسیه از بدو تاریخ وحتى در زمان ماقبل تاریخ که ملت روس با طوائف سیت مخلوط بوده باخاور تماس داشته است . آیا همین طوائف سیت تجارت با فعالیتی باآنتنی ها نداشتند و برای یونان گندم فراهم نمیکردند ؟ در این نقشه سیاست ارضی تغییر نا پذیر که قبلا ترسیم شده بود اگر مسئله بفازها هم در کار نباشد اقلایم کثیف روس متوجه خاور بوده است . آیا تمدن مخلوط یونان و طوائف سیت بسفر پنتیک **Bosphore Pontique** (۲) که من پاره ای از آثار آن را در کریمه مشاهده کردم نشان میدهد که آنوقت درزمینه روحانی و سیاسی روسیه بطرف مملکت بیزانس متوجه خواهد گردید . همان بیزانس که سلاطین روس قبل از ولادیمیر **Vladimir** با آن میجنگیدند ولی این سلطان اخیر تصمیم گرفت که ترک بت پرستی کرده و عاقبت پس از تفحص و انتخاب مذهب بآن متوجه گردید و این تصمیمی بود که باید من بعد وضع روسیه را در مقابل خاور مسلمان روشن سازد و نیز ممکن بود که ولادیمیر ب مذهب اسلام متوجه گردد زیرا فرستادگانی را معین کرده بود که بروند و در مذهب اسلام و بهبود مطالعاتی بکنند در این صورت میتوان تصور روسیه مسلمانی را کرد که طبیعت خاوری خود را که در زمان خاقان ولادیمیر داشت تشدید کرده باشد. از طرف قفقاز هم روسیه سری نشان داده و فشاری وارد آورده بود یعنی بامارت نشین تو تارا کان **Tmoutarakan** در شبه جزیره تامان **Taman**

بقیه از باورقی صفحه ۶۶

مراحل کرده و پاره ای عقیده دارند که در تحت نفوذ اروپا بسیر خود ادامه داده است و این مباحثه ایست که در میان اشخاص روشن فکر روسی از قدیم وجود داشته و مؤلف ما هم از دسته ایست که عقیده دارند روسها اروپائی نیستند بلکه خاوری هستند و باید با همسایگان خاوری دوست و همراه باشند نه اینکه برضد اروپا حرکتی کنند بلکه برای پیشرفت امور مربوط ب روسیه و آسیا که هم جوار هستند باید با ملل خاوری همکاری کنند .

(۲) دولت قدیم کنار دریای سیاه که آنرا بن **Pont** هم میگفتند مؤسس آن آریو بارزان نامی بوده است معروفترین پادشاهان آن میتربداد بود که بادولت روم میجنگید و بالاخره مغلوب و کشورش یکی از ایالات روم شد . چنانکه ملاحظه میشود اسامی فوق اصلا ایرانی هستند مانند میتربداد و سیت یاسا کا که آنوقت در جنوب روسیه مسکن داشته و نژاداً ایرانی بوده اند.

حایه دست انداخته بود و اینکار بمنزله طلبه‌ای بود برای جنگ با بطوائف گانک Cassogues و یازیک Yazigues که اجناد قبایل شمالی قفقاز بودند و در قرن دهم نیز در ماوراء قفقاز خاوری داخل گردید مورخین عرب هم حملات روس را در شهر بردع شرح میدهند و یادگار آن طوری در خاطرها مانده بود که مدتی بعد یک مورخ عرب در توصیف شمشیر میگوید این شمشیرها مانند شمشیرهای روس‌ها بود. این تماس‌های اولیه بنوعی خط مشی قاطع روس را در طی قرون از حیث ملیت و جغرافیائی قبلی حتی قبل از آغاز تاریخ روسیه عیسوی بخوبی نشان میدهد. من مخصوصاً بشرح این مقدمه پرداختم تا معلوم شود که روسیه در حال عیسوی بودن بطوائف گرجی و ارمنی هم نزدیک شده و بدرخواستهای آنان بی حسی نشان نمیدهد از طرفی بعنوان هم‌نژادی اسلاوی در بالکان مداخلاتی میکند و مسلم است که اگر خاقان مشرک ولادیمیر مذهب اسلام را میبپذیرفت اوضاع بکلی شکل دیگری را اختیار میکرد. تواریخ عرب و مسلمان اشارات گرانبھائی را جم بر روسیه مشرک دارند و تجار عرب از طریق رود ولگا با این روسیه مشرک روابط تجارتی منظمی داشته اند و در طول این طرق کشتی‌رانی که به شبه جزیره اسکانندیناوی منتهی میشده خزان مهمی از درهم‌های عرب یافت شده و قاپها و ظروف نقره ساسانی نیز از همین طریق زینت بخش موزه سن پترزبورگ گردیده است.

خلاصه آنکه ولادیمیر عاقبت مذهب مسیحی را قبول کرد و در خرسنز تواریخ khersonèse de Tauride باشاهزاده خانمی از اهل بیزانس ازدواج کرد. روس‌های قدیمی از نظر روحانیون یونان به مسلمانان مانند قوم آگاری نگاه میکردند یونانی‌ها نیز با سمت مترجمی رای رادر دیپلماسی روس بازی میکردند و بواسطه مصاحبت تزار با بکنفر که زبان قدیمی یونان را خوب میدانست و بواسطه روابط همجواری با مشرق حیاتی هم در جامعه روحانی تولید شد که مسکو را رم سوم تصور کنند (۱) اینها همه مقدمه طرح و نقشه خیالات و مقاصد مهم کاترین دوم است که ترسیم

(۱) یکی از کشیشها در آن زمان به تزار روس ایوان سوم مینویسد:

کلیسای مقدس یعنی کلیسای رم سوم با کلیسای کشور تو بیشتر از خورشید در زیر آسمان پرتو افکن است. تنها تودر زیر آسمان تزار عالم مسیحیت هستی نگاه کن، گوشتی بدهای تزار مقدس تاسیس تمام ممالک عیسوی تنها از امپراطوری تو بوجود آمده رم‌های اول و دوم سقوط کردند و تنها رم سوم وجود دارد و آن امپراطوری تو است ورم چهارمی وجود نخواهد یافت یعنی مملکت عیسوی نو بدست دیگری نخواهد افتاد.

یعنی فلسطین

میشد در هر حال قرن‌ها گذشت تا از گزارشهای مختلف زواری ارض مقدس افکار و عقاید روس نسبت با اسلام مخصوصاً اسلام ترک ایجاد گردید. روابط باصوامع کوه سینا و کوه آتس Athos نیز از زمان قبل از پطر شروع میشود. راجع بایران و هندوستان فقط یک نفر در قرن ۱۵ گزارش میدهد که جنبه مذهبی ندارد و آن تاجری است از اهل نوگورد Novgorod هم نام من آتا نازنیکیتین نکته مهمی که ذکر آن لازم است این است که تا کنون آن طور که باید نفوذ گرجستان را نسبت بروسیه در این نقشه خاوری عیسویت بنظر نیآورده اند. گرجستان در قرون یازده و دوازده رل مهمی را در ارض مقدس بازی میکرد شمال مریم هم که در مسکو مورد احترام زیادی بود و دولت سویت پس از اعلان کفر خود بواسطه خراب کردن کلیسا آنرا از میان برد محققاً از گرجستان بوده است (۱)

دولت روسیه قبل از پطر با ایران که قفقاز و گرجستان هم چندی از ایالات آن محسوب میگردد با نظر تعصب مسیحیت رفتار نمیکرد و باید در خاطر داشت که در زمان تسلط مغول روسیه و ایران هر دوازده الوسهای مملکت پنهانور مغول محسوب میشدند که از دریای زرد تا دریای آذربایک توسعه یافته بود. در عوامل بالقوه روس و ایران هم اختلافی نبود که ایجاد تغییرات منعی را بکنند که بزبان ایران تمام شود چیزیکه هست اثر استیلای مغول در این دو کشور یکسان نبود و شاید ایرانیها بیشتر با مغول بمسالمت بکنار آمدند. علت دیگری هم در کار بود و آن اینست که مغول و ایران در یک موقع هر دو پیرو مذهب اسلام بودند بعلاوه این اتفاقات مکرر برای ایران رویداده بود و اولین مرتبه نبود که ایران با این امواجی که از طرف مشرق میآیند روبرو میشود و میدانست که اگر چه بر حسب ظاهر در این امواج غرق میگردد عاقبت نجات خواهد یافت و نورانیها بحکم اجبار تمدن با وسعت ایران را قبول خواهند کرد و بهمین جهت بود که از حیث اقتصاد و اجتماع خود را در مقابل مهاجمین نرم نشان داد مذهب اسلام را نیز بهمین ترتیب پذیرفت در صورتیکه هسته ایرانییت خود را دست نخورده محفوظ نگاهداشت و بدیهی است همینکه حالت ضعیفی در قبیلۀ فاتح پیدا میکرد فوراً بآن فشار میآورد و بالاخره بآن مسلط میکردید اما عکس العمل روسیه طور دیگر بود در آنجا پس از با مساعدت

(۱) گرجستانیهادر فتح مغول ۱۲۹۹ در مصر فعالیت زیادی بروز دادند و در نتیجه برای یکسال وظیفه خور حاکم بیت المقدس بودند و مدت مدیدی در حفظ آن کوشیدند

مغول سلاطین و امرائی در نواحی مختلفه سر بلند کردند و در حالیکه از منافع عمومی ملی چشم پوشیده خواستند با کارتهائی که مغولها بازی میکردند بازی کنند و بی شرم انجام روح ملیت در میان احساسات مذهبی بروز کرد و برهوسپهائی آنها تسلط یافت. استیلائی مغول باعث شد که روسها درس عبرتی گرفته مسئولیت مشترک را احساس کنند و اساس سیاست مسکو بر روی همین احساسات قرار گرفت و جدائیها و منافع محلی بتدریج از میان رفت اما باید دید که آیا درست است که تأثیر سرمشق مغول افکار روس را بخود متوجه کرد و باین فکر افتاد که قلمرو خود را بوسعت مملکت تیموری رساند؛ من این اصل مسلم را که اورازین ها جلو برده و توسعه داده اند شبه واقع پنداشته و تنها عیبی که در آن می بینم این است که چگونه روسیه باین افکار مغولی مسلک با اساسی را اختیار کرد. درست است که روسیه در چندین نقطه بعد از رود ولگا در مشرق و جنوب خود را مانند جانشین مغول معرفی کرد اما باید دید که آیا راستی این توسعه ناشی از میل طبیعی است یا سیاستی است که بسرمشق مغول صورت گرفته است

مورخین روس هیچوقت بطور جدی فرمول کلیوچوسکی *kloutchevsky* را باطل نکرده اند که میگوید این توسعه استعماری دائمی بواسطه شرایط طبیعی و تمدنی موانع بعمل آمده اند و فقط فشار توده اجتماعی روسیه بوده که توانسته است در روی این اقیانوس بیکران بری دریاوردی کند.

در حال برای اینکه اوضاع ایران روشن شود باید گفت که محققان آخر عصر قبل از بطر در موقعیکه دولت روسیه استحکامی یافت و بر اراضی اطراف مسکو مسلط گردید بتدریج بطرف شمال بحر خزر تا حاجی طرخان پیش رفت و از طرف شمال قفقاز هم تا رود اترک دامنه کشور خود را توسعه داد بنابراین در روابطش با ایران مرحله تازه ای پیدا شد که تا آنوقت تنها بامور تجارتهای محدود بود. پس از آن روسیه نیرومندی که با اراده شخص با عزم و لیاقتی مانند بطر کبیر اداره میشد با ایرانی سروکار پیدا کرد که شاه عباس کبیر آنرا باوج عظمت رسانیده بود ولی در اواخر سلسله صفوی آن عظمت درخشان از میان رفته و سلاطین ضعیفی حکم فرمای آن بودند.

اقتدار و ابهت ایران در اوایل عصر صفویه بدرجه ای رسیده بود که یکی از مورخین ایرانی روسها را از يك فرنگی خطاب میکنند و این کلمه ایست که بستی و حقارت روسها را میرساند و همسایگان شمالی را در سطح ملل آسیائی قرار میدهد اما بعد اوضاع تغییر پیدا میکند و سیاست شرقی بطر کبیر شکاف بسیار عمیقی در روابط روس و آسیا ایجاد مینماید.

تمام ملل از وصیتنامه معروف پطر کبیر آگاه هستند. من راجع بفلط یا درست بودن آن کاری ندارم اما این مسئله مسلم است که پطر کبیر دلبستگی زیادی بدریا داشت و بالطبع مایل بود دایره ای که اراضی حاصلخیز روسیه را احاطه کرده است درهم شکنند و بواسطه ایجاد طرق بحریمائی زاهی برای کشور خود بخارج باز کند. از طرف شمال و غرب بموفقیت رسید اما در بحر اسود بشکست برخورد و بمقصود خود نائل نگردید بنابراین متوجه بحر خزر شد و نقشه خود را هم بلومی پانزدهم پادشاه فرانسه هدیه کرد اکنون هم آن نقشه در کتابخانه ملی موجود است و میتوان آن را دید. پطر کبیر دارای یک روح عملی واقعی بود. جنگ سخت بکو بیچ چر کاسکی ای **Békovitch Tcherkasskii** در خیره مقاصد نفع آور او را نشان مینهد که اگر بفتح هندوستان نائل نگردد اقلایک شناسائی کاملی در این امتداد حاصل خواهد کرد. عموماً لشکر کشی پطر را بطرف ایران از طریق تجارت میدانند و آنهم باین نظر است که حکام ایرانی بتجار روس در شماخی آزار رسانیده بودند و این تجارت هم باید ارمنی باشند (یک نفر ارمنی موسوم به اری ئی **Oryi** همیشه در مصاحبت پطر بود و در نزد او قرب و منزلتی داشت) تجار ارمنی مدت مدیدی واسطه تجارت شرق با روسیه بودند و پارچه های ابریشمی و فرش و ادویه و جواهر و اسلحه از ایران و بخارا بروسیه وارد میکردند و در مقابل از روسیه هم پوست های مخصوص لباس و چرم و غیره صادر مینمودند و تا شهر تمسک داد و بستند داشتند اما در نواحی ماوراء بحر خزر حسابهای دیگری در کار بود که باید تصفیه شود. از وقتیکه روسیه در جبال اورال با ایلات تماس حاصل کرده بود بسیاری از روسهارا ایلات باسارت برده بودند.

در قسمت جنوب شرقی بحر خزر هم ترکمانهای راهزن مسکن داشتند یعنی قبایلی که بواسطه داشتن اسبان تندرو و جهات دیگر تاریخی مشهور هستند در هر حال نتایجی که پطر کبیر از این اقدامات گرفت موقتی بود و در زمان آنا-ایوآنو **Anna ioannovnal** بنا بر مصلحت ترجیح دادند پالاتیکه در سواحل جنوبی بحر خزر تصرف کرده بودند بایران پس بدهند. همان ایالاتی که به فاتحین واقعی نگذارد و با نظر حقارت بآنها مینگریستند باید بخاطر داشت که اعراب هم خیلی دیر در این نواحی باتلاقی جنگلی وارد شدند و اهالی هم برعکس سایر ایالات در مقابل اسلام مقاومت زیادی بروز دادند علاوه فتوحات اسکندر-هم در این نواحی صورت خوشی بخود نگرفت داستانهای حماسی ایرانی هم این نواحی را جایگاه دیوانت معرفی میکنند و عجب اینکه روسها هم در این نواحی

روز خوشی ندیدند و همیشه ناراحت بودند و یادگار آن زمان در یکی از سرودهای سالداتها باقی مانده است که گفته اند (ای ایران تو کشور ممتاز و دلچسبی نیستی بلکه نفرین کرده هستی) . بهر حال قوه محرکه که بطور کبیر در این امتداد بتوده روس داد متوقف نشده و در خاک قفقاز بممل افناد و جنگهای با ایران یعنی با امارات دست نشانده ایران در سنه ۱۸۲۸ طبق معاهده تر کمان چای با توسط گریبایدو Gribaiedov که بیشتر بنام فاجمه نویس مشهور است خاتمه یافت . بر طبق این عهدنامه روسیه در حوالی رود ارس در سرحدات صحیرای مغاب توقف کرد و گرجستان نیز در آخر قرن هیجدهم اجزاء منصرفات دولت روس شد . ولی تسلط آن از طرف دیگر بحر خزر بعدها در نیمه دوم قرن نوزدهم قطعی شد . خلاصه هر قدر فشار روسیه در کشورهای اطراف بحر خزر بتدریج زیاد تر میشد دولت انگلیس بیش از پیش نگرانی پیدا میکرد و عمال انگلیسی کوشش میکردند که از عملی شدن نقشه روس جلوگیری کنند کوهستانهای قفقاز را تحریک میکردند که در مقابل پیشرفت روسها مقاومت کنند و در دربار پادشاهان مسلمان آسیای مر کزی بمداخلاتی میپرداختند ولی پیشرفت روسیه بموانع بزرگی بر نمیخورد فقط تا اندازه ای بکندی و طول مدت انجام میگرفت . رقابت روس و انگلیس سیاست ایران را در قرون نوزدهم و بیستم بکلی تغییر داد و قسایع کوشکا kouchka در سال ۱۸۸۵ و بامیر در سال ۱۸۹۳ و قبل از آن قضیه هرات در سال ۱۸۴۵ موضوعاتی هستند که این مراحل رقابت را بخوبی نشان میدهند و من راجع بآنها بتفصیل نمیپردازم . تجارت روس در ایران توسعه یافت مخصوصاً نسبت بمنسوجات پنبه ای . صنعتی شدن روسیه نیز باعث اضطراب و نگرانی بریتانی کبیر شد . شاید من مطابق میل کسانی که در فهم اوضاع مادی تاریخی در منظره توسعه اقتصادی روس نظر دارند اصرار و با فشاری نکرده ام ولی باید بدانند که من در صدد تخفیف اهمیت آن نیستم فقط قصد من این است که در جنب سایر اصول مطول روس و آسیا که مایلیم باختصار پردازم در این باب راه اغراق و تفصیل را نیمایم . از طرفی هم در زمینه ترك و بالکان قیودات مذهبی و نژاد پر ا که ریشه های تاریخی و اصول قابل بحث بسیار طولانی را دارند نمیتوان فراموش کرد . در روابط با ایران این قیود کمتر محسوس است معینا ایران هم در دفاعی خود را بطور غیر مستقیم از این راه باز یکرده است . در موقعیکه روسیه باوضاع ترکیه متوجه شده و بان حمله کرده بود بواسطه يك نوع پیش آمد دیگری اجباراً با ایران مواجه گردید توضیح آنکه گرجستان که گاهی بتوسط ترکیه و زمانی بتوسط دولت ایران در معرض تهدید واقع میشد

در این موقع بمنزله خازن انرژی روسیه بود که اثر آن تا وراء سلسله اصلی جبال قفقاز میرسید. جنگ اجهاد، شامل دردعاستان در اثر مجاهدات اسلامی بوقوع پیوست که با مساعدت ترکیه و ایران دنباله پیدا کرد. (مخصوصاً در کنار بحر خزر در طالش) تشکیلات کوهستانیها که بسا سختی و شهادت در مقابل روسیه دفاع میکردند بر روی اصول تصوف و عرفان بود که دیر زمانی در ایران با جلوه خاصی درخشندگی داشت (۱) و بنابراین ترسیم خط فاصل درستی در قفقاز در مقابل اسلام که در آن واحد از افکار ترك و ایران تشکیل یافته بود بسی مشکل بنظر میرسید. یکی از آنها بواسطه پیشرفت در ساحل بحر اسود و رود لگا (قازان و حاجی ترخان) با روسیه می جنگید و در مقابل دیگر بیهم اختیار کردن وضع دیگری مشکل بنظر میرسید. اقامت قزاق هاهم در روی رود ترك شایان ملاحظه است که در واقع عوامل فشار روس در ماوراء قفقاز بودند یعنی فشاریکه اساساً برای توسعه اقتصادی روس بعمل میآمد. نفت گروزی Grozn و مایکوپ Maikop و باد کوبه و آملبا Embal و مانگانز چیا توری Tchiatoury و مس الاوردی و غیره و غیره بسا مرور زمان اهمیت اقتصادی بلاحرفی پیدا کرده بود. و چون پیشقراولان روسی در قرن هفدهم در شمال قفقاز پیدا شدند جلو گیری از این فشار غیر ممکن بنظر میآمد. البته راجع بفتح سیبری بیهم واضح است که ابتدا تجارت پوست و بعد هم طلا موجبات دخول روسیه را در اراضی ماوراء اورال فراهم کرد و ثروت های معدنی این نواحی بیوسته توجه مسکوپرا بخود جلب می نمود. اما مزروع کردن اراضی که تنها عامل واقعی مؤثر بود خیلی بعد بمرور زمان صورت گرفت و بدوات روسیه اتکا حاصل کرد و مدت زیادی گذشت تا عملی شد البته این عمل هم بوسیله جمعیت با عزم بلکه متهور روستائیان روسی انجام یافت که میخواستند از تحت تسلط و ظلم مالکین و رقیب کلیستای رسمی فرار کرده بطرف آزادی بروند و از بردگی خلاص شوند. البته ملاکین عمده روسی بسا اینهم هاجرت روستائیان و آباد کردن سیبری مخالفت ها کردند از ترس اینکه مبادا از این راه زبانی با آلمان وارد شود. [سرمایه

(۱) مملک تصوف ایرانی در سنه ۱۸۲۳ توسط یک نفر بخارائی موسوم به خاص محمد در داغستان وارد گردید شخص مذکور در دهکده بارا گلار Yaraglar مسکن گزید و موفق شد که ملا محمد مجتهد داغستانی را با این مملک دعوت نماید و در نتیجه عده بیشماری از کوهستانیها پیرو این مملک شدند یکی از هواخواهان این مملک شخصی بنام قاضی ملا بود که خود را امام معرفی کرد و جانشینان او قزرت بیک Gamzat و شاملیل بودند

آباد کردن اراضی که تنها عامل مؤثر و مخصوص توسعه اجتماعی از دیر -
 زمانی موجب تأثیر و نفوذ بود بساین مهاجرین وجهه مخالفتی نشان داد.
 راجع بمنافع تجارتنی و صنعتی قضیه طور دیگر بود و خیلی طول کشید تا به نتیجه
 رسید یعنی وقتی عملی شد که بیرقهای توسعه روسیه پس از مدت مدیدی در آسیا
 نصب شد معلوم است که این توسعه بهمت و کوشش توده روسی بود که از
 بی عدالتیها و ظلمهای اجتماعی در این نواحی پناهنده شدند و این اوقیانوس
 بری بی کرانه را برای روسیه بوجود آوردند و ضمناً بدون اراده و نقشه قبلی
 تار و پود سیاست آینده را تشکیل دادند و بالاخره روزی رسید که این عده
 خانواده های پراکنده بهم متصل گردید و من حیث المجموع ساختمان محکم
 مرکزی روس ملحق گردیدند و بتدریج بمکانیسم اصلی کشور آرایش دادند و
 دولت هم چون از آن به بعد نمی توانست آنها را فراموش کند و نسبت بآنها
 بیطرف بماند تأمین آنها را بعهده گرفت و قبایل آسیائی را که امنیت سرحدی را
 تهدید میکردند عقب نشانند و خلاصه آنکه فشار روسیه بطرف آسیای مرکزی
 طبق این نقشه انجام یافت و از آن پس ملت روسیه باراضی وسیعی که قبایل
 آسیائی در آن نقل و انتقال میکردند بشکل دیگری دست اندازی کرد یعنی
 ثروتمندان روسی خریدار اراضی شدند و زارعین را از املاک مرکزی خود به
 آنجا میآوردند تا بآبادی آن پردازند. و پس از آنکه فتوحات کاترین دوم ترك
 هارا بعقب راند تمام سواحل شمال غربی بحراسود که موسوم شد بروسیه جدید
 مستعمره گردید و در همین امتداد است که دولت روس دانه پاشید و بتدریج
 بطرف آسیای مرکزی جلورفت و پیش قراول آن هم قزاقهای ارنبورک و
 یاك Yaik اورالی بودند که راهها را باز میکردند تماس با سکنه
 صحراهای مجاور هم بوسیله تجارت و مبادله جنسی که در آن نواحی صورت
 میگرفت تأمین شده بود. و بتدریج گاوآهن زارع و ترازوی تاجر آرام و
 بی صدا داخل این نواحی شده و نفوذ روسیه را بیش از پیش در توده بیابان و
 بادیه نشینان متحرك زیاد کرد مقصود من این نیست که این پیشرفت ها را
 مانند يك عمل آرام و آزاد و عاری از هر گونه تنقیدی در مقابل همسایگان
 آسیائی جلوه دهم. البته يك امپراطوری بزرگ بی زحمت و باحرف تأسیس
 نمیشود. پر واضح است که پیشینیان متمصب و سخت گیر امریکا هم که بطرف
 مغرب روی آوردند ممالک متحده را باموعظه و تعلیمات روحانی تأسیس نکردند
 سرخ بوستان هم از این قضایا چیزی میدانند. من اوضاع اجتماعی و مذهبی
 اسلام را بسی محترم میشمارم و تصور نشود که من خواسته ام در این جا تشابهی

قابل شوم و ملل آسیائی را در ردیف سرخ پوستان آمریکا قرار دهم بلکه مقصودم رساندن این نکته است که استعمار روس از حیث روابط انسان با زمین انجام یافته و از همین راه بوده است که روسیه توانسته در آسیا قدمی پیش گذارد و کشمکش دائمی که این نواحی را پیوسته بقطعاتی مجزا میکرد از حیث سیاست دارای علل و موجباتی بوده است. هر گاه از طرف روسیه با قهر و غلبه عمل غصبی انجام یافته در عوض جبران خسارت هم در کار بوده است. بدیهی است هر ملت بزرگی باید مسئله تاریخی خود را مطابق فکر خود حل کند و البته بر حسب اوضاع و درک موقعیت با واحد مقیاس، فواصل و مراحل مسافت را در سیر تکاملی مخصوص بخود معین میکند. سیر تاریخی ملت روس از طریق آباد کردن و نظم و ترتیب دادن باراضی بایری بود که طبیعت از روی استحقاق بآن عطا کرده است آهم در مواقعی بوده که نژاد روسی بواسطه تراکم جمعیت بفکر توسعه خود پرداخته است و شاید هنوز در پاره ای از نواحی شرق اقصی این مسئله تحقق نیافته است. ساعت نظم و ترتیب روسیه بصدادرآمد یعنی نظم و ترتیبی که نه فقط عواید و منافع را متضمن باشد بلکه از حیث اخلاقی و اقتصادی هم در تجسس بهترین دستورزندگانی مشترک روس و بومی برآید البته رژیم سویت فعلی دور از این است که من آنرا بر رژیم سابق ترجیح دهم اما بنا بر آزادی عقاید میگویم رلی را که روسیه در مستملکات آسیائی خود بازی کرده خالی از فایده هم نبوده است. صرف نظر از انتقاداتی که میتوان نسبت بطرح مبانی اقتصادی این عمل کرد باید این نکته را هم در نظر داشت که اولاً سویت کار عاقلانه ای کرده که بصنعتی کردن مستملکات آسیائی خود توجه نموده و ثروتهای طبیعی را بکار انداخته است ثانیاً تشکیل اساسی دول متحده (بالینکه تئوری است) اقلاً بومیان را کمی در اداره کشور خود سهیم کرده است و حقوق این کشور هارا از حیث زبان برسمیت شناخته است. این سیاست که در خطوط برجسته اش طریق عادلانه ای را نشان میدهد متروک شدنش بعید بنظر میآید و البته اگر بخواهند منافع روسیه را در نظر بگیرند باید اصلاحات زیادی در آن بعمل آید. شاید در بادی نظرافکار من در طرحی که ریخته ام خارج از موضوع بنظر آید معیناً اگر بانظر عمقی در آن دقت شود تصدیق خواهند کرد که فرار از آن برای من امکان پذیر نبود. زیرا مقصود من این است که وضه روسیه را در مقابل همسایگانش بقدر امکان روشن کنم و بنابراین نمیتوانم به نقل چند تفسیر از مطالبی که بحد اشباع راجع بر رقابت روس و انگلیس در ایران زیاد تکرار شده است قناعت نمایم. من یا

یکنفر روس دیگری که از اجاظ تربیت مدرسه ای و مأموریتهایش دعوت به مطالعه این نوع مسائل شده باشد پیوسته در تحقیقات خود باشکال و بیچیدگی بر میخورد زیرا علاوه بر مانورهای دیپلماتیک که بیش یا کم بامهارت انجام و بموفقیت منتهی گردیده موضوع منجر میشود بیک مسئله کلی دیگری که جوهر اصلی است و این مانورها مناظر مختلفه آن را نشان میدهد یعنی مسئله کلی که کارسیاستمداران روسی را هم که در منافع کشور خود بصیرت تامی دارند با اشکال مواجه میکنند و آن این است که آیا روسیه مملکتی است اروپائی و یا کشوری است آسیائی که در بازی منافع اروپائی بوجود آمده است. بعقیده من هیچیک از این دو نیست بلکه کشوری است اروپائی که با آسیا بستگی کامل دارد و بنوعی خود را بمشرق متوجه کرده است و بطریق اولی نمیتوان گفت کشوری است آسیائی زیرا که پرورش آن از حیث تاریخ بر اساس عیسویت قرار داشته اگرچه این اساس نزعناصرمدیترانه شرقی تشکیل یافته که صفات و خصائص آسیائی در آن سرایت کرده است. یونان بت پرست قدیمی پرورش هلنیستی را در خاک آسیا ایجاد کرده و یونان عیسوی و بیزانس باعث تشکیل وضع روحی روسیه ارتودکس اسلام شده است که بعد تحت نفوذ با خشونت مغول گردیده و مقدار زیادی از خون تورانی و فینو و گرین **Fino-ougrien** (۱) را آشامیده است البته این نژادها در یک محیط طبیعی زندگی میکنند که آب و هوایش بسی سخت و ناسازگار بوده است خلاصه آنکه موانع بسیاری را باینداز پیش برداشت تا بتوان شالوده تاسیس کشوری را ریخت که پیوسته در میان دوقوه شرقی و غربی در حال نوسان بوده و هر یک از این دوقوه کوشش داشته که آنرا بطرف خود بکشاند و در این کشمکش گاهی بطرف مشرق و زمانی بطرف مغرب متمایل بوده است مثلاً قبل از ورود مغول می بینیم یاروسلاو عاقل **Yaroslav le sage** دختر خود آن **Anne** را به انازی اول پادشاه فرانسه بزوجیت میدهد و بدین طریق با مغرب وصلت میکند اما پس از استیلای مغول که میخواست با اصلاحات پردازد بدو نوع گرفتاری بر میخورد از طرف مشرق بانسل دوم بانو **Batou** سروکار دارد و از طرف مغرب به سدلهستان و سوئد بر میخورد که مانع مجهز شدن مسکو میگردد و نمیکندار از اروپا متخصص وارد کرده و شروع با اصلاحات نماید از حیث مذهب هم باشکالاتی مواجه میشود مسیحیت بیزانتین دارای تأثیر تربیتی کلیسای رومی کاتولیک نیست کلیسای اخیر

(۱) ملت پراکنده که از آن قبایل زیادی انشعب یافته مانند لاپنی و استیک و غیره که در شمال آسیا و اروپا زندگی میکنند.

اصول قضایی را در موقف شورش بربرها حفظ کرد و مثلاً نمونه فرانسوی را از قالب درآورد در صورتیکه کلیسای بیزانتین اختلافاتی تولید نمود که موسوم است به راسکل Raskol و با احساسات مذهبی ملت روس لطمه بزرگی زد به علاوه ملوک الطوائف هم در روسیه اقلاً مانند ممالک غربی وجود نداشت و حسن توسعه مالکیت ارضی در روسیه هرگز نداشت و بنا بر این اصل است که استخوان بندی اجتماعات غربی با وجود تغییرات سیاسی و اجتماعی تا کنون محفوظ مانده است. بطر کبیر روسیه را اجباراً بطرف تربیت غربی کشانید اما این اجبار مفید واقع نشد و فقط يك اثر سطحی داشت. ورود در این تربیت عمقی نبود زیرا که وسایل آن از حیث اجتماع هنوز کاملاً فراهم نشده بود و این مسئله پس از انقلاب ۱۹۱۷ باز هم لاینحل ماند و اصول بالشویسم که از سیر طبیعی خود تجاوز کرده بود روسیه را بیشتر بطرف مشرق متوجه نمود و روابط روحانی آن را با مغرب بکلی قطع کرد. این قطع رابطه در سالهای اول برقراری رژیم سویت کاملاً مشهود بود و هنوز هم آثار آن باقی است.

من اعتراف دارم که در شرح حوادث زبانه زوی کرده ام با وجود تجربیات زیاد که در سنوات مطامعه در مسکو (۱۹۰۴ و ۱۹۰۵) برای من حاصل شده بود موجباتی فراهم نبود که مرا بفکر پیش بینی روسیه بالشویست بیاندازد. من باید از این مراجعه طولانی بگذشته که برای تفحص و تشریح مسلك دیپلماتیک روسیه و بیشتر برای روشن نمودن روابط روس و خاور در منظره وسیع تاریخی بود معذرت بخواهم پس بایجاز پرداخته و بطور خلاصه میگویم نظر باینکه روسیه در میان آسیا و اروپا واقع شده دیپلماسی آن میبایستی متناوباً با دو نوع ورق بازی کند و در این بازی از دو طرف مراقب موازنه خود باشد زیرا که این تناوب پیوسته زمینه نقشه دیگری را فراهم میسازد گاهی روسیه با باختر کدورت پیدا میکند و بنا بر این در خاور بفعالیّت میپردازد و چون از خاور روی خوشی ندید بطرف باختر روی آورده و با آن همکاری میکند. در سال ۱۹۱۱ چون روسیه از طرف انگلیس در ایران اغفال شد در صدد برآمد که به استحکام مقام خود پردازد توضیحاً اضافه میکنم که در سال ۱۹۰۹ بطوریکه قبلاً هم اشاره کردم اوضاع ایران آشفته بود. حضور قشون روس در آذربایجان عنصر روشن فکر و مشروطه خواه ایرانی را عصبانی کرد و دولت ایران هم چون دچار اشکالات مالی بود و از کارکنان بلژیکی هم رضایت نداشت مستر شوسترمرگان امریکائی را برای اصلاحات مالی استخدام کرده بایران آورد مشارالیه قبلاً پستی در اداره جزایر فیلیپین داشت این مأمور که من در خوبی

صفات و حسن نیت او تردیدی ندارم نتوانست در اینموقع بساریک درایت و فطانتی بروز دهد که منتهی به نتیجه خوبی گردد. تصمیماتی اتخاذ کرد که از آنجمله است تشکیل ژاندارمری منظم برای وصول مالیات که بعقیده او در راه انداختن چرخهای خزانه ضرورت داشت. البته این فکرفی حد ذاته بسیار عالی بود اما چیزی که باعث نگرانی دولت روسیه شد این بود که شوستر خیال داشت ماژور استوکس Stokes یکی از عمال سفارت انگلیس را در رأس ژاندارمری قرار دهد. بنا بر این سفارت روس باین عمل اعتراض کرد زیرا که نمیخواست ژاندارمری که تحت فرمان یک نفر انگلیسی است در منطقه نفوذ روس به فعالیت پردازد دولت ایران هم نظر بساینکه بیشتر متماایل بس انگلیس بود در اینموقع پنبه در گوش خود گذارد ناچار وضع ناگوار و زننده ای پیش آمد و موجبات نگرانی دولت روس فراهم گردید. روزنامه های روسیه بصدا درآمدند که این رفتار انگلیس برخلاف قرارداد ۱۹۰۷ می باشد. در همین موقع من در بطرز بورغ بوم و میدیدم که مبادله تلگرافها بین لندن و سن بطرز بورغ وضع زننده و نیش داری بخود گرفته است. در خاطر دارم که نراتو (Neratov) در غیاب سازانو کفالت وزارت را داشت روزی بوشانان Sir G. Buchanan سفیر انگلیس باو گفته بود مسئله ماژور استک در لندن تأثیر نامطوبوعی کرده است او نیز در پاسخ گفته بود که در روسیه هم عامه از این مسئله ناراضی است و البته بدون جهت هم نباید باشد. گزارشی در این باب تهیه و بنظر امپراطور رسانده بودند، امپراطور در حاشیه اظهار نظر کرده و نوشته بودند من از نراتو اظهار امتنان میکنم بهتر از این جوابی نبود که بسفیر انگلیس داده شود خلاصه در نتیجه همین عملیات بود که دولت روس اولتیماتومی فرستاد مبنی بر اینکه دولت ایران حتماً باید از انتخاب ماژور استک اصراف نظر کند در اواخر سال ۱۹۱۱ در تبریز شورشی برضد روس بروز کرد و اهالی چند سرباز روسی را کشتند بنا بر این معامله بمثل بطور وحشیانه بغوریت در تبریز ورشت صورت گرفت و کمی بعد از این کشتارهای حزن آور و تبعیدها بود که من در فوریه ۱۹۱۲ برشت وارد گردیدم. پرونده وقایع دسامبر ۱۹۱۱ یکی از پرونده هائی است که مطالعه آن بسی دلخراش و حزن آور است پس از عزیمت محمد علی شاه مخلوع در سال ۱۹۰۹ این کشمکش شروع و تخفیفی در آن حاصل نمیکردید بالاخره پارلمان در طهران تشکیل یافت اما قادر نبود که باین اوضاع آشفته آرامشی دهد و معلوم است که باین تصرفات و دخالت های بیگانه و رژیمی که

۱- این کلبه در همه جا استوکس خوانده میشود.

اساس آن آزادی عقیده عمومی اتکانش داشت سازش مشکل وامکان ناپذیر بود و لوائیکه این تصرفات در یک قسمت خاک ایران باشد البته برای دولت ایران موقعیت بسیار باریکی پیش آمد کرده بود از طرفی تقاضاهای مشروع و وطنخواهانه و کلای پارلمان و از طرف دیگر سیر دیپلماسی روس و انگلیس روز بروز بر وخامت اوضاع میافزود افکار جوش و خروش پیدا کرد و بالاخره روزی آنچه نباید پیش آید بوقوع پیوست. چنین بنظر نمیآمد که مردم ایران بطور کلی بانظر بغض و کینه بنظامیان روسی نگاه کنند اما غالباً اتفاق میافتد که در چنین مواقع بحرانی حرارتی که در سر عده قلیلی تولید میشود کافی است که اشخاص محتاط را نیز باخود همدست سازد و آتشی برافروزد. شاید هم این عمل مربوط بنصرا انقلابی باشد که اصلاً قفقازی بودند و شرکت آنها در وقایع ایران بی تردید است و من قبلاً در موقع برخورد بقشون انقلابی سپهدار در سال ۱۹۰۹ که باصفهان میرفتم اشاره ای بآن کردم بعلاوه کتابی هم راجع باین موضوع موجود است که فعالیت سوسیالیستهای قفقازی را در ایران در سالهای انقلاب شرح میدهد. زمامداران حالیه روسیه که استالین در رأس آنها قرار دارد از این قضایا بهتر آگاه میباشند.

بهر حال خواه این عناصر شورش طلب قفقازی یاغیر آن باشند قدر مسلم این است که در دسامبر ۱۹۱۱ فرمان حاضر باش جدی در تبریز داده شد و در تعقیب آن قربانیهای ازدو طرف بزمین افتادند ولی در رشت سوانح باین شدت نبود زیرا که از یکطرف احتیاطات لازم بعمل آمده و از طرفی هم نهضت انقلابی هواخورده بود بعلاوه نیروی نظامی روس هم که در آن موقع در رشت اقامت داشت اخطار کرده بود که اگر کسی بر ضد روس حرکتی بکند بدار آویخته خواهد شد وقتی که ما وارد رشت شدیم هنوز سایه دارهای شوم در قرب شهردیده میشد و شاید اگر قدری زودتر بر رشت آمده بودم مجبور میشدم که در این کشتارها که بتوسط نمایندگان غیر نظامی مقتدر روس صورت می- گرفت حضور بهم رسانم و بدیهی است که وجدانم از مشاهده چنین اعمالی ناراحت میشد و پیدا کردن راه خروجی هم از این میدان مشکل بود. خوشبختانه تقدیر چنین خواست که من در آغاز مأموریت از مشاهده این مناظر حزن انگیز و تحمل ناپذیر بر کنار باشم اگرچه من بوظائف مأموریت کاملاً آگاه بودم ولی با کمال صداقت اعتراف میکنم که شرکت در این اعمال برای من بسی ناگوار و سخت بود و اکنون که سی سال از این وقایع گذشته است هر وقت بفکر این اعمال میافتم احساساتم طغیان میکنند و خدا را شکر میکنم که مرا از دخالت در

چنین اعمالی معاف داشت در همان موقع که از کشتی قدم بخاک ایران گذاردم یعنی در فوریه ۱۹۱۲ و جدانم از مشاهده این اوضاع ناراحت شد و این فکر از خاطر م عبور کرد که مطابق چه اصولی این تجاوزات و دخالت ها از طرف دولت روس در ایران بعمل آمد. آیا این هم از شرایط حقوق بین المللی است؟ البته چنین نیست. دروسی که من آنرا از آنها فراغت حاصل کرده بودم و هنوز در خاطر م هست ابدأ موجه بودن چنین اعمالی را نمی رساند. دولت روس که با ایران جنگی نداشت. در روسیه هم نبودیم که حکومت نظامی برقرار کنیم و حکمیرا اجرا نمائیم. چیزی که مسلم است این است که وضع سیاست ما در ایران مبهم بود و نظر بمواقف با انگلیس بغلط بانجام اعمالی مبادرت می کردیم، آیا ثبت چنین اعمالی در روابط روس و ایران شرم آور و تنگین نیست؟ بیمورد نیست بخاطر آورم که در سال ۱۸۲۸ حادثه ای در ایران روی داد که اساس آن بر روی تعصب ملی قرار داشت و در نتیجه هیئت دیپلماتی روس که در رأس آنها گریبایدوف یکی از افتخارات ادبی روس بود بقتل رسید در حالیکه آنوقت ایران مغلوب کاملاً در تحت فشار و اختیار روسیه فاتح بود بیینم دولت نیکلای اول نسبت باین حادثه چه رفتاری را پیش گرفت؟ بدیهی است بطوریکه شایسته مردمان قوی الاراده است با وجود اهمیت واقعه دولت روس علو همت نشان داد و برفتن يك هیئت ایرانی بسن پترزبورغ برای معذرت خواهی قناعت کرد و فقط مبلغ مختصری برای بازماندگان مقتولین از ایران گرفت. اما در سال ۱۹۱۱ برای چند سرباز که در تبریز از روی احساسات میهن پرستی و تعصب ملی کشته شدند پس از محاکمه مختصر فی المجلس حکم قتل ایرانیان داده شد نه تنها در تبریز بلکه در رشت هم که ابدأ بسربازان روسی آزادی از طرف ایرانیان وارد نشده بود چنین اعمال وحشیانه و ظالمانه ای صورت گرفت. مقایسه این دو واقعه بنظر من بی اعتباری دستوراتی را که در سال ۱۹۱۱ صادر میشد می رساند. من نمیگویم که ارزش حیات هیئت سیاسی روس که در ۱۸۲۸ بقتل رسید خیلی بیش از سالانهای بود که در ۱۹۱۱ از میان رفتند بلکه میخواهم برسانم که در حقوق و روابط بین المللی تأمین و تضمین اعضای هیئت دیپلماتی محفوظ است و تمام ملل بآن اعتراف دارند پس نمیتوان این هیئت را بایک قوه نظامی که تصرفات غاصبانه ای میکنند برابر دانست. البته مسئولیت دولت ایران در ۱۸۲۸ بهر آنکه در انظار مهم تر بوده است و چنین مسئولیتی در ۱۹۱۱ وجود نداشت. من این قتل و غارترا برخلاف قوانین میدانم. بعقیده من بدبختانه موجباتی برای چنین

اعمال وحشیانه جز موقعیت و سیاست داخلی روسیه چیز دیگری نبوده است ، زیرا که روسیه تازه از نهضت انقلابی که پس از شکست خوردن از ژاپن تولید شده بود خلاص شده دستورات و احکامی که صادر میشد مطابق اصول قضائی و حقوقی عادی نبود . ایجاد حکومت نظامی در سراسر روسیه ، تیر بارانها ، قتل های محرمانه ، و بالاخره تبعیدها فشار دردناکی بعقاید و آراء مردم روسیه وارد آورد (اکنون هم همان اعمال بشدت در روسیه جریان دارد) و همین اوضاع دلخراش مقدمه ای شد برای ایجاد انقلاب ۱۹۱۷ بطوریکه عناصر اعتدالی روس هم که در فکر تأسیس دولت مشروطه ای بودند تا روسیه را از این بن بست رها سازند بشدت عصبانی شدند و امید امکانات مشروطیت از آنها سلب گردید . تصور میکنم همین سیاست داخلی بود که در ۱۹۱۱ سیاست خارجی ما جنبه نفوذ و تعدیات ستم کارانه ای داد و زمامداران مقتدر روسیه که در قفقاز بودند بیم آنها داشتند که اگر چنین اعمال وحشیانه صورت نگیرد ممکن است در انظار مسلمانان بحیثیت و اعتبار روسیه لطمه ای وارد آید . خلاصه آنکه اگر بخواهیم درست قضاوت کنیم باید معتقد شویم که روسیه در ایران هم مانند قفقاز بر ضد روح انقلابی میجنگید و مثل این بود که کشور ایران را هم از ضامنه روسیه فرض میکرد . شوسترمرگان هم همین فکر را میکرد و این فرضیه را در کتاب معروف خود تحت عنوان اختناق ایران با آب و تاب زیادی که باره ای از نظریات او را من دوران حقیقت میدانم انتشار داد اگر بخواهند مرام در عقاید او شریک بدانند اشتباه بزرگی میکنند البته هر کس در بیان عقیده خود آزاد است اما این نکته را هم باید در مد نظر داشت که هر چه باشد خطاهایی که روسیه نسبت بایران مرتکب گردید قضاوت یک نفر بیگانه که از جزایر فیلیپین بایران آمده در آن تأثیری نخواهد کرد . روابط روس و ایران تاریخ مطولی دارد و از مراحل مختلف عبور کرده است . ما در قضاوت سیاست امریکا در کوبا و نیکاراگوا و پرتوریکو و حتی در فیلیپین هم دخالت نمیکنیم بلکه میخواهیم اعمال خودمان را در مقابل کشوری که باقیود پر عمق قدیمی بآن بستگی داریم قضاوت کنیم ، کنت گوینوزیر مختار فرانسه در ایران پس از سه ماه توقف در پایتخت این کشور تصور میکرد که بتمام جزئیات و خصوصیات این مملکت پی برده است اما سه سال بعد با کمال تعجب اعتراف میکند که در آنجا هیچ نفهمیده است . آیا شوسترمرگان از جمله نوابغ و دارای هوش و فراست استثنائی بوده است ؟ در روابط بین المللی دقتی باز شده که در آن اعمال و رفتار دول نسبت بیکدیگر ثبت و ضبط شده است و تاریخ بیان

آنرا معین میکند. همه میدانند که بیلان خطاهای دیپلماسی روس در ۱۹۱۸ انتشار یافت و حساب روس و ایران از حیث سود و زیان تصفیه و بسته شد. و دوباره حساب جدیدی در دفتر برای آن باز گردید.

اگر در سال ۱۹۱۲ کسی بمن میگفت که تمام امتیازات روسیه در ایران حتی رژیم کاپیتولاسیون با عهد نامه سوویتیک روس و ایران الغاء و محو خواهد شد من اورا آدم سلیم العقلی تصور نمی کردم معینا این کار صورت واقعیت بخود گرفت و من میدانم که جای روسیه در ایران تنگ تر نشد زیرا که روابط روسیه با ایران باصل ثابتی بستگی دارد که میتوان ناپدید شدن آنرا الحظه ای بتصور آورد اما کمی بعد دوباره پیدا میشود و اصولی که مینا و شالوده مسئله است بدون تغییر عمقی برجای خود باقی است. به علاوه اگر بخواهیم با نظر عادلانه قضاوتی بکنیم بی انصافی است که تنها روسیه را در جریان امور ایران مسئول قرار دهیم بدیهی است که در تمام این جریانات قسمت عمده ای هم بلا حرف از طرف بریتانی کبیر در کار بوده است و چون این قسمت اخیر کاملا صاف و روشن نبوده است پاره ای از عناصر ایرانی ضد روس را پیوسته تحریک میکردند اما حساب انگلیس هم کمی بعد در موقعیکه دولت ایران قرارداد وثوق الدوله را لغو کرد تصفیه شد در این قرارداد سر پر سیکو کس در ماه اوت ۱۹۱۹ میخواست ایران را در عداد کشورهای تحت الحمایه انگلیس قرار دهد. لغو قرارداد نفت کمپانی انگلیس و ایران و تجدید نظر در آن و الغاء امتیاز نشر اسکناس از بانک شاهی را که در زمان رضا شاه پهلوی وقوع یافت باید در ردیف همین حسابها قرار داد

تصرفات نظامی روس در ایران

در موقع شروع بخدمت من امید خوشبختی و موفقیت کاملی نداشتم موقعیت بسیار ناگوار و انتظاماتی هم در کار نبود. کمی پس از ورود من وسایل تصرفات نظامی روس در ایران بطور محسوس تقویت می یافت. در جنب نیروی جنگی آذربایجان تصمیم گرفته شد که در خود ایران هم آتریاد قزاقی که با آن متجانس باشد بنام آتریاد قزوین تشکیل شود از طرفی هم یک فوج پیاده نظام و یک فوج قزاق از راه انزلی بایران وارد شدند یک دسته کوچک در رشت ماند و بقیه بطرف قزوین تا دو منزل پایتخت رفتند. ورود قشون بانزلی وضع خنده آوری داشت با اینکه دشمنی در این بندر وجود نداشت با کمال تعجب مشاهده میشد که عملیات پیاده کردن با احتیاطات لازم و مطابق اصول دقیق جنگی انجام می گرفت و مضحکتر اینکه پیاده نظام منجنیق های قلعه کوپ با خود

آورده بود که با آنها بقلع ایران حمله کند. شاید بنقاشیهای قدیمی نظر داشته‌اند که جنگ ایران را در اوایل قرن نوزدهم نمایش میداده است سرویس نظارت هم چیزهایی را با خود آورده بود که هیچ لزوم نداشت مثلاً يك واگن قند همراه آورده بود در صورتیکه قند در ایران برآب ارزان تر از خود روسیه بود البته این مطالب بی‌اهمیتی است که من شرح میدهم ولی مقصود رساندن این نکته است که محیط نظامی قفقاز مطلقاً از اوضاع ایران اطلاعی نداشت و من اعتراف میکنم که در تمام مدت اقامت در زشت بکوچکترین حادثه‌ای از حضور قشون بر نخوردم در صورتیکه زمان ممتدی در آنجا اقامت داشت و در ماه اوت ۱۹۱۴ پس از اعلان جنگ عمومی رشت را تخلیه کرد. رفتار نظامیان کابلا رضایت بخش بود و قسوس و لغات هم از طرف اهالی بشکایتی بر نخورد تنها موردی که بخاطر من می‌آید گم شدن تفنگی بود که چند نفر گیلک مقصر تشخیص داده شدند پس از تحقیق معلوم شد دو نفر قزاق که از آنزلی بر رشت می‌آمده‌اند در حالت مستی روح جنگی نشان داده و مزاحم روستائیان شده بودند و آنها هم تفنگ را از دست یک نفر گرفته بودند يك اسکادران نظامی با شتاب بآن محل رفت و دهکده را محاصره کرد و بالاخره روستائیان مقصر را که در زیر بام کلبه‌ها مخفی شده بودند دستگیر کرده بشهر آوردند و من آنها را با صورت استنطاق نزد عمال دولت ایران فرستادم و بافسر مر بوط آنها دستور دادم که دو نفر قزاق مذکور را تنبیه کرده و بفضیه خانم ده

در قزوین در محوطه کاره مقطار من عملی بروز کرد که ممکن بود صورت سیاسی بخود بگیرد. توضیح آنکه یک نفر افسر روسی موسوم بداراب میرزا که از نسل شاهزادگان قاجار و مدت‌ها در روسیه اقامت داشت همینکه بایران آمد بخیال افتاد که بنعم محمد علی شاه مخلوع از طرفداران او تشکیلاتی بدهد و خود در رأس آنها قرار گیرد (شاید هم تحریک شده بود) خوشبختانه زود بافکار او پی برده شد و همینکه مخفیانه از قزوین بیرون رفت مأمورین روسی در تعقیب او رفته و در فاصله کمی از شهر قزوین او را دستگیر و توقیف کردند (۱) خود منم با شاهزاده دیگری از سلسله قاجار سروکار پیدا کردم که او هم پروبالی باز کرده و در فضای ایران پرواز میکرد این شاهزاده موسوم بسالارالدوله و

(۱) داراب میرزا پس از انقلاب روسیه دوباره بایران آمد و در ارتش ایران وارد شد و در ۱۹۲۱ با یکمده نظامی بجنگ میرزا کوچک خان جنگلی رفت و تشکیلات انقلابی او را برهم زد و من در فصول آتی به راجع بجنگل و تشکیلات آن صحبت خواهم کرد

هم احمد شاه بود و در لرستان (جنوب شرقی ایران) بستگی و روابطی داشت . دختر والی پشت کوهر را بزوجیت گرفته بود و همین بیوند باعث شد که با متنفذین محلی ملاقاتهای محرمانه ای داشته باشد و شاید بتواند بگویم آنها نیروی تهیه کرده و سلطنت ایران را بدست آورد بنا براین در عرض و طول ایران سیر میکرد و اسباب نگرانی واضطراب تهران را فراهم می ساخت . یکدفعه هم در سواحل شرقی بحر خزر دیده شد بقصد اینکه از صندوق گمرک لنگرود وجهی بر بآید و صرف تجهیزات خود کند . نظر باینکه عایدات گمرک برای تضمین قرضه ایران از روسیه منظور شده و لنگرود هم در چند کیلومتری واقع و در محوطه قنسولی گیلان بود من مأمور شدم که سالارالدوله را ملاقات کنم و باو بفهمانم که این عمل قانونی نیست بنا براین بکشتی کوچک موسوم بقارس که آن وقت برای امور قنسولخانه در اختیار ما و در بندر انزلی لنگرانداخته بود سوار شدم و بفوریت حرکت کردم و پس از چند ساعت در بانوردی پیاده گردن یکدسته ملاح و نظامی مشغول شدم اما خوشبختانه بدون آنکه دستی بلند کنم بمباشر گمرک برخوردم و او بمن اطلاع داد که مبلغ ربوده را شاهزاده مسترد داشت و مرا واسطه قرارداد که مراتب اخلاص و ارادت او را بشما برسانم و خلاصه آنکه فقط حضور در صحنه لازم بود تا قضایا بطور سادگی اصلاح گردد من هنوز این بامداد تابستانی قشنگ را در روی بحر خزر در خاطر دارم که سطح فیروزه مانند و سواحل مشجر و سبز و خرم و قایق های پراز ملاح آن منظره جالب نظری را تشکیل میداد . یک افسر جوان بحری هم با من بود که البته زخم و جراحاتی را خواب میدید اما ناگهان مبهوت ماند که قضایا با کمال آرامی خاتمه یافت . یکدفعه دیگر نیز سالارالدوله را مانند مهمان ناخوانده در قنسولخانه رشت ملاقات کردم این دفعه با تهران مذاکراتی کرد و بالاخره در تحت حمایت روسیه از ایران خارج شد ایندفعه بهمراهی یکی از اعضای سفارت روس و دونفر سالدات از قزوین بر رشت آمده بود و من هم مجبور بودم که احتیاطات لازم را بجا آورم زیرا که شب را در تحت مسئولیت من بیابان رسانید و واقعه ای هم روی نداد در قونسولخانه با غذاهای ایرانی که موافق سلیقه اش بود از او پذیرائی کردم و با هم صحبت های طولانی کردیم البته صحبت از ایران و جنگهای او بمیان نیامد و فردای آنروز او را سپردم بافسر ژاندارمی که از باد کوبه برای بردن او بانزلی آمده بود و چون در کنار کشتی از مسئولیت خود رهایی یافتیم با هم قطار خودم که از تهران آمده بود چند جام شامپانی بدرقه راهش کردیم و در موقع تودیع با تبسمی راجع بیازگشت از او پرسیدیم پاسخ

مختصری که داد این بود: «خدا میداند» - «تأسیس قونسولگری کیلان واهیت آن»
 قنسلوخانه امپراطوری روس در کیلان بنظر من قدیمترین قنسلوخانه
 ایست که در ایران تأسیس شده در زمان پطر کبیر هم قنسل روس در کیلان
 بوده است که در آنزلی اقامت داشته. آنزلی بندری است از بحر خزر که در
 مدخل خلیج بزرگ مرداب واقع شده است قبل از ساختمان راه شوسه آنزلی
 به طهران ارتباط این بندر با رشت از همین مرداب بوده که شکاف عمیقی در
 خشکی ایجاد کرده است از طرف خشکی مسافت بین این دو شهر ۲۵ کیلومتر
 و از طریق مرداب تا پیره بازار ۶ کیلومتر بیشتر فاصله نداشته است.
 دلیل قدمت قنسلوخانه روس در رشت این است که کوتاهترین راه
 قفقاز بیابخت ایران در هر زمان همین شریان تجارتنی طبیعی بوده است که به
 وسیله آن کالاهای روس و ایران مبادله میشده و در این بندر که مدخل ایران
 است همیشه حضور یک عامل روس برای مراقبت منافع تجارتنی روس و تأمین
 تبعه متعدد آن که اغلب قفقازی و تاتار و ارمنی و گرجی بوده اند لازم بوده
 است.

ایران هم از همین راه بحر خزر وارد روسیه میشده است تجار ایرانی قبل از
 پیدایش راه آهن از رود ولگا بحاجی ترخان و نیژنو گورد **Nijni-Novgorod**
 که بازار عمومی بود آمد و شد میکردند. همه ساله تجار شرقی از
 ایران و آسیای مرکزی روس باین بازار برای خرید و فروش امتعه میآمدند
 و نظر باینکه این بازار در اراضی سن ماکارد (**Saint makar**) واقع میشد
 ایرانیان آنرا بازار مکاربه و یا بتخفیف مکاره می گفتند و این نام در کشور
 شیروخورشید شهرتی داشت حتی در زوایای خیلی دور این کشور هم مردم باین
 نام آشنا بودند.

وضع اقتصادی ایران که ابالات حاصل خیز و پر عایدات آن در سم
 شمال واقع است بیوسنه اقسضا میکرد که محصول ایران از این راه صادر شود
 که راهی است کم زحمت و تردیدی نیست که اقدامات روسیه هم در بدو امر
 متوجه کیلان بوده که بمنزله یکنوع تختهجست و خیزی است برای نفوذ و توسعه
 اقتصادی و سیاسی و بهمین دلیل است که می بینیم در اواخر قرن اخیر فشار روس
 از اینطرف زیادتر میشود و ساختمان بندرانزلی میبردارد و در میان باتلاقها و
 نیزارها راه شوسه ایجاد میکند که از کنار سفیدرود بطرف فلات ایران ممتد
 میگردد. و بانك استقراضی روس که در مرکز ایران تأسیس یافته بلافاصله
 شعبات آن در رشت و آنزلی دایر میشود و تجار تخانه لپانوزو (**Lianozov**)

امتیاز صید ماهی سواحل بحر خزر را می گیرد . پیره بازار برشت اتصال مییابد . دینامیتها بکار افتاده و کوههارا در کنار سفیدرود میشکافد و راهی باز میکند تا قطارهای شتر بتواند چلیک های نفت باد کوبه را از این راه بطرف طهران عبور دهد . وسایل حمل و نقل مسافرین و مال التجاره بدستکاری شرکت های روسی بکار میافتد . تجارتخانه های متعددی که عوامل صادرات و واردات هستند در رشت و انزلی تأسیس و توسعه مییابد .

قنصلخانه رشت هم چون با این عملیات مواجه است و با کارگران ایران سروکار پیدا میکند که در زبستان بایران میایند و تابستان بققاز میروند ناچار است عده کارمند زیادی در زیر دست داشته باشد . علاوه بر شخص قنصل بک منشی و یک مترجم اتصالاً مشغول کار هستند در دبیرخانه قنصلی هم دو نفر منشی ایرانی و یک نفر مامور روسی که خزانه داری را هم بهمه دارد کار می کنند دو نفر هم بنام تاجر باشی که یکی مسلمان و دیگری ارمنی است در آنجا آمدورفت دارند . علاوه دو نفر اشخاص قابل ملاحظه که طرف توجه عمومی هستند بسمت مستشاری در قنصلخانه کار میکنند . این مستشاران اعضاء رسمی اداری نبوده و (M. N) رئیس قنصلخانه آنها را پذیرفته است که افتخاری کار میکنند علاوه بر اینها مدیر بندر انزلی هم بسمت نایب قنصل در آنجا فعالیت میکند . عمل قنصلی متعددی هم در نواحی مهم محوطه قنصلگری وجود دارند . بانزده نفر قزاق هم بایک سر جوخه برای حفظ قنصلخانه باین جمعیت اضافه میشوند یکعده مستخدم ایرانی هم بنام غلامان قنصلخانه در آنجا مشغول دوندگی هستند .

بطوریکه قبلاً هم ذکر شد قنصلخانه این جمعیت را برای انجام امور مختلفه لازم داشت و بواسطه بقای رژیم کاپیتولاسیون عملیات قنصلخانه منحصر بمسائل اقتصادی و سیاسی نبود بلکه مسائل اداری و قضائی و قراردادهای رسیدگی باسناد و مدارک هم در کار بود صرف نظر از وظیفه مهم سیاسی که انجام آن مارا و امید داشت که تقریباً در تمام چرخهای زندگانی ایرانی نظارت و مراقبت داشته باشیم قوه اداری قنصلی نسبت بتمام تبعه روس نیز بکار می افتاد . نظارت در صحت و سقم گذرنامه ها قسمت زیادی از اوقات مارا می گرفت . اشخاصی که گذرنامه رسمی نداشتند جریمه شده و بیاد کوبه فرستاده میشدند بیشتر اوقات طایفه ملکان گذرنامه خود را مقفود میکردند . این طایفه برای کسب و تجارت از روسیه بایران مهاجرت میکردند و ملکانها همه جادر متصرفات آسیائی روس پراکنده هستند وعده زیادی هم در قفقاز بکار اشتغال

دارند ، یکی از کلنی های آنها امتیاز انحصار را به رانی رادر قسمتی از شهر تفلیس گرفته است (۱. رکلو. آسیای روس ص ۲۲۴ E. Reclus. Asie. Russe) دسته ای هم شغل سورچی گری را اختیار کرده و در ایران مشغول حمل و نقل مال التجاره میباشند و گاهی از رشت تا اصفهان هم میروند . در این مسافرتها گاهی اتفاق میافتاد که اسناد و مدارک حتی گذرنامه های خود را گم میکردند و موقع مراجعت بروسیه در دفتر قنصلگری رشت ازدحام کرده با تضرع از رفتار خود عذرخواهی میکردند قونسولخانه هم با شهادت آشنایان وهم ولایتی های آنان در دادن گذرنامه سخت گیری نمیکرد زیرا که غالباً شناسنامه داشتند من از دیدن آنها خوشوقت میشدم زیرا که نمونه واقعی روستائیان با عزم و فعال روسی بودند و محیط شرقی وآب و هوای آن تغییر شکلی بآنها نداده بود . گاهی هم در زیر آفتاب سوزان گیلان در کنار جاده ای که قطار های شتر با صدای زنك خوش آهنگ حرکت میکردند اطراف آنرا مزارع با تالاقی برنج و نباتات خودرو احاطه کرده بنوع دیگری از این روستائیان بر میخوردم که بی باکانه در بحر خزر بصید ماهی مشغول بودند . مواجه شدن باین دسته خالی از زحمت نبود زیرا که اینها از دهانه رود ولگا بحر خزر را عبور کرده و بطور قاچاق میآمدند در آبهای ساحلی ایران و ماهی می گرفتند در صورتیکه صید ماهی در این سواحل ممنوع و بمؤسسه لیانوزو اختصاص داشت خود شرکت هم بازرسانی داشت که در ساحل دریا مراقبت میکردند و غالباً این قاچاقچیان را در حین عمل دستگیر کرده با قایق و طور ماهی گیری وسایر لوازم بشهر می آوردند . قونسولخانه هم مجبور بود بموجب قانون برای آنها جریمه ای معین کند . در دفعه اول پس از اخذ جریمه لوازم کار آنها مسترد میگردد و اجازه رفتن بآنها داده میشد و در صورت تکرار عمل جریمه زیاد تری بآنها تعلق میگرفت و از اسباب کار هم محروم میشدند اینها مردمان سرسخت جسوری بردند و برای تبرئه خود عذرهای تراشیدند از قبیل آنکه راه را گم کرده و با گرفتارمه و طوفان دریاشده اند و از روی ناچاری باین سواحل آمده اند مهینا قانون هیچگونه عذری از آنها نمی پذیرد . غالباً دفتر من از این نوع مقصرین پر بود و منظره باهیجانی را نمایش میداد . سورچیهای ملکان و روستائیان ماهی گیر مردمان متهوری هستند و از محیط شرقی مرعوب نمیشوند رفتار آنها مرا باین فکر می انداخت که شاید ملت روس در توسعه محیط و دست اندازی بخارج دارای یک حس مخفی مادرزادی باشد . اینها با وجود مجازاتهای سخت مکرر با جدیت در سرحدات روس و آسیا فعالیت میبرداختند

در موقعی که برای دیدن مؤسسات لیانوزو میرفتم باز هم با این روستائیان تماس حاصل می‌کردم در آنجا بیشتر مزدوران ایرانی کار می‌کردند ولی رؤسا و سرکارگران و تهیه کنندگان خاویار همه روسی بودند. در تمام سواحل بحر خزر باستثنای انزلی بندری که مطابق اصول فنی ساخته شده باشد وجود نداشت. در همه جا برای ورود بکشتی که خیلی دور از ساحل لنگر انداخته بود میبایستی بمهارت قایق رانان اتکاء داشت. سایر پارو زنان متصل بچشم ملاح مراقب که قایق را با پاروی بزرگی اداره می‌کرد نگاه می‌کردند و چون دریا نوردان روسی غالباً با ایمان هستند بمحض دور شدن از ساحل در فاصله ده متری سرهارا برهنه کرده و علامت صلیبی ترسیم می‌کردند و می‌گفتند خدا ما را حفظ کند و همینکه بطوفان امواج میرسیدند با چند ضربت محکم پارو آنرا عموداً می‌شکافتند بدیهی است دیدن قوه که از روی هوش بکرافتاده باشد روح را تقویت می‌کند. در خاطر دارم که روزی سه نفر از این روستائیان نیرومند روسی ماهی بسیار بزرگی را با چنگک های مخصوصی از دریا بداخل قایق میکشیدند شکم آن پر بود از خاویار مطبوعی که اختصاص بمردمان پرپول و خوش خوراک داشت و ممکن بود چندین کیلو خاویار از این ماهی غول پیکر استخراج نمود همین نمونه کافی است که ثروت بی پایان بحر خزر را نشان دهد.

با ترسیم این تابلوها که باعث سرگرمی من شده است فراموش نمیکنم که باید بفعالیت اداری قونسولخانه رشت بپردازم گاهی هم این فعالیت بتقلبات جزئی برمیخورد که رسیدگی بآنها از وظائف لا براتوار شهرداریها بود مثلاً وقتی من مأمور دستگیری شیطان کوچکی از تبعه روس شدم که آبهای گازدار مصنوعی می‌ساخت و در بطریهای میریخت که اتیکت آبهای معدنی مشهور روسیه را داشت. این قضیه کوچک با سایر قضایا که در پیش ذکر کردم کاملاً می‌رساند که اداره قونسولخانه با وجود داشتن رژیم کاپیتولاسیون به چه اشکالات غیر مترقبه ای برمیخورد و چگونه تبعه روس با قانون بازی می‌کردند اگر در ایران هم مانند کشور چین قانونی وجود داشت که تبعه بیگانه در یک محل جمع و در تحت مراقبت شهرداری و شهربانی باشند با این اشکالات مواجه نمیشدیم ولی در رشت تبعه روس در شهر ایرانی زندگی می‌کردند و کاملاً با اهالی بومی آمیزش داشتند و غالباً در ارتکاب اعمال خلاف قانون و تقلبات خود از زیر نظر مأمورین دولتی فرار می‌کردند و قونسولخانه هم مجبور بود مراقبت نماید که کلنی برا کنده روسی اینطور افسار گسیخته نباشد و بداند که باید تابع مقررات و قوانین باشد. وقوع این اتفاقات پیوسته برای ماتولید مزاحمت می‌کرد نه فقط

در شهر بلکه در قصبات و قرأ هم نظیر این وقایع روی میداد مخصوصاً نسبت با بیاری که در خاور یکی از مسائل بسیار دقیق است و در آنجا محصول بستگی کامل به سیستم آبیاری دارد. در وقایع کم اهمیت مأمورین ما مداخله میکردند و مجبور بودیم غلامان و مستخدمین جزء قونسول گری را مأموریت بدهیم که بمحل وقوع حوادث رفته رسیدگی نمایند و نتیجه را اطلاع دهند.

این مأموریت مستخدمین ایرانی ما بودند که نشان عقاب نقره دولت روس را بر کلاه و لباسی که دارای یراقهای نقره بود بر تن داشتند غالب این مأموریتها بحاج ابراهیم غلامباشی داده میشد حاجی مذکور با اینکه سنش از شصت تجاوز کرده خیلی کارآمد و فعال بود الاغ بی رکابی را با آن ریش خنایی سوار میشد و باباهای از دو طرف آویخته بمأموریت های قضائی میرفت و با کمال مهارت مأموریت را انجام داده و دو سه روز بعد با کاغذیکه از مهر های متعدد طرفین دعوا و گواهاش سیاه شده بود بر میگشت. صاحبان مهر ها گواهی داده بودند که کار بنحو مطلوبی خاتمه یافته و صلح و آرامش برقرار شده است در مواقع مهم حاجی مذکور يك فراش حکومتی را هم همراه میبرد حاج ابراهیم را معمولاً حاجی را گومیگفتند و این لقب را در ابتدای جوانی که بقونسولخانه وارد شده بود از روی مزاح باو داده بودند مخصوصاً در مواقع شکار همراه قونسول میرفت و بنگاهداری اسبان و طبخائی می پرداخت غذائیکه بهتر تهیه میکرد و شاید تنها غذائی بود که می توانست تهیه کند خوراک را گو بود و بهمین مناسبت است که او را حاجی را گو خطاب میکردند حاجی مذکور تفنگچی قابلی بود و با وجود سن زیاد در آزمایشهای تیر اندازی مهارتی نشان میداد حاجی را گو در ایام پیری زن جوانی هم گرفته بود و برای من نه تنها رفیق شکار باوفائی بود که نمیکنداردهی چوقت بادست خالی از شکار مراجعت کنم بلکه یکی از مستخدمین زنده دل قنسولخانه بود که مدت نیم قرن در آنجا بخدمت اشتغال داشت و بمنزله مجموعه قوانین قضائی بود و بسیاری از مسائل اداری را که مربوط بمرافعه و محاکمه روستائیان است بخوبی حل میکرد. حاجی روابط پیچیده و درهم مابین زارع و مالک را با کمال وقوف میدانست و بحقوق و وظائف طرفین کاملاً آشنائی داشت البته این حقوق و وظائف بدون نشده و از روی عادت بود یعنی عادتى که نسبت با چاره و طریقه زراعت و نوع محصول و تقسیم آن که در هر جا نسبت بكمی و زیادى آب و بندر و مواشى و غیره اختلاف حاصل میکند و البته راجع بنوع ملك که شخصی یا خالصه یا موقوفه باشد و وضع مالیاتیکه بر حسب مواقع تغییر میکند اختلافات زیادتر میشد.

و تئیکه مناقشات و منازعات کسب اهمیت میگردیدگی از منشیان ایرانی و یا مترجم قنصلخانه بأموریت میرفت از برای مثال بیمورد نیست بگویم که وقتی پلی روی یکی از شهرهای متعدد این ایالت تولید مخصوصه ای کرد که قنصلخانه را با ادارات دولتی مواجه نمود توضیح آنکه یکی از مباشرین بلژیکی که مدیریت گمرک را هم داشت این پل را خراب کرده بود و چون خراب شد خسارتی بیکنفر تبعه روس وارد آمد و ممکن بود این قضیه هم مانند سایر قضایا دوستانه حل شود اما دخالت این مباشر بلژیکی کار را بجائی کشانید که موجب تبادل اعمال ترش و شیرین گردید و صورت مجلسی تنظیم شد و عاقبت هم این مباشر غیور که مایل بود منافع و دفاع قنصلخانه را بی اهمیت تلقی کند نتوانست نظر بدم موقفیت بخود تهنیت بگوید و چندی بعد هم عوض شد مداخلات قنصلخانه با انواع مختلف صورت میگرفت نه فقط بسایر درامور تبعه روس که بواسطه وجود رژیم کابیتولاسیون از وظائف مسلمة ما بشمار می رفت مداخله کرد بلکه میبایستی در کارر عایای ایران هم که تحت الحمایه دولت روس بودند مداخله کرد. در واقع این مداخلات ما را به بلیاتی گرفتار میگرد و غالباً قنصلخانه را در راههای پر پیچ و خمی میانداخت که خروج از آنها مشکل بنظر میآمد. بواسطه وجود حکومت استبدادی در ایران و نبودن قانون مایوسه با وضعی مواجه میشدیم که اساس آن بجای محکمی تکیه نداشت من اصل و منشأ این تحت الحمایه بودن را نمیدانم و فقط میتوانم بمزاحمت هائی که برای قنصلخانه پیش آورده بود اشاره ای بکنم. از طرفی هم تبعه مسلمان روس که اغلب با زنان ایرانی ازدواج کرده بودند نظر بروابط خوبشی با اهالی بومی و منافع حاصله از این روابط کاملار در زندگانی ایرانی وارد شده و با آنها اختلاط و آمیزش حاصل کرده بودند در چنین موارد هم قانونی در کار نبود و بنا برسوم و قواعدی که بمروز زمان ایجاد شده بود قنصلخانه نمیتوانست در اینگونه اتفاقات و تصادفات بیطرف بماند و ناچار مداخلاتی میکرد یک نوع تحت الحمایه بودن هم بتوسط مشتریان متعدد بانک روس بوجود آمده بود و قنصل میبایستی از صاحبان املاکی که در وثیقه بانک بود حمایت نماید که مبادا خسارتی برای بانک تولید شود.

علاوه برسیدگی بامور تبعه روس و اشخاص تحت الحمایه ادانه قنصلولی مجبور بود که بامور راه شوسه انزلی به تهران و تصادفاتی که در آن روی میداشت نظارت و مراقبت داشته باشد مثل اینکه روزی یک نفر فرانسوی نزد من آمد و شاکتی بود که در یکی از منازل عرض راه در موقت عوض کردن اسبان چمدان من

که در عقب کالسکه بسته شده بود مفقود گردیده است و چون این سرقت یا فقدان در راه شوسه واقع شده قونسولخانه باید بآن رسیدگی نماید خواننده میتواند از این مقدمات بسهولت دریابد که قدرت و نفوذاداری قونسولی در تحت رژیم کاپیتولاسیون تا چه اندازه بوده و بکجاها میکشیده است یعنی قدرتی که باید در همه جا نظارت داشته باشد و بطور کلی میتوان گفت که این قدرت تقریباً قائم مقام حکومت ایران شده بود. هیچوقت این منظره از خاطر من محو نمی شود که نمایش آن همه روزه طرف صبح در دفترخانه من تجدید میشود. عده زیادی از مردان و زنان در آنجا ازدحام کرده و منتظر باز شدن دفترخانه بودند تا شکایات خود را بقونسول بکنند اینها را در رشت عرضه چی میگفتند که باید بیک بیک پذیرفت و حوصله بخرج داد تا تمام حرفهای خود را بزنند و البته اینکار درد سر زیادی داشت مخصوصاً سروکله زدن باز آنها بسیار سخت و پر زحمت بود بالاخره میبایستی عرضه هارا گرفت و بکارهای آنها رسیدگی کرد. ناگفته نماند که اغلب این شکایات اساساً از دور یا نزدیک مربوط بقونسولگری نبوده و مواقعی پیش میآمد که اصلا پای تبعه روس یا اشخاص تحت الحمایه در میان نبود بلکه نظر بقدرت و نفوذی که قونسولخانه در آنجا داشت در هر کاری بآن مراجعه میکردند مثلاً یکی از این عرضه چی ها پس از اینکه بهر جامتوسل گردیده و نتیجه نگرفته بود خسته شده و عاقبت در قونسولخانه بست اختیار کرده بود عمل بست نشینی برای قونسولخانه بینهایت کسالت آور بود. گاهی اتفاق میافتد که عده زیادی غالباً روستائی میآیند و در زیر پرچم امپراطوری بست اختیار میکردند و با حرکات سر و دست داد و فریاد راه انداخته و تضرع میکردند و خلاص شدن از آنها هم خالی از زحمت نبود و برای اینکه از شر آنها آسوده شویم و اقامتشان در قونسولخانه بطول نیانجامد مجبور بودیم که در کار آنها مداخله کنیم این عمل بست که در ایران از عادات قدیمی است با شکل دیگری هم در ایران صورت میگرفت مثلاً در تهران در زیر نوپ بزرگی که موسوم است به توپ مروارید و در جلو نقاره خانه نزدیک ارك شاهی قرار دارد بست اختیار میکردند گاهی هم بسر طویله شاه و متفدین در باری پنهانده میشدند. امکنه متبر که هم مانند امامزاده ها و مسجد ها محل بست است یک نمونه آنهم در تاریخ جدید ایران دیده میشود توضیح آنکه در نهضت مشروطه خواهی در زمان سلطنت محمد علی شاه که گاهی با قرآن سوگند یاد میکرد که نسبت بمشروطه وفا دار باشد و بلافاصله نقض عهد میکرد و باذیت و آزار دمکراتها میپرداخت آنها نیز مانند سیل بسفارت بریتانی کبیر هجوم آورده

در آنجا بست اختیار کرده و تقریباً پانزده روز آنجا اقامت داشتند عکس‌هایی که از این جمعیت برداشته شده خوب نشان می‌دهد که چگونه آنها در اطراف دیگهای پلو جمع شده اند خوشبختانه در قونسولخانه رشت چنین اتفاقی روی نداد البته باغ آن گنجایش چنین جمعیت‌ها را نداشت.

برای تکمیل شرح کارهای اداری قونسولخانه باید اشاره کنم که علاوه بر عرضه‌چی‌ها و اشخاصی که در مدخل قونسولخانه چپانامه زده و در زیر پرچم روس بست نشسته بودند جمعیت دیگری هم بود که برای ویزای گذرنامه آمده بودند و از بیم ازدحام زیاد برای آنها در مخصوص ورودی دیگری معین شده بود.

اشخاص متعددی که به ملاقات قونسول می‌آمدند میبایستی در طبقه تحتانی پذیرائی شوند قزاقان گارد قونسولی و نوکران و غلامان و باغبانها و غیره هم باین جمعیت اضافه میشدند از طرفی هم قونسولخانه واقم در کنار راه شوسه و در مقابل آن عمارت دفتر راهداری قرار داشت و در آنجا تمام وسایل نقلیه و کاروانها برای پرداخت حق العبور راه شوسه توقف میکردند و خلاصه آنکه از صبح تا عصر بایستی در ازدحام مردم و هیاهو بسربریم این جا محیط خاصی بود که انسان تازه وارد از منظره آن متعجب میشد اما پس از چندی توقف بتدریج باین سر و صداها عادت میکرد. خلاصه محوطه طبیعی کار من اینطور بود که اکنون پس از گذشتن سالهای ممتد هنوز بایک حس تأسف آور از خاطرم عبور میکنم یعنی تأسف از مراحل زندگی آنی که با این مأموریت گذشت و چاره‌ای هم نداشتم زیرا که بمنظور همین مأموریت تحصیلات مخصوصی کرده بودم، مأموریتی که اتصالاً مرا با قضایای پرزحمت و مشقتی مواجه میکرد که همه غیرمنتظره بودند و میبایستی بسرعت با انجام آنها پرداخت. اما از طرفی هم وسیله خوبی بود که مرا بحقایق زندگی خاوری نزدیک میساخت. اینجا دیگر مطالعه خاورشناسی و تصویری در کار نبود بلکه خاور بطور طبیعی و عاری از هرگونه تصنع در زیر نظر بود. تماس روزانه با مردم برای من مرحله آموزش گرانبهایی بود و توانستم بطور خوبی با زبان و اخلاق و عادات مردم این کشور نزدیک و آشنا شوم البته برای مبتدیان که تازه داخل کار میشوند مشکل است که بزودی با اهالی کشورهای خاوری ارتباط حاصل کنند دانستن لطافت اشعار ایرانی کافی نیست که انسان را با توده اتصال دهد و بتواند مقاصد مراجعینی را که ذکر کردم بفهمد و با آنها تماس و آمیزش داشته باشد.

مأموریت اصفهان در سال ۱۹۰۹ برای من فواید زیادی داشت در آنجا من بسبب معمولی تحریر معمولی و انشاء عادی مراسلات آشنائی پیدا کردم اما طرز کار اداری اصفهان بارش قابل مقایسه نبود در اصفهان تبعه روس از ده نفر تجاوز نمی کرد و زندگی در قونسولخانه هم بی صدا و با کمال آرامش میگذشت اصفهان از این حیث از پستهای خوب محسوب میشد اما در آنجا مأمور چندان با توده تماس نداشت که معلومات قابل توجهی از طرز زندگی ملل خاوری بدست آورد . اگر خوبی پست را از حیث راحتی در نظر بگیریم محققاً پست بوشهر از همه پستها بهتر بود زیرا که در آنجا یک نفر تبعه روس هم پیدا نمیشد و مأمور با کسی سروکاری نداشت چیزیکه بود زیست یکنواخت در زیر آفتاب سوزان خالی از زحمت نبود و فقط در نقل مکان سالیانه بشیراز که تقریباً در مدت ده روز با اسب انجام مییافت قدری راحت میشدند . خط سیر این مسافرت رادر وسط رشته جبال ساحلی خلیج فارس و کتل های مشهور آن باید به تفصیل در کتاب (بسوی اصفهان) اثر نویسنده معروف فرانسوی موسوم به پیرلوتی دید . تصور میکنم باین مقدمات تابلوی دقیقی از عملیات اداری قونسولی رشت ترسیم کرده باشم و اکنون میتوانم در زمینه فعالیت قضائی آن وارد شوم .

فعالیت قضائی

در ایران بکار بردن قوانین روسیه بدو قسم صورت می گرفت : راجع به تبعه روس باید تنها مواد قوانین عرفی و جنائی روسیه را بکار برد و در دعاوی مختلط باید قوانین روس و ایران هر دو مراعات شود اصول مجامع کلمات عرفی نسبت به تبعه روس بموارد قلیل الوقوعی محدود می گردید اما از حیث جنائی موارد آن کثیر الوقوع بود در موارد اخیر کار قنصل منحصر میشد بیک استنطاق مقدماتی و بلافاصله پرونده او را با مقصر بیاد کوبه می فرستادیم که در آنجا در زیر نظر قضات بصیر مجامع و قضاوت خاتمه یابد . این موارد گاهی مربوط بود بکسانی که دوزن اختیار کرده بودند و من نمونه ای را برای مثل نقل میکنم : یک نفر سر بازروسی در موقع تصرف چیزی به کثرت ازدواج قانونی کرده و در مراجعت بروسیه این زن کثرتی را بلا تکلیف و سرگردان در همانجا گذارده بود ، راجع باینکه چگونه این زن محل شوهر فراری خود را پیدا کرده من چیزی ندانستم و همین قدر میدانم که عاقبت قونسولخانه رشت مجبور شد که رسماً با شرکت قنصل روس که در کان کانée از توابع کثرت اقامت داشت باین امر رسیدگی کند خوشبختانه طولی نکشید که مقصر در رشت دستگیر و معلوم شد که در اینجا مسلمان شده و تجدید فراشی هم کرده

است و مستحق دو قسم مجازات گردیده یکی مسلمان شدن و دیگری تجدید فراش بعلاوه نمیدانم در حین ملاقات تمجب من بیشتر شد یا او زیرا موقعی که من در صدد جستجوی او بر آمدم ابدأ چنین تصور را نمیکردم که بجای يك سر باز روسی خود را در مقابل بیکنفر تقریباً ابرانی به بینم که لباس ایرانی جلفی پوشیده و زن مسلمانی هم اختیار کرده است در صورتیکه زن قانونی او در کورت بانتظار آمدنش نشسته است .

مواقع دیگری هم در چنین قضایای حضوری پیدا می کردم از جمله وقوع قتل یک زن ارمنی بدست پسر جوان خودش. در این کار دکترو قانونی هم با من مساعدت کردو من بتفصیل این واقعه حزن آور نمی پردازم و فقط اشاره میکنم که جانی جوان در موقع دفاع بدرفتاری مادرش را دلیل این عمل جنایت کارانه قرار میداد قضیه جنائی دیگری هم پیش آمد که مربوط بیکنفر فرانسوی بود و بجای اینکه به قسول فرانسه مراجعه کنند زن او خواسته بود که قنسول روس را در قضیه دخالت دهد و چون من باد کترو قانونی حاضر بکارشدم و بنامش جسد مسوم تشریح و امعاء او معاینه شود شکایت خود را پس گرفتند و نفهمیدم عاقبت کار بکجا منتهی شد مورد دیگری هم راجع بمسکوکات تقلبی شکایت شد متهمین هم گرجستانی بودند اما از تفتیش نتیجه ای گرفته نشد .

در هر حال موقعیکه من مشغول تحصیل مقدمات خاورشناسی بودم هیچ فکر نمی کردم که ممکن است با چنین اعمالی مواجه گردم تردیدی نیست که اگر در موقع تحصیل مقداری هم از معلومات قضائی با تعلیم میدادند امور قنسولی بهتر انجام می یافت در موقع تحصیل ما فقط بحقوق بین الملل و حقوق قنسولی اشتغال داشتیم با این حال گمان نمیکنم که در کارهای قضائی اشتباهی کرده باشم زیرا که اجباراً تمام کتب حقوقی را از اروپا وارد و مطالعه می کردم این کتاب ها مرا در غالب موارد هدایت میکردند . این نکته نیز ناگفته نماند که تمام قنسولخانه های روسیه در ایران از حیث اداری و قضائی وضعیت قنسولخانه رشت را نداشت .

تنهاراه حلی که برای این نوع مسائل در نظر گرفته بودند و بواسطه پیش آمدهای انقلابی صورت عمل بخود نگرفت این بود که در این قنسولخانه ها که امور قضائی دارند قضائی را هم دخالت دهند تا مطابق قوانین بقضایا رسیدگی شود اما بهترین طریق حل این نوع مسائل التاء کاپیتولاسیون بود که کاملاً قنسولها را از تمام این نوع دعاوی خلاص میکرد اما بدبختانه این کار هم بواسطه عدم تأمین قضائی و نبودن قوانین در ایران ممکن الوقوع بنظر نیامد

زیرا که در ایران سی سال قبل قوانین مدون و تشکیلات قضایی مطابق ممالک غربی وجود نداشت و دعاوی بر طبق اصول حقوق اسلامی یا اصول عادی خاتمه می یافت .

بدیهی است در قضاوت‌های مختلط با این طرز محاکمات ناملازمات و اشکالاتی پیش می‌آمد و قنسولخانه هم مجبور بود با موافقت کارگذار ایرانی که نماینده وزارت امور خارجه ایران بود کارها را انجام دهد و چنین اداره کارگذاری درهرشهری که قنسولخانه بود وجود داشت اما متأسفانه این کارگذاران غالباً اراده و عقیده خود را در کار دخالت میدادند مع هذا اگر اکثریت آراء بنتیجه عاقلانه و مثبتی منتهی میگردید تازه بطرز اجرای امر بر میخوردیم که دیگر بما و کارگذاری مربوط نبود و می بایستی بحکومت مراجعه شود البته حکام هم موافق سلیقه و عقیده استبدادی خود عمل میکردند . اغلب این دعاوی راجع بامور تجارته بود و در موقوم رسیدگی تاجر باشی کلنی هم بعنوان خبره تجارته حضور پیدا میکرد این طرز محاکمه اگر چه ناقص بود اما خوشبختانه غالباً به نتایج مطلوبی منتهی میگردید ولی در عمل پیوسته باشکالاتی بر میخوردیم زیرا بطوریکه قبلاهم اشاره کردم در ایران هیچ نوع قانون برای تجارت و مبادلات اسناد و اوراق وجود نداشت و مدارکی که برای استدلال ارائه میدادند نظر به فقدان محاضر رسمی و قانونی بخط یک نفر آخوند یا ملا تنظیم شده بود و قباله های املاک هم بواسطه نبودن اداره ثبت رسمی و اداره ممیزی قانونی اعتباری نداشت و غالباً معارض پیدا میکرد و پرواضح است که با این ترتیب اتخاذ تصمیم و دادن رأی قطعی امکان پذیر نبود زیرا وقتیکه موضوع دعوا درست روشن نباشد چگونه میتوان به تحقیق پرداخت ؟ از اینها گذشته هیچ گاه صحت مدرکی بامضاء شخص مربوط نبود بلکه بمهرهایی بود که در ورقه نقش بسته و تقلید آنها بسهولت امکان داشت فراموش نمیکنم که در موقوم محاکمه ای مدعی کیسه پراز مهری بمن نشان داد که در آت هر قسم مهری وجود داشت حتی مهر مظفرالدین شاه هم در آن میان دیده میشد . اگر چه غالب حکاکان ایرانی در عمل خود دقیق هستند و کمتر مهر تقلبی درست میکنند اما معلوم است که وجدان قاضی بصرف مشاهده این مهرها راضی نمیشود که حکم قطعی بدهد بلاوه این نوع محاکم مختلط کسالت آور بود و مذاکرات و مباحثات بقدری زیاد میشد که غالباً در حین محاکمه خواب عارض من می گردید در این نوع محاکمات فقط عقل سلیم و حوصله زیاد کارها را خاتمه میداد بهرحال حضور در این جلسات برای من خالی از فایده نبود و مواد تازه ای بر معلومات

خاورشناسی من اضافه میشد در قنسولخانه در موقع رسیدگی بشکایات عرضه چی ها با اوضاع و احوال زندگانی روستائی آشنا میشدم و در محاکم مختلط راجع بامور تجارتنی جاری و عوالم آخوندی اطلاعاتی حاصل میکردم و بطور کلی همه اینها بمنزله دروس پرفایده ای بود که من تعقیب مینمودم. در اینمجا کمات مختلط منشی اول ایرانی قنسولخانه هم حضور داشت که معمولاً برای تنظیم صورت مجلس حاضر میشد و حق دخالت در مذاکرات را نداشت اما گاهی اجباراً بمیان میافتاد و مطالب مفیدی بمن القاء میکرد من باین منشی بزرگوار یعنی محمد آقای کسمائی که مردی ادیب و فاضل و در شعر و موسیقی هم مهارتنی داشت بسی مدبونم زبان گیلکی را هم که طرف توجه من بود بخوبی میدانست و خلاصه آنکه غالباً مسائل بفرنج بوسیله او حل میشد. بامساعدت کسمائی و حاج صمدخان ناجر باشی من توانستم در بدو ورود برشت در امور کار گذاری و اعمال پر مسئولیت قنسولخانه موقفیت شایانی حاصل نمایم. مهر این دو نفر بیوسته در قلب من باقی است و از آنها تشکر دارم.

امور ثبتی و تجارتنی

فعالیت اداری و قضائی قنسولخانه را تا اندازه ای در فوق تشریح کردم و قبل از ورود امور سیاسی لازم میدانم بطور خلاصه راجع بتحریرات هم اشاره ای بکنم. امور ثبتی چندان اشکالی نداشت و عبارت بود از تنظیم و کالت نامه ها و تطبیق امضاء اشخاص و ترجمه پاره ای از اسناد و مدارک روسی بفارسی یا بالعکس که مطابق دستورهای روسی باید انجام یابد و آنهم از کثرت ممارست تقریباً ملکه شده بود علاوه بر اینها قسمت های تجارتنی و مطالعه بازار و مصرف کالا و بهای آنها و رقابت خارجی را هم باید در مدنظر داشت و گزارشاتی راجع باین نوع مسائل بوزارت خانه مر بوط فرستاد. وضع تجارت روسیه در ایران استحکامی داشت مخصوصاً در قسمت شمالی ایران که روابط تجارتنی از قدیم برقرار و بطور رضایت بخشی رو بتوسعه و ترقی میرفت و احتیاج بدخالت قنسولخانه نداشت. تنها یکنوع رقابت تجارتنی خارجی از قبیل اشیاء مد و اجناس خرازی و کفش و غیره محسوس میشد که آنها را با کلی پستال بین المللی وارد میکردند و روسیه هم نمیتوانست مانع ورود آنها بشود ولی اگر این رقابت با جریان عمده تجارت روسیه از حیث منسوجات و قند و چای و ظروف بلور و چینی و اجناس فلزی و گالش های کائوچو و انواع اجناس دیگر که خریداران ایرانی بآنها عادت داشتند و موافق سلیقه آنها بود مقایسه شود چندان قابل ملاحظه نبود و نباید فراموش کرد که مبادله جنسی بین

روسیه و ملل همجوار مسلمان آن از دیر زمانی برقرار و قدمت تاریخی دارد و دلیل وجود آن مسکوکات عربی است که بمقدار زیاد در تمام طول رودخانه ولگا و حتی در سواحل بالتیک، بدست آمده است .

وظیفه سیاسی قونسلخانه

اکنون وارد می‌شوم در وظائف سیاسی و یادآور می‌شوم که فعالیت قونسولی از حیث امور سیاسی در این موقع وضع خاصیرا در خاور اختیار کرده بود که نظام آن در کشورهای باختری وجود نداشت .

شاید مطالعه سیاست روس در ایران تا اندازه‌ای دقیق بنظر آید ولی بواسطه وضعی که تقریباً در مدت ربع قرن گذشته پیش آمده بود این سیاست را می‌توان با آرامش‌انگریز تر زیرا که روسیه و ایران هر دو در این ربع قرن پیوسته رو به تکامل تدریجی رفته و تغییرات عمیقی در اوضاع این دو کشور حاصل شده بود . روسیه در ظرف این بیست و پنج سال اخیر پس از جنگ با ژاپن بسا اینکه ظاهراً خود را دولت مشروطه‌ای نشان میداد باز هم دستوراتی که تقریباً موروثی آن شده بود بکار میبرد و این رویه مانع آن بود که یک سیاست مساعد و آزاد بخوانه‌ای نسبت به همسایگان مسلمان خود اتخاذ کند بلکه هنوز هم نسبت به عالم اسلامی بدبین و بی اعتماد بود در صورتیکه خود نیز تقریباً دارای بیست میلیون تبعه مسلمان است که منتظرند با سایر جمعیت‌های روسیه خواه روس یا غیر روس از تحت رقبت بیرون آمده و دارای حقوق سیاسی بشوند و بدین وسیله آزادانه نشوونما کرده سرزمین مسکونی خود را از حیث تربیت اجتماعی و فرهنگی و ادبی و مذهبی با فعالیت اصلاح کنند . روسیه تزاری هم از تحمل این اظهارات استقلال طلبی در محیط اسلامی و لو آنکه منحصر بامور فرهنگی و ادبی باشد احتراز داشت و به همین جهت نمیتوانست طرز رفتارش را در ایران که عناصر آزاد بخوانه بسا استبداد شاه می‌چنگیدند عوض کند و عناصر استبداد طلب هم از حمایت سفارت امپراطوری روس در تهران و قونسلخانه‌های ایالات خوشوقت و بهره‌ور بودند از طرف دیگر عناصر ملی آزاد بخوانه نسبت بمفایده روسیه عظیم و خطرناک تلقی میشدند و به همین جهت اجباراً سیاست روس در ایران دخالت‌های زیاد از اندازه میکرد و سفارت روس هم در تهران در انتخاب حکام ایالات باید نظر داشته باشد و از آنها پشتیبانی کند نه از این حیث که کاردان و اداری باشند بلکه از این حیث که هوا خواه استبداد باشند و بآزادی خواهان نظر مساعد نداشته باشند . البته هر ایرانی آزاد بخوانه در این موقع بر ضد روس کار می‌کرد و بیشتر طرفدار انگلیس بود بنابراین چنین کسانی علاوه

براینکه مطلوب دولت تزاری نبودند باعث نگرانی نمایندگان روسیه هم میشدند از طرفی هم فکر آزادبخواهی و حقوق طلبی مسلمانان که در سیاست داخلی روسیه بروز و ظهوری داشت دولت تزاری را نسبت بآنها بدبین و فاقد اعتماد کرده بود و بهمین جهت رقابت دائمی و قدیمی روس وانگلیس را در آسیا روز به روز زیادتر میکرد. البته خواهند گفت که موافقت روس وانگلیس در سال ۱۹۰۷ مناطق نفوذ این دو دولت را در خاورمیانه مجزا کرده بود بنا براین اینگونه بازیها دیگر چه لزومی داشت. بدیهی است باید چنین قضاوت کرد اما هیچکس فراموش نمیکند و تصدیق هم ندارد که عادات مزمن و کهنی که بهروز زمان بوجود آمده و پیوسته تقویت شده است ممکن است فوراً بامضای موافقت نامه‌ای که بیش از یک آلت سیاسی نیست و بر حسب ضرورت در پای تختها در اطراف میز بزرگی صورت گرفته این رقابت دیرین را ریشه کن کند. درست است که موافقت نامه‌ای بامضاء رسیده اما تمام کارمندان قونسلگری روس وانگلیس همانظوری که بوده اند هستند و هیچگونه تغییری در رفتارشان پیدا نشده است بلکه همین قرار داد باعث شده بود که دستورات تازه‌ای بکاروود و اعتمادی باستحکام آن نبود و اوضاع و رفتار روزانه آنها کاملاً تکذیب نمیکرد و معلوم است که بصرف حرف و امضاء دوستی واقعی صورت نمیگیرد و کسانی که ریش خود را در امور سیاسی سفید کرده اند در روز بعد از قرار داد تغییر روش نمیدهند. بالاخره تمام این بازیها در این صحنه فوق العاده که من در رشت بمحض ورود ناظر آن بودم بمعرض نمایش درآمد. در این صحنه سفارت روسی در ایران بوجود آمد که در رأس آن یک سفیر آنکلو فیل قرار داشت این سفیر حریف بازی بریچ ادوارد هفتم بود این وزیر بازیگر ماهر مدتی در لندن سمت مستشاری سفارت روس را عهده دار بود. برعکس در رشت قونسولی گماشته شد که کاملاً برضد انگلیس کار میکرد و میتوانم با جرئت بگویم که در پست های قبل خود در هندوستان و بعد در سیستان انرژی خود را بکار برده بود توضیح آنکه دولت تزاری در سیستان هم قونسلخانه‌ای در سرحد افغانستان دایر کرده بود برای اینکه بتواند از نزدیک مراقب اعمال انگلیس در افغانستان باشد و رئیس چنین پستی همین شخص (M.N) رئیس حالیه پست رشت بود و بخوبی از عهده وظایفی که داشت برآمده و برای جبران خدماتش باین پست منصوب گردیده بود بدیهی است پس از بیابان سیستان که در آنجا باعالم تمدن تقریباً قطع روابط پیدا میکند رشت برای او پست بسیار مطلوبی است که چند ساعتی بیشتر با باد کوبه فاصله ندارد

از یکطرف پوک لوسکی Poklevsky kozel وزیر مختار روسیه در تهران مأموریت داشت که با همکاری انگلیسی خود سازش داشته باشد یعنی کسیکه بواسطه تمول سرشار مدتها در لندن مشغول عیاشی بوده و تقریباً طرفدار دولت بریتانیای کبیر است و از طرف دیگر M.N قونسول رشت که جوانی است فعال و در تمام مدت خدمت خود برضد منافع انگلیس کار میکرد و در بستهایی مأموریت داشت که در آن جا در تمام دوره تاریخ دیپلماسی مادر خاورمیانه دوستی با انگلیس خالی از معنی و بیمورد است .

بطوریکه قبلاهم ذکر کردم من پس از حوادث ماه دسامبر ۱۹۱۱ برشت وارد شدم یعنی موقعیکه سازش روس و انگلیس در امور ایران بسیار مشکل بنظر میآمد . تحریرات مازور استکس نظامی برای تشکیل ژاندارمری مالی که صلاحیتش برای تمام ایران تصویب شده بود (نه فقط در منطقه نفوذ انگلیس) نسبت بمنافع روسیه در ایران بمنزله تخطی آشکاری بود و بهمین جهت ما بین وزارت خارجه روس و کابینه انگلیس کشمکش دیپلماتیک شروع شد و دولت روسیه به تهران اولتیماتم داد و در نتیجه شوسترمرگان امریکائی بکشور خود عودت کرد و مازور استکس هم در رأس ژاندارمری پذیرفته نشد و بالاخره شورش ایرانیان برضد روس مخصوصا در تبریز بوقوع پیوست و دولت روس هم در قسمت شمالی ایران باتصرفات نظامی مداخلاتی کرد و عاقبت منتهی بزد و خورد و حشیانه‌ای شد .

(M.N) رئیس پست رشت هم از این پیش آمد استفاده کرده و باین فکر افتاد که رقابت روسیه را ارحیت منافع در مقابل تهدید انگلیس در این ایالت پررنگ تر کند در صورتیکه (P.K) برعکس کوشش داشت که تصادم و کشمکش با انگلیس را تخفیف دهد و نسبت با ایرانیان مهربانی کند و اثر دردناک زدو خورد دسامبر ۱۹۱۱ را از میات ببرد

باری من در ایران در آغاز کار ناظر جنگ بی صدائی بودم که در میان سفارت تهران و قونسولخانه رشت ایجاد شده بود خوشبختانه این جنگ با رفتن سفیر ما از تهران خاتمه یافت و بعد هم M.N بعنوان مرخصی از رشت بروسیه رفت و دیگر برنگشت و تقریباً پس از دو سال اقامت در رشت کفالت این پست مهم بمن محول گردید .

سفیر در موقع بازگشت بروسیه در رشت نسبت بمن محبت زیادی کرد و نشان شیر و خورشیدی که بدون اطلاع من از تهران درخواست نموده بود بمن عطا کرد و به M.N هم روی خوشی نشان داد فقط در بدو ورود ملاقات

مختصری مابین آنها واقع گردید و در تمام ملاقاتهای رسمی بجای M.N مرا همراه خود میبرد البته این اظهار محبت از طرف وزیر مختار نسبت بمن تشویق مؤثری بود ولی در عین حال من بحساب خود رسیدگی میکردم و میفهمیدم که این رفتار او تا چه اندازه در انتظار کلنی روس و مسامورین ایرانی نامطبوع است.

پس از این مقدمه خارج از موضوع که برای اساس ترسیم تابلوی فعالیت سیاسی قونسولخانه لازم بود میپردازم باصل موضوع. بطوریکه قبلاً ذکر کردم نفوذ قونسولخانه در رشت کاملاً برقرار و محسوس بود یعنی تنها مرجعی بود که هم تبعه روس و هم ایرانیها بآن رجوع میکردند حتی خارجیهها هم تصور میکردند که قونسول روس در گیلان فرمانفرمای مطلق و فعال مایشاء است بعلاوه قونسول فعلی M.N هم مانند رؤسای قبل از خود دارای رفتار ملایم و عادلانه ای نبود و پیوسته میل داشت مایل بود که با نهایت جدیت و سخت گیری اقدام نماید و بهمین جهت است که شوسترمرگان در کتابی که بعنوان اختناق ایران پس از مراجعت بامریکا انتشار داد از خشونت و اعمال نفوذ تمام قونسولخانه های روس در ایران شکایت میکند اما بعقیده من شوسترمرم باغراق گوئی پرداخته و بیشتر اظهاراتش از روی تعمد است.

تصور میکنم سیاست رژیم قدیم روسیه در ایران تا اندازه ای روشن کرده باشم البته این سیاست خالی از انتقاد نیست ولی با سیاست سایر دول هم چندان تفاوت محسوسی ندارد. زیرا که آن دول مقتدر نیز از پیش آمدها استفاده کرده و نظایر این اعمال را در ایران انجام میدادند و برای تبرئه خود دلایل موجهی ذکر میکردند.

خلاصه تنظیم بیان مالی برای رسیدگی بحساب سودوزیان دولت روس در ایران بسیار مشکل است. بعقیده من روسیه در ایران پول زیادی تلف کرده است و البته اظهارات من راجع بیانک روس در ایران قابل بحث نیست همچنین نسبت بساختمان بندر انزلی، پرفسور ازرو Ozerov کتابی نوشته است بعنوان (چگونه دولت روس پول ملت را مصرف میکند) من این کتاب را همراه خود بایران آوردم.

پرفسور مذکور راجع بیانک روس در ایران و ساختن بندر انزلی مطالب قابل توجهی در این کتاب ذکر کرده است من نیز با او هم عقیده هستم که ملیونها پول که در ایران برای تصرفات و دخالت های نظامی بمصرف رسیده کاملاً بی نتیجه و بیهوده بوده است. شاید برای این دخالت ها متعذر بایست

سیاست شوند که برای برقراری امنیت عمومی و جریان عملیات تجارتنی حضور قشون روس در ایران لازم بود ولی مسلم است که اقدامات ما در ایران اغلب زبان آور بوده است. یکی از همکاران من در گزارش پرجمعی که اساس آن را بر روی آزمایشهای شخصی خود در تبریز قرار داده، رطب و یابسی بهم بافته و تبریز را برای روسیه مرکز مهمی فرض میکند. شاید روزی بیاید که روح کنجکاو در روسیه پیدا شود و با مدارک مثبت که من بواسطه مهاجرت فاقد آنها هستم قضاوت درست بیطرفانه‌ای در این موضوع بکند و ممکن است در این قضاوت دینلماسی صرف پول در ایران بِنفع روس تمام نشده باشد.

بعقیده من اگر روابط روس و ایران باحسن نیت در نظر گرفته شود برای هر دو کشور سودمند است و زمینه مساعدی موجود است که این دو کشور بهم نزدیک شده و در ترویج علوم و امور فلاحتی با اشتراک مساعی کار کنند زیرا که نسبت باین دو موضوع علمی و فلاحتی در هر دو کشور کار زیاد و مزارع بسیاری که تا کنون لم یزرع مانده موجود است و روسیه هم باید باین نکته متوجه شود که سیاست اعتباری و نفوذی بغیر از نتایج سطحی حاصل درستی نخواهد داشت، و قتیکه من فعالیت های M.N را در رشت بخاطر میاورم با اینکه انرژی و حس ملی ابر را قابل تمجید میدانم بی اختیار افکار ناگواری در مغز من تولید میشود، کار عمده این مرد این بود که پیوسته بیک مقاطعه کار گرجی موسوم به خشتاریا مساعدتهای بیوردی میکرد و امتیازات مهمی برای او میگرفت از قبیل امتیازات فلاحتی و جنگلی و راه سازی و غیره شاید قونسول ما دلایل موجهی هم نداشت که خشتاریا را بدیگری ترجیح دهد خیال میکنم که روزی خشتاریا در لحظه مناسبی بقونسولخانه آمده و M.N هم که همیشه مایل بود کارهای خود را با اهمیت جلوه دهد باین صدد برآمده است که به ایرانیان وانگلیسها ثابت نماید که در گیلان ثروتهای طبیعی استخراج نشده بحدوفور موجود است که باید برای بدست آوردن آنها سرمایه و قوه ابتکار روس را بکار انداخت.

یکی از امتیازات عمده‌ای که این قونسول برای خشتاریا گرفت در ولایت طالش بود. این ولایت به پنج ناحیه تقسیم میشود و بهمین جهت آنجا را خسته طوالش میگویند و واقع شده است در شمال غربی گیلان و در حوزه اداری همین ایالت است طالش مانند یک نوار باریک ساحلی بحر خزر است که از طرفی هم محدود میشود برشته جبالی که از جنگل مستور و آنرا از فلات ایران مجزا میکند. قصبات و دهکده‌هایی دارد که مهم‌ترین آنها قصبه بر جمعیت کرکان-

رود است . این اجتماعات در طول ساحل بحر خزر پراکنده اند و بازارهایی دارند که اهالی محصول زراعتی خود را در آنجا با اجناس صنعتی مبادله میکنند . تجار هم فقط در زمستان با آنجا آمد و شد دارند زیرا که آب و هوای این ولایت در تابستان چندان قابل تحمل نیست حشرات و تبهای موزی در آنجا زیاد است



سکنه طالاش از حیث نژاد ایرانی هستند و زبان مخصوصی دارند که نباید از زبانهای ساده محلی محسوب شود این زبان که شباهتی بزبان افغانها دارد برور زمان مانند سایر زبانهای ایالات دیگر ایران توسعه یافته است (Er - آسیای روس ص ۲۲۴ Dorn) محصول عمده این ولایت برنج است زیرا که در آنجا جریانهای متعدد آب وجود دارد . در دامنه کوهستان هم اهالی به تربیت اغنام واحشام میپردازند . عده ای هم بصید ماهی مشغول و جمعی هم بهیزم شکنی و فراهم ساختن زغال اشتغال دارند . رفتن بطالاش بواسطه نبودن راه خوب خالی از اشکال نیست از طریق دریا میتوان راحت تر با آنجا رفت در واقع طالاش ولایتی است منفرد و از ولایات حوالی خود مجزا میباشد اهالی آنهم هنوز بسارژیم ملوک الطوائفی زندگانی میکنند و اداره کردن آنها با خوانین کرگانرود است . عده دیگری هم موسوم به بیکها هستند که اتصالا با

این خوانین رقابت دارند و چون اهالی باین نوع زندگانی عادت کرده و تا اندازه‌ای از جور مأمورین دولتی برکنار هستند استقلال نسبی خود را دوست میدارند و بهمین جهت قدری سرکش و ذاتاً آرام نیستند بمحض اینکه نسیم آزادی در ایران وزید یعنی در سال ۱۹۰۹ اهالی برضد خان کرکانرود شورش کرده و عاقبت او را مجبور کردند که برشت برود و در ضمن شورش چند دکانی را هم که متعلق به تبعه روس بود غارت کردند راجع باین غارت با مأمورین ایرانی مذاکراتی بعمل آمد و پس از آنکه خسارات وارده را برآورد کردند قرار شد از مالیات مأخوذه از طالش جبران این خسارات بشود

نظر بسرکشی و طغیان اهالی طالش عمال روس باین فکر افتادند که در آنجا نفوذی داشته باشند و بواسطه همجواری با قفقاز چنین صلاح دیدند که نظم و آرامشی در آنجا برقرار سازند و در این عمل يك نغمه سیاسی را هم در نظر داشتند. و روی همین اصل بود که (M.N) برای خشتار با طالش را انتخاب کرد و امتیازاتی گرفت اما گرفتن این امتیازات خالی از اشکال نبود و معترضین به تهران شکایاتی کردند. برای روشن شدن قضیه من ناچارم بطور خلاصه شرح زیر پردازم:

بطور کلی چنانکه قبلاً اشاره کردم در ایران اسناد ملکی اعتبار درستی نداشت مخصوصاً در نواحی دور افتاده که وضع ملوک الطوائفی داشت. موقعی که رعایای کرکانرود برضد خان شورش کردند از جور و ظلم او و غصب و تصرف املاک هم شکایاتی داشتند و همینکه او را از طالش بیرون کردند املاک متصرفی او را از قبیل مزارع برنج کاری و جنگل و غیره ملك طلق خود دانستند از طرفی هم بیکها که اتصالاً با قدرت مستبدانه خان در کشمکش بودند از موقع استفاده کرده و املاکی را بشصرف خود درآوردند بدیهی است که با این اوضاع و احوال ممکن نبود قراردادی با خان که آن وقت در رشت اقامت داشت و از عایدات املاک خود بی نصیب بود منعقد گردد و اگر حیثاً اختیاراتی هم با امضای خان میگرفتند اهالی و بیکها در طالش اعتراضاتی میکردند و بالعکس اگر با اینها قرارداد می بستند خان اعتراض میکرد و ادعای حقوقی داشت و در هر حال يك ملك مورد تنازع ممکن نبود موضوع قراردادی بشود و متأسفانه در جنب این منظره قضائی عملیاتی هم صورت گرفت که بر اختلال اوضاع آنجا افزود. توضیح آنکه چون اختیارات خشتار با در طالش صورت خوشی نداشت يك اسکادران قزاق برای حفظ امتیازات او بکرکانرود فرستاده شد که در آنجا چند ماهی اقامت داشت و بعد با اصرار پی در پی کلنل R که

فرمانده قشون روس و مقیم قزوین بود و در طول راه شوسه انزلی به تهران تصرفات نظامی میکرد احضار گردید. این نیروی مسلح کرکانرود را قنسول رسماً بیبانه غارت دکا کین تبهه روس و احتمال شورش از فرمانده کل نظامی در-خواست کرده و با نچهار ستاده بود. اما حضور قزاقان در این ناحیه با عمل امتیاز خشتاریا هیچ مناسبتی نداشت و موجب تفسیرات و تعبیراتی شد و سفارت روس را در تهران به تشویش و اضطراب انداخت بخصوص که در این موقع سفارت تهران نسبت باعمال و حرکات (M.N) توجه خاصی داشت و عملیات او را نمیپسندید خلاصه عاقبت قزاقها از طالش رفتند و قنسول به خشتاریا اجازه داد که خودش برای حفظ امتیازات پلیسی تشکیل دهد او هم یکدسته سی نفری مسلح گرجی را با نچا فرستاد که حاضر فرمان باشند اما این معالجه از مرض خطرناکتر بود زیرا که بجای يك واحد نظامی منظم اشخاص مسلحی را با نچا فرستادند که بهیچ نوع نظامی آشنا نبوده و تضمینی هم در کار نبود. خلاصه تمام این سیاست بازیها و گرفتن امتیازات و کارهای دیگر که در نظر (M.N) میبایستی موجب استحکام نفوذ روسیه در شمال ایران بشود برعکس باشکله مسخره آمیزی به وضع غیر مترقبه ای برگشت. نه تنها صدها گرجی مانند سیل بطالش و گیلان روی آوردند که رفتار برصدا و وضع جنگجویانه آنها ایجاد مخاطرات میکرد بلکه در اطراف خشتاریا هم اغلب گرجیان با هوشی بودند که بنفوذ روس اعتنائی نداشتند و در معاشرت های صمیمانه بین خودشان بطوریکه بعدها بمن گزارش داده شد گیلانهای مشروب خود را برای استقلال و ترقی گرجستان نوینی بلند میکردند که باید از کوهستانهای طالش شروع شده و رو بتوسعه برود. من نمیخواهم بمیهن پرستان گرجستانی که در این موقع خوب تشخیص داده بودند که باید افکار و اعمال قنسولخانه را که مظهر و تجسم تزاری بود بنفع خود بکار برند ملامت کنم بلکه میخواهم برسانم که قنسول ما بواسطه همین کارهای ناپسند بالاخره خود را در معرض استهزا دید. همین مثال کوچک مسئله ملیت امپراطوری روس را زیر نظر میآورد. مسلم است تمام ملل غیر روس در حالیکه همه اهالی کشور بسیار پهناوری هستند میتوانند موقع را غنیمت شمرده و برای خود وسیله استفاده فراهم نمایند (حتی در ماوراء سرحدات روسیه و در زیر سپر نفوذ دولت تزاری) و بنا بر این تجزیه و ایجاد تشکیلات تازه و قطع روابط با بازار بزرگ روس از حیث اقتصاد صورت خوشی پیدا نمیکرد و مسلماً با این ترتیب يك استقلال واقعی برای روسیه بوجود نمی آمد. لازم بود امپراطوری روسیه روح بزرگتری نشانی دهد و اختیاراتی عطا کند که

باعث رشد و توسعه تربیتی و اجتماعی و حتی سیاسی این ملل مختلف گردد و نظر نفع مشترک پیدا شود تمرکز دادن این ملل و روسی کردن آنها بقوه قهریه و اجبار سیاست مهمی محسوب نمیشود.

باری من نمی توانستم و وظیفه هم نداشتم که بر رئیس پست خود نصایحی بکنم و دستوری بدهم زیرا که او بتنهائی و بدون مشورت با دیگران تصمیماتی میگرفت و دارای مسئولیت لازم بود. البته من هم مانند او فکر میکردم که به اقدامات دولت انگلیس از دخول در شمال ایران و در نزدیکی بققاز در خط دیپلماسی قدیمی باید حاضر جواب بود اما نه با آن طرز عملی که او پیش گرفته بود. مسلماً تشکیل ژاندارمری بیپایانه تنظیم امور مالییه برای اغفال ما بود. آیا ماژورقشون هندی یعنی ماژوراستکس همان شخصی نبود که در موقع بست نشستن دمکرات های ایران در سفارت بریتانی بسمت آتاشه نظامی نیرنگ بکار میبرد و تبلیغات میکرد و با آنها تلقین میکرد که از شاه درخواست مشروطیت کنند؛ البته او در فکر منافع ملت ایران نبود بلکه بخوبی میدانست که اگر پارلمانی با اتکاء دولت انگلیس در ایران تأسیس گردد برای اجرای نقشه های سیاسی انگلیس وسیله راحتی است. نفوذ انگلیس در افغانستان حتی پس از موافقت نامه ۱۹۰۷ طوری بود که روسیه نمیتوانست در آنجا قدم گذارد و به منزله میخی بود که بمتصرفات روسیه در آسیای مرکزی سخت فشار میآورد و فقط مدت کمی است که این میدان کشتی گیری با حقه بازیهای که در آن انجام میگرفت تعطیل شده است با این حال اکنون هم در صدد است که مقام خود را در سواحل بحر خزر محکم و پایدار نماید بدیهی است چنین عملی در دربار روسیه تولید افکار جدیدی میکند. اما متأسفانه باید بگویم هر گاه شالوده استقرار ما در طالش باعث اعتراضی هم نمیشد اجرای این نقشه عملاً صورت خوشی نداشت امتیازات خشتاریا بطوریکه من مدلل کردم اساساً غلط بود و علاوه بر غلط بودن خبط دیگر بر اهرام قنصول ما مرتکب شد که تصور میکرد منافع روسیه بوسیله اعزام گرجی ها در طالش تأمین میشود.

از طرفی هم بناهاییکه شده بود نباید خراب بشود خشتاریا با مخارج گزافی عمارت مجللی بسبک کاخهای ایوان دار هندی در جزیره میان پشته ساخته که شبها در نور الکتریک غرق بود و در پهلوئی آن هم کارخانه بزرگ اره کشی بنا کرده بود که میگفتند برای بریدن چوبهایی است که از طالش باید بیاورند و چون آوردن چوب هم از طالش مشکل بود همه عقیده داشتند که نصب این کارخانه در آنزلی بی مناسبت است. علاوه بر این در خاطر ندارم که وقتی این کارخانه

شروع بعمل کرده باشد اما کارخانه دیگر برادر ضمن گردش دیدم که در کوهستان طالش بنا شده بود و با توربین کار می‌کرد .

در کرگانرودهم عمارتی برای دفتر و انبارهایی برای نگاه داشتن برنج ساخته بودند در سراسر سواحل بحر خزر هم بناهایی بود که کارکنان شرکت در آنها منزل کرده و مشغول کار بودند .

در جنگلها برای بدست آوردن تخته‌های چوب بلوط با کتشاف پرداخته بودند در این جنگلها درخت بلوط فراوان و از حیث جنس مرغوب است از طرفی هم نمیدانم که آیا مطالعه و اکتشافات جنگلی طالش از روی دقت بعمل آمده بود یا نه. گزارش مهندسین و متخصصین درزبردست من بود و میدانم که در این کار آن‌طور که باید دقت و صرف وقت نکرده بودند . خشتاریا هیزم شکستاف گرجستانی را با آنجا آورده بود که تخته‌های چلیک تهیه کنند شاید چیزهایی هم فراهم کردند ولی در خاطر ندارم که محصولی صادر کرده باشند و چون حمل و نقل این تخته‌ها از کوهستان بساحل دریا اشکال داشت و در کنار دریا هم وسایل ماشینی برای حمل بکشتی وجود نداشت معلوم نبود که بچه قیمتی تمام میشود . برای اصلاح این کار درصدد بودند که اسکله‌ای در کرگانرود بسازند و شاید با صرف سرمایه عمده‌ای کارهای خشتاریا عاقبت نتیجه خوبی میداد اما بواسطه پیش آمد چنک بین المللی عملیات اوقطه شد و نمیتوان برای آینده در این باب اظهار نظر کرد .

خشتاریا علاوه بر امتیازات جنگلی و فلاحتی طالش امتیاز حمل و نقل با اتومبیل راهم داشت و گاراژ بسیار بزرگی در قازیان بنا کرده بود . قازیان محله ایست از انزلی که در ساحل جنوبی بندر واقع شده و از آنجا راه شوسه روس بطرف قزوین و تهران شروع میشود . و خود شهر انزلی در ساحل شمالی واقع است یعنی در انتهای يك قسمت باریک طولی از خشکی که مرداب را از دریا جدا میکند و راه خشکی طالش از همین جا شروع میشود . تقریباً ده اتومبیل بکار افتاده بود اما قوه آنها برای راههای کوهستانی مناسب نبود یعنی قسمتی از راه شوسه که از رشت تا گردنه امتداد دارد و تقریباً ده کیلومتر در دهنه کوه روبالا میرود و در وسط جنگل هم پیچ و خم زیادی دارد .

سفیدرودهم در پائین همین راه در دره عمیقی جاری است این رود از جبال کردستان سرچشمه میگیرد یعنی در سرحد خاك ایران و ترکیه و در قسمت ایران غربی در سلسله جبال البرز برای خود معبری درست کرده و بطرف بحر خزر میرود این رود در قسمت فوقانی موسوم است بقرل اوزن و من در مسافرت

باذر بايجان مانند يك آشنای قدیمی بدیندش موفق شدم .
 خلاصه خشتاریا که تسا آن وقت گمنام بود (گمان میکنم در کارگری
 Cagry که جزء املاک شاهزاده الدنبورك Oldenbourg در ساحل قفقازی
 بحراسود بود سمت سر باغبانی داشت) اکنون مشهور و شخص فوق العاده ای
 بشمار میرفت . گیلانها با نصف نام او که کلمه خوش است بازی کرده و گفته اند:
 خوشتر از خشتاریا ندارد کسی منزلی در انزلی باری او در انظار برای خود
 اعتباری فراهم ساخته بود ولی اخیراً نسبت بدارائیش عدم اعتمادی ایجاد شده
 بود زیرا که پاره ای از حواله هایش دیر پرداخت میگردد ولی کارهایش تا پائیز
 ۱۹۱۴ که من از رشت رفتم ادامه داشت

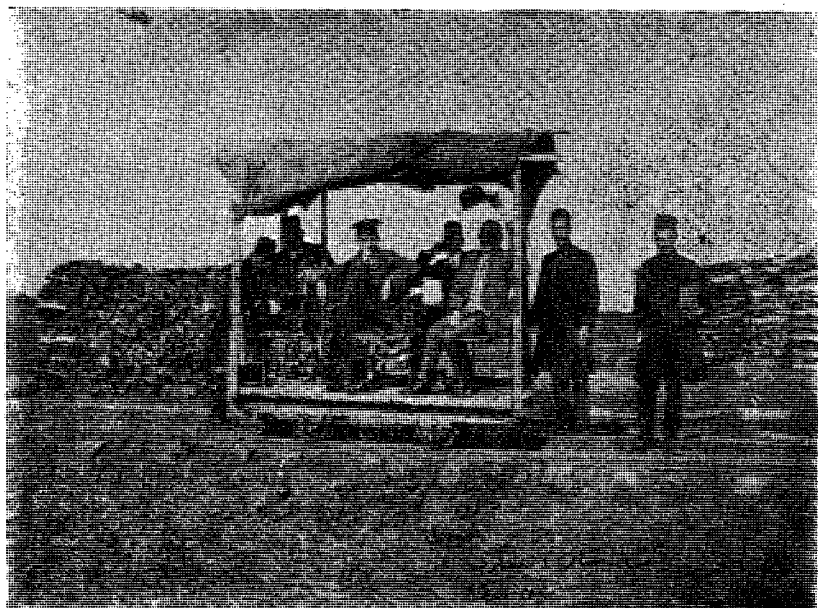
اگرچه این مطلب از موضوع یادداشت های تاریخی من خارج است
 اضافه میکنم که خشتار یاچندی بعد در موقع جمهوری بی بنیاد موقتی گرجستان
 بدون اینکه در حکومت آن سهیم باشد خود را از جمله سرمایه داران عمده
 معرفی میکرد در ایران هم در قضیه داستان مانند نفت شمال نامی از او برده میشود
 و میگویند در اراضی نفت خیز خوریان نزدیک سمنان دستی دراز کرده بود و
 صحبت معامله و مصالحه بین او و سینکلر Sinclair امریکائی در افواه بود
 که بالاخره صورتی بخودنگرفت و عاقبت برای استخراج نفت آن ناحیه شرکتی
 بمیان افتاد که در آن سرمایه های فرانسه و شوروی دخالت داشت و بطوریکه
 میگفتند خشتاریا هم قسمت خود را در آن شرکت نگاهداشت بهر حال این مرد
 فعال چند سال قبل در پاریس در گذشت و با کارهای خود وداع کرد . با اینکه
 عملیات او را غالباً نپسندیده و تنقید میکنند این نکته مسلم است که او یک نمونه
 فعالیت جالب توجه و هنرمند بدون بحثی بود و در مقابل اشکالات همیشه
 استقامت بخرج میداد و هیچوقت مأیوس نمیکردید و در تصمیماتی که میگرفت
 نهایت انرژی را برای انجام آنها صرف میکرد هر گاه امتیازات طلبش او
 که من اساساً غلط میدانم با قدمهای احتیاط و بدون شتاب پیشرفت میکرد و
 مخصوصاً اگر جنگ مانع صادرات او نمیکردید شاید کارهایش صورت خوبی
 پیدا میکرد ولی در هر حال با صورتی که بود محققاً بی نتیجه بود و بطریق
 اولی باعث نفوذ روسیه در گیلان نمیشد . تنها نتیجه عملیات او این بود که
 اثرات استبدادی روس را در نزد ایرانیان باقی گذارد . بطرز بزرگ هم بعدها
 باین اشتباه پی برده بود . هنگامیکه من بعنوان مرخصی بانجا رفتم یکی
 از کارمندان عالی رتبه وزارت امور خارجه راجع بکارهای خشتاریا با من صحبت
 میکرد و خشتاریا را بمنزله پات فیندری Path finder فرض میکرد این

اصطلاح امریکائی دو مفهوم دارد اگر از طرفی پیش قدم‌آبادی اراضی بایر را می‌رساند از طرف دیگر سوانح و تصادفات را بخاطر می‌آورد که ممکن است دارای خطر باشد هر گاه در ممالک متحده آباد کنندگان نواحی بایر توانسته اند کارهای مفید انجام دهند باین جهت بوده که با همکاری اهالی همان نواحی مشغول اقدام شده اند در صورتیکه چنین اقدامی در ایران تنها بوسیله تبعه‌خارجی قابل اغماض نیست مگر اینکه برای کشور منبع عایداتی تولید کند یعنی همانطور که داری استرالیایی کمپانی بزرگ نفت انگلیس و ایران را ایجاد کرد.

خلاصه آنکه خشتاریا بدون همکاری با اهالی مملکتی که در آنجا سرمایه و حس ابتکار موجود نبود شروع با اقدام کرده است و بالاخره بطوریکه من شخصاً ناظر بودم پیش آمدها و حوادث غیر مترقبه راه حلی برای این نوع مسائل در ایران و ترکیه نشان داد. ایران پس از جنگ استقلال خود را بدست آورد و از رژیم کاپیتولاسیون خلاصی حاصل کرد و توانست در ظرف ۲۴ سال اخیر هیئت متخصصین خود را تشکیل دهد و بسرعت بطرف صنعت متوجه گردد ترقی صنعتی بدو با مساعدت دولت شروع شد و بعدها سرمایه‌های خصوصی هم در کار دخالت پیدا کرد و شرکت‌های سهامی تشکیل یافت و سطح اقتصادی کشور بالا رفت. یکی از کارهای عمده شایان ملاحظه ساختمان راه آهن سراسری ایران است که بآن شعب فرعی نیز افزوده شده و میشود و این خود یکی از موجبات پیشرفت امور اقتصادی ایران است و خوشبختانه اینکار بدون تحمل سیاست ملال‌آور خارجی و امتیازگیران بیگانه انجام یافت. لغو قرارداد کمپانی نفت و استقرار آن بر اساس مفیدتری وسیله شد که پس از سقوط سلسله قاجار تغییرات مهمی در این کشور روی دهد امتیاز دادن بخارج اساساً شامل زبانی نیست بلکه سیاستی که همراه آن امتیاز است زبان میرساند. مسلم است که این امتیازات تاکنون وسیله بود برای نفوذ دول بیگانه که از این طریق دایره دخالت و تصرفات خود را در ایران وسیم تر کردند و همین موضوع وسیله ای بدست شورویها داد که توانستند از تبلیغات خود نتیجه بگیرند و بسکته خاور تلقین کنند که از سرمایه داران خارجی پرهیز کرده و اتکاء با احساسات میهن پرستی و ملی خود داشته باشند و این تحولات و تغییرات عقیقه‌را که ما شاهد و ناظر آنها هستیم و به عنوان بیداری کشور های آسیائی تلقی میکنیم وجود آوردند این نکته را هم باید در مد نظر داشت که کمونیسم بالذات در خاور دارای تأثیر نیست زیرا که افکار آن هنوز در روحیه اجتماعات شرقی ریشه نگرفته است فقط از این نظر که سرمایه دار را خارجی قلم داده توانسته است با مهارت تار احساسات

ملی و بیزاری از اجانب را مرتعش کند . در واقع کمونیسم از این راه در يك نشو و ارتقای تاریخی که مقدر بوده وارد شده و بدون طی مراحل قهراً جلو افتاده است و اگر بخواهیم واضحتر حرف بزنیم باید بگوئیم که این مسلک بسیر ارتقائی جنایت کرده است .

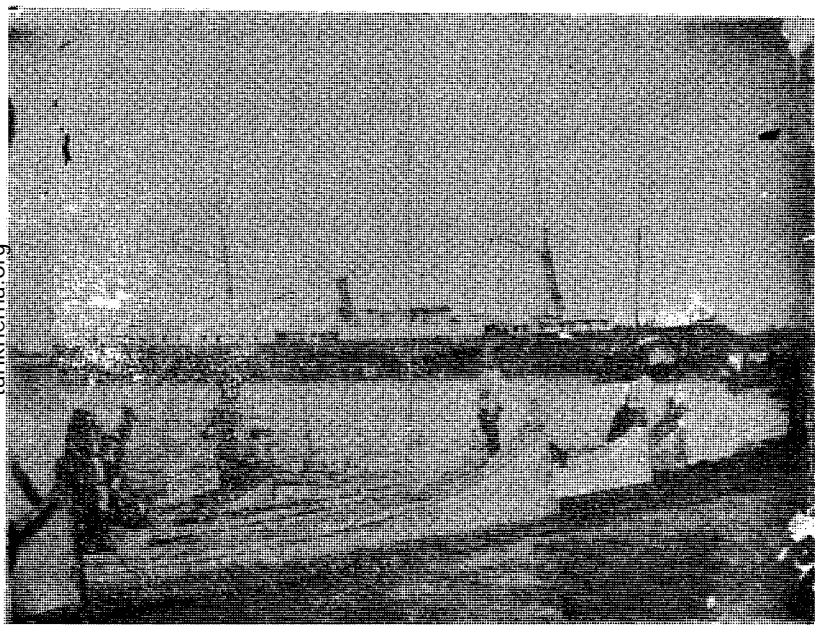
باری این افکار که بدون اراده از خاطر من بقلم آمده نباید باعث فراموشی من شود که در یک ربع قرن پیش در گیلان بوده ام و نبایستی از موضوع خارج شوم . خلاصه خستاریاتنها کسی نبود که مساعدت قنسول ما را غنیمت دانسته و امتیازاتی گرفته باشد کسان دیگری هم امتیازاتی گرفتند مسانند مانگوبی و **Mangoubi** که امتیاز درختهای بلوط جنگل تنکابن را برای تهیه تخته های چلیک گرفت و متخصصین زیادی از خارج به گیلان آورد و آلی نیکو **Aleinikov** امتیازی در جنگل های مجاور رشت گرفت که سوخت شهر رشت را فراهم کند . البته این امتیازات چندان مهم نبود .



آرشیوهای قنسولخانه رشت

در آغاز ما موریت من کوشش داشتم که زودتر بامور قنسولخانه آشنا شوم و هر روز چیز تازه ای بر معلوماتم اضافه میگرددید بعلاوه بکارهای روزانه قناعت نمیکردم و درصدد بودم که بفهمم فعالیت قنسولخانه در گذشته چگونه

بوده است بنابراین درمواقف فراغت بمطالعهٔ پرونده هامیپرداختم که پاره ای از آنها تقریباً مربوط بصدهسال قبل بود درمیان رؤسای پست رشت دونفر بودند بنام ولاسو V. lassov وزینوویو Zinoviev که در ادامه خدمت بعدها بسفارت تهران منصوب گردیدند شخص اخیر پس از آنکه مدتی دروزارت خارجه مدیرقسمت آسیایی بود بسفارت اسلامبول رفت. درموقع ورق زدن اوراق زرد شده بنام خودزکو Chodzko نیز برخوردم که بعدها درپاریس بخاورشناسی شهرتی یافت وچندین کتاب قابل توجه هم انتشارداد (۱)



قبل از ساختمان بندر انزلی و راه شوسه رشت بتهران روابط قنصلخانه باروسیه وسفارت ایران خالی از اشکال نبود بخصوص در زمستان . کشتی که چابار باد کوبه را میآورد گاهی نمی توانست بخشکی نزدیک شود ودر موقع طوفان دریا مجبور بود که مدتی دروسط دریا توقف کند . درداخلهٔ ایران هم برف زیادراه را مسدود میکرد ومانه عبورومرورمیشد .

(۱) کتابخانهٔ ملی مقدار زیادی از نامه های شخصی خودز کورا راجع بایران حفظ کرده است .

واقعه قابل ملاحظه‌ای که در آرشوها جلب نظر مرا کرد این بود که اهالی رشت در موقع جشن افتتاح راه شوسه و برقراری ایستگاه‌ها برای



گرفتن حق العبور شورش کردند زیرا که این کار در نظر آنها بدعتی بود و با نظر نفرت بآن مینگریستند و تصمیم گرفته بودند که با سلاحه بدفتر راهداری

حمله کنند و آنرا آتش بزنند ولی تاتارهای تبعه روس از این پیش آمد مسبوق شده و برهبری حاج صمدخان که بعدها بسمت تاجر باشی روس منصوب گردید اسلحه برداشته و در قنسولخانه که مقابل دفتر راهداری بود برای دفاع آماده شدند و بدین طریق مانع شورش گردیده و دفتر هم توانست حق العبور را دریافت نماید .

از آرشیه‌ها چنین استنباط میشد که تا آغاز قرن بیستم یعنی تا موقع ساختن بندرانزلی و راه شوسه قنسولخانه چندان کاری نداشت فقط گاهی گزارشی راجع بمحصول بخصوصاً ابریشم و باره‌ای از امور مربوط بکارگزاری و غیره بسفارتخانه میداد اما ترسیم راه انزلی به تهران کار قنسولخانه را زیاد کرد اگرچه از نظر فنی راه سازی اشکالی نداشت ولی در ضمن عمل به پیش آمدهای غیر مترقبه‌ای بر می‌خورد چنانکه عده زیادی از کارگران روسی بواسطه تب های موذی یادسانتری بخصوص در قسمت های باتلاقی گیلان تلف شدند (۱) و اجباراً میبایستی آنها را همه روزه طرف عصر برشت یا جاهای خوش آب و هوا انتقال دهند و از حشرات موذی که ناقل مالاریا هستند دور سازند . اشکالات دیگری هم روی میداد مثلاً در رودبار که قصبه مهمی است راه باید از باغهای زیتون عبور نماید و ناچار قسمتی از اشجار قطع میشد در این جا هم شورش قریب - الوقوع بود اما قنصول روس پخی تونو Pokhitonov واسطه شده و با پرداخت خسارات وارده غائله را رفع کرد از تفصیل زندگانی قنصولها و تبعه روس در گیلان صرف نظر میکنم در آنوقت عده مهاجرین روسی قلیل و در میان جمعیت کثیری که از حیث زندگانی و اخلاق و عادات تفاوت داشتند زند دانی میکردند و هر آن بیم آن میرفت که وقایع حزن آوری روی دهد نویسنده ای بنام ژوزف کنراد Joseph Conrad وضع زندگانی مهاجرین آنزمان را بشکل رمانی شرح داده و توانسته است آلام ورنجهای روحی اروپائیان را که در این آب و هوای ناسازگار بحال خودمانده بودند خوب نقاشی و مجسم سازد . این جمعیت قلیل بدون وسایل راحتی جسمانی و روحانی در گیلان بسر میبردند و حق این پرسش را داشتند که آیا خوب است يك عده کارمند قنصولی را همیشه در يك کشور و در يك محیط بطور اجبار نگاهدارند ؟ بدیهی است که انسان در يك محیط خارجی با طول مدت خسته میشود و قهراً با آن متجانس میگردد و در اینصورت کمتر اتفاق می افتد که محسنات آن محیط را فرا گیرد

(۱) در پونل که در کنار مرداب است و کارگران برای ساختن بندرانزلی سنگ استخراج میکردند تب زردی باعث تلفات زیادی گردید .

بلکه بیشتر به عیب آن میل میکنند و دیگر مانند کسیکه از خارج میآید بمحیط خود نگاه نمیکند من از این نوع عمال و اعمال آنها نمونه های زیادی دارم که از ذکر آن خودداری میکنم.

اخیراً در وزارت خارجه تصمیمی اتخاذ کرده بودند که برای پرورش عوامل خوب بهتر آن است که نگذارند عاملی در یک محل زیاد بماند خواه در ادارات مرکزی و خواه در خاور بلکه باید قانون نقل و انتقال را طرح و اجرا نمایند مثلاً پس از آنکه کارمندی چند سال در پست دور افتاده ای در آسیا بسر برد او را بوزارت خانه انتقال دهند تا رنگ زدگی او رفع و دوباره صیقلی شود و مخصوصاً او را وارد کنند در نزد گانی مراکز بزرگ که باتمام وسایل اجتماعی و روحی که در آن موجود است آشنا گردد و وفق وسیعتری از سیاستهای بین المللی در نظر او قرار گیرد و بالعکس این آقایان که در ادارات مرکزی بمادات بد مبتلا میشوند و حتی مسئولیت را از دست میدهند و باتفنی در میان کاغذها میغلطند میبایستی بنوبه خود مدت زمانی را در آسیا بسر برند برای اینکه عملاً بحساب خود پردازند و ببینند چگونه باید با اوضاعی مواجه شد که هیچ نوع کتب دیپلماسی یافرمولهای دفتر خانه برای حل مسائل کافی نیست و تحریر یک نامه بتصمیماتی که در اوضاع آشفته آنجا باید گرفته شود بر ابری نمیکند.

البته چنین رفرمی اگر عملی میشد بسیار عالی و پسندیده بود ولی متأسفانه چنین طرحی شاید اکنون در کارتن سبزی در گوشه افتاده باشد هر گاه تصور کنیم که تمام عمال خاوری در محیط های تن پرور مغلوب میشوند و اشتباه کرده ایم موارد استثنائی اینقدر قلیل نیست و بندرت کسانی بوده اند که توانسته اند خود را بصورت آدم نگاهدارند و اوقات بیکاری را صرف مطالعه کشوری که در آن هستند بکنند نسبت شرق شناسان که حرفه خود را دوست داشته باشند خیلی کم است و غالب کارمندان همینکه تربیت مدرسه ای را فرا گرفتند قناعت بمأموریت کرده و انجام وظیفه می کنند و در سایر امور ذوق و هوش خود را بکار نمی اندازند.

خاور شناسان در خاور

البته مقصود ما این نیست که مأمورین خاوری را مورد ملامت قرار دهیم بلکه میگوییم تا حد آواراست که خاور شناسی روسیه از شاگردان خود در عوض معلوماتی که بدانها آموخته حتی مدارک کوچکی هم که مفید فایده باشد بندست نیاورده است

بعلاوه این نکته هم قابل توجه است که برای اینکار هیچگونه تشویق

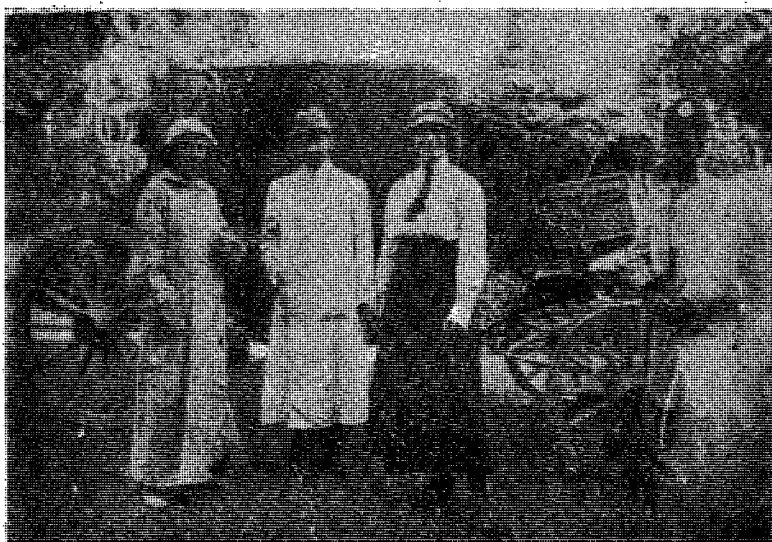
و تریبی بعمل نیامده و اگر بخواهیم حق مطلب را ادا کرده باشیم باید بگوئیم که دولت روسیه که منافع گوناگون و غیر قابل بحشی در خاور دارد هیچگونه تشکیلات مطامه ای ندارد که اقلاً با انجمن آسیائی که در پاریس تشکیل شده و می تواند اعضای متفحص خود را راهنمایی کند و مطالب مفیدی را انتشار دهد قابل مقایسه باشد. قبل از حرکت من بایران در سنوات ۱۹۱۰ یا ۱۹۱۱ فرسنگ پترسبورغ انجمن خاورشناسی بنام اورو Oro تأسیس شد و ریاست افتخاری آن با شاهزاده خانم میلتسانیکولایونا Militsa Nikolaievna بود یعنی دختر نیکلای مونتنگرو این انجمن هم نتوانست ایفای وظیفه کند زیرا که جنگ روس از آن انقلاب کبیر روسیه مانع کار آن شد معلوم است در غیاب چنین مرکزی تنها خاورشناسانی که روابط خود را با استادان نشان حفظ کرده بودند بمطالعاتی پرداخته و میدانستند که زحماتشان در این راه بیهوده نبوده و ممکن است ارزشی هم داشته باشد.

در ادارات رسمی هم اوضاع بهتر از این نبود و در وزارت امور خارجه انتشارات منظمی وجود نداشت که بتوان گزارشات قونسولی که قابل توجه و دقت باشد دید تنها کتابهای نارنجی ما بود که در موقع کشمکش های دیپلماسی تنظیم شده و بطور پراکنده مطالبی در آنها درج شده بود در سنوات قبل از انقلاب وزارت خارجه بانظروشرکت بریتانی کبیر مدارک قابل توجهی را نسبت بتجدید حدود ایران و ترکیه محرمانه منتشر کرده بود و نیز در همین موقع بود که روابط تجارتنی بطور کامل بامهر و علامت وزارت تجارت شروع شد و در دنبال آن آناتاشه های تجارتنی بوجود آمدند و من در خاطر دارم که در بدو امر پزشکی در تهران باین سمت منصوب شد بنابراین جای تعجب نیست که پست های قونسولی آنطور که باید باعث نفوذ ما نگردید و باز هم جای تعجب است که با وجود این اوضاع نفوذ روسیه بطور رضایت بخشی ادامه داشت.

ورود آقای کرسستووتس

مطالب فوق که من از آرشیو هانقل کردم بزمانهای گذشته بسیار دوری مربوط است. اما پس از اینکه بندر انزلی و راه شوسه ساخته شد و شعبه بانک استقراضی روس در رشت تأسیس شد و تجارتخانه ها و کارهای دیگر رو باز دید گذارد اوضاع بکلی تغییر یافت و پست رشت اهمیت پیدا کرد و چون راه خوب شد تمام کارمندان وزارت خارجه روسیه و کشورهای دیگر که بقزوین و تهران و کرمانشاه اصفهان و غیره میرفتند رشت وارد و از آنجا بمسافرت خود ادامه

نمیدادند و در موقع بازگشت یا مرخصی نیز از این راه عبور میگردند که شرمایه میگذشت که ما یکی از همکاران خود را در رشت ملاقات نکنیم اگر کسی از روسیه میآمد خبرهای تازه و اطلاعات وزارتی را همراه میآورد. همکاران خارجی و شخصیت های مهم ایرانی نیز برشت آمد و شد میکردند و معمولاً در این شهر توقفی کرده و از قنصل ملاقاتی بعمل میآوردند مطابق معمول ایران تشریفات استقبال از کارهای ضروری بود و این کار وقتی صورت میگرفت که

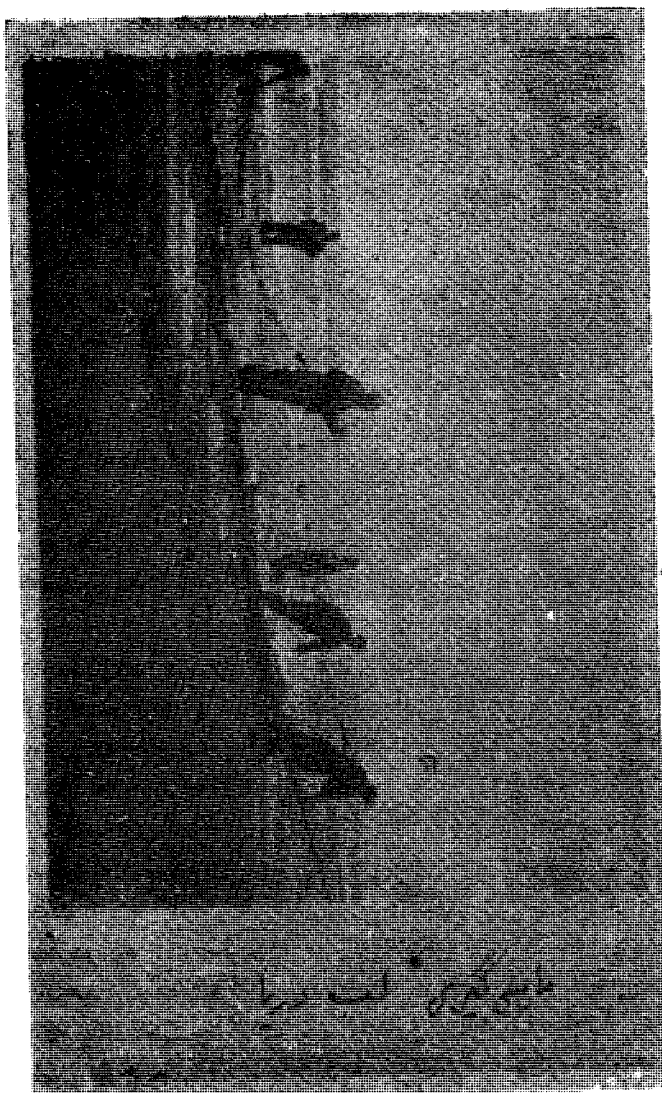


سفرای خارجه و مأمورین عالیرتبه ایرانی وارد میشدند و چنین استقبالی غالباً در باغ یا قریه ای در قرب شهر و در کنار راه شوسه واقم میکردید. در چنین مواقع حکام ایرانی و اشخاص بزرگ و نمایندگان قونسولخانه ها همه برای خیر مقدم گفتن در آنجا جمع میشدند و یک عصرانه یا صبحانه باشکوهی بر حسب موقع بافتخار تازه وارد صرف میشد. من نیز در آنجا سفرای را ملاقات کردم مانند موسیولگوئتی Logotheti از اهالی اطریش هنگری و شاهزاده هانری رس Henry Reuss آلمانی و مخصوصاً سفیر روسیه مسیو کرسٹوئس

Korostovets که ملاقات او بمناسبت اوضاع و کیفیات خاصی که داشت در خاطر من محفوظ مانده است .

در موقع ورود او من بانزلی رفتم تا در کشتی باو تبریک ورود گویم بدبختانه کشتی در حین داخل شدن به بندر بتیّه از شن برخورد و بیحرکت ماند کانالی که دویارا با فضای مرداب انزلی اتصال میدهد از دریا بوسیله دوشعبه اسکله - مانند جدا شده و در معرض شن هائی واقع شده است که آب در این نقطه وارد میکنند و اتصالاً باید با ماشین مخصوصی پاک شود سفیر از این پیش آمد متغیر گردید خوشبختانه کشتی کوچکی که در اختیار اداره بندر بود نزدیک شد و من توانستم باو خیر مقدم گویم .

بدیهی است در این موقع کاری از من ساخته نبود فقط رنج این پیش-آندرا تحمل میکردم پس از آنکه مهندس مدیر بندر را باو معرفی نمودم خواهش کردم که زودتر از کشتی خارج شود زیرا که صداها می از کشتی بشن نشسته شنیده میشد اما دقیقه بعد با همان کشتی کوچک مارا آوردند با اسکله ماهیگیری لیانوزو که در آنجا مدیر مهمان نواز این مؤسسه در انتظار پذیرائی سفیر بود من امیدوار بودم که در اثر این پذیرائی محلل در کنار میزی که در روی آن اغذیه لذیذ فراوان با محصول متنوع ماهی که در رأس آنها خاویار مطبوعی قرار داشت بدخلقی سفیر تغییر کند ولی با کمال تأسف خبر آوردند که توپچی ایرانی که باید بر طبق معمول ورود سفیر را با شلیک توپ اعلام دارد بواسطه انفجار نا بهنگام یکی از توپهای کهنه بازویش از تن جدا شده است سفیر فوراً مبلغی وجه نقد بمن داد که بتوپچی بدبخت بدهم و پس از آنکه در مؤسسه ماهی گیری گردش کردیم و اطاقهای مولد برودت که بر طبق معلومات جدید فنی ساخته شده بود تماشا کردیم و منازل کارگران و عملرتی که اسبابهای ماهی گیری در آن بود بازرسی شد در یکی از اتومبیل های کمپانی خشتاربا نشستیم و آمدیم بمنزل خانم من تشریفات لازم را بخوبی فراهم کرده و وسایل استراحت سفیر را بنحو مطلوبی انجام داده بود معیناً بطوری که ضرب المثل میگوید هیچ دوئی نیست که سه نشود و قتیکه مسیو کرسستووتس از طبقه فوقانی برای صرف شام پائین آمد و در سالتی که بر حسب دعوت من اشخاص مهم ایرانی و سران مهاجرین روس و فرمانده قوای قزاق متصرفی بودند نشست من بلافاصله مشاهده کردم که نشان درجه اول سنت آن Ste Anne که بسینه سفیر آویخته بود گردی میانی وسطش که دارای عکس سنت آن است برجای خود نیست این دفعه سفیر با خنده آنرا از بسینه خود برداشت و مجلس ما با سرور و



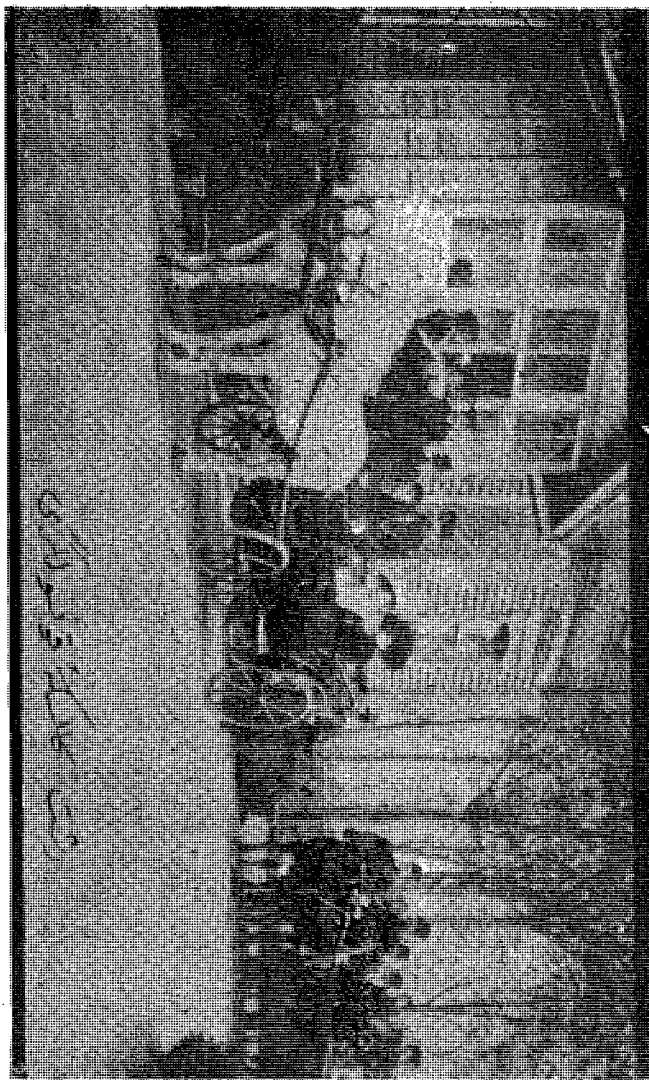
خوشی خاتمه یافت در این مجلس سفیر ما از سرگذشت طولانی خود در مغولستان
 و چین و شرکت در کنفرانس پرتسپورت Portsmouth که بعد از جنگ روس
 و ژاپون منعقد گردید صحبت می کرد و مدعویین با دقت گوش میدادند از عهدنامه
 سه جانبه روس و چین و مغول که در کیاختا در ۱۹۱۳ صورت گرفت و بموجب
 آن مغولستان یک و ضم بین المللی بخود گرفت و باعث رضایت سه طرف شد

سخنرانی جالب توجهی کرد.

مسیو کرسوتوئس شخص نیرومند و با استقلالی بود و بنایک دیپلمات رسمی تفاوت زیادی داشت اخیراً با دوشیزه جوان فرانسوی که دختر رئیس پست چین بود ازدواج کرده و صحبت هم بود که این دوشیزه را روبروده است ولی من از این قضیه و تفصیل آن اطلاعی ندارم همیشه قدر میدانم که مسیو- کرسوتوئس زن اول خود را طلاق داده بود و از آن زن يك دختر و يك پسر جوان داشت و از زن دوم هم دارای پسر بچه ای بود خلاصه پس از آنکه سفیر بادختر خود رفت ما از زن جوان او باطفاش که بعد آمدند پذیرائی کردیم این زن يك نو کرچینی هم همراه داشت و پس از رفتن آنها از پسر سفیر که درجه افسری داشت و در آغاز جنگ در پروس شرقی مجروح گردیده و اکنون بهران میرفت که در آنجا استراحت و رفع نقاهت کند پذیرائی کردیم.

در موقع ورود و اقامت و عزیمت سفیر من تشریفات لازم را بخوبی فراهم کردم مخصوصاً در موقع بازدید حکومت درشکه ما با اسکورت بیست نفر قزاق در تحت فرمان يك افسر حرکت کرد. قزاقان همه لباس چر کسی بهیاه برتن داشتند که از سینه شکافته و جای فشنگ داشت و باشلقی از پشت سر آنها موج میزد. زمین و براق اسبان هم از چرم تازه سفید بود. سفیر هم از این تشریفات دلخوش گردید و اظهار امتنان کرد معهدا و سالی که من برای نشان دادن نفوذ روس بکار بردم و ایرانیان آنها را علامت تشخیص فرض میکنند و از مراسم عادی تجاوز کرده بود دقت دیپلمات ما را که شاید کمی از اشتباه در- آمده بود جلب کرد. فراموش نکرده ام که این سفیر نسبت به سیاست خارجی ما در این موقع که سال ۱۹۱۴ آغاز میشد تردیدی نشان داد و با اینکه نسبت بمن ملاطفت کرد باطناً از رفتار او کمی متحیر ماندم زیرا اگرچه من سیاست که خارجی خودمان را بکلی مورد تعویب نیدانستم ولی

ایمان خیال میکردم که باید کاملاً مراقب حفظ نفوذ خودمان که نتیجه فشارهای سخت طولانی مادر آسیا بوده است باشم و در این عمل چیزی میدیدم که از دستور- های سیاسی خارج و مربوط است باوضاع جغرافیائی و احصائی اجتماع بشری که در آن نشو و ارتقاء تاریخی ملت روس طی مراحل کرده است. بهر حال تردید سفیر نسبت به قدرات روس در آسیا باعث رخنه ای در عقیده من نشد به علاوه اضافه میکنم که کرسوتوئس اصلاً او کرانی و پس از انقلاب روسیه طرفدار تجزیه بود و نواده او هم در موقع مهاجرت بلندن خود را هوا خواه استقلال او کرانی معرفی کرد و در آنجا مجله ای انتشار میداد و از برنامه خود دفاع



می کرد (۱)

(۱) بعدها من در پاریس فهمیدم که آقای کرسٹووتس در ماه مارس ۱۹۱۵ گزارش محرمانه‌ای بوزارت خارجه داده بود و دولت شوروی آن را انتشار داد (آرشیو قرمز شماره‌های ۶۵-۶۶) این گزارش مدرک معتبری است راجع بقیه در پاورقی صفحه ۱۲۰

هیئت قونسولی رشت

نظر باینکه اوضاع دیپلماتیک را شرح میدهم بی‌مورد نمیدانم که بگویم علاوه بر قنسولگری روس قنسولهای انگلیس و فرانسه و ترکیه هم در رشت بودند کمی بندهم بکنفر دوافروش نماینده دولت آلمان شد البته گرفتاریها و مشاغل آنها خیلی کمتر از ما بود. انگلیس تجارت مختصری در شهر رشت داشت و شعبه بانک شاهی هم در آنجا دایر بود. قنسول فرانسه تبعه‌ای در آنجا نداشت ولی تبعه هلن را که مرکب از ۲۰ خانواده و شغلشان وارد کردن نوغان و صنوبر پیله ابریشم بود حمایت میکرد. همه ساله نیز از تجارخانه بزرگی در لیون موسوم به ترای و پاین Terrail et Payen کسانی برای خرید ابریشم برشت می‌آمدند. تبعه ترکیه هم در رشت خیلی کم و آنها هم یونانی و از اهالی بروس Brousse و شغلشان پرورش کرم ابریشم بود.

در موقع اقامت من در رشت قنسولها با هم سازش داشتند ولی قبل از من اوضاع طور دیگر بود و گاهی کدورت و تقاری در میان آنها تولید میشد مثل اینکه وقتی بنا بدرخواست قنسول روس منشی ایرانی قنسولخانه انگلیس بیبانه اینکه در نهضت ضد روسی رشتیان در دسامبر ۱۹۱۱ دستی داشته است توقیف شده بود و موسیور رابینو Rabino قنسول انگلیس هم باین رفتار اعتراض کرده بود ولی از این اعتراض نتیجه نگرفت و خودش هم کمی بعد احضار شد. من نتوانستم موسیور رابینو را خوب بشناسم تازه با او آشنائی پیدا

بهمکاری روس و انگلیس در ایران او در همین تاریخ با همکار انگلیسی خود سیر تونلی Sir. Townley از تهران احضار گردید.

در گزارش خود نقل میکنند که همکاری او با سفیر بریتانی بی اندازه مشکل است و برای حل مسئله پیشنهاد میکنند که تهران بانگلیس واگذار شود و پایتخت ایران را در منطقه بی طرف قرار دهند و ایالات آذربایجان و گیلان و استرآباد در منطقه نفوذ روس قرار گیرند و تحت نظارت فرمانفرمای کل تاشکند و نایب السلطنه تقلیس اداره شوند و جای تعجب است که ژنرال کوروباتکین Kouropatkin هم کمی بعد در گزارشی که در ماه فوریه ۱۹۱۷ بامپراطور روسیه میدهد همین پیشنهاد را میکند و مینویسد بنظر من لازم است ملک طلق بطر کبیر بروسیه عودت یابد یعنی ایالات استرآباد و گیلان و مازندران و مملوه باید با دولت انگلیس کنار آمد و قسمت‌های شمالی ایران را با تبریز و تهران و مشهد تحت الحمايه روس قرارداد (ارشيو قرمز نمره ۳۴) البته این ژنرال خیلی تندروی کرده است.

کرده بودم که رفت. موسیو رابینو کتب زیادی را جمع بگیلان نوشته که باعث شهرت و افتخار او شده است و من غالباً با آنها مراجعه کرده و استفاده میبردم پدرش در تهران مدیر بانک شاهی بود و بهمین جهت زودتر و بهتر بزندگانی ایرانی واقف گردیده بود بعد ها در موقع مهاجرت در انجمن آسیائی پاریس از ملاقات او خوشوقت شدم زیرا که او هم در آنجا عضویت داشت و پس از اشغال پست هائی در مراکش و مصر متقاعد شده بود موسیو رابینو از روی دقت تاریخ گیلان و جغرافیای اداری و اقتصادی آنرا با اروپا شناساند کتاب بزرگی بنام گیلان تألیف کرده است که مانند چند کتاب دیگر او بزبان فرانسه نوشته شده و مطالب بسیار مفیدی دارد و در هر حال برای هر نوع تفحصات آینده مقدمه و شاووده محکمی ریخته است این کتاب یکی از نمونه های خاور شناسی قونسولی است که آنچه را که در خاور در باره کشوری که در آن اقامت دارند باید انجام دادنشان میدهد. گیلان از هر حیث میدان وسیعی برای مطالعات دارد این ایالت بوسیله جبال و جنگلها و باتلاقها از ایران مجزا شده و مدتی بعد از سایر ایالات باسلام گروید و مدتی زیاد بحال استقلال در مقابل مرکز سیاست کشور باقی ماند و بطور قطع تا به مرکز نشد مگر در قرن ۱۶ در زمان سلطنت شاه عباس کبیر و در موقع نهضت آزادیخواهی که عناصر ترقی خواه برضد استبداد شاه مبارزه میکردند گیلان نظر بمجاورت با روسیه که در آنجا مسلمانان قفقازی مخصوصاً بعد از سال ۱۹۰۵ با سرعت زیادی برای بدست آوردن آزادی میکوشیدند و فعالیت ادبی بروز میدادند و روز نامه هائی بسبک نوبن منتشر میکردند و عامه مسلمانان را از خواب غفلت بیدار میکردند بیشتر مایل به تجدید و آزادیخواهی شده و همیشه برای حصول مشروطیت در رأس جنگها قرار داشت.

زندگی اجتماعی

راجم بزندگانی اجتماعی برای من امکان نداشت که اطلاعات زیادی بدست آورم. بطوریکه قبلاً هم اشاره کردم من در موقع بحران سال ۱۹۱۱ برشت وارد شدم که تمام مشروطه خواهان را تبعید کرده بودند و هنوز هم کشمکش هائی وجود داشت.

علاوه بر تماس روزانه که در دفتر قونسولخانه با عامه مردم و مخصوصاً بادهقانان داشتم با مأمورین دولتی و اعیان شهر هم بندرت رفت و آمدی میکردم این ملاقاتها بیشتر جنبه رسمی داشت. گاهی هم مجالس خصوصی و میهمانیها در منزل ما یا دوستان ایرانی تشکیل میشد که من در آنها حضور داشتم.

رجوع شود بقالۀ من زاجع برشت انسیکلوپدی اسلام

اجتماعات خصوصی در شهر یا در باغهای مجاور شهر صورت می گرفت در این مجالس تفریحات ما منحصر بصرف مأکول و مشروب نبود بلکه صحبت های معنوی و ادبی و بذله گوئی هم در کار بود. ایرانیها فوق العاده خوش محضر هستند و در صحبت هم ظرافت بخارج میدهند و مخصوصاً در میان کلام اشعار و مطایبات و ضرب المثل های شیرین ایراد مینمایند و مانند فرانسویان در ترکیب لغات مهارتی دارند و مضامین خوش و کنایات زیادی درست میکنند. مفاخر الدوله فرمان - فرمای گیلان و طالبش در بذله گوئی و مزاح نمونه خوبی بود بخانم من وزیره خانم خطاب میکرد من و خانم بمعاشرت و مصاحبت او رغبتی داشتیم.

بی مناسبت نیست که بطور جمله معترضه چند کلمه ایهم راجع بطباخی ایرانی ذکر کنم بنا بر ضرب المثل معروف (بمن بگوچه میخوری تا بتو بگویم چکونه آدمی هستی) بایده گفت که ایرانی همان طور که در ادبیات لطافت و ظرافت نشان میدهد و بهمین جهت ادبیات او از روی شایستگی در عالم مشهور و مقام بلندیرا احراز کرده در خوراک هم این سلیقه و ذوق را از دست نداده است البته در میات دهقان که بنان لواش و ماست و پنیر یا خر بوزه و غیره قناعت میکنند با اعیان ثروتمند که از انواع نعمت ها متنعم است فرق بسیاری وجود دارد ولی در هر حال چه این خوراک فقیرانه و چه اعیانانه و ممتاز باشد همیشه مطلوب است و مانند خوراک های اهالی چین مثلاً نامطبوع نیست بسا اتفاق افتاده که من در سفره چادر نشینان و روستائیان حاضر بوده ام و همیشه غذای آنها را با لذت خورده ام بطور کلی مطبوخ آنها همیشه پر روغن است و از استعمال ادویه زیاد پرهیز دارند اما با مهارت غذا را با چاشنیهای گوناگون مانند آبنوره و کبر و بلوط یا گردو (فستجان) یا زرشک خشک و غیره لذینو مطبوع میکنند مشروب آنها غالباً دوغ است که با گیاههای مخصوصی آنرا معطر میسازند. این گیاهها در طبخاخی زیاد استعمال میشود در رژیم غذایی گیلان مخصوصاً برنج مصرف میشود که آنرا پخته سرد یا گرم میخورند غالباً دهقان برنج پخته سرد را گلوله کرده باخود بزمزاع میبرد طیور اهلی یا شکاری را کنسرو کرده در عروق سقالی نکاة میدارند از انواع ماهی هم فقط آنهایی را میخورند که فلس داشته باشد و سایر انواع آنرا حرام میدانند مؤسسه - لیانونوزو با قرارداد مخصوصی همه ساله اجازه ماهیگیری در شیلات را بآنها میدهد با این شرط که اگر ماهی از وزن معینی تجاوز کند بمؤسسه واگذار شود. از حیوانات بزرگ اهلی در گیلان گاو میش است که برای شخم زدن بکار میبرند گوشت گاو بسیار کم مصرف میشود و بیشتر گوشت گوسفند را

مصرف میکنند مخصوصاً گوشت بره که بسیار مطلوب است از گوشت خوک که در باطلاها و نیز ارهای گیلان فراوان است استفاده نمیشود زیرا که در مذهب اسلام صرف آن حرام است خوک و گراز بقدری در گیلان فراوان است که غالباً بهزارع برنج خسارت زیادی وارد میآورند و برنج تازه سبز شده را میخورند و روستائیان مجبورند که شب در اطراف مزرعه برنج پاسیانی کنند و با فریاد های عجیب و غریب این حیوانات را دور سازند و اگر احیاناً یکی از آنها را بکشند همانجا خواهد ماند تا پوسیده شود در گیلان انواع سبزی بعمل میآید خیار و خربوزه و هندوانه و بحد و فور است ولی میوه آنجا بخوبی میوه فلاتهای بلند ایران نیست در عوض گیلان تنها ابالتی است که در آن مرکبات فراوان بدست میآید. اخیراً ذکا لاهیجان برای کشت چای آزمایشهایی بعمل آمده و نتیجه مطلوبی داده است و از قراریکه اکنون اطلاع یافته‌ام يك قسمت از چای مصرفی کشور از گیلان و مازندران تأمین شده است. در ایران چای زیاد مصرف میشود در هر دهکده چای خانه‌ای است که آنرا معمولاً قهوه خانه میگویند در اطراف منجیل يك نوع دنبلان میروید که بسیار مطلوب است در جنگلها هم شکار فراوان وجود دارد مخصوصاً قراول که گوشت آن بسیار لذیذ است بهلاوه میتوان ارزاقی که در گیلان نیست از باد کوبه وارد کرد آنها را باکلی پستال می‌آورند که از حقوق گمرکی هم معاف باشد و خلاصه آنکه در مجالس پذیرائی همه نوع اغذیه از خارج و داخل فراهم میشود و چیزی نیست که نتوان در سر میز حاضر کرد.

قنسولخانه رشت هم در مواقع جشنها مراقبت داشت که همه چیز بحد و فور فراهم باشد مخصوصاً در ۶ دسامبر که جشن تولد امپراطور گرفته میشود. حکومت گیلان هم در نوروز که آغاز سال و مطابق است با ۲۲ مارس و موقع اعتدال ربیعی است جشن مفصلی میگرفت. بی مناسبت نمیدانم که چند کلمه ای راجع باین جشن ها ذکر کنم.

در ۶ دسامبر باندازه ای که موقعیت اجازه میداد مراسمی برگزار میشد از قبیل رژه نظامی و مراسم مذهبی و مجالس پذیرائی و مخصوصاً يك مجلس شب نشینی که در آن مهاجرین روسی و بزرگان ایرانی هم دعوت میشدند مراسم مذهبی هم از روی ناچاری در معبد کوچکی که جزء ابنیه قنسولخانه بود و چند نیمکت و صندلی مستعمل داشت انجام می‌یافت بدبختانه با اینکه (M.N) در فراهم کردن این مراسم دقتی بعمل می‌آورد به پیش آمد بدی تصادف کرد توضیح آنکه برای انجام این مراسم از آستارای روس کشیشی را دعوت کرده

بود این خادم خدای جاسوس ماب چون دید در این جا آزاد نیست و اشخاصی را نظر عملیات شخصی او هستند بیهانه اینکه قنصل مبعدر را بنا بر تبدیل کرده است در مراجعت بکشیش مافوق خود شکایت کرده بود که قنصل رشت مشرک و بودائی مذهب است و بخانه خدا احترامی نمیگذارد و قنصل را نظر باینکه چندی در هندوستان بوده بودائی قلمداد کرده بود و در نتیجه در این باب مراسلاتی رد و بدل شد و بالاخره پاسخی قطعی چنین داده شد که این کشیش داعم الخمر بود و سر از پانویسناخت بطوریکه در یکی از ملاقاتهایش با یک نفر روسی جعبه و اکسراجعه خاویار فرض کرده و میخواست از آن تناول نماید و رفتار او موجب حیرت حضار شده بود با این گزارش قضیه خاتمه یافت و از آن پس مراسم مذهبی از برنامه حذف شد. فقط نظامیان مؤمن گاهی نمازی در این معبد کوچک بودائی بجا میآوردند.

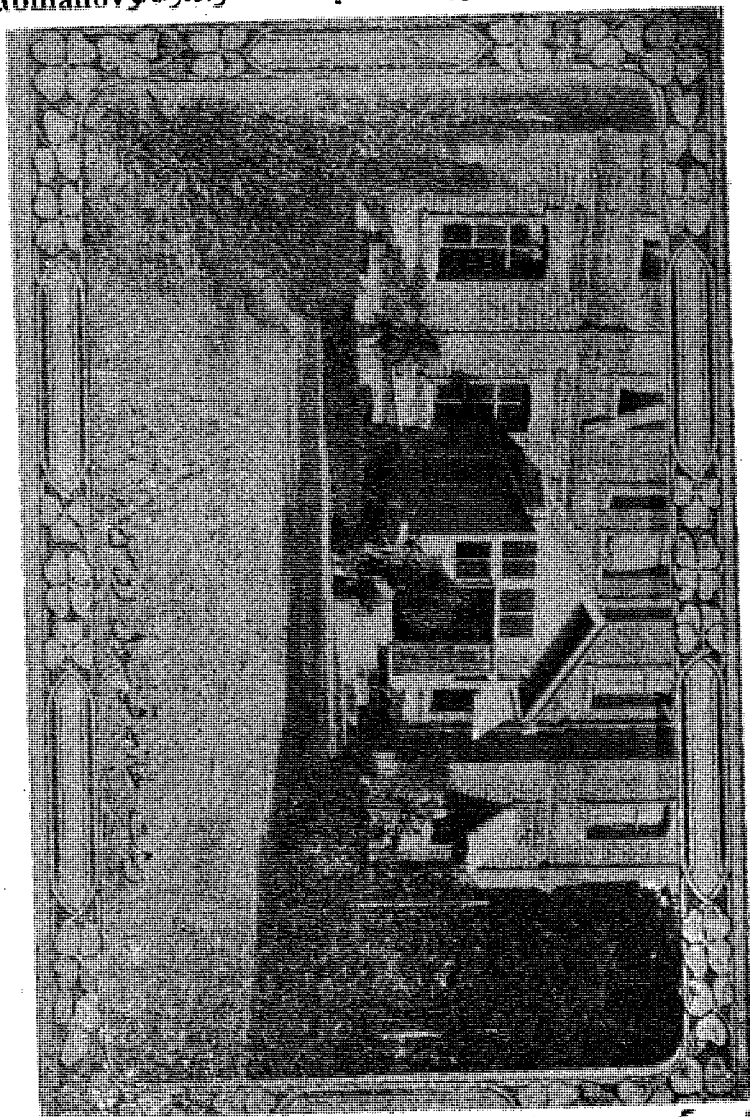
راجع برژه نظامی اشکالی در کار نبود زیرا که نیروی متصرفی روس در رشت حضور داشت و یکدفعه هم برای شکوه ۲۰ نفر از ملاحان دو کشتی روس که در آنزلی لنگر انداخته بودند آوردند که در رژه شرکت کردند. پذیرائی از مهاجرین و مأمورین ایرانی هم بطور مطلوبی بر گزار میشد ایرانیها هم لباس رسمی را دوست دارند و در قنصلخانه باهمین لباس که غرق در نشانهای زیادی است حضور مییافتند و جملات فصیح و خوبی برای تبریک جشن ترکیب نموده و بکار میبردند و من تصدیق میکنم که غالب آنها از دوستان صدیق ما بوده و آرزو داشتند که روابط بین دو کشور همسایه با حسن وجه برقرار باشد (۱)

بالاخره شب نشینی هم در قنصلخانه بطرز خوشی بر گزار میشد عده زیادی میآمدند و باار کستر ایرانی سرگرم بودند از کستر را حکومت از روی لطف و صمیمیت برای ما فراهم میکرد مطربان نیز با رغبت مشغول کار شده و حضار را خوشوقت میکردند و ما هم از آنها اظهار امتنان میکردیم رقص دسته جمعی از گی قزاقان که باحرکت دادن شوشکه انجام میگرفت بی تماشا نبود و موجب تفریح خاطر همکاران خارجی ما بود و از آن محظوظ میشدند. این شب نشینی بسیار مطبوع بود مخصوصاً از وقتیکه (M.N) یک مهتابی وسیع شیشه داری برای اینکار بمنزل خود اضافه کرد که بر از نباتات گوناگون بود و شام هم روی میزهای

(۱) ششم دسامبر بقدری اهمیت داشت که قنصلخانه مدتی قبل از موقع مشغول فراهم ساختن مقدمات این جشن بود بطوریکه قنصل جده چند روز پیش من مانده بوزارت خارجه تلگراف مضحکی کرده بود که ششم دسامبر نزدیک شده و من شراب شامپانی ندارم

-۱۲۵-

کوچک صرف میشد یک دینامو هم موقتاً در روی مهتابی نصب میگردید که تمام محوطه را بخوبی روشن میساخت و بر شکوه آن میافزود تمام این تشریفات در سال ۱۹۱۳ برای دوره سلطنت سیصدساله خانواده رومانو **Romanov**



فراهم میگردید و همه ساله تجدید میشد. هیچکس در آن موقع نمیتوانست پیش

بیشی کند که چهار سال بعد این خانواده با عظمت سقوط خواهد کرد و کشور امپراطوری روبرویرانی خواهد گذارد اتفاقاً نیروی نظامی روسی هم در رشت رژیمان قزاق ترك (Terek) بود که نیاکان آنها در سه قرن پیش کومک شایانی کردند تا خانواده رمانو بسطنت روسیه برسد. یکدسته از این قزاقان هم برای افتخار حضور در این جشن بسن پطرز بورغ احضار شده بودند. همکاری آنها بنفع خانواده رمانو در سال ۱۹۱۳ کمالا در رشت محسوس بود. از چیز هایی که من بعنوان یادگار نگاهداشته‌ام یکی هم مدالی است از تصویر نیم رخ میخائیل فدروویچ Mikhail . Fedorovitch که خانواده سیصد ساله رومانورا بخاطر میآورد اولین شخص این خانواده میخائیل نام داشته و آخرین آنها نیکلای دوم بود. باری هر گونه تنقیدی که از این خانواده بشود من دفاع نخواهم کرد اما این نکته مسلم است که روسیه عظمت مقام خود را بوسیله این سلسله بدست آورده است.

اکنون موقع آنست که شمه ای هم از جشن بهاری نوروز ایرانی ذکر کنم. این جشن از بقایای مراسم باستانی این کشور است و بمذهب اسلام ربطی ندارد زیرا که هیچگونه مدرکی نیست که بتوان آنرا با اسلام مربوط کرد بر عکس مراسم و تشریفات آن عقاید و عادات باستانی این کشور را بیاد میآورد. بدیهی است که این تشریفات بنا بر اصول الوهیت قوای طبیعی و پرستش اشعه روان بخش آفتاب بهرور زمان بوجود آمده است و بقایای همان عقاید کهن است که هنوز هم گاهی اظهار وجود میکند و یکی از دلایل اثبات آن مراسمی است که در چهارشنبه آخر سال در همه جای ایران صورت میگیرد. شب چهارشنبه آتش زیادی در منازل و معابر افروخته و مردان و زنان جوان حتی گاهی پیران هم از روی آن جستن میکنند این رسم شبیه است به مراسمی که در مغرب در جشن سنت ژان بجا میآورند. این روز را چهارشنبه سرخی هم میگویند شاید این نام را بمناسبت رنگ آتش بآن داده اند. دلیل دیگر قدمت جشن نوروز این است که در شب قبل از آن سفره ای باید گسترده شود که علاوه بر انواع شربنی و خوراکی هفت چیز در آن یافت شود که حرف اول آنها سین باشد و معمولاً آنرا سفره هفت سین میگویند و بیاد بود هفت فرشته مقرب اهور مزدا که آنها را امشاسپندان مینامند فراهم میسازند در میان این سفره ظرفی هم باید باشد که در آن دانه های گندم و جو یا سایر حبوبات سبز شده باشد. در عید پاک روسیه هم عاداتی شبیه باین مراسم دیده میشود بهر حال این تشریفات نشان میدهد که این جشن در موقع بیداری طبیعت گرفته

میگردد و از این آتش بازیها نیروی حرارت آفتاب را درخواست میکنند.
 خلاصه جشن نوروز چند روزی وقت ما را میگذرد زیرا که نه فقط بایستی بالباس رسمی در سلام حکومتی حاضر شد که بمحض ورود ما موزیک سرود ملی روس را آغاز میکرد. بلکه بایستی بدیدن تمام اعیان و اشراف شهر هم رفت زیرا که نوروز بزرگترین اعیاد ملی ایران است و ملاقاتها هم خالی از تکلف نیست و باید بتشریفات خاصی تسلیم شد پس از آنکه با عبارات فصیح تبریک جشن گفته شد باید مفصلاً بصحبت پرداخت و بصاحب منزل علاقه و مهری نشان داد خوردن شیرینی و صرف چای و قهوه هم تا اندازه ای اجباری است.

بالاخره شب هم باید در مجلس پذیرائی حکومت حضور یافت که اسباب سرگرمی از هر حیث فراهم است از قبیل مطرب و مشروب و ما کول و مخصوصاً آتش بازی که ایرانیان در فراهم کردن آن مهارت فوق العاده ای دارند. مطربان بنواختن تار و تنبک و سایر آلات موسیقی مشغولند و پسرهای کوچک بتقلید دختران کیسوان بلندی دارند و با آهنگ ساز میرقصند این سرگرمیها در نظر ما غریبها بکنواخت است اما اگر زبان فارسی را بدانیم کسل نمیشویم در این نوع مجالس صحبت قطع نمیشود مدعوبین غالباً باهوش و چرب زبان و حاضر جواب و لطیفه گو هستند و در خوش محضری بینظیرند انسان با رغبت بسخنان آنها گوش میدهد و لذت میبرد.

خلاصه تماس من با اجتماعات ایرانی منحصر به واردی که اشاره کردم نبود موارد دیگری هم بوده است که بسیار مطبوع و بمن خوش گذشته است در رشت نمایش های دائمی وجود نداشت اما گاهی که نمایش میدادند من در آن حضور مییافتم. رفتن من فقط برای این نبود که بگفتگوی بازیگران گوش داده و معلومات فارسی خود را تکمیل کنم بلکه بازی آنها هم که با مهارت صورت میگرفت قابل توجه و تماشائی بود رل زنان را هم مردان بازی میکردند در خاطر دارم که این پسر ها از فرانسه ترجمه شده و نشانی میداد که ایرانیها نمایشنامه های فرانسه را می پسندند وقتی هم در نمایشی حاضر شدم که پسر آن ابتکاری بود و نتایج بدعادت بمسکرات را مجسم می نمود و جنبه تعلیم و تربیتی داشت و قهرمان الکلی را در تهران نشان میداد که بواسطه این عادت بعاقبت بدی دچار گردید باید اقرار کنم که اگر در این نمایش ها حاضر نمیشدم ممکن نبود که باصطلاحات و عباراتی که بقول طهرانیان داشها ولاتها استعمال میکنند آشنا گردم بعد هم با نویسنده این پسر ابتکاری

نظر نااهمیت خاصی که داشت

که جوان آموزگاری بود آشنا شدم و نسخه آنرا بمن داد که رونوشتی از آن برای پرفسور ژو کوسکی ایران شناس و استاد خودم فرستادم تا نمونه بیس-های ابتکاری ایران را ببیند (۱) از اینها گذشته نمایشهای عمومی دیگری هم همه ساله بعنوان تئزیه در ماههای عزای محرم و صفر داده میشد در این نمایشها وقایع حزن آور کشته شدن حسن و حسین و سایر فرزندان علی خلیفه پیغمبر را مجسم میکردند و تماشاچیان مخصوصاً از آنها احساسات حزن انگیزی بروز میدادند و فریادها میکشیدند و گریه میکردند و بر سر و سینه میزدند بستگی ایرانی بعلی داماد پیغمبر که اولاد و اعقاب او در جنگهای با بنی امیه بقتل رسیدند یکی از موضوعهای فکری خصوصی ایرانی است که علل مذهبی و سیاسی در آن دخالت دارد و موجب آن شده است که بشیعه ایرانی در اسلام مقام خاصی بدهد اگرچه بطور کلی اسلام مذهب عمومی و جهانگیر تصور میشود که باید نژاد های مختلف را بایک نوع اخوت مسلمانی در آغوش خود پناه دهد اما ایران پس از مغلوب شدن از اعراب باین نکته توجهی نکرد و بواسطه قبول تشیع خصائص ایرانی خود را حفظ کرد.

در دو ماه محرم و صفر مجالس روضه خوانی زیادی در همه جای ایران منعقد می گردد و ذاکرین متخصص سرگذشت تاریخی خانواده علی را با نظم و نثر روی منبر شرح میدهند و حضار می گیرند. روضه خوانی یکنوع عبادت محسوب میشود. برای تئزیه بناهای مخصوصی ساخته شده که آنها را تکیه یا حسینیه میگویند این بنا معمولاً مربع و در اطراف آن طاقنماهایی است که در این موقع تزیین و مفروش شده و حضار در آنها می نشینند. گذشته از این اجتماعات و نمایشهای مذهبی گاهی هم نمایشهای عمومی ورزشی داده میشود جنگ گاومیشان که در کیلان و رزو جنگ میگویند گویا منحصر باین ایالت باشد این جنگی است که در موقع معین فراهم میکنند من گاهی در این نمایش حضور پیدا میکردم. خانه ای که ما را در آن دعوت کرده بودند منظره جشنی را داشت گالری که ما را در آن جای دادند با قالیچه و پارچه های ابریشمین آرایش یافته بود. در مقابل گالری باغچه ای بود که برای میسان جنگ معین کرده بودند. دهقانان بنوبه گاومیشهای خود را از دو طرف مقابل وارد میدان

(۱) تصور میکنم اولین بیس فارسی شده که در ایران به معرض نمایش گذارده شد کمیدی مشهور روسی بود بعنوان گول روزر **Gogol Revezor** که اخلاق اداری دوس را قبل از اصلاحات مجسم میکرد و در ایرانها تأثیر مطلوبی داشت

میگردند. حیوانات فریاد میزدند و زمین را با پای خود میخراشیدند و صاحبان خود را که مأیوسانه محکم بافسار آنها چسبیده بودند بدنبال میکشیدند همینکه گاویشان در میدان بهم نزدیک میشدند سرها را بزر انداخته بهم حمله می کردند و شاخ و شاخ حریف انداخته کشمکش سختی در میان آنها روی میداد و با تمام نیروی خود بهم فشار وارد میآوردند، در اطراف میدان هم تماشاچیان دایره وار ایستاده و با فریادهای عجیب و غریبی حیوانات را تشجیم میکردند و چون حیوانات در حین جنگ و کشمکش بدایره نزدیک میشدند جمعیت فرار میکرد پس از مدتی بالاخره یکی از این دو حیوان شکست خورده و با قدم های سنگین از میدان میگریخت در این موقع صاحب گاو میش فاتح افسار آنرا گرفته بطرف گالری نزدیک میشد و در حالیکه اشعار حماسی میخواند پولها و دستمالهای ابریشمی که تماشاچیان از هر طرف برای او می انداختند جمع میکرد گاو میشان در آغاز کار حالت جنگی نداشتند و صاحبان آنها افسارشان را حرکت داده و باصداها و حرکات مخصوصی آنها را تحریک بچنگ میکردند اما همینکه میدان جنگ بوسیله گاو میشان قبلی کنده شده و پراز خاک بود حیوانات تازه وارد کمتر خونسردی بروز میدادند بلکه شتاب داشتند در محلی که بیشتر خاک زیر و رو شده موضع بگیرند و از بو کردن خاک تحریک میشدند و فوراً با حریف شاخ و شاخ میگردیدند. من در هیچ جای ایران غیر از گیلان ندیدم که گاو میشانرا بچنگ اندازند اما چنگ قوچها در غالب جاها معمول بود.

کشتی گرفتن مردان نیز در ایران شیوع دارد این نوع ورزش تشکیلات دقیق و منظمی دارد و از زمانهای بسیار دور در این کشور معمول بوده است. در رشت راجع باین موضوع چیزی ننشیدم ولی میدانم که در تهران و سایر شهرهای ایران باشگاههای ورزشی وجود دارد که آنها را زورخانه میگویند در آنجا ورزشکاران نظم و ترتیب خاصی دارند و باید مدتی تدریجات مقدماتی بکنند تا پهلوان شوند یعنی باصطلاح خودشان باید زمان نوچه گی را در تحت تعلیمات استادان فن بگذرانند و مانند سایر صنایع باید مدتی مراحل شاگردی را طی کنند تا بدرجه استادی برسند.

از جمله بازیهای سرگرم کننده عمومی بند بازی است که بازیگران با مهارت تامی در روی طناب در هوا بازی میکنند مارگیری هم که بوسیله اشخاص مخصوص صورت میگیرد بی تماشا نیست من در طهران این نوع هنر مندی را دیدم و مارگیری را در خانه یکی از دوستانم دعوت کرده بودند این مرد پس از آنکه با دقت اطراف حیاط را بازرسی کرد گفت در حیاطی که بچه بازی

میکنند ماری است گفتیم اورا بگیرد افسونگر نی کوچکی از جیب خود بیرون آورده شروع بزبان کرد و ظولی نکشید که مار را از سوراخ دیوار بیرون آورد اما آن یکنوع مار آبی بی اذیتی بود بدم از کیسه خود انواع مارهای موذی را بیرون آورد و نمایشهایی داد مارها را با صدای نی برقص میآورد یعنی روی دم بلند شده و تنه خود را بر است و چپ با آهنگ نی حرکت میدادند مارگیر آنها را بدور گردن خود می پیچید و گاهی هم سر آنها را در دهان خود میبرد و با آنها بازی میکرد بدیهی است که قبلا دندانهای زهر دار آنها را از دهانشان بیرون آورده بود در گیلان مارهای گوناگون سیاه و سفید و کوچک و درشت وجود دارد که موجب وحشت تازه وارد میکردند ولی موذی نیستند نوع خطرناک مار در ایران نوعی از افعی است که موسوم است به مار گرزه این مار بسیار چالاک است میکوبند اگر آسبی سهواً بلا اذیتی برساند با جست و خیز های زیادی تا مدتی اسب را تعقیب میکنند.

حیوانات گیلان شایستگی آنها دارند که راجع بآنها شرح مبسوطی داده شود ولی این شرح را قلمی غیر از قلم من باید به تحریر آورد. عیب بزرگ تحصیلات روسیه در مدارس متوسل این بود که در برنامه جانی برای علوم طبیعی نگذاشته بودند و وقت محصلین بیشتر صرف یاد گرفتن زبانهای یونانی و لاتین میشد و علوم طبیعی را در مدارس مخصوصی تدریس میکردند بسی تأسف داشتیم که در موقع اقامت در ایران که غالباً انسان در زندگانی با طبیعت تماس دارد از این معلومات بی بهره بودم علوم طبیعی برای من کتاب بسته ای بود حتی اطلاعات ابتدائی هم از آن نداشتم. گیلان از حیث انواع شکار بر سایر ایالات ایران بر تری دارد زیرا که آب و نباتات گوناگون در آنجا وجود دارد و فواید بسیار است. فضای مرداب انزلی بمنزله موزه طبیعی است در آنجا انواع مختلف طیور آبی را با استثنای مرغ غواص میتوان دید مانند مرغ سقا و لکلمک و غاز و اردک و حواصل و غیره. در مزارع برنج مرغ بلوه و در جنگل قرقاول فراوان است از مرغان شکاری که کس دیده میشود که با کردن عربان در ساحل بحر خزر در طیران و سرگرم شکار است از چهار پایان وحشی شغال بعد و فوفور وجود دارد بمحض اینکه هوا رو بتاریکی میرفت در حوالی قنسولخانه کنسرت آنها آغاز میشد و بدون خستگی تا نزدیکی صبح بزوزه کشیدن ادامه میدادند گفتار و روباه هم زیاد دیده میشود و لوترها (سک آبی) بواسطه فراوانی ماهی بسهوات تیش میکنند در کوهستان مشجر انواع گوزن و گوسفندان وحشی برای شکار موجود است حیوانات سبب نیز از قبیل ببر و پلنگ و گرگ در کوهستان و جنگل هستند بپرازنواحی مجاور قفقاز و ماوراء بحر خزر بگیلان

میآید یعنی در موقعیکه زمستان آن نواحی سخت شود بنواحی گیلان روی میآورد. پوست این حیوانات در گیلان چندان بهائی ندارد و ما توانستیم از انواع آنها تهیه کنیم. همین چندکلمه برای تعریف گیلان کافی است و برای شکارچیان و صیادان ماهی بمنزله بهشت بر نعمتی است اما من اقرار میکنم که نه آن بودم و نه این فقط از گردش با تفنگ خوش بودم و بشدت اتفاق میافتاد که از گردش با شکاری مراجعت کنم. میل داشتم که صبح بسیار زود بطرف مردابی حرکت کنم مرداب در گیلان زیاد دیده میشود که معمولاً آنرا استخر میگویند در این جاها شکار ممنوع است فقط کسانیکه اجازه دارند شب در تاریکی کمین میکنند و همینکه هوا کمی روشن شد مرغابیان را شکار میکنند شکارچیان در قایق هستند و مرغابیان با اطمینان بقایق نزدیک میشوند و میتوان بسهولت بشکار آنها پرداخت. گاهی هم بادرشکه در ساحل دریا گردش میکردم و تیری بطرف اردکها که در چند متر فاصله در روی دریا استراحت کرده بودند رها میکردم. این نکته را هم باید تذکر دهم که شکارچیان از بیانات من نباید اطمینان حاصل کنند که میتوان بسهولت چنته شکاری را بر کرد بلکه مقصودم این است که عاشقان شکار ممکن است باسانی بمطلوب برسند. در موقعه را در خاطر دارم که برخورد با شکار در من تأثیری داشت. یکی آنکه روزی با اتومبیل در کنار سفید رود که جاده بیچ و خم زیادی دارد گردش میکردیم غفلتاً در پیچی که زیر آن دامنه پراز خاری بطرف دره ممتد بود بروباه آبی رنگ بسیار قشنگی برخوردیم این حیوان که شاید بواسطه درخشندگی اتومبیل خیره شده بود لحظه ای بیحرکت ماند قزاقی که پهلوی شو فر نشسته بود فوراً بیرون جسته و تیری بطرف آن انداخت ولی من برای بیرون آوردن تفنگ فرصت تیراندازی نداشتم خلاصه روباه که شاید از تیر قزاق مجروح گردید در خارستان ناپدید شد و هر قدر ما بجستجو پرداختیم نتوانستیم او را بدست آوریم و خانم من از فقدان آن اظهار تأسف زیادی کرد.

یکروز هم بار فیق با وفای خودم حاجی ابراهیم از قونسولخانه بهزم گردش بیرون آمدیم و در فاصله کمی از قونسولخانه در کنار جنگلی که قرقاول زیاد داشت توقف کردیم نمیدانم من در چه موضوعی فکر میکردم که متوجه اطراف نبودم ناگهان دیدم رنگ از روی حاجی پریده و در نهایت ضعف و سستی تفنگ خود را با گلوله پر میزند زیرا که تفنگ های ما برای شکار قرقاول با ساچمه پر بود حاجی بدون اینکه حرفی بزند با سر خود اشاره بطرفی کرد من دیدم تقریباً در فاصله ۱۵ متری گراز قوی هیکنلی در حالیکه چند توله همراه

داشت دندانهای خود را با درختی تیز میگرد و از دهانش کف بزمین میریخت خوشبختانه باد از طرف ما نمیوزید که گراز بوی مارا حس کند و لحظه ای بعد با توله های خود براه افتاد و از ما دور شده مینکه فاصله زیادی از ما پیدا کرد حاجی بزبان آمد و گفت بخیر گذشت از خطر جستیم زیرا که گراز ماده وقتیکه بچه داشته باشد بسیار خطرناک است و بیومی ندارد که بانهایت بیباکی بانسان حمله ور شود دندانهای گراز بلند و نوك تیز است و مانند حر به خطرناکی است گاهی دهقانان دندانهای آنرا بشکل صلیب در حلقه فلزی متصل کرده و مانند تعویذ بگردن اسب میآویزند. در خاطر دارم که روزی دو توله گراز برای ما آوردند که خیلی کوچک و بدنشان خطوط نوار مانند سفیدی داشت، چون این حیوانات در طویله پرورش مییافتند زود رام شده و غالباً بدیدن آنها سر گرم بودیم و با اسبان نیز انس گرفته بودند و هر وقت که ما میخواستیم با درشکه حرکت کنیم میخواستند همراه اسبان بیایند و ناچار آنها را قهرماً بطویله بر میگردانندیم زیرا که این نوع اسکورت در برنامه تشریفات خ-روج قنسول پیش بینی نشده بود خلاصه همینکه بزرگ شدند بیباغ سبزی کاری ماحمله کرده و آنرا ویران میگردند و ما ناچار آنها را کشتیم و نیز شغالی را هم برای ما آوردند که مدتی آنرا نگاهداشتیم این حیوان کاملاً مانوس شده و با سگها بازی میکرد نام آنرا گیلان گذارده بودیم اما روزی دیدیم که گیلان غریزه وحشیانه خود را بروز داد و نزدیک بود یکی از رفقای کوچک خود را خفه کند و ما مجبور شدیم که آنرا تبعید کنیم باری بطوریکه قبلاً هم اشاره کردم من روحاً شکارچی نبودم و تفنگ برای من بهانه ای بود که پس از ساعات طولانی کارهای دفتری از خرمن کاغذها کناره گرفته در بیرون شهر گردشی بکنم

منظره گیلان

منظره گیلان با مناظر سایر ایالات ایران بکلی متفاوت است در سایر ایالات همه جا در روی فلانهای مرتفع رنگ زمین در زیر آفتاب سوزان مایل بزردی و شبیه است بیوست آهو. حیات ظهرو و بروزی ندارد مگر در فواصل زیاد یعنی در واحه ها که منظره سبز آن جالب توجه است آب و سبزه در نظر ایرانی عوامل ایجاد سعادت جاودانی بشمار میرود و با هیچگونه منظری قابل مقایسه نیست بهمان اندازه که ما از یک چیز نادرا الوجود که با اشکال زیادی بآن رسیده باشیم لذت میبریم ایرانی هم ساعتها در کنار جویبار و سایه درختی بخوشوقتی بسر میبرد نزهت و طراوت باغهای ایران مربوط است بهمهارت و استادی که آب را بانظم و ترتیب در آنها جاری سازند گاهی آب در جدولهای

کوچک قشنگ که با آجرهای کاشی مینامی ساخته اند روان است و گاهی هم در سطوح پروسهت مانند حوض و استخر نمایشی دارد حوضها در زمینهای بست و بلند که مخصوصاً بشکل پله کان درست کرده اند قرارداد آب باید همیشه برای تکمیل منظر و تفریح خاطر در زیر نظر باشد طبیعت در چنین آسایشگاهها در میان چهار دیوار محبوس است و حالت آزاد و اختیاری ندارد. هر چه در آنجا دیده میشود حاصل دست انسان است که مطابق نقشه و سلیقه خود تنظیم کرده است تا بقدر امکان سرور آور و نشاط انگیز باشد بی مناسبت نیست یاد آور شوم که کلمه بارادی (پارادیس - فردوس) یعنی بهشت از ایران باستان توسط زبان عبری بمان رسیده است این پارکها از زمانهای بسیار قدیم در ایران ساخته میشده و بعضی از آنها باندازه ای بزرگ بوده که در آن انواع شکار پرورش میداده اند تا مالک آن بتواند از لذت شکار کردن هم بهره ور باشد. از طرفی هم باید دید که نفوذ عرب در این مورد چه کرده است؟ ما میدانیم که ایران پس از قبول اسلام توسعه زندگی شهر نشینی را با عراب مدیون است ساختن شهرها نه فقط برای احاطه و حفظ عمارت سلاطین و امراء بوده بلکه حجره های آن هم بمنظور تجارت و صنعت بکار میرفته است میتوان فرض کرد که اعراب فاتح که آنها را ایرانیان بیابان گرد و سوسمار خوار خطاب می کنند در تاخت و تازهای خود این باغها را پسندیده و در آنها ساکن شده اند و بعد مطابق انبیه مسلمانان باشکال هندسی منظمی در آورده باشند البته من بطور قطع در این باب اطلاعی ندارم این فکرو وقتی از خاطر من گذشت که شرحی را در کتابی میخواندم که برادران تارو. Tharaud در وصف باغهای مراکش نوشته بودند. توصیفی که این کتاب از باغهای مراکش میکرد با باغهایی که من در اصفهان و تهران و کاشان و غیره قبلاً دیده بودم مطابقت داشت.

بعضی هم گفته اند که منظره فلاتهای مرتفع ایران بواسطه ه-وای خشک و صاف در ارتفاعات زیاد دورنمایی را نمایش میدهد که اطراف آن شفاف و رنگهای آن مجزا و متمایز است و شاید همین دورنما در نقشه فرشهای ایرانی تأثیر و دخالت داشته است از آن جمله است R. P. poidebard که در کتابی بعنوان (در چهار راه جاده های ایران) این شرح را نوشته است ولی باید گفت که قضاوت ما راجع به فرشهای تازه است و نمونه ای موجود نیست که پیش از قرن ۱۶ باشد راست است که مینیاتورهای آنها بما اجازه میدهند که از این حدود تاریخی جلوتر برویم اما این

مسئله هم مسلم است که صنعت ایرانی در يك گذشته بسیار دزوری غوطه و راست و نمیتوان در روابط نقشه ها و رنگ آمیزی فرشها با دورنمای طبیعی فرض مثبتی کرد.

فوائد گانی روستائی

دزهر حال قدر مسلم این است که اگر چنین فرضی واقعیت داشته باشد این نقشه ها و رنگ آمیزها نبایستی از دورنمای گیلان اقتباس شده باشد زیرا که در اینجا طبیعت بسیار متظاهر و آزاد است گیاه در اینجا آزاد و خودسر و تابع هیچگونه نظم و ترتیبی نیست و همه چارها تصرف کرده است در گیلان انسان باید دائماً با طبیعت مبارزه کند دهقان هیچوقت بدون داشتن داس بمزرعه نیرود زیرا که لازم است پیوسته در میان علف زارهای برای خود باز کند در مزارع باید با گیاههای خود رو بجنگد و آنها را ریشه کن کند مجاری آب هم اگر جزئی غفلتی بشود فوراً از علف مسدود میگردد. در اینجا گیاه خود رو در کمین است تا کوچکترین زمینی را که از نظر دور افتاده است تصرف نماید. خلاصه زحمت زارع زیاد است دهقان گیلک شعری میخواند که معنی آن این است: بهار میآید و با اوسه غم همراه است: پرورش کرم ابریشم کار کردن در مزارع برنج فکر معشوقه. مزرعه برنج کاری اگر بموقع تصفیه و مواظبت نشود چندی بعد تولید اشکال میکند زیرا که ریشه کن کردن گیاه کار بسیار سختی است و چنین مزرعه ای مانند دل معشوقه نسبت بزراع وفادار نخواهد ماند کرم ابریشم نیز مانند دلبر طنازی هوسناک است و تربیت آن توجه و مواظبت زیادی لازم دارد ابتدا باید تخم آنرا در کیسه کوچکی در زیر لباس مماس با بدن نگاهداشت تا از حرارت بدن شکفته شود و پس از بیرون آمدن از تخم نظر باینکه کرم کوچک در خوراک حریم است باید جیره آنرا از برگ درخت توت همیشه آماده داشت و از هوای ملایم در بناه گذارد و بسا کارهای دقیق دیگر که همه بسختی انجام میگیرد.

کشت برنج یکی از کارهای اساسی زارع گیلانی است ابتدا نهال لطیف تازه روئیده آنرا نشا میکنند این نهال بتدریج نمومیکند و سرانجام زرد رنگ شده و خوشه خود را متمایل مینماید. دهقان پس از شخم زدن مزرعه را آب میدهد و پس از آن در گل راه رفته و زمین را آماده کشت میکند خارها و علف های هرزه را از ریشه در میآورد و زمین را با غلظک سنگی صاف و مسطح میسازد. بقیه کارها مربوط بزنان است که نهال را نشا کرده و همه روزه علف هارا از ریشه در آورند همینکه محصول رسید باز زن باید

شلتوك را بکوبد و پاك كند تا برنج بدست آید برای اینكار شلتوك را در هاونی ریخته و اهرمی را که در سر آن قطعه چوب بزرگی قرار دارد با پاهای خود بحرکت در میآورد و شلتوك را میکوبد .

موقع برنج کاری بی تماشا نیست مردان و بیشتر زنان دیده میشوند که در مزارع خم شده و نهال را میکارند و غالباً سرودهای محلی را با آهنگ خوشی میخوانند. مزارع بوسیله درختان یا برآمدگی زمین و مجاری آب از یکدیگر مجزا میشود . خانه های دهکده بهم متصل نیست و فواصل زیادی در میان آنها موجود است بام خانه بساقه برنج پوشیده شده و دامنه آن از سه طرف بطور سراشیب بزمین میرسد و از طرفی که باز است راهروی در آن دیده میشود این خانه ها مرا ایاد کلبه های افریقائی میانداخت .

این بناهای پوشالی غالباً از چندین درخت احاطه شده که اغلب درختان توت هستند دهقان گیلک نه تنها بزراعت برنج میپردازد بلکه تربیت کرم ابریشم نیز از وظایف ضروری او است در پهلوی درختان کهن نهال دانی هم هست که در آن نهال های کوچک توت دیده میشود ، برای تربیت کرم ابریشم بنای ساخته شده که تقریباً بشکل ساختمانهای بدوی و موسوم به تله بار است و در مجاورت خانه واقع گردیده باغچه سبزی کاری نیز هست که در آن انواع سبزی وخیار و کدو کاشته اند قسمتی از خانه هم جایگاه حیوانات است در گیلان حیوانات اهلی کم دیده میشود من در آنجا هیچوقت بگله ای از حیوانات بر نخوردم در دعاوی دهقانی راجع بحیوانات غالباً صحبت از نصف و حتی ربع گاو کاری است که دو یا چهار نفر بشرکت مالک هستند و هر یک بنوبت باید از این گاو برای شخم زدن استفاده کنند در روزهای بازاری مخصوصاً پس از بدست آمدن برنج و پیله ابریشم هیجانی در دهقانان تولید میگردد و بطور دسته جمعی یا انفرادی بطرف شهر رشت میآیند در حالیکه چوبی روی شانه ها گذارده اند که بدو طرف آن زنبیل های بزرگ پر از برنج یا پیله ابریشم آویخته است این زنبیل ها را بزبان گیلکی چن میگویند پیله ها را معمولاً بمقاطعہ کاران که برای آنها تخم کرم ابریشم فراهم کرده اند میفروشند . خریداران غالباً یونانی بودند که در رشت بنگاههایی داشتند و کرم پیله را در کوره های مخصوصی با حرارت کشته و ابریشم آنرا در پشت هایی که برای اینکار داشتند باز میگردند دهقان گیلک استحکام بدنی زیادی ندارد زیرا که پشه مالاریا در مزارع بانالقی برنج کاری زیاد است و دهقانان عموماً بابت مرض مبتلا هستند اگر چه برور زمان از تب معاف شده اند ولی اثر مالاریا در آنها باقی است و همیشه



زرد رنگ و ضعیف اند. اگر چه طبیعت با گیلک مساعدت کرده و دارای آب فراوان و آفتاب و زمین حاصلخیز است (بر عکس سایر ایالات ایران که انسان باید تلاش زیادی بکند تا مختصر آبی برای زراعت تهیه کند) و ای اهالی بواسطه آب و هوای بدهمیشه سست و ناتوان هستند ضرب المثلی هم در ایران رایج است که میگویند اگر مرض میخواهی برو بگیلان. از رشتیهائی که بوطن خود دل بستگی دارند شنیدم که میگفتند این ضرب المثل درست نیست و صحیح آن این است: اگر مرز میخواهی برو گیلان و مقصود از مرز برآمدگی زمین های مزروع است. بهر حال من قاضی نیستم که در این نوع مشاجرات دخالت و قضایوت کنم و یقین دارم که زارع گیلک توانائی ندارد که بشخصه از عهده وظائف خود برآید باین دلیل که همه ساله در موقم کارهای زراعتی اشخاص مزدور از خلخال که ولایتی است در ۱۵۰ کیلومتری جنوب غربی گیلان و در فلات مرتفعی واقع است برشت میآیند و در کشت و برداشت محصول بدهقانان کومک میکنند. خلخال بطور کافی از مزایای طبیعت بهره ورنیست و سکنه آن همیشه دچار قحطی است. در موقمیکه شرح مسافرت خود را با کاروان از تبریز بقزوین در ماه ۱۹۱۸ خواهم داد باز هم راجع بخلخال صحبت خواهم کرد. باری اهالی خلخال برای گریز از قحطی

هفته ساله بطرف گیلان روی میآورند و این خود يك نمونه اجتماعی قابل کوشی است که من فرصت غور در آنرا نداشته ام . تعیین تاریخ این مهاجرت فصلی شایان توجه است و نمیتوان فهمید که در صورت نبودن کومک خلخال گیلان قیلاچه میکرده است . ممکن است فرض کرد که این مهاجرت خلخالی ها بگیلان از موقعی شروع شد که برنج کاری در گیلان توسعه یافته است یعنی در اواسط قرن ۱۹ که ایران در اوضاع اقتصادی تغییر شکل حاصل کرده است و در صدد برآمده که برای مازاد محصول خود مدخلی پیدا کند البته این توسعه اقتصادی از وقتی شروع شد که خط آهن قفقاز واسطه انتقال محصول ایران بطرف بندر باتوم و بحر اسود گردیده است و پیش از آن این عمل با زحمت از راه کاروانی تاریخی که ایرانرا بطرا بوزان اتصال میداد صورت میگرفت و از میان کشور ارمنستان عبور میکرد . لازم است بوضع اجتماعی گیلان هم رسیدگی شود که آیا جمعیت آن در طی قرن ۱۹ اضافه شده یا تقلیل یافته است ؟ بدبختانه این رسیدگی در ایران بعدم اطلاعات مکفی احصائیه بر میخورد . فقط بطور کلی میدانیم که جمعیت گیلان بواسطه پیش آمدهای تاریخی نامساعد رو بقصان رفته است . با فقدان احصائیه میتوان بدفاتر مالیات ارضی گیلان مراجعه کرد زیرا که چنین دفاتری بواسطه همکاری مستوفیان که مأموریشان برای اخذ مالیات موروثی بوده روشن تر و اطمینان بخش است و این کار برای جوانان محصل حقوق در نوشتن تزه های خود موضوع بسیار خوبی است پاره ای از این جوانان راجع به این موضوع مطالب سودمندی جمع آوری کرده و باعث شناسائی کشور خود شده اند . این نکته را هم باید دانست که مستوفیان در هر بیست یا سی سال بدفاتر مالیات ارضی مراجعه کرده و آنها را بر طبق مقتضیات زمان و اوضاع آن اصلاح میکردند و باصطلاح خودشان بنیچه جدیدی تنظیم میکردند و چون بهتر از این دفاتر مدرکی در دست نیست باید ارزش آنها را دانست و با مطالعه دقیق نتایج مفیدی از آنها استخراج کرد .

اگرچه مزارع برنج کاری گیلان مرا از مطلب دور انداخت و بدون اراده در مبحث جغرافیه ای انسانی وارد شدم ولی ایراد این مقدمه را برای خواننده خالی از فایده ندانستم اکنون بر میگردم بجزغرافیای اختصاری خود و راجع باختلاف اساسی گیلان با فلاتهای مرتفع ایران صحبت میکنم . در داخله ایران خانه های منفرد و متفرق در میان مزارع دیده نمیشود و اجتماعات دهقانی همه جا در يك محل تشکیل یافته و تقریباً با زمین اختلاط حاصل کرده است زیرا که خانه ها عموماً با دیوارهای گلی ساخته شده که هم رنگ زمین است و



چوب هم نظر بکمیابی و گرانی کمتر در آنها بکار رفته است و چون از گیلان از راه شوسه بطرف تهران برویم این گفته ما ثابت میگردد. در بالا دست سفید رود قصبه رود بار یک نمونه گیلکی است ولی چون از رودخانه عبور کرده و از ساحل چپ بساحل راست برویم اولین اجتماع قصبه منجیل است که بکلی با خانه‌های گیلانی تفاوت دارد. در اینجا خانه‌ها بامهای مسطحی دارند که با خاک پوشیده شده و دیگر خانه پوشالی و چوبی دیده نمیشود رنگ این خانه‌ها زرد مایل بخاکستری است و چون از این جا گذشتیم بداخله فلات ایران وارد میشویم و با جنگل و سکنه آن و خانه‌ها ای که کلاه پوشالی بر سر گذارده و نواحی افریقارا بخاطر میآورند وداع میکنیم. جریان آب بتدریج کم میشود و بجاهائی میرسیم که بکلی ناپدید میگردد از این پس سیستم قناتهای زیرزمینی دیده میشود یعنی آبرای از منبعی با کمال زحمت و احتیاط بوسیله مجاری حفر شده در زیر زمین به مزارع میآورند و سرچاهها را پوشانیده اند تا از تبخیر آب در زیر اشعه سوزان آفتاب جلوگیری شود. یگانه

وسيله اساسی ترقی ایران و تنها وسیله اضافه کردن جمعیت آن پیدا کردن آب است تا بتوان اراضی پهناور قابل کشت را زراعت کرد و فقط از طریق آبیاری است که میتوان ازدیاد نفوس ایران را تأمین کرد. بعقیده من اشخاصی که به ترقی کشور خود علاقه دارند اگر از اینراه بتوانند خدمتی بهمین خود بکنند بیشتر از هر نوع برنامه بسیار قشنگ میهن خواهانه خدمت خواهند کرد (۱)

تردید نیست که در گیلان هم کارهای کردنی بسیار است تا ترتیب آبیاری بر اساس صحیحی قرار گیرد. البته نباید کارها را بطبیعت وا گذارد. در صورتیکه باتلاقها خشک شود و نا کشپهائی حفر کنند و جاده هارا بسازند و خازنها و علفهای بی ثمر را از ریشه در آورند ممکن است محصول گیلان دو برابر شود و در عین حال باید شالوده اقتصادی جنگلی را بریزند و مانع قطع اشجار و تخلیه جنگل شوند.

زهد منظره گیلان مربوط است بامتیاز حاصل خیزی زمین. در آنجا نباتات بطور بی نظمی روئیده و گیاهان زیر جنگل بهم متصل شده بته درختان قوی فشار وارد میآورند. مزارع برنج که خوب شخم خورده و حاضر است زحمت دهقانرا جبران کند نیز شکوهی جدا گانه دارد اما منظره ایران داخلی دارای افق وسیع و چشم اندازهای بسیار دور و در عین حال بکنواخت است و هر قدر چشم جستجو کند چیزی پیدا نمیشود که در روی آن توقف کند. برعکس گیلان که برده های ضخیم سبزه پیوسته در جلو نظر است. حضور انسان هم در آنجا بیشتر احساس میشود و این مسئله را میتوان از دود آبی رنگی که از خانه های مخفی در میان درختان متصاعد میگردد استنباط کرد. در اینجا جریان آب کند و همیشه گل آلود است ولی جابجا استخری دیده میشود که از نیزاری محصور و آب آن صاف و بمنزله آئینه بزرگی است که در آن آسمان صورت

(۱) قبل از جنگ بزرگ دولت روسیه پیشنهادی تهیه کرده بود که آب کارونرا که سرچشمه آن فاصله زیادی از اصفهان ندارد بزاینده رود آورده بر حاصل خیزی اراضی این شهر بیفزاید اما دولت انگلیس با این پیشنهاد مخالفت کرد این موضوع را مسیو کرسنتوس در یادداشت خود ذکر کرده است با اینکه دولت روس حاضر شده بود که متخصصین این کار از انگلستان دعوت شوند دولت انگلیس مانع اجرای آن گردید و این پیشنهاد مفید برای همیشه بدون اجرا ماند مترجم - : خوشبختانه اکنون شرکت ایرانی برای اینکار تشکیل و شروع بکار کرده است و بطوریکه پیش بینی میشود پس از مدت کمی آب کوهرنگ بطرف زاینده رود جریان خواهد یافت

تازه خود را می بیند کمی دور تر بل مجددی است که در روی رودخانه واقع و قوس خود را بشکل بیضی موهومی در آب منعکس کرده است. قدری بعد به محوطه ای میرسیم که یک امامزاده با آجرهای سبزرنگ خود نمائی میکند این جا مقبره یکی از امامان است که نسبش بعلی خلیفه و امامد بیستم میرسد. در گردش های پیاده بیش از دو یاسه کیلومتری از قونسولخانه دور نمیشدیم ولی هر وقت فرصتی دست میداد بانرشکه یا سوار بر اسب مسافت زیادتری طی میکردیم بیشتر این گردشها باین منظور بود که محوطه قنسولی را خوب بشناسیم خانم من نیز در این گردشهای دور همراه بود و از دیدن مناظر طبیعی قشنگ سرگرم میشد.

گردش در محوطه قنسولی

مادر رفتن بحسن گیاده رغبتی داشتیم در آنجا لیانوزو برای تهیه خاویار بنگاهی دارد. در انزلی هم بنگاهی هست برای تهیه ماهی کلن colin (نوعی از ماهی که گوشت آن ترد و خوش طعم است) حسن گیاده درسی کیلومتری انزلی در دهانه سفید رود واقع است ما بانرشکه تا دو کیلومتری انزلی میرفتیم در آنجا تنیکا Tzoika منتظر ما بود (دستگاه نقلیه که باتمه اسب حرکت میکند) بمحض ورود در آن نشسته در ساحل دریا راه می پیمودیم و مناظر بسیار قشنگ طبیعی را تماشا میکردیم از سمت چپ دریای آبی رنگ سطح برچین خود را نمایش میداد و از سمت راست مزارع حاصلخیز که درختان جا بجا آنها را قطع کرده خود نمائی میکردند در مقابل کوهی بود که خود را از پشت جنگل نشان میداد و نوبه بنوبه صحنه های جدیدی در مقابل ما باز میشد و از تماشای آنها لذت میبردیم در فصل بهار بنفشه زمین را بارنگ جالب توجه خود مفروش کرده و هوا را عطراگین میساخت منظره دریای خزر بسیار گیرنده و جذاب است امواج آن که پیایی بطرف ساحل می آید بچرخهای دستگاه ما بر میخورد اردک ها و انواع مرغابی در نزدیکی ساحل در دریا شناوری میکردند و پرهای الوان قشنگ آنها در بر تو اشمه آفتاب درخشندگی و جلوه خاصی داشت گاهی هم صیادی دیده میشد که قلابی در آب انداخته و تا کمر بیحرکت در آب ایستاده و با امواج نظر دوخته است ناگاه با حرکت مخصوصی قلاب را باطمینان از آب بیرون میانداخت و ماهی درشتی در ساحل بر قاصی میبرداخت در عرض راه لحظه ای هم در یک بادو و اتاگا Vataga یعنی در جاهای فرعی صید ماهی توقف مختصری میکردیم در هر یک از این محل ها تقریباً ده نفر صیاد

روسی زندگانی میکردند لوازم ماهی گیری زیادی در انبار داشتند و کشتی کوچکی هم در اختیار آنها بود پس از آنکه چند کلمه ای بزبان روسی با آنها مبادله میشد دوباره بر راه ادامه میدادیم از گفتگو کردن با آنها احساس میکردیم که در روسیه هستیم سرکارگران باتلفن عبور مارا بحسن کیاده اطلاع میدادند بچه های کوچک بومی عقب درشکه میدویدند و بزبان ترکی فریاد میزدند الله ساخلا سین (خدا شمارا حفظ کند)

روزی در یکی از این بناها توقف زیادی کردیم ایام جشن کارناوال بود روس هائی که در آنجا بودند از ما خواهش کردند که مختصر غذایی بخوریم غذای مطبوعی آوردند که از مراسم معمول قدیمی این جشن است و موسوم است به بلینی Bliny و بمنزله کلوچه ایست که از کره آب کرده با آرد گندم سیاه میپزند و با کریم ترش میخورند و باروماهی آزاد و ماهی دودی هم در سفره بود چون این کلوچه هالذیند و میزبانان مهربان هم مفتخر بودند که قنصل و خانمش سفره آنها را پذیرفته اند اصراری داشتند که ما زیاد تر بخوریم و ما هم بنا بر خواهش آنها زیاد روی کردیم و بسی موجب تأسف شد که همین کلوچه هارا در حسن کیاده بطرز بهتری برای ما فراهم کرده و در پارچه ای گذارده بودند که گرم بماند و ما از خوردن آنها محروم ماندیم و اجباراً بشکم پرستی خود اقرار کرده و نمنا کردیم که بمیزبانانی که در راه از ما پذیرائی کرده بودند اعتراضی نشود.

پس از قدری استراحت از منزل بزم گردش بیرون آمدیم موسیو اس مدیر بنگاه از روی رغبت تمام مؤسسات را بمانشان داد که همه خوب و در نهایت نظافت بودند. احياناً اگر ماهی خاویار تازه ای میآوردند ما هم برای تماشای تهیه خاویار در عمل حضور پیدا میکردیم ماهی خاویار بسیار درشت و با يك ضربت سخت چکش چوبی گیج میشود امانی میرد و در حالیکه هنوز زنده است شکم آن را میشکافند و کیسه ای که شامل چندین کیلو تخم است بیرون میآورند و از غربالی میکندرانند خاویار تازه را اگر کمی نمک بزنند مطبوعترین غذا هاست و خوش خورا کهای اروپائی لذت آنرا نچشیده اند بوله موران Paul Morand در این باب شرحی بعنوان تیر کمان شرقی نوشته و لذت خاویار تازه را در دلتای رود دانوب به تفصیل توصیف میکنند.

کارمن در این بنگاهها منحصر بصرف اغذیه لذیند نبود هر گاه ذکری میکنم از این جهت است که میز با آرایشهایی که داشت طرز زندگانی روسی را در منزل مهمان نواز موسیو اس نشان میداد. میزبان * در آنجا فامیل بزرگی داشت علاوه بر افراد فامیل يك نیا نیای (دایه بچه ها) پیروزی هم که پرستاری

اطفال را میکرد در این خانواده بودند این منزل در ساحل دریا در میان جنگل ناپدید گردیده و از هر گونه اجتماع بزرگی برکنار بود. اما کشتی های کوچک و کشتی های بخار در ساحل لنگر انداخته و بوسیله خط تلفون تا سرحد روسیه ارتباط برقرار بود و بواسطه موجود بودن این روابط کارکنان مؤسسات صید ماهی لیانوزو احساس تنهایی نمیکردند علاوه بر این فقط در موقع صید ماهی باین نواحی میآمدند و در تابستان بروسیه میرفتند.

انصافاً اقرار میکنم که در موقع گردش در مؤسسات لیانوزو هیچوقت شکایتی از کارکنان آنها نشنیدم کارها بنوع مطلوب اداره شده و زندگانی کارگران کاملاً تأمین شده بود. در اولین ملاقات با موسیو اس مشاهده کردم که در این مؤسسه بزرگ دبستانی برای تحصیل اطفال نیست از او خواهش کردم که در ایجاد آن توجهی بکند خواهش من پذیرفته نشد و نظر باینکه این فکر از طرف من بآنها داده شد در موقع تشکیل دبستان تمثالی هم بیاد بود من از سنت بازیل که نشانه نام شخصی من است در کلاس نصب کردند.

در میان تمام امتیازات رژیم سابق روس در ایران که بوسیله عهدنامه ۱۹۲۱ بین روس و ایران لغو شد تنها امتیاز لیانوزو بنام شرکت مختلط شوروی و ایران مداومت در عمل دارد و اهالی خوش گذران پاریس از نعمت خوابار آن بهره ور هستند اما منته که این شرکت را سابقاً خوب شناخته بودم اکنون در پاریس فقط در حین عبور بقوطی های خوابار در جعبه آینه ها نظری انداخته و بهمین قناعت دارم و ایام گذشته را که ناپدید گردیده اند دوباره بخاطر میآورم.

در ساحل شرقی انزلی نقاط دیگری را هم دیده ام مانند لنگرود و رودسر و خرم آباد و چالوس و غیره. منطقه صید ماهی لیانوزو در چالوس بانها میرسد یعنی تقریباً در سرحد مازندران. از این جا به بعد محوطه قونسولی استرآباد شروع میشود مناظر قسمت شرقی سواحل بحر خزر؛ رای نقاشی از دلتای سفید رود بهتر است. در این جا جبال بدریان نزدیکتر و جنگل متدرجاً از دامنه نزول کرده و در امواج دریا منعکس میگردد کوه پاره های عظیم الجثه از کوه بساحل آمده و خلیجهای کوچک تشکیل داده اند مسافرینی که بسیاحت ایران میآیند غالباً بدیدن آثار تاریخی اصفهان و شیراز میروند و این نواحی را نمی بینند از سیاحان فرانسه که اخیراً بایران آمده اند تنها واتلن Wattelin بدیدار این منظره دار را موفق گردیده است و در کتاب خود که بنام (ایران بیحسرت) نوشته راجع باین منظره شرح مفصلی ذکر کرده است.

شهر کوچک لنگرود سابقاً پایتخت یکقسمت گیلان بوده که سابقاً موسوم بوده به بیه پس یعنی آنطرف سفیدرود موقعی که من بسیاحت این شهر برداختم بیش از چندخانه قدیمی در آنجا وجودنداشت اما آثار باستانی در آن دیده میشد مانند درهای چوبی که باشیشه های الوان بشکل موزائیک ساخته شده بود من یکی از نمونه های آنرا برای درست کردن پاراوان خریدم. درمدخل مسجد لنگرود حکمی از شاه عباس کبیر درروی قطعه سنگ مرمری باقی است. مفاد این حکم منوع داشتن اهالی از جنگ خروس است. شاید اهالی بجنگ خروسها اشتیاقی داشته اند. در همین مسجد دو قطعه پارچه دست دوزی قشنگی محفوظ است که دوشاهزاده را سر تا پانمایش میدهد. درحوالی شهر لنگرود باغ بسیار زیبا و دلگشایی است موسوم بیاغ دیو شل که متعلق است بخانواده منجم باشی. در لاهیجان مزارع چای دیده میشود. اولین متخصصین چای کاری چند نفر گرجی بودند که از حوالی باتوم (در آنجا هم کشت چای معمول است) بآنجا آمدند بعد هم چند نفر چینی را برای این منظور استخدام کرده بایران آوردند کشت چای و تربیت آن در گیلان از ابتکارات شاهزاده کاشف السلطنه است.

در هر کشور اهالی يك ناحیه مورد استهزا واقع میشوند در گیلان هم اهالی لنگرود را استهزا میکنند در گیلان معروف است که روزی يك نفر از اهالی لنگرود در کنار دریا میرفت اتفاقاً بقطع آینه شفافی برخورد و صورت خود را در آن دید فوراً تمظیمی کرده و گفت به بخشید آقا من شمارانیدم.

من برای امر لازمی برودر چالوس رفته بودم و این مسافرت چندان مطبوع واقع نشد توضیح آنکه این مسافرت برای ملاقات با سالار الدوله بود که بآن نواحی آمده بود تا اوضاع مالی خود را بادستبرد بوجوه گمر کی تأمین کند قبلاً هم باین موضوع اشاره ای کردم در این سفر قضیه مضحکی هم رویداد و آن اینست که يك افسر کشیک کشتی با داشتن هر نوع نقشه لازم راه را گم کرد و ما در میان دریا سرگردان بودیم خوشبختانه پس از مدتی قایقی از ساحل بکشتی جنگی ما نزدیک شد که در آن یکنفر روس از کارگران لیانوزو بود و بوسیله او دانستیم که از رودسر بسی فاصله داریم بنابراین او را برای راهنمایی بکشتی پذیرفتیم تا بساحل رودسر رسیدیم و کسی را فرستادیم که تحقیق کرده و از قضیه ما اطلاع بدهد قدری بمدقایقی را دیدیم که با پرچم روس از رودخانه ای که در نی زار نا پدید

گردیده بود نمودار شد و فرستادگما بامباشر گمرك بگشتی آمدند و گفتند که شاهزاده پس از آنکه از تصمیمات سخت قونسولخانه آگاهی یافت پولی را که از صندوق گمرك بعنوان قرض برداشته بود پس داد من فوراً باین فکر افتادم که نظیر این سرگذشت را در کتاب جاودانی حاجی بابای اصفهانی دیده‌ام .

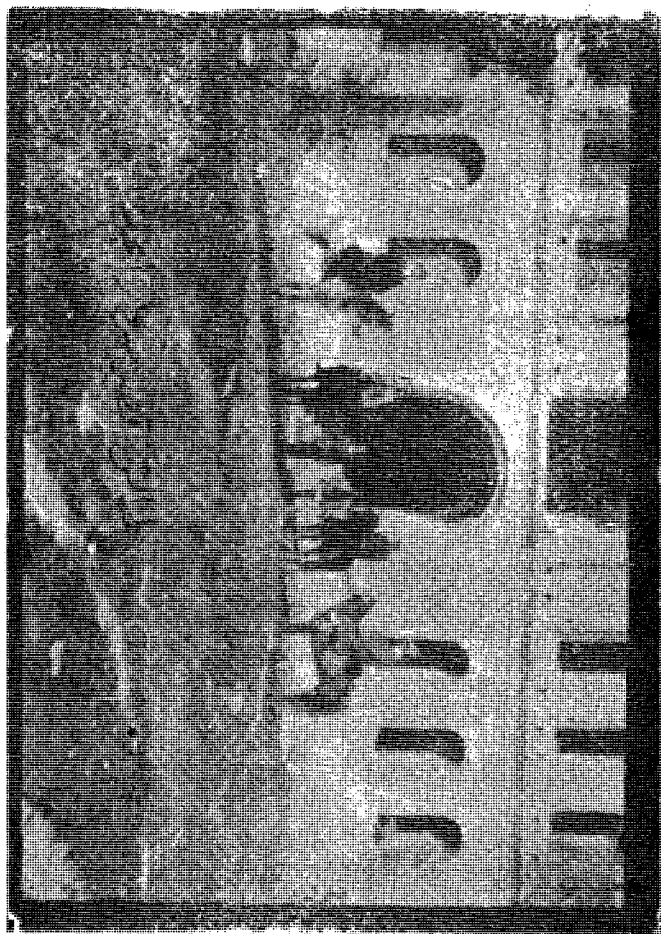
مسافرت من هم بچالوس باخوشی برگزار نشد من بوسیله یکی از کشتیهای لیانوزو بانجا رفته بودم تا اغتشاشی که در بنگاه مانگوبی بروز کرده بود اصلاح کنم . ده نفر قزاق روس نیز همراه برده بودم و چون به چالوس رسیدم کارگران بومی که موجب اختلال شده بودند همه را احضار و صحبتهای تهدید آمیزی کردم آنها نیز مگر کین توطئه‌ها نشان داده و بمن اطمینان دادند که بکار ادامه دهند منم تصمیم گرفتم که مگر کین را توقیف کرده و در مراجعت تحویل زمامداران ایرانی بدهم بنا بر این آنها را در تحت محافظت قزاقان قرار داده و رفتم بسیاحت این گوشه که تا کنون آن را ندیده بودم و یکساعت بعد برگشتم بگشتی و معلوم شد که پس از رفتن من جمعیت کارگران بقزاقان حمله کرده و اشخاص تحت الحفظ را آزاد کرده‌اند فهمیدم که خبط کرده‌ام و میبایستی آنها را بگشتی فرستاده باشم که از ساحل دور و کارگران جرئت نمیکردند که بآن نزدیک شوند و چون نمیتوانستم از این پیش آمد صرف نظر کنم و در چالوس هم نماینده حکومت نبود که بآن مراجعه کنم بناچار بخرم آباد رفتم که مر کز اداری تنکابن و چالوس است بدبختانه همینکه بآنجا وارد شدم فهمیدم که حکومت برای اجتناب از ملاقات من با ایت پیش آمد فرار اختیار کرده است پس به منشی اول ایرانی که همراه من بود دستور دادم که یادداشت سختی باو بنویسد و تا کید کند که کارگران بلافاصله باید بکار مشغول و مقصرین توقیف گردند و خود منشی را مأمور نمودم که برود و حاکم را هر جا هست پیدا کرده یادداشت را باو بدهد و بطرف رشت حرکت کردم بطوری که منشی پس از مراجعت بمن گزارش داد حا کم جوان بی تجربه و منتظر چنین پیش آمد فوق العاده ای نبود . و تصور نمیکرد که با چنین فشاری باو مراجعه شود . چون امور آنجا بحسب ظاهر صورتی بخود گرفت و کار مانگوبی اصلاح شد و اساس قضیه هم همین بود من نخواستم قضیه را بزرگ و تعقیب کنم اما این پیش آمد برای من درس عبرتی شد که فقط اعتماد بنفوذ قنسولی در زوایای دوردست رشت کافی نیست و نباید تصور کرد که حضور من با چند نفر قزاق اثر سحر آمیزی

خواهد داشت .

خاطره تلخ این قضیه کمی در خرم آباد ترمیم یافت . در آنجا پارک خوش منظر و باشکوه سپهدار را دیدم که بسیار تماشائی و جالب توجه بود تمام ناحیه تنکابن به سپهدار تعلق دارد این مالک بزرگ یعنی سپهدار در سال ۱۹۰۹ رل مهمی را بازی کرد او بود که بطرف تهران قشون کشید و مشروطیت را دوباره بوجود آورد . قبلا هم ذکر کردم که در موقع رفتن باصفهان قشون او را در نزدیکی تهران دیدم سپهداریکی از اعیان با عزم ایران بود و هر چه تصمیم میگرفت در انجام آن کوشش داشت خواه سرنگون کردن شاه باشد از تخت سلطنت و خواه امور باغبانی و زراعت باشد . پارک قشون خرم آباد درختان زیبای سرو و مرکبات و ساختمان های تعیش گاه شایسته و صف مشروحی است و اگر من بچالوس ن میرفتم با اهمیت و شکوه آن واقف نمیگردیدم .

در ماه اوت ۱۹۱۴ نیز برای امر لازمی با خانم بطالش رفتم توضیح آنکه در این موقع جنگ شروع شده بود و بین اطلاع دادند که یمن الدوله حاکم طالش مشغول تبلیغاتی شده است که مخالف با اتحاد ما و ایران می باشد مدت زیادی نبود که این شخصی بحکومت طالش منصوب شده بود در موقع عبور از رشت بملاقات من آمد و تصور نمی کردم که برضد منافع ما کار کند . زیرا که در بند و امر توجه مرا جلب کرد و خود را هوا خواه زبان اسپرانتو معرفی میکرد البته این قضیه ضامن امور اداریش نبود ولی دزهر حال خود را طوری نشان میداد که دارای روح کنجگویی است و نسبت با کتشافات غصبر توجهی دارد و روابط بین المللی را هم خوب درک میکند تحریکات و تبلیغات او موجب تعجب من گردید و تصمیم گرفتم که بطالش رفتم با او شخصاً ملاقات و صحبت کنم . قسمتی از مسافرت ما در فضای مرداب انزلی گذشت کشتی کوچک بندری ماوا تا زاویه شمال شرقی مرداب که بطالش نزدیکتر بود برد و از آنجا باید راه را با سب طی کرد گذشتن از رودخانه ها که در مسیر ما واقع بود خالی از اشکال نبود و بایستی از جاهای کم عمق عبور کرد بخصوص رودخانه دنیچال که عرض و دازای موانعی بود ناچار بوسیله راهنمایی از آن عبور کردیم خط سیر کم عمق آن مستقیم نبود و بایستی کاملاً مواظب راهنما باشیم که آهسته بوجوی ما راه میرفت و امتداد کم عمق را نشان میداد جریان آب هم سرعتی

داشت و بطوریکه میگفتند دارای شن‌های متحرک نیز هست بالاخره پس از دو روز بکر کانرود رسیدیم که مرکز اداری ولایت طالش و حاکم نشین است از بدبختی من ایندفعه هم حاکم فرار اختیار کرده بود و چون من از کارچالوس تجربه حاصل کرده بودم نمیخواستم خود را مغلوب نشان دهم شب را در کر کانرود بسر برده و صبح قاطرهایی تهیه کرده بطرف کوهستان در همان امتدادی که حاکم رفته بود حرکت کردیم و از این نقل مکان غیر مترقبه هم ناراضی نبودم زیرا وسیله ای بود که عملیات خشتاریا را از نزدیک بینم.

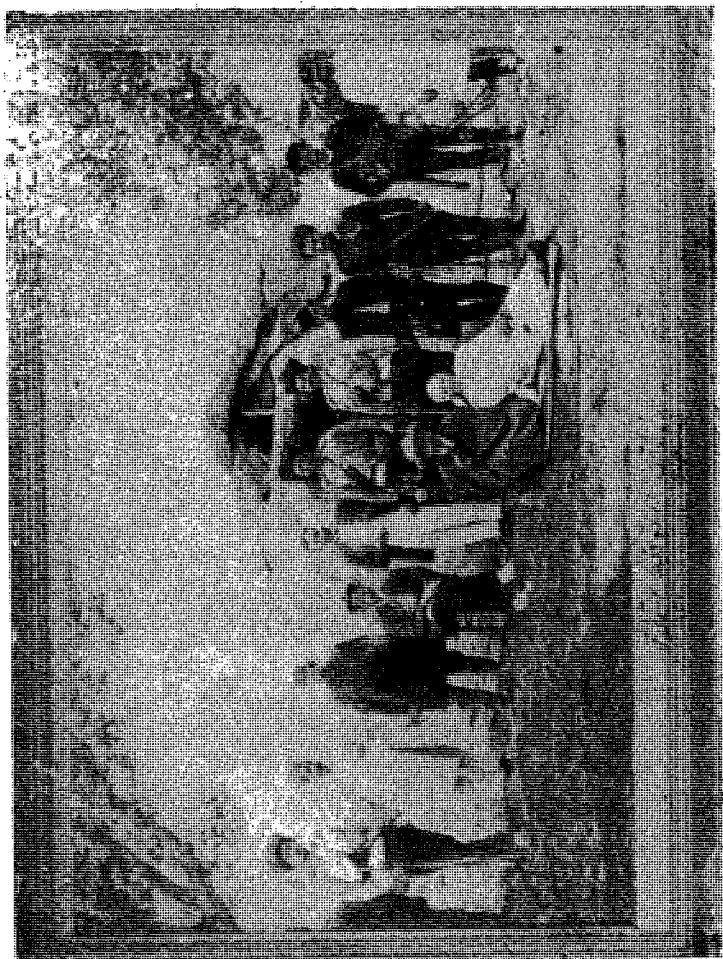


یکساعت بعد بدشتی رسیدیم که قصرخان کر کانرود در آن واقع شده است این بنا بسیار عالی و با سنگ تراشیده ساخته شده ولی در آن وقت متروک و

غیرمسکون بود زیرا که مالک آن بواسطه شورش رعایا فرار کرده و بر پشت رفته بود بعد بجنگل انبوهی رسیدیم که راه باریکی در آن رسم شده و پیوسته رو بیالا میرفت و جایجا از میان تخته سنگهای بزرگ و ریزش کوهها میگذشت قاطرها از این راه یسی نداشته و با قدمهای محکم راه عبور را پیدا میکردند در بین راه دهقانانی دیده میشدند که دردنبال گاوهای که بر پشت آنها بار گذارده بودند بطرف دشت میرفتند عاقبت پس از خستگی زیاد بدهکده آق اولر (خانه های سفید) رسیدیم. در این جا خانه ها از هم فاصله زیادی دارند و در اطراف آنها مزارع و مراتع زیادی دیده میشود سابقاً قنصولهای روس ایام تابستان را در این جا بسر میبردند اقامت در این ارتفاعات در هنگام تابستان مطبوع است من بخوشبختی قنصولهای قبل از خود حسرت میبردم که فرصت داشتند در مدت چند هفته دور از قنصولخانه از رنج کارهای خسته کننده فارغ و با ستراحت پردازند در هر حال این افکار مانع تحقیقات من نشد و در نتیجه فهمیدم که عاشق زبان اسپرانتو ملاقات مرا مفید بحال خود ندانسته و اثر پای او در کوهستان گم شده است حا کم طالبش نخواسته بود که مانند قنصولهای قدیم ما چندی در آق اولر بماند و شاید هم از بیراهه به تهران رفته بود و خلاصه آنکه راه عاقلانه ای را پیش گرفته بود ماهر و بدون اینکه ملاقاتی در میان باشد بقاصدینکدیگری برده بودیم.

باری آق اولر مر کب است از چند دهکده که در این ناحیه پراکنده است اما دارای هوای روان بخشی است چمنهای مینائی و کوهستانی که این ناحیه را در جنوب از خلخال و در مغرب از اردبیل جدا میکند منظره بسیار دلکش و مطبوعی دارد. آلاچیقی از چادر نمدی برای ما فراهم کردند و تخت خوابهای سفری ما را در آن جای دادند. غذائی خوردیم و تجدید قوایی کردیم و پس از مختصر استراحتی در اطراف دهکده قدم زدیم محلی را بمانشان دادند که آنرا ژرنال یورتی میگفتند و معلوم شد که یکی از اشخاص مهم روسی از اردبیل باینجا آمده و چندی در دریاچه های کوچک آن که شکار بچری فراوان دارد سرگرم بوده است بعد برگشتیم به آلاچیق و با صرف چای با هم سفران بصحبت پرداختیم آفتاب در شرف زوال و آرامشی حکمفرما بود ناگهان در دهکده صدای آوازی باهمان تحریر دلربای ایرانی بلند شد که در این گوشه روستائی

جلب توجه ما را کرد مستخدمی را فرستادیم که از خواننده خواهش کند لحظه ای
نزد ما بیاید و از آواز خود ما را محظوظ سازد.



برای توضیح اضافه میکنم که در این سفر موسیو B هم همراه ما بود
این همسفر ما ایران شناس واقعی و فارغ التحصیل دانشکده السنه شرقی
سن پترزبورگ بود و ایران را در نهایت خوبی میشناخت اشعار عرفانی صوفیه را
بسیار دوست میداشت و معنی آنها را بخوبی میدانست. لباس ایرانی را هم
پسندیده بود عبای بدوش افکنده و کلاه ایرانی بر سر داشت کمی بعد مستخدم
ما با درویشی آمد پس از تعارف و مراسم معمول درویش شروع بخواندن کرد

و لحظه‌ای چند ما را سرگرم نمود بعد مراجع باقسام مختلف درویشهای ایرانی و مسلک و تشکیلات آنها صحبت بمیان آمد درویش که انتظار چنین صحنه‌ای را نداشت نظر بعطف توجیبی که باو میشد آنچه در چنته داشت بماتحویل داد این درویش ویلان در ادبیات فارسی چندان دستی نداشت و البته مشتریان بیابانی او هم بیش از این از او توقعی نداشتند و بخواندن اشعار و دعا هائی که میداد قناعت داشتند. در این هنگام موسیو B بمیان افتاد و اشعار عالی صوفیانه ای خواند و معنی باطنی و عرفانی آنها را شرح میداد درویش بیچاره مبهوت باو مینگریست و میدید که باحریف عالم و متبحری مقابل شده است و در تمام این مدت در ایرانی بودن موسیو B تردیدی در خاطرش راه نیافت عاقبت در مقابل این دانش عرفانی عمیق سرفروود آورده باحال تحیر بموسیو B نزدیک شد و دست او را بوسید و گفت شما پیشوا و مرشد من هستید. خلاصه این صحنه نمایش غیر مترقبه کاملاً ما را مجذوب ساخت و من نمیدانم که آیا موسیو B در این حین که من مشغول نوشتن این سطور هستم و او کرسی ادبیات فارسی را در کلکته اشغال کرده است این شب تاریخی آق اولر را بیاد دارد یا نه؟ ولی من این شب را هرگز فراموش نکرده و نخواهم کرد تبخیری که در این شب موسیو B در اشعار و گفتار ایرانی نشان داد مرا نیز متحیر کرد و بخود گفتم که این است خاورشناسی واقعی و این است کسی که توانسته است در عمق افکار و اندیشه های ایرانی وارد گردد و با زبان شیرین فارسی و ادبیات آن کاملاً آشنا گردد و هم در این موقع بمعلومات خاوری خود متوجه شدم و دانستم که در جنب این مرد دانشمند چقدر حقیر و ناچیزم و بسی متأسف گردیدم که مشاغل بمن تغییر جهتی داده است و از زمینه خاور شناسی بزمنه سیاسی منتقل شده‌ام. البته من بیشتر راغب بودم که اوقات خود را صرف تحصیل ادبیات و تاریخ ایران کرده و در توقیف بیچارگان و دویدن در دنبال حکام و قضاوت در کارگذاری نباشم اما این افسوس دیگر فایده‌ای نداشت زیرا که در این راه گرفتار شده و جز اینکه بیازی خود قیافه خوبی نشان دهم چاره‌ای نداشتم.

پس از آنکه این شب را در آلاچیق بخوبی و خوشی بسر بردیم و بامدادان چادزما از شبنم سفید میدرخشید قصد مراجعت کردیم و از راه دیگری آمدم و رسیدیم بمرتعی که نام عجیب کو کو Coco داشت نزدیک ظهر بود که در نزد

چوپانهای مهمان نواز فرود آمده و غذائی بانهایت لذت خوردیم در اینوقت کسوف کلی خورشید واقع شد حیوانات قبل از وقوع آن مضطربانه بجنبش آمدند در صورتیکه میزبانان ما وحشتی بروز نداده و آرام بودند و میگفتند شایسته نیست که انسان در چنین مواقع تحیر نشان دهد حتی وقتی هم که غافلگیر شود زیرا که همه چیز بامر و خواست خدا انجام میگردد با این حال بادقت به بیانات موسیو B (۱) راجع بدلائل گرفتن آفتاب گوش میدادند اما نمیدانم که باور کردند یا نه ؟ در خاطر دارم که در کوکو قبرهای کهنه غولها را بمن نشان دادند و میگفتند بتوسط فرنگیها در این جاها حفریاتی بعمل آمده و من خیال میکنم که این اعمال بتوسط موسیو مدرگان انجام یافته و توانسته است بکومک اشیاء مکشوفه عصر آهن تمدن ماوراء قفقاز را در آن عصر با تمدن این نواحی تطبیق نماید در این جادرا زمنه ما قبل تاریخ جماعتی میزیسته که ایرانی بوده اند مخصوصاً سکنه طالش همان کادوسیهها بوده اند که مؤلفین و مورخین قدیم بآنها اشاره کرده اند بعدها در موقع خواندن کتابی فرض دیگری بخاطر من گذشت کتاب بنام کاج ها (Kadj) برخوردیم که افسانه های تاریخی ارمنی آنهارا ارواح شریر میبنداشتند فکر کردم که شاید بنا بر اشتقاق لغات نام کاج با نام کادوسی بیگانه نباشد علاوه بر این دیگری هم هست یعنی اشعار رزمی ایرانی از سواحل بحر خزر زیاد گفتگو میکنند مخصوصاً از مازندران که در آنجا دیوها و موجودات افسانه ای بوده اند که بتوسط پهلوان های شاهنامه مغلوب شده اند . شاید این موجودات مافوق طبیعت همان سکنه نواحی صعب الوصول بوده اند که از حیث نژاد غیر ایرانی و در فلانهای مرتفع زندگانی میکردند پس ممکن است که کادوسیه های طالش بمنزله ارواح موزیه تصور شده و در افسانه های ارمنی بنام کاج داخل شده اند از نظر جغرافیائی طالش نسبت بارمنستان ناحیه دوردست و مرمریزی بوده و از حیث اشتقاق هم دو کلمه کاد و کاج ممکن است دارای ریشه مشترکی باشند علم منشأ نژاد های قدیم که علمی است جذاب و دلفریب بطور حتم تحلیل این بقایای اساطیری را که گاهی تنها گواه تماس های بسیار قدیم است که بعدها صورت افسانه بخود گرفته در بر دارد و اگر اینطور باشد می توان تمام موجودات عجیب

بگانو Bogdanov در سال ۱۹۴۵ در کابل درگذشت .

و غربی را که سنگهای قدیمی معابد گوتیک بهارانه میدهند از آنجمله دانست اینها نیز جز سالنامه‌های نژادشناسی قرون وسطی چیز دیگری نیستند. از مراتع کوکو حرکت کرده از راههای صعب العبور بجائی از جنگل وارد شدیم که در آنجا توریتهائی در زیر آبخاری برای بکار انداختن کارخانه نجاری نصب کرده بودند در امتیازات خشتار یا کارها پیشرفتی داشت ولی هنوز در مراحل مقدماتی بود در آنجا شب را در خانه بزرگی که بعدها محل سکنای کارگران صادرات شد بسر بردیم در این موقع فقط چند نفر کارگر گرجی در آنجا بودند که بواسطه تب مالاریا ضعیف شده بودند و با چاوخوبیلی (Tchakhokhbili) که نوعی از مرغان اهلی قفقاز است از ما پذیرائی خوبی کردند. فردای آن روز بکر کانرود رسیدیم و با کشتی لیانوزو که در انتظار ما بود سرعت با نزل رفتیم.

این مسافرت با همه خستگی‌ها بسیار مطبوع واقع شد و تقریباً یک هفته طول کشید. در موقع ورود بر پشت گزارش دادند که موسیو کرسستو و تس در غیاب من برشت آمده بود و من متأسف شدم که برای تعقیب مقاصد او از پذیرائیش باز ماندم باری پس از ورود گزارشی از عملیات و مشاهدات خود در طالش تهیه کرده و بسفارت فرستادم پلافاصله تلگراف رمزی از تهران رسید که از من توضیحاتی خواسته بودند زیرا که دولت ایران با اطلاع سفارت رسانده بود که قسول رشت حاکم طالش را بیرون کرده و عملیات خلاف قانونی انجام داده است من در پاسخ قضایا را بطوریکه واقع شده بود مفصلاً گزارش دادم و به تبلیغات خصومت آمیز حاکم و عزیمت خودم برای تماس با او و فرار غیر مترقبه او اشاره کردم و بعدها فهمیدم که قضیه طالش کم و بیش نظیر واقعه ای بوده که در ما کوروی داده است. ما کوخان نشین کوچکی است در پایه کوه آرات یعنی در محلی که روسیه و ترکیه و ایران هم مرز میگردند رفتار خان ملقب بسردار نیز مانند رفتار حاکم طالش بوده است مخصوصاً تبلیغات ترك دوستی او نظر بموقعیت جغرافیائی و سوق الجیشی ما کو غیر مطلوب بوده و موسیو الفریو (Olferiev) قسول روس مجبور شده است که با سردار مذکور بخشونت رفتار کرده و او را به تفلیس تبعید کند تصور میکنم که این عمل بدستور و تعلیمات نایب السلطنه قفقاز بوده است.

موسیو سازانو وزیر امور خارجه باین دو عمل که در آن واحد بوقوع پیوسته و البته خارج از اقدامات دیپلماتیک عادی و محققاً در يك موقعیت استثنائی مربوط بزمان جنك بوده اهمیتی قائل شده بود پس از آنکه از امور رشت و ماکو اطلاع حاصل کرد تلگرافی بطور بخشنامه مخابره نمود باین مضمون که باید در این موقع با کمال احتیاط و دوراندیشی رفتار کرد عده‌ای از قونسولهای جوان ما اخیراً حرارت بیموقعی بروز داده‌اند که در چنین موقع مناسبی نداشته است. من این ملامت پدران را تا آنجا که بحساب خودم بود پذیرفتم.^۵

اکنون پس از یک ربع قرن قضایای گذشته طور دیگری در نظر من جلوه میکند سیاستی که روسیه در ایران بر طبق رژیم قدیم تعقیب میکرد سیاستی بود که نه تنها از حیث حقوقی بلکه عملاً این کشور را تحت الحمايه خود میدانست بنابراین آنرا از استقلال محروم نموده و در يك حال ضعف و هرج و مرجی نگاه میداشت و البته این سیاست بسیار بدی بود که نتایج آن در جریان جنك بزرگ محسوس گردید بعلاوه بدی این وضع را اخیراً سن پترزبورغ هم درك کرده بود من در آنجا بنامه محرمانه‌ای بر خوردم که موسیو سازانو بموسیو سابلین Sabline شازو دافر تهران نوشته بود (در تاریخ ۳۰ مارس ۱۹۱۳ نمره ۱۷۶) در میان عبارات آن این جمله دیده میشد: (بعضی از نماینده‌های قونسولی ما مخصوصاً در جاهائی که قشون ما اشغال نموده از موقع استفاده کرده و تقریباً اداره امور محلی را کاملاً در دست خود گرفته‌اند) البته چنین وضعی مدیر سیاسی خارجی ما را نسبت به نفوذ اداری بومی و نفوذ خود قونسولها بیمناک کرده بود و باین فکر افتاد که پس از مراجعت قشون نفوذ اداری ایران بواسطه دخالت قونسولها که متکی بقوای نظامی است منتهی بصفر خواهد شد و نفوذ خود قونسولها نیز بدون این اتکاء از میان خواهد رفت حال باید دید که آیا انگلیسها در منطقه نفوذ خود طور دیگری رفتار میکردند یا نه؟ پرواضح است که رفتار آنها هم بطور محسوسی بهمین طریق بود سفیر انگلیس سیر تونلی بطور یادداشت بموسیو سابلین گفته بود (مخابره ۳۰ مارس ۱۹۱۳ نمره ۵۷) که نمایندگان انگلیسی در شیراز و بوشهر مشغول اداره کردن ایالات جنوبی

هستند حکام و مامورین مالیه و ژاندارمری هیچک نمی توانند قدمی بدون تصویب قونسولهای ما بردارند و البته باید قبلاً صلاحدید آنها را بخواهند. بعقیده من اگر دولت ایران سر باز کافی داشت و قدرت بیشتری بخرج میداد میتواند بطور اطمینان بخشی سرحدات خود را بانظا میان مسلح حفظ کند و بیطرفی خود را بطور مؤثری در مقابل ترکیه نگاهدارد همانطور که در ۱۸۵۵ و ۱۸۷۷ عمل کرد و مامجبور نمیشدیم که در اواخر جنگ دولشگر از جیب جدا کرده بایران بفرستیم و مسلم است اگر این دولشگر در طول سرحدات روس و ایران وجود داشت بیشتر از حد لزوم میتواند جناح چپ قشون مارا که با ترکیه میجنگید حفظ کند. علاوه عقیده نایب السلطنه کنت ورنت سوداشکو vorontsov Dachkov که من بعدها در سن پترزبورغ در سال ۱۹۱۵ از آن مطلع شدم نیز همین بود نظر دیگری هم در کار بود که اهمییش بیشتر است و آن این است که تعهدات ما در مقابل انگلیس وسیله ای شد که بتواند هندوستان را خوب حفظ کند.

خلاصه آنکه تمام قربانیهایی که روسیه در ایران داد و مجاهداتی که در آنجا کرده همه بنفع انگلستان تمام شد.

واقعاً دولت انگلیس هم در مقابل این فداکاریها خوب از ما تشکر کرد زیرا پس از آنکه خیالش از هرجیث راحت گردید فوراً مشغول قراردادای با ایران شد که در معنی تصرف کامل این کشور بود و مخفیانه هم میل تجزیه را در ما و راء قفقاز و یا اقلاد در آذربایجان روس تحریک میکرد زیرا که بیاد کوبه و مخصوصاً نفت آن چشم طمع داشت در صورتیکه اگر بخواهیم بدقت بچنگ بزرگ و علل تولید آن رسیدگی کنیم خواهیم دید که تهدید آلمان و عملیات آن در آسیا قسمت عمده اش متوجه انگلیس بود نه برضد دولت روسیه.

باری نمیدانم حرارت فوق العاده ای که من بروز دادم و بهمین جهت مورد ملامت واقع شدم آیا حقیقتاً عمل منهی بوده است؟ من باعث فرار یک مامور ایرانی شدم که رفتارش کاملاً برخلاف بیطرفی رسمی دولت ایران بود پس توقیف سفیر ترکیه را در ایران در موقع شکار در اطراف تهران چگونه باید تعبیر و تفسیر کرد؟ یعنی عاصم ترقوت پیک **Assim.Torgout**

که بعد هم از راه روسیه بکشور خود تبعید گردید. آیا سفرای روس و انگلیس که در تهران مرتکب چنین عملی شدند حقوق اشخاص را نقض نکرده اند؟ در صورتیکه من تازه وارد در سیاست بودم و همیشه از روی وجدان کار میکردم.

بطوریکه قبلا هم ذکر کردم فعالیت سیاسی من در موقع افول دو رژیم روس و ایران که هر دو محکومیت تاریخی حاصل کرده بودند شروع شد و نمیتوانستم خود را از نفوذ لازم روس و نه از هرج و مرجی که در ایران رویداده و محتاج باصلاح بود بر کنار گیرم. من اطمینان بلکه یقین قطعی دارم که زمینه سازش و اتحادی در میان روسیه و ایران بسهولت فراهم می گردد. یک ایران مقتدر و نیرومندی لازم است تا بتواند دولت و ملت خود را در انظار تمام ملل دنیا محترم نگاهدارد و وجود چنین اقتداری متضمن هیچگونه زیانی برای روسیه نیست چنین زمانی زمانی بروز خواهد کرد که ایران خود را در دنبال نفوذ دولت بیگانه ای اندازد البته در چنین موقعی روسیه نمیتواند از مشاهده هواپیماهایی که از طرف ایران بیایند و در بالای شهرهای باد کوبه و باتوم پرواز کنند بیطرف بماند (این جمله ایست که مولوتو **Molotov** در یکی از نطقهای خود ایراد کرده است) من یقین دارم که نقشه های همکاری روس و ایران از حیث مبادلات تجاری و رژیم فلاحی و فنی و کارهای علمی مشترک ثمرات نیکویی بیار خواهد آورد. و البته این دو کشور بقیود تاریخی و تمدن قدیمی که آنها را بهم مربوط ساخته خوب آگاه هستند. و بالاخره نباید فراموش کرد که روسهای ما قبل تاریخ همان طوائف سیت بوده اند که اکنون محققین ایرانی بودن آنها را ثابت کرده اند. اشعار رزمی روس و ایران پهلوآنان مشترک دارند و این مسئله را پرفسور (V. F. Miller) مدیر مدرسه السنه خاوری لازارو در تفحصات خود ثابت کرده است. در موزه ارمنیاز ظریفترین زرگری طوائف سیت و ظروف نقره زمان ساسانیان باهم دیده میشود. آثار مکشوفه در ماوراء بحر خزر که تازه با آنها برخورد کرده اند با اشیاء مکشوفه برنزی لرستان شباهت دارند و روابط قدیمی روس و شوش را از حیث تمدن نشان میدهند و خلاصه آنکه مجاورت باستانی ایران و روسیه آثار

عمیقی در داخل یکدیگر باقی گنادرده که شاید روزی آنها را بهتر از حالیه بشناسند و آن وقتی روشن میشود که مثلاً تصوف و عرفان عمومی ملت روس را که بر روز زمان پرورش یافته با تصوف و عرفان ایران مقایسه نمایند (۱). منظور من از ذکر این مطالب این نیست که بنوشته‌های خود آب و رنگی بدهم بلکه مشهودات خود را با نهایت صداقت بقلم می‌آورم و میدانم که اگر این مشاهدات ارزشی داشته باشد بواسطه همین صداقت است که من پیشه خود ساخته ام و باز تکرار میکنم که روابط روس و ایران بر روی دلایل و مدارک محکمی قرار داشته و اشتباهات و خبط‌های شخصی در مقابل آنها ارزشی ندارد.

گردشهای من در گیلان همه برای انجام وظیفه نبوده است و خوشبختانه قسمتی از آنها جنبه مطالعه داشته و مقصودم فقط شناسائی اوضاع این ایالت بوده است مانند گردش در خرابه‌های قلعه بودخان در قرب فومن که در جنوب غربی رشت واقع و مسافت آن تا گیلان در حدود چهل کیلومتر است ایالت کیلان شاید بواسطه مرطوب بودن زمین دارای آثار باستانی

(۱) نیکلا بردیا او **Nicolas Berdiaev** که یکی از متفکرین روسی و در پاریس معروف است میگوید: ملت روس از حیث ترکیب هوش و روح ملتی است خاوری روسیه مشرق عیسوی است که در مدت دو قرن تأثیرات غربی را با کمال صعوبت تحمل نموده (مخصوصاً طبقه تربیت شده) و در همین طبقه است که آن تأثیرات نفوذ یافته است. من نیز در تحت تأثیرات و افکار ایرانیان توانستم یک حالت تصوف عمومی ملت روس را که شبیه است بهمان عملیات روحی که در ویشهای صوفی ایران دارند مطالعه کنم. زیرا که هر دو بایک حالت جذبه پیوسته یک جمله را تکرار میکنند (ذکر) تا بخدا راه یابند.

روح مذهبی روس و ایران از این حیث متصل میشود یک سرچشمه روحانی و همین سرچشمه است که شالوده ساختمان مسلك آباء کلیسای شرقی را راجع بفضائل مخصوص عبادات طرح میکند. مطالعات من در این موضوع در مجله ایتالیائی انتشار یافته است (اروپای شرقی). نوامبر و دسامبر - ۱۹۳۴. یک نمونه مذهبی روسی (

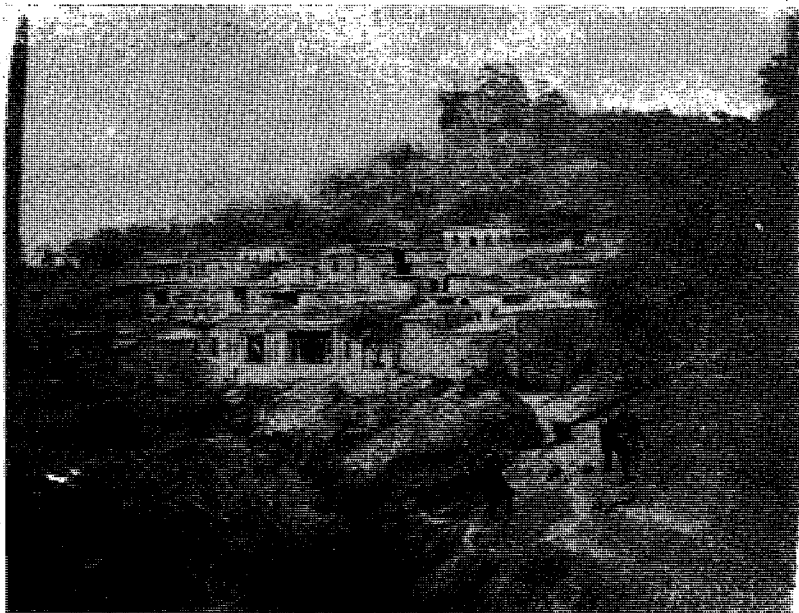
ممتازی نباشد خرابه های مذکور تنها اثری است که تا کنون برجای مانده آنها باین جهت که در قسمت مرتفع کوهستانی واقع است. فومن از امکانه بسیار قدیمی است که مرور زمان عبدالفتاح فومنی مورخ گیلان ملوک الطوائف را بوجود آورده است. کتاب تاریخ او با توجهات موسیور این بنویسیده است در زمان قدیم فومن پایتخت یک سلسله از امرای محلی بوده است برای سیاحت خرابه های مذکور ما یک قسمت از راه را با درشگه طی کردیم و قسمت دیگر را که کوهستانی بود با اسب رفتیم. این خرابه ها باقی مانده یک امارت نشین مهمی است حصار آن که در دامنه کوهستان دور میزند و مدخل اصلی که در آن پله کان عربی واقع است نسبتاً بهتر محفوظ مانده است سنگ مرمری که در بالای درب ورود بوده بزمین افتاده و دو نیمه شده است من توانستم کتیبه آنرا رونویس کرده و بخوانم این کتیبه میرساند که ساختمان این قصر بحکم امیر هدایت انجام یافته است در داخل محوطه آثار منازل متعددی دیده میشود که همه ویران شده است.

در موقع مراجعت در دهکده چوماسرا که باید اسب عوض کنیم تشریفات برای ورود ما فراهم کرده بودند ما نمیتوانستیم بطور ناشناس از این جا عبور کنیم و اجباراً تسلیم مراسمی شدیم که در موقع ورود اشخاص مهمی انجام میگردد. در مدخل دهکده گوسفندی را با اصطلاح خودشان برای (خوش او غوری) ما قربانی کرده و ما را مجبور نمودند که از میان سر و تنه آن که از هم جدا کرده بودند عبور نماییم تماشای این قربانی چیز جالب توجهی نداشت فقط آخرین تشنجات که هنوز حیوان را تکان میداد و خون زیادی که بزمین ریخته شده بود دیده میشد و جوانان دهکده بکشتی گیری پرداختند اگر از این مراسم جلوگیری میکردم مثل این بود که عدم رضایت نشان داده باشم.

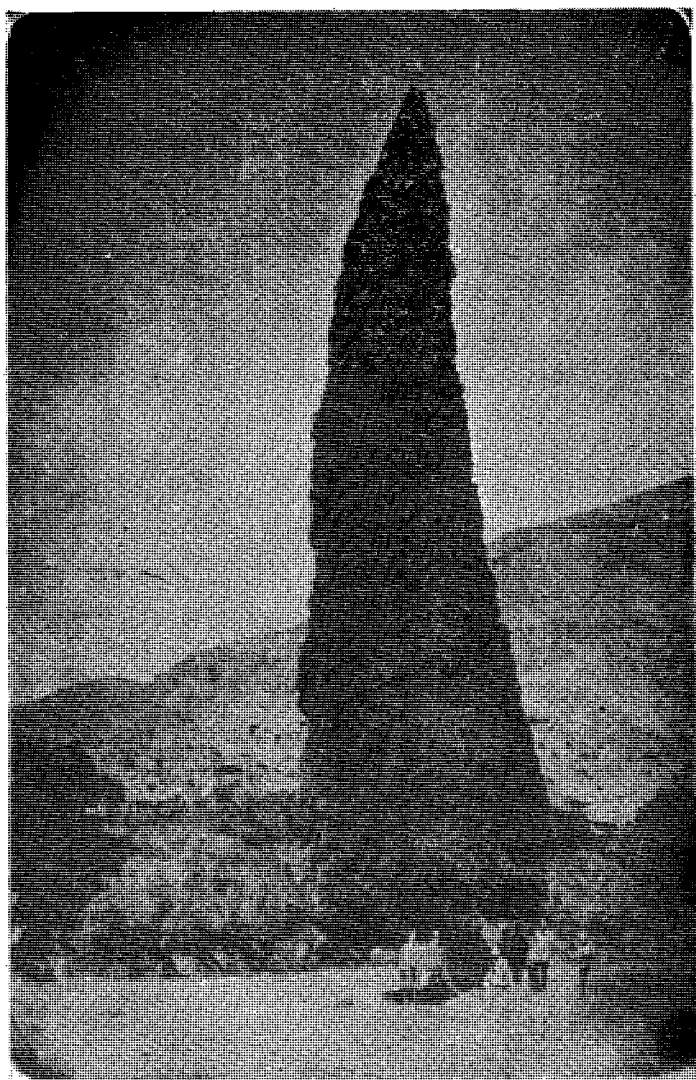
دیدن یک نوع تشریفات دیگر هم برای من پیش آمد و آن در موقعی بود که بد دهکده کلشتر Kelechter رفتیم این دهکده در مقابل رود بار در طرف دیگر سفیدرود واقع است در مدخل دهکده پیرزنی را دیدم که در نظر من مانند جادوگری جلوه کرد. منقلی دردست داشت که در آن علفهایی میساخت و دود غلیظی از آن صعود میکرد پیرزن چشم بمن دوخته



ودعائی میخواند و من ابتدا ملتفت نشدم که با این دود تشریفاتی برای ورود من قائل شده است و خیال میکردم شاید برای دفع اجنه دعا میخواند بعد



فهمیدم که با خانم محترمی مواجه شده ام و او مادر شخص جوانی است از
آشنایان من این جوان در موقعیکه در مسکومشغول تحصیل بود با من دوستی
پیدا کرد. این خانم تنها زنی بود که در گیلان خود را بی پرده بن نشان
داد و من از مصاحبت او خوشوقت شدم با اینکه پیر شده بود با انرژی و
هوش زیادی املاک خود را در آنجا اداره میکرد. در قرب این دهکده
درخت سرو مشهور هرزیل **Harzébil** را دیدم که بسیار تنومند و
تقریباً ۳۵ متر بلندی داشت میگفتند که ناصرالدین شاه در موقع مسافرت
باروفا در این جا توقف کرده و عصرانه ای در سایه این سرو غول پیکر
صرف نموده است در حالی که در شاخه های انبوه آن قبلا هیئت ارکستری
مخفی شده و هنگام غذا خوردن شاه بنواختن نغمات دلپذیری پرداخته اند که
موجب تعجب شاه شده است.

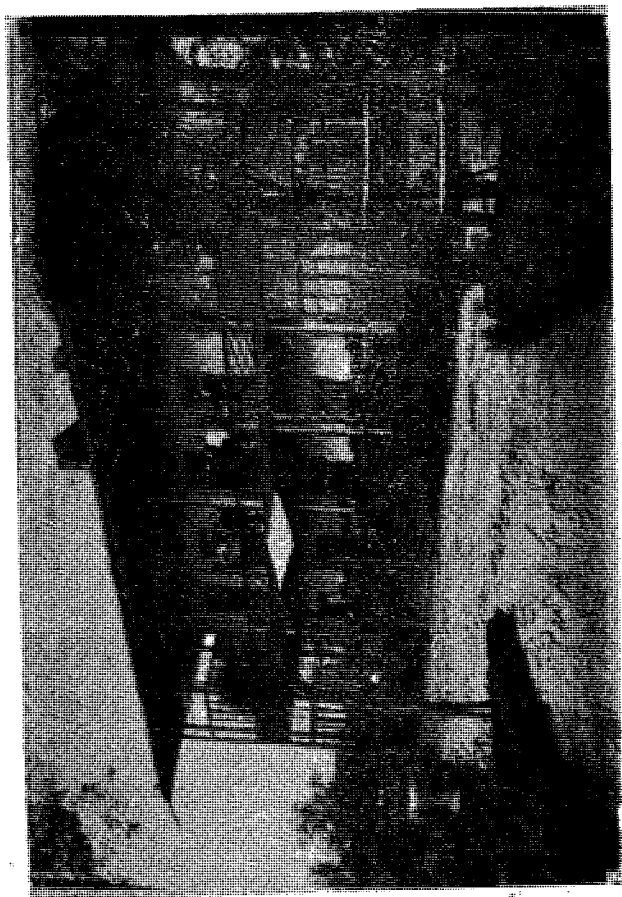


مطالعات خاورشناسی

اکنون موقع آن است که در زمین مشاغل و وظائف رسمی اشاره ای هم
 بخاورشناسی خود بکنیم. بدیهی است در امور اداری من مقصّل با ایرانیها
 سروکار داشتم و تا اندازه ای کشور خود را در تحت مناظر مختلفش بمن نشان

میدادند و این خود متضمن فوایدی بود زیرا که با زندگانی ایرانی آشنا میشدم و مطالب تازه ای بر کتاب لغت خود میافزودم که در مکالمه و تحریرات زبان فارسی کومک شاپانی بمن میکرد اما لازم بود که بغیر از این اطلاعات که در مشاغل روزانه برای من حاصل میشد مطالعات دیگری هم بکنم ابتدا باین فکر افتادم که طریقه حرف زدن گیلکی را یاد بگیرم زیرا که دهقانان گیلان مخصوصاً زنان آنها بجز زبان گیلک زبان دیگری نمیدانند . شنیده بودم که مجموعه اشعاری بزبان گیلکی است که نامش نیزار است ولی نسخه آن منحصر بفرود بود و بنا بر روایتی درویشی این کتاب خطی را که در امامزاده ای بوده ربوده است و نظر باینکه نوشته ای بدست من نیافتاد بر آن شدم که اشعاری را از کسانی که خوش لهجه بودند شنیده و یادداشت نمایم . آشنیزی داشتیم رضانام که گیلک بود و من بوسیله او توانستم قطعات کوچک اشعاری را جمع کنم از صرف و نحو این زبان هم یادداشت‌هایی کردم کسانی که زبان فارسی را خوب بدانند در فرا گرفتن زبان گیلکی چندین باشکال برنمیخورند بالاخره توانستم بصرف افعال آن آشنا شده و تا اندازه ای حرف زدن آنرا بفهمم . اما فرصت کافی برای مطالعه کامل و آموختن آن نداشتم . بطوریکه اطلاع یافته ام اکنون يك انجمن ادبی در رشت وجود دارد که توجهی بعبارات عامیانه و افسانه ها و منظومات و داستان های عمومی دارد و شاید با جکوشش این انجمن زبان گیلک افتخار آشنائی با مطبوعات را پیدا کرده باشد زیرا که چند شعری از زبان گیلکی چاپ شده برای من فرستاده اند . موسیو آ . کریستن سن A. Christensen پروفیسور دانمارکی که در کنگره خاور شناسان در اکسفورد Oxford در سال ۱۹۲۸ بامن آشنائی پیدا کرد در موقع رفتن بگیلان از من تقاضا کرد که چند توصیه بآشنایان گیلانی خودم برای او بنویسم و من هم درخواست او را اجابت کردم و توانست در مدت اقامت کوتاهش مطالب مفیدی راجع بزبان گیلک تهیه نماید . یادداشت‌هایی که خودم داشتم همه را دادم پروفیسور ژو کوشکی و تصویب میکنم اکنون در آرشیو موزه آسیائی سن پترزبورغ موجود باشد .

یکی از کارهای دیگر من تحقیق در حقوق عادی فلاحتی بود برای این موضوع رساله ای را اختیار کردم که تألیف حاج سید محمود در رشت بنام تسویه حقوق چاپ شده بود. حاج سید محمود یکی از مجتهدین رشت بود. او در کتاب خود از طرق مختلف روابط مالک و زارع گیلان بحث می-کند و وظائف هر یک را مشروحاً ذکر کرده است. من این کتاب را ترجمه کرده و ضمیمه مفصلی هم راجع بزندگانی خانوادگی دهقان و مسکن و عادات و طرز تغذیه آن بر ترجمه اضافه کردم. همکاری و لطف شایان تقدیر میرزا عیسی خان مفتش مالیه رشت که تحصیلات خود را در انگلستان کرده و گیلان را خوب میشناخت و سایل سهولت انجام این کار را برای من فراهم



ساخت. این شخص علاوه بر شغل تفتیش مالیه ملک چغام متعلق بناصر الملک را هم اداره میکرد چغام در میان رشت و انزلی واقع و ما غالباً بآنجامی- و تقیم و چند ساعتی از مصاحبت میرزا عیسی خان محظوظ میشدیم او یکی از نجیب زاده های ایران و معلومات غربی را هم باصالت خود اضافه کرده بود و مأموریت های خود را نیز بدرستی و صداقت انجام میداد. اخیراً هم در لندن بسمت کمیسر ایران در شرکت نفت انگلیس و ایران اقامت داشت و نام خانوادگی فیض را اختیار کرده بود زیرا در ایران در رژیم حالیه قانونی بتصویب رسید که هر کسی علاوه بر نام شخصی نام خانوادگی هم داشته باشد متأسفانه بطوریکه شنیدم سه سال قبل این مرد شریف در لندن فوت کرد

مصاحبت میرزا عیسی خان برای من قابل استفاده و لذت بخش بود او نیز از معاشرت با من اظهار رضایت میکرد. در همین معاشرتها بود که من توانستم با مساعدت او ضمیمه تسویه حقوق را بنویسم این مجموعه شامل اوضاع روستایی گیلان و خالی از فایده نیست حاج سید محمود رساله خود را در موقع اغتشاش گیلان نوشت و قصدش این بود که روابط زارع و مالک را که بحال بفرنجی درآمد بود روشن کرده و از یاد آوری قواعد و رسوم عادی زارع را کمی راحت کند. ریشه فساد این بود که مالک نسبت بزراع دونوع اقتدار داشت یکی گرفتن مالیات دولتی و دیگری گرفتن حقوق شخصی خود و همین اقتدارات میدان وسیعی برای استبداد و ظلم بزراع فراهم میکرد و بدون بیم باید گفت که دهقان نسبت بمالک مانند برده است و در تحت بهانه های مختلف دائماً باو مدیون است و زندگانی او روز بروز رو بسختی میرود و باید با حسابهای گوناگون بار خود را نزد مباشر خالی کند. کسانی که از جریان مالیاتی این زمان آگاه باشند میدانند که دونوع مالیات باید پرداخت گردد: نوع اول مالیاتی است که حکومت محل در مقابل خزانه دولت بعهده گرفته و نوع دوم اضافه مالیاتی است که بسته است باشتهای حاکم و مبلغی که بعنوان پیشکش پرداخته است. البته حاکم فقط در فکر بدست آوردن مبلغی که بعنوان پیشکش پرداخته نیست بلکه در صدد است که هر قدر بتواند وجوهی از اهالی بهر عنوان باشد بجمع خود بگیرد و این اضافه مالیات بعدی معمول است که تقریباً بطور نیم رسمی تفاوت عمل نامیده

میشود. از اینها گذشته نایب‌الحکومه نیز سر کیسه خود را باز گذارده و می-خواهد آنرا از اضافه مالیات پر کند و چون بطور مستقیم پیش رویم میرسیم بمباشر که آخرین حلقه این زنجیر و کسی است که با دهقان تماس مستقیم دارد و مأمور اخذ مالیات و حقوق ارباب است. مباشر در دهکده نماینده خزینه دولت و ارباب است و تنها کسی است که نوشتن و خواندن میداند. بنا بر این آزادی کامل در تفسیر رسوم و قواعد دارد و علاوه بر آنچه از زارع می‌گیرد وجهی هم بعنوان مواجب از ارباب دریافت میکند و برای اینکه در روابط با ارباب کمتر بخطر افتد تفاوت سنگی هم از زارع بی‌نوا می‌گیرد یعنی در موقع تحویل گرفتن جنس سنک خود را بکار میبرد که از سنک قانونی زیادتر است.

از طرفی ارباب هم مخارجی میکند مثلاً مجاری آب را مالک حفر میکند و اگر زارعی را بملک خود می‌آورد مجبور است بذر و گاو و مساعده و لوازم زراعت باو بدهد. حساب این خرجها که برای زارع شده و استرداد آن بسته است بوجدان مالک که حتی گاهی اجاره تیر خانه و یک درخت توت هم از قلم نمی‌افتد و چون زارع در چنین قیودی گرفتار شد کمتر اتفاق می‌افتد که بتواند بزندگان قانعانه خود ادامه دهد و از زیر بار این قروض خلاص شود و همیشه بعنوان مختلفی بمالک مدیون است. ارباب هم غالباً با حاکم در مشاجره است تا بتواند بطریق سهل‌تری نسبت بمالیات ادای دین کند.

در واقع دست و پای زارع با زنجیر محکمی بسته شده است زیرا تنها او است که باید در آخر حساب تمام این بارها را بدوش بگیرد و برای دفاع هم هیچگونه سلاحی ندارد بدیهی است وقتی که خود را در چنین تنگنایی گرفتار دید چاره منحصر بفرودش این است که لحاف پاره خود را بدوش گرفته فرار اختیار کند و بهمین دلیل است که غالب مزارع و دهکده‌ها متروک و خرابه مانده‌اند ولی این قضایا و پیش آمدها مانع پرداخت مالیات نمیشود یعنی مالیاتی که در دفاتر رسمی ثبت و ضبط شده است و این دفاتر هم در ظرف ۲۵ یا ۳۰ سال یکبار مورد مراجعه مستوفیان قرار می‌گیرد و میزان مالیات را معین میکنند در این صورت در موقع فرار زارعی ارباب بدهی

اورا بزارعینی که باقی مانده اند سرشکن میکنند و از آنها می گیرد . بازی مقصود من این نیست که صفحه را سیاه کنم و از دستگاہی که بزراع فشار می آورد باغراق صحبت کنم بلکه میخواهم برسنام پس از آن که با دقت در رژیم فلاحی ایران وارد شدم یقین حاصل کردم که نوش داروی بیداری آسیارا نه پارلمان بدست داده و نه کارخانهها و روزنامهها و راه آهن و نه سایر ابتکارات بلکه یگانه راه علاج اصلاح حال دهقان است که اکثریت جمعیت آسیائی را تشکیل میدهد و اگر بخواهند بشاهراه ترقی داخل گردند در اولین قدم باید بترمیم زندگانی روستائی پردازند و وسایل راحتی دهقان را فراهم سازند. هر گاه ایران متجدد توجہی باوضاع روستائی کرده باشد باعث خوشوقتی من خواهد شد و بسی مایلم که آنچه راجع باوضاع زندگانی دهقان ذکر کردم یادگاری از زمان گذشته باشد نه حال.

این جمله را هم اضافه میکنم که در گیلان در حقوق عادی زمانی هم هست که موسوم است با یام قدغن و آن چهل روز قبل از عید نوروز است در این ایام دهقان حق آنرا دارد که از ارباب جدا شود و نزد ارباب دیگری برود با این شرط که دین خود را کاملاً با رباب سابق ادا کرده باشد ، گاهی هم اتفاق میافتد که ارباب تازه بجای زارع این دیون را میپردازد و او را بملك خود انتقال می دهد اما در اینصورت باز زارع مدیون ارباب جدید میشود و سربار خسته کننده ای بر او اضافه میگردد بهر حال این آزادی موقتی زارع در گیلان از جمله حقوق عادی است . در روسیه هم قبل از بردگی زارع نظیر این رسم وجود داشت و دهقان میتواند با اصطلاح آنوقت (سنت ژرژ) برود اما پس از آنکه بحالت بردگی درآمد از این آزادی محروم شد و بعدی از این واقعه متأثر گردید که یادگار آن در ضرب المثلی باقی مانده است و چون يك پیش آمد غیر مترقبه تأثر آوری روی دهد میگویند : مادر كوچك این روز سنت ژرژ تو است .

بسی متأسفم که اوقات زیادی را صرف کتاب تسویه حقوق کردم و از آن نتیجه ای حاصل نشد . یادداشت های مرا در سال ۱۹۱۸ یک نفر ایرانی در تهران گرفت که بفارسی ترجمه کرده و در مجله فلاح منتشر نماید ولی تا کنون اثری از آن ندیده ام خوشبختانه اصول آن در خاطر من ماند و بعدها در تحقیقات نظائر

آن بکام خود .

در موقع اقامت رشت بر حسب اتفاق رابطه هم بابائیان این شهزید را کردم راهنمای من سید احمد باقراوف بود که ما نندم مسلکان ده سال قبل خود آزادی ندیده بود. افراد این فرقه بسیار محتاط هستند و عقاید خود را اظهار نمیکنند مگر بکسانی که بآنها اعتماد داشته باشند .

در خاطر ندارم که در چه موقع و ساطتی بنفع این فرقه کرده باشم و شاید فقط میل داشته‌ام که از اوضاع و احوال آنها آگاهی حاصل کنم . در خاطر هست که یکی از مبلغین این طایفه در موقعی که بعکام میرفت در موقع ورود برشت از من ملاقاتی کرد و چند ماه بعد در آغاز سال ۱۹۱۴ مراجعت نمود و از عبدالبها نامه‌ای برای من آورد . رئیس این طایفه در آن نامه از من تمجیداتی کرده بود که البته من شایسته آن نبودم مثلاً در این نامه مرا پناه دهنده محرومین خطاب نموده و تشکر کرده بود که من پرچم عدالت و انصاف و غیره را بلند کرده‌ام از خواندن این نامه و نوشته های دیگر از تعلیمات مؤسس این فرقه اطلاعاتی حاصل کردم که پیوسته بر ضد هر نوع تعصب ملی و مذهبی و نژادی مبارزه میکند . عبدالبها این دستور بهاءالله را که بزبان عربی است در نامه خود ذکر کرده بود : لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم یعنی محبت بوطن افتخار ندارد بلکه باید بعالم محبت داشت . نوشته های دیگری هم از عبدالبها بمن ارائه دادند که صحبت از صلح عمومی و موافقت بین ملل خاور و باختر بود از جمله نوشته بود که آفتاب از مشرق طلوع کرده ولی اشعه آن در غرب بیشتر تأثیر کرده است تعلیمات - عبدالبها برای شرق و غرب یکسان است و میگوید عالم بشریت احتیاج بربری دارد . حقیقت یکی است تفاوت در این است که پاره‌ای از ملل بسن کمال رسیده اند در صورتیکه سایرین هنوز در عالم طفولیت مانده اند . نگاه کنید چگونه باغبان آسمانی با شجار توجه میکند تارشده کرده و بار آور شوند و باز میگوید تعلیمات بهاءالله مانند اشعه آفتاب است چگونه نمیتوان نعمت تربیت را درک کرد . بسایهان افریقائی توجه کنید که هنوز وحشی مانده اند در صورتیکه سیاهان امریکا متمدن شده و بنام مسائل جاری نظر دارند . کیفیات و شرائط اجتماعی را باید از نظر دور ساخت . تمام مردم یکسان

هستند. حواریون ماهی گیران یا صنعتگران ساده‌ای بودند اهمیت آنها از این جهت است که تعلیمات عیسی را تبلیغ می‌کردند. نوشته‌هایی هم از عبدالبها بمن دادند که خطاب باشخاص سیاستمداران امریکا و کنگره صلح و غیره بود.

تعلیمات اختصاصی باب که پروان او بتوسط جانشینش عبدالبها تعقیب میکنند دارای مزایائی است مخصوصاً چون محیط و موقعیت را در نظر بگیرند بمقصد او بهتری می‌برند. باب بشدت با تعصب و تاریکی فکر محیط که مانع شرکت ایران در زندگانی غربی بوده مبارزه کرده است وافق فکر هم میهنانش را توسعه داده است (۱)

ذکر این مطالب برای کسانی که در تفحص مقدرات ایران هستند خالی از فایده نیست معیناً باید گفت که تعلیمات باب برای رفورم میهنش کافی نبوده است. قبل از او هم ایران دارای اشخاص روشن فکری بوده است که تکمیل اخلاق را توصیه و تبلیغ می‌کرده‌اند. اشعار صوفیه دارای یکنوع الهامات عالیه است و انسان را وادار میکند که از مادیات دوری جسته و علو همتی حاصل کند و در طریق الی‌الله سالک شود. فکر ایرانی اساساً پس از قبول اسلام فقط به تبدیل مذهب قانع نشده است بلکه پیوسته بامیل مفرطی از طرق مختلفه در تفحص شناسائی خدا بوده است.

نظر باینکه فکر ایرانی در طی قرون در حال تصفیه بود و از حیات مادی کناره گیری مینمود و افراد برجسته آن کشور را در یک ر کود حزن انگیزی نگاهداشته بود برای خروج از این ر کود اهرم دیگری غیر از الهامات تصوف و عرفان و مواعظ اخوت و صلح عمومی لازم بود و خلاصه آنکه ایران بیش از وعظ مذهبی محتاج بر فورما توره‌های سیاسی بود تا بتوانند طرز اداری کشور را اصلاح و آسایش و رفاه اهالی را در تحت حمایت قانون تأمین کنند و امنیت و انتظام عمومی را فراهم سازند.

(۱) معلوم است که مؤلف تاحدی تحت تأثیر مبلغین ابن طایفه واقع گردیده که بذکر این مطالب پرداخته است. بعلاوه اشتباه تاریخی هم کرده که عبدالبهارا جانشین باب قرار داده است (مترجم)

ترقی ایران در قرن نوزدهم

در اینجا لازم است قبلاً يك نظر کلی باوضاع و پیش آمدهای قرن نوزدهم بیاندازیم .

سلطنت سلسله قاجاریه که در قرن هیجدهم تأسیس شده بود يك ضعف تدریجی در ایران تولید کرد که در موقع پادشاهی محمدعلیشاه بنقطه حسیض خود رسید و شاه اجباراً در ۱۹۰۹ از تخت سلطنت برکنار گردید و پسرش احمدشاه قائم مقام او شد . این شاه جوان دارای اقتدار موهومی بود و بسهولت تاجرا از سر برداشت و تسلیم رضاخان کرد که مؤسس سلسله جدید پهلوی است . (۱۹۲۵)

در زمان سلطنت قاجاریه ایران در جنگهای باروسیه در آغاز قرن نوزدهم متصرفات قفقازی خود را بموجب عهد نامه گلستان در تاریخ ۱۲۰۱۰۱۳۱۳ و عهد نامه ترکمانچای در تاریخ ۱۰۲۱۰۲۹۱۸۲۹ از دست داد و در موقع ورود قشون روس در مشرق بحر خزر قسمتی از نواحی ترکمن نشین نیز از تصرف ایران خارج گردید و بحر خزر هم بدولت روس تعلق گرفت (واگذاری پایگاه بحری جزایر آشوراده در ۱۸۴۱) و از آن پس پرچم ایران از این نواحی ناپدید گردید . در سنوات ۳۶-۱۸۳۵ هم ایران در کشمکش با انگلیس از هرات ناراضی و بدون بهرمندی برگشت و در ۱۸۵۶ دولت انگلیس بتعلیم دروسیه قدرت و نفوذ خود را در خلیج فارس ثابت نمود . نتیجه این شکستهای نظامی موجب اعطای امتیازات تجارتي و قضائی به بیگانگان گردید و بالاخره تمام دول بیگانه وارث مواد عهد نامه ترکمانچای شدند .

دو دولت مقتدر روس و انگلیس هم پیوسته میدان نفوذ خود را در قرن ۱۹ در خاورمیانه توسعه میدادند و بتدریج بهم نزدیک میشدند . و چندی نگذشت که در حوالی افغانستان و ایران باهم مواجه گردیدند و انگلستان فراموش نکرده است که امپراطور پل (Paul) متحد ناپلئون در تاریخ ۱۲۰۱۱۸۰۱ به ارلو (Orlov) آتامان قزاقان حوالی رود دن Don فرمان داد که بطرف هندوستان لشکر کشیده و با انگلیسها حمله کند و در جاهائیکه انتظار ورود قشون روس را ندارند ضربت حساسی بآنها بزند اما

مرک ناگهانی پل (مقتول در ۱۸۰۳/۳۱) اجرای این نقشه جنگی را متوقف ساخت (عده‌ای از مورخین اظهار عقیده کرده‌اند که سفیر انگلیس سر شارل ویت‌ورت Charles. Wuitvorth در این قتل دستی داشته است) جای تعجب نیست که از آن به بعد در هنگام جنگ روس و ایران در تاریخ ۱۸۲۸ معلمین انگلیسی در صفوف قشون ایران دیده شوند و افسران روسی هم بنوبه خود در جنگ هرات شرکت کنند. در موقعیکه افغانها در سال ۱۸۸۵ بقلعه کوشکا (Kouchka) روس که آخرین نقطه فشار روس در امتداد هندوستان بود نزدیک شدند روسها ضربت سختی با افغانها زدند و چیزی نمانده بود که معلمین انگلیسی محبوس گردند و الکساندر سوم بدون اینکه با اعتراضات بریتانیا اعتنائی بکند به ژنرال کومارو Komarov نشان افتخار داد و یادداشت جدید تهدید آمیز انگلیس لمپراطور روسیه را وادار کرد که دسته کشتی دریای بالیک را تجهیز و آماده جنگ کند اما دو هفته بعد بریتانی کبیر روش مسالمت آمیزی اختیار کرد و تحدید حدود روس و انگلیس و افغان در موقع بروز همین حوادث صورت گرفت.

از توجه باین مقدمه مختصر معلوم میشود که در سیستم روابط کلی دولتین روس و انگلیس در خاورمیانه ایران هم اجباراً مانند افغانستان و تبت در معرض رقابت این دو همسایه قوی واقع گردید و هر سه کشور ناچار شدند ضرباتی را که این دو دولت بهم میزدند تحمل نمایند. نباید از نظر دور داشت که در توسعه روابط روس و انگلیس در خاور با آنکه ظاهر فریبنده‌آنی داشته باشد همیشه این کشمکش وجود خواهد داشت خلاصه مادامی که انگلیس حاضر نشود که هندوستان را بحال خود واگذارد (مخزن آدم و مواد اولیه) و روسیه هم دست از سر قفقاز برندارد (مخزن نفت و مانگانز) و آسیای مرکزی را رها نکند (مخزن پنبه و انواع فلزات) این اوضاع که تاریخ و جغرافی در آن دخالت دارد تغییر اساسی پیدا نخواهد کرد. اکنون که وضع ایران را در نقشه بین‌المللی معین کردیم میتوانیم به سرعت مراحل متوالیه دست اندازی روس و انگلیس را در داخل آن از نظر بگذرانیم. توجه باین دست اندازی تأثر آور است امتیازات نوبه بنوبه در این کشور داخل میشوند و شروع آنها از موفقی است که کمپانی انگلیس

وهند در ایران به نصب تیرهای تلگراف مشغول شد (۱۸۷۰) در بدو امر این عمل بی ضرر بلکه سودمند بنظر می آمد البته نمایش ظاهری آن چنین بود اما پس از کشیدن سیم هر دفتر تلگرافی پرچم خارجی را در ایران برافراشت و عوامل نفوذ انگلیس در آن جای گرفتند. بعلاوه بنا بر رسوم قرون وسطی این دفترها محل بستی شد برای ایرانیانی که با صاحبان نفوذ و زمامداران خود مشاجره ای داشتند. البته دولت روس هم نمی توانست از مشاهده این اعمال آرام بنشیند. او نیز مهره ای در صفحه این شطرنج بجلو راند و فوراً برای تسلط و نفوذ خود در ایران در سال ۱۸۷۹ فرمانی از ناصرالدین شاه گرفت که بموجب آن قشونی در تحت نظرافسران روسی شبیه بقزاق در ایران تشکیل دهد و بعدها این قشون با افسران روسی تنها واحد تمرین کرده بود که منظم از دولت ایران حقوق دریافت میکردند در صورتی که نام بقیه قشون ایران فقط در روی کاغذ دیده میشد. در سال ۱۸۸۸ دولت انگلیس امتیاز گرفت که در جنوب غربی ایران در شط کارون کشتی رانی کند و پس از آن امتیاز ساختن راه بختیاری را بتوسط برادران لنچ گرفت و از این بیعده گرفتن امتیازات بی دربی شروع شد مانند امتیاز بانک شاهنشاهی با حق انتشار اسکناس (۱۸۸۹) روسیه هم در مقابل بانک استقراضی را که شعبه بانک دولتی روس بود تأسیس کرد (۱۸۹۰) در همین موقع بود که دولت ایران بسبب قرض را مفتوح کرد ابتدا در سال ۱۸۹۲ از انگلیس مبلغی قرض کرد و پس از آن از روسیه در سنوات (۱۹۰۰ و ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲) این قرضهای بی دربی نه فقط باستقلال مالی ایران لطمه بزرگی وارد آورد بلکه گمرکات هم به عنوان وثیقه این قروض در خلیج فارس تحت نظارت انگلیس و در شمال تحت نظارت روس درآمد نظارت در مالیه و گمرکات ایران هم بتوسط مستشاران و مأمورین بلژیکی بعمل می آمد علاوه بر اینها انگلیس ضربت استادانه خود را در ۲۸ و ۲۵ و ۱۹۰۱ وارد آورد و امتیاز نفت جنوب ایران را گرفت (امتیاز داری) معاهده گمرکی روس و ایران در سال ۱۹۰۳ با اینکه از قرضه خود ربح سرشار صدی پنج می گرفت در مقابل امتیازات انگلیس چیز مهمی بشمار نمیرفت بنابراین امتیاز ساختمان بندر انزلی و ترسیم راه شوسه انزلی بتهران را گرفت و کفه ترازو بفع روس پائین رفت

رقابت روس و انگلیس در ایران باخذ امتیازاتی که ذکر شد خاتمه نیافت . امتیاز کشیدن راه آهن نیز مطالعه جداگانه ای لازم دارد که بواسطه عدم سازش انگلیس و روس انجام نگرفت . تصور میکنم با ذکر این مقدمات اوضاع رقابت روس و انگلیس را در ایران تا اندازه ای روشن کرده باشم بطور خلاصه تروتهای طبیعی وقشون و مالیه و مسکوکات وطرق ارتباطی و امور بنادر وغیره همه در تصرف و اختیار بیگانگان در آمد .

خوشبختانه از فزونی درد معالجه نیز بخودی خود پیدا شد . زیرا که این مداخلات که از روی رقابت دو همسایه در ایران صورت می گرفت بالضروره کشور ایران را بیشتر با اروپا نزدیک کرد .

ایران بتدریج در تحت تأثیر اوضاع اقتصادی واجتماعی دنیا قرار گرفت و از طریق تجارت روابط زیادتری با ممالک خارج پیدا کرد و با وضاع و احوال و طرز اداری آن . کشورها بیشتر آشنا شد . از طرفی هم بواسطه سرمشق مسلمانان روسیه که از نهضت انقلابی در سنوات ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ بر کنار نماندند کشور شیر و خورشید هم برای تحول و تغییر شکل آماده شد و این تغییر شکل در دو مرحله بوقوع پیوست

مرحله اول که از سال ۱۹۰۵ تا سال ۱۹۰۹ طول کشید مرحله ایست که مردان باعزم آزاد یخواه مانند سپهبد ارتشکابنی و سردار اسعد بختیاری و ستارخان و باقرخان تبریزی وغیره از میان ملت سر بلند کرده و با رژیم استبدادی شاه بچنگ پرداختند . این مرحله دوره درهم و برهمی داشت از طرفی مخالفت های شاه با مشروطیت و از طرفی جنکهای محلی برای استترار مشروطیت در کار بود و بالاخره باستعفا و تبعید شاه منتهی شد (۱۹۰۹) و پارلمان که در ۱۹۰۸ با ضربات توپهای معلمین روسی بریکاد قزاق ایرانی منحل گردیده بود مجدداً در تهران انعقاد یافت و برای اصلاح امور مالی شوسترمرگان امریکائی را بسمت خزانه دار بایران خواستند . شوستر نقشه هائی کشید و خواست ز فور می بکند اما دولت روس مانع اجرای مقاصد او گردید بنا بر این انقلابیون از جا جستند و بر آن شدند که بر ضد روس شورش کنند ولی دولت تزاری بآنها فرصت نداده وقشون خود را در قسمت شمالی ایران وارد کرد (۱۹۱۱)

حمله نیروهای انقلابی بشکست منتهی گردید. در جنگ ۱۹۱۵ اقداماتی بعمل آمد که ایران را از تسلط و مداخلات بیگانگان خلاص کنند ولی نتیجه ای نرسید و ایرانی که بیطرفی خود را اعلان کرده بود میدان جنگی شد که در آن روس و انگلیس و ترکیه باهم تصادم پیدا کردند

آخرین شاه سلسله قاجار

احمدشاه که در نتیجه استعفاء پدر خود در سال ۱۹۰۹ بمقام سلطنت رسید و ناصرالملک سمت نیابت سلطنت او را داشت در تابستان سال ۱۹۱۴ بسن بلوغ رسید و نیابت سلطنت از میان رفت در این هنگام در سراسر کشور ایران جشن‌هایی برپا شد و هیچکس خیال نمی‌کرد که آخرین شاه قاجار هم مانند آخرین شاه سلسله رومانو باید باتخت و تاج وداع گوید. چون سلسله سلاطین قاجار را با سلسله رومانو مقایسه کنیم می‌بینیم که مدت سلطنت آنها کوتاه‌تر بوده است زیرا که سلطنت قاجار در اوایل قرن هیجدهم آغاز و در سال ۱۹۲۵ خاتمه یافته است. این مقایسه از چند جهت دیگر نیز برفع قاجار نیست زیرا که سلسله رومانو ملک موروثی خود را توسعه داده و اساس آنرا محکم کرد برعکس قاجاریه آنچه بارث مالک شده بود بمرور زمان از دست داد چنانکه در جنگ با روس از متصرفات قفقازی خود محروم شد و در آذربایجان هم تجاوزات ترکیه را تحمل نمود. و از حمله بافغانستان هم برای فتح‌هرات مأیوس برگشت. در طی قرن نوزدهم مداخلات و تصرفات دولتین روس و انگلیس در ایران زیادتر شد و کمتر بمقاومت بر می‌خورد در صورتیکه روسیه در دوران سلطنت خانواده رومانو مخصوصاً در آغاز سلطنت کاترین دوم نهضت ادبی کرد و بتوسعه هوش ملی خدمتی نمود این نهضت را اشراف و طبقه ممتاز و ثروتمند که مایل استقلال کشور خود بودند و در خدمات دولتی دخالت داشتند بوجود آوردند اما در ایران قاجار نظیر آن روی نداد. گویای خون‌میهن پرستی و نیروی حیاتی کشور که در زمان سلسله صفویه در قرون (۱۶-۱۸) آب و رنگ قابل ملاحظه ای داشت بتدریج در دوران سلطنت قاجار در عروق خشکیده و تمام شده بود

فقط جنبش سلسله صفویه است که میتوان آنرا در ردیف جنبشهای سلسله رومانو قرار داد نمایندگان بزرگ این دو سلسله در ایران شاه عباس کبیر و در

روسیه پطر کبیر بوده که موجب افتخار اعقاب خود گردیده اند. در زمان قاجاریه در اواسط قرن نوزدهم يك نهضت روحانی قابل توجهی توسط میرزا علی محمد باب صورت گرفت که مقصودش رفرم مذهبی بود قوانین جدیدی آورد و سازش و وحدت بین المللی را تبلیغ میکرد و بر ضد افکار خرافاتی مبارزه میکرد. اما این نهضت هم با جنگهای شدید و خونریزی تأثر آوری خاموش شد و مؤسس آن هم در تبریز بقتل رسید و مسلک بایت پس از قتل مؤسس خود و تحمل جنگهای داخلی از ایران خارج شده و در کشورهای بیگانه هم جوار خود بامراخیات پرداخت. در همین موقع بود که انشعابی در آن رویداد و بهائیت بروز کرد در حال چنین بنظر میآید که بایت با اوام و نفوذ طبقه روحانی و سلطنت استبدادی میجنگید اما این مبارزه با استبداد به نتیجه ای نرسید مگر بعد از جنگ بزرگ که رضا شاه پهلوی در ایران طلوع کرد و ایران را با مجاهدات زیاد بصورتی در آورد که اکنون دیده میشود.

بنابر این منشاء انقلابات و مبنای ایران نورا باید در بایت و قبل از آن در شیخیت تفحص کرد. اگر بایت در بدو بروز شکست خورد و نتوانست بمقصود نائل گردد برای این بود که محیط اجتماعی در اواسط قرن نوزدهم رشد طبیعی نکرده بود و ایران آن زمان حالت ملوک الطوائفی داشت و از نفوذ خارجی هم برکنار بود مخصوصاً از حیث اوضاع اقتصادی و فلاحتی. با خارج آشنایی نداشت و مبادله تجارتیش بسیار محدود بود اما همینکه محصول ایران بازاری پیدا کرد و تجارت روبه توسعه گذارد بتدریج اوضاع ملوک الطوائفی روبه تحلیل رفت. املاک که تا آنوقت در دست رؤسای عشایر تمرکز یافته و بهمین جهت در کشور نفوذی داشتند کم کم مورد معاملات تجارتي واقع گردید و چون مالک تغییر کرد اوضاع ملوک الطوائفی هم بتدریج از میان رفت و تجار به تهیه محصولات صادراتی پرداختند و در صدد تقویت خود برآمدند و برای حفظ دارائی و تأمین آزادی خود پیوسته در آرزوی رفرمی بودند تا از تعدیبات مستبدین برکنار باشند و برای اصلاح امور اداری کشور و برقراری انتظامات عمومی و مبارزه با هرج و مرج در گوشه و کنار صحبتهایی بمیان آمد و خلاصه آنکه طبقه تاجر بیشتر از هر طبقه طرفدار

اصلاحات بود عده‌ای هم بخارج مهاجرت نموده و در آنجاها مشغول کسب و کار شدند و بالطبع تحت تأثیر اجتماعات تازه ای واقع گردیدند و بیشتر با آزادی توجه نمودند بطوریکه نسیم آزادی ابتدا از خارج بطرف ایران وزیدن گرفت و دلیل آن اینست که اولین روزنامه‌های فارسی که از آزادی سخن میگفتند در خارج از کشور طلوع کردند مانند روزنامه خیل‌المتین که در هندوستان منتشر میگردد و بعد از آن چهره‌نما در اسکندریه و روزنامه نریا در اسلامبول و غیره . تمام این روزنامه ها مخفیانه با ایران وارد میشد و مردم با رغبت میخواندند بدیهی است خواندن این روزنامه ها در روح و فکر ایرانی تأثیرات زیادی داشت .

در حال مداومت بتحقیق و مقایسه سلسله رمانو و قاجاریه که هر دو تقریباً در یکوقت از میان رفتند باین نکته برمیکوریم که سقوط آنها مربوط بوده است بعدم توجه در تحولات اجتماعی و سیاسی کشورهای خود . فرقه دسامبريست Decembristes (۱) هم در روسیه تقریباً رل بایی‌های ایران را بازی کرد که مقاصد انقلابی آن در سال ۱۸۲۵ بنتیجه‌ای نرسید و نیکلای اول با نهایت وحشی‌گری از پیشرفت مقاصد آنها جلوگیری نمود دسامبريست ها اغلب افسران گارد بودند که در سفر جنگی فرانسه بواسطه اقامت در پاریس بفکر انقلابی شبیه با انقلاب فرانسه افتادند اما غافلگیر شده ومشت نظامی بسیار سختی خوردند در هر حال فرقه دسامبريست روسیه نیز مانند بایی‌های ایرانی مقدمه‌الجیش نهضت انقلابی بود اینها اولین اشخاصی بودند که به سیستم سلطنت که در انظار مستحکم جلوه مینمود تکان سختی دادند . اینان نیز مانند بایان ایران بواسطه نداشتن پشتیبان شکست خوردند بعلاوه محیط روسیه هم اگرچه مانند ایران ملوک‌الطوایفی نبود هنوز مستعد رفورم اساسی رژیم نشده بود در آنجا هم مانند ایران لازم (۱) فرقه دسامبريست افسران روسی بودند که پس از جنک با ناپلئون و اقامت در فرانسه مشروطه خواه شده و در سال ۱۸۲۵ برضد حکومت نیکلای اول قیام کردند ولی نتیجه‌ای از قیام خود نگرفتند عده زیادی از آنها اعدام و بقیه هم بسیری اعزام و بزندان ابدی محکوم گردیدند . شاعر مشهور پوشکین نیز از همدستان آنها بود .

بود. تحولات اجتماعی که بر اساس اقتصادی باشد بعمل آید تا بتوانند بیشتر و بهتر برژیم قدیم که تحمل آن مشکل بود حمله ور شوند.

بدیهی است مقایسه من راجع بایران و روسیه روی کلیات است و مقصودم رساندن این نکته است که قسمتی از زندگانی عملی خاورشناسی من در محیط های ایران و روسیه در موقع بروز علائم زوال و انحطاط هر دو سلسله رومانو و قاجاریه بوده است.

در موقع تحصیل احساس میکردم که رژیم حکومت روس مریض است و ایران راهم که در اولین دفعه در سال ۱۹۰۹ دیدم روابطش با گذشته قطع شده بود بنابراین من در موقع بروز قطعی حوادث تاریخی این دو کشور زندگانی و کار کرده ام و تجزیه و ترکیبی که میکنم کاملاً خارج از منطق و غیرموجه نیست. اگرچه در مدت اقامت در ایران با سمت مستخدم روس طرفدار منافع دولت روس بودم ولی در عین حال نسبت با آزادیخواهان و میهن پرستان ایرانی هم مهر و عاطفه ای نشان میدادم و پیوسته در صدد بودم که با اندازه امکان کوشش کنم که تأثیر نفوذ روس را که باعث زحمت آنها بود تخفیف دهم. خانم منم در اعمال نیک با من شریک و همدست بود و روابط ما را با ایرانیان بهترین وجهی حفظ میکرد برای نمونه یکی از کارهای او اشاره میکنم: در موقع ورود نایب السلطنه برشت که میخواست بتهران برود او خود را مانند یک دیپلمات ماهری معرفی کرد دسته گل بسیار قشنگی ترتیب داد و با نوآرهای ابریشمین برنگ پرچمهای روس و ایران بسته و برای نایب السلطنه فرستاد این مرد عالی مقام هم از مشاهده این عمل دقیق بسیار خوشوقت گردید و پس از ورود بتهران یک نشان علمی برای خانم فرستاد که حکومت گیلان با انگشتی باو عطا کرد.

مرحله دوم انقلاب ایران در سال ۱۹۲۱ شروع شد و آن موثقی بود که رضاخان در صحنه سیاست نمایان گردید. این مرد تا آن تاریخ در بریگاد قزاق سمت سرهنگی داشت و از سال ۱۹۲۵ با بنظر طرف بر تخت سلطنت ایران جلوس کرد و زمام امور کشور را بدست گرفت.

در واقع او مؤسس انقلاب حقیقی و تغییر شکل کشور ایران بود همین که در صحنه نمایان گردید بتدریج ایران استقلال خود را بدست آورد و متوجه

صنعت شد و بتقویت خود پرداخت .

من گواه عینی این تاریخ جدید ایران نبوده‌ام و بنا بر این از بررسی تفصیلی عملیات رضاشاه خودداری کرده و فقط بملاحظه کلیات آن میپردازم و میگویم که انقلاب لازم در ایران بروز نکرد مگر بادست شخص برجسته ولایتی که توانست خود را در سطح موقعیت قرارداد و بر آن تسلط یابد و حاصل آنکه انقلاب به نتیجه نرسید مگر وقتیکه يك فرد نیرومند از طبقه متوسط ملت ایران سر بلند کرد و تصمیم گرفت که باهت و عزم بهرج و مرج خاتمه دهد و چرخهای شکسته کشور را تعمیر کرده بکار اندازد این فرد نیرومند کمالاً با احتیاجات کشور خود واقف بود و با اراده قوی شروع با اصلاحات نمود و تشکیلات منظمی بوجود آورد ظهور یکی از افراد شهر نشین (از خانواده نظامی) در روی صحنه سیاست از تصادفاتى است که در ایران تازگی دارد زیرا بطوریکه ویکتور برار *Victor Berard* مؤلف کتاب انقلاب ایران میگوید در ایران قاعده کلی این بوده است که تاج کیان پیوسته دست بدست در میان قبایل بگردد و رؤسای عشایر هر یک بنوبه زمام اقتدار را در دست بگیرند. پس خروج سلطان از صف مالکین ارضی متوسط مازندران برای ارتقاء اجتماعی ایران بسی شایان توجه است .

باری جنبشی بعمل آمد و مسئله دانستنی این است که بفهمیم واقعا ایران تا چه اندازه با آن گذشته اسف آور قطع رابطه کرده است. هرگاه این بنای جدید بروی شالوده محکمی قرار گرفته باشد و اگر آب و هوای اجتماعی زو باصلاح رفته بدون تردید ایران بطور جدی در راهی داخل شده است که مناظر ترقی و تعالی بروی او باز کرده و اگر غیر از این باشد ممکن است پس از ناپدید شدن این رفو فرما تودو باره بحالت متوسطی درآید .

عقیده عمومی روسیه نسبت با ایران

چون مقصود من این بوده است که تا بلوی فعالیت خود را در گیلان پاك و بی آلاشی نگاه دارم و ابداً در فکر آرایش آن نبوده‌ام با کمال صداقت اعتراف میکنم که رفتار روسیه در شمال ایران مانند رفتاری بود که در يك ناحیه تحت الحمايه باید انجام گیرد و سیاستمداران وقت هم دوا این فکر نبودند که تعقیب چنین سیاستی بکجا منتهی خواهد شد این سیاست بر طبق

يك نوع بيحسی تاريخی مداومت داشت بدون اينكه اقلاتوجه مجلس دومارا كه بمنزله پارلمان آن زمان بود وبه تنظيمات داخلی اشتغال داشت بطرف خود جلب نمايد اين بی توجهی بحدی بود كه من نمیتوانم اقلانام يك سياستمدار روسی را ذكر كنم كه قبل از جنگ دردوماراجع به ديپلماسی ما درخاورميانه حرفی زده باشد موقعیكه دوامتشكيل يافت اعمال مهنی را انجام داد مانند قرارداد روس وانگليس راجع بايران درسال ۱۹۰۷ ومقاوله پوتسدام در ۱۹۱۱ وغيره كه ميبایستی بابررسی دقيق وبحث زيادتری انجام يابد. عقیده عمومی باین مسائل خاوری توجهی نداشت و بیشتر نسبت بتركيه احساساتی بروز ميداد مخصوصاً فكر روسيه كاملاً متوجه مسئله بغازها بود. موسيو ميليوكو Milioukov ليدر حزب دموكرات مشروطه خواه شخصاً به تركيه رفت وبازون ترك هاتماس گرفت امامد مقابل ايران جزيحسی چیزی دیده نميشد ومثل اين بود كه ايران ازدايره سياست كلي خارج است (۱)

مقصود من دراينجا نشان دادن وضع محيط ترقی خواه روسيه است. البته ممكن است بمن پاسخ دهند كه محيط مذکور گرفتار مسائل مهم حياتی بود وبایستی برای ایجاد حكومت مشروطه با دربار تزاری مبارزه كند وبا شتاب برای حصول مقصود بكوشد. اين پاسخ قابل تصديق است اما بی قیدی كامل هم نسبت بمنافع خاوری تأسف آوراست. شايد هم اين بی قیدی ناشی از حس انتقامی باشد كه در رويح طبقه منورالفكر روسی نسبت بزمان گذشته باقيمانده يعنی زمانيكه مملكت روسيه در تحت سلطه مغول بوده است زیرا كه كشمکش بامغول موجب توقف نشو وارتقاء روسيه گردید وروابطی را

(۱) با اينكه گفتيم هيچ دليلی در دست نيست كه مجلس دوماراجع بخاور اظهار نظری كرده باشد اين مسئله را هم نبايد بسكوت بگذرانيم كه مطبوعات روسيه بدقت جريان حوادث ايران را گوشزد ميكردند حتى در سال ۱۹۰۸ يك روزنامه نويس حساس موسوم به پانو Panov اظهاراتی كرد ومن ننيديانم چگونه مراسلات محرمانه كلنل لياخو فرمانده بريگاد قزاق ایرانی را بدست آورده بود اين مراسلات ثابت ميكرد كه بمباردمان پارلمان ايران باتصويب زمامداران نظامی روس انجام يافته وكلنل لياخو بامران ها اين اقدام را كرده است. اسناد راجع بلياخوف توسط پرفسور برون انتشار يافته است

که میخواست با غرب پیدا کند پیوسته قطع میکرد پس بایستی در این موقع آسیارا در سیر قهقرائی خود باقی گذارد تا روسیه بتواند در شاهراه ترقی و تکامل طی مراحل نماید با وجود اینکه از زمان مغول تا کنون قرن‌ها گذشته باز هم این حسن انتقام و تنفر از آسیا در روحیه ملت روس باقی است غافل از اینکه این رویه در سیاست نسبت بخاور غلط است آنوقت نفهمیدند و بعد ها هم جنک های دائمی با ممالک آسیائی مانع درک این نکته شد که روابط روسیه با آسیا غیر از روابطی است که با سایر ممالک دارد و باید با نظر دیگری بآن نگاه کنند و بفهمند که روسیه بستگی باطنی کاملی با آسیا دارد و ملیون ها تبعه آن از حیث تربیت و منشاء و نژاد آسیائی هستند روسیه در آسیا مناظر بسیار وسیعی دارد که پیوسته باید بآن متوجه باشد باید علو همت بخرج دهد و با همکاری با ملل خاوری وضع خاصی در آنجا برای خود ایجاد نماید البته چنین وضعی هم نباید با اعمال زور انجام یابد . این نکته مسلم است که مقدرات ما با مقدرات ملل خاوری اشتراك دارد و در واقع خود ما هم از حیث قوای فکری و عادات و اخلاق موروثی خاوری هستیم . اوضاع اجتماعی و اقتصادی ما از خاور دور نیست معاشرت ما با یکنفر ایرانی بسی سهلتر و خوشتر بوده است تا با یکنفر انگلیسی

خلاصه آنکه روسیه این رویه مسالمت آمیز و همکاری با ملل خاوری را از دست داد و باین فکر افتاد که با هر گونه اقدامات ملل آسیائی که مخالف میل او است بشدت با قوه قهریه مبارزه کند در صورتیکه صواب آن بود که به تحقیقات عمیقی پردازند و آزمایشهایی بعمل آورند تا بفهمند که نباید تمام خصائص آسیائی را از حیث اجتماع و اخلاق و عادات زیر پا گذاشت البته لازم بود که بشرايط وجود و تقاضاهای اجتماعی که مربوط به تشکیلات ملل خاوری است و در مجاورت ما زندگی میکنند توجه خاصی بشود مسلم است که اگر این افکار پیش میآمد و صورت عمل بخود میگرفت مادر سیاست خودمان در آسیا حتی در ماوراء سرحدات خود هم طریق اطمینان بخشی را پیدا کرده بودیم ما از این ورق برنده مهم که تاریخ و جغرافی در بازیهای دیپلماتیک در دسترس ما گذارده بود ابدأ نتوانستیم با رژیم قدیم استفاده کنیم شورویها این مسئله را بهتر از تزارها فهمیدند و توانستند برای مدتی در آهنگ نشو

وارتقاء آسیائی داخل شوند و در آنجا بجای مغالفت همکاری کنند . اگر چه اساس عملیات آنها بر روی شالوده دیگری غیر از آنچه من ذکر کردم قرار دارد اما تا اندازه ای پیشرفت روسیه را در آسیا امکان پذیر کرده است .

بی قیدی سیاستمداران و طبقه روشن فکر روس در تحت رژیم سابق نسبت بغاور باستانی تر که بهت آور است . در اطراف تر که افکار تمرکز یافت . این افکار نظر باهیمت مسئله بغازها از مسکو یعنی رم سوم تا سنت صوفی که نماینده ملی و مذهبی تر که است و فیلسوف و لادامیر سلوویو **Vladimir Soloviov** برای آن قدر و قیمتی قائل شده است میدان جولان آزادی داشت اما چون از این میدان خارج شویم بعدم مطلق بر میخوریم در مدارس هم بجز تعلیمات بسیار مقدماتی راجع بغاور و تمدن آن چیز دیگری با تعلیم نمیدادند . در آموزشگاههای متوسطه فقط فضول کتب کلاسی کوچک تاریخ آشور و بابل و مصر و فنیقیه بود که دانش آموزان بطور اجبار و طوطی وار حفظ میکردند راجع باسلام و مذهب بودای هندوستان و شرق اقصی مطلقاً چیزی تدریس نمیشد . برنامه مدرسه ماعبارت بود از شناسایی محوطه دریای مدیترانه در این برنامه گاهی تصادفاً بر میخوریم بمقدرات اولیه روسیه که باطناً با آسیا بستگی داشت اما مثل این بود که عمداً مایل نبودند که ما بطور عمقی با مسائل خاوری آشنا شویم

شورویها برعکس در اینگونه مسائل دقیق شده و کتبی هم راجع بغاور شناسی تألیف کرده اند و نسبت با آسیا موادی که برای روشنائی فکر و سیاست روسیه لازم بود مذکور کرده اند و همین باعث پیشرفت آنها شده است .

بعقیده من محیط ترقی خواه راجع به عملیات و تشکیلات روسیه آسیا فاقد برنامه بود . گاهی از عملیات تنقیداتی میشد ولی معالجه هرگز از عالم خیال تجاوز نمیکرد .

عقیده کهنه پرستان و مرتجعین روسیه همیشه این بوده است که تزار سفید مؤید من عندالله رلی در آسیا بازی کرده است مخترع این عقیده برنس اسپراوختومسکی **Esper. (ukhtom-ky)** بوده که تزار را در هنگام ولیمهدی در مسافرت بشرق اقصی همراهی کرد .

در هر صورت اگر به تفحص پردازیم چه از دست چپ یعنی ترقی خواهان

دوما وجه اذ دست راست که اکثریت آن از درباریان بود هرگز بیک وسعت نظر واقعی بر نمیخوریم که بتواند سیاست روس را در تحولات قریب الوقوعی که هم در روسیه و هم در آسیا بروز خواهد کرد پیش بینی کند .

در موقعیکه از کرسٹووتس صحبت میکردم اشاره ای کردم که این دیپلمات نسبت سیاست خارجی دولت روسیه در تردید بود و چون من بی-اطلاع و از اسرار محرمانه آگاه نبودم اشارات او را مانند مطالب بی ربط در خاطر خود بهم نزدیک میکردم و نمیتوانستم نتیجه ای استخراج کنم اما در واقعه مراجعت محمدعلیشاه بایران در پائیز سال ۱۹۱۲ بآن اشارات واقف گردیدم . سفارت روس در این موقع از روی ناچاری در مقابل شاه مخلوع که در تحت حمایت روس و انگلیس در سال ۱۹۰۹ از مملکت خود تبعید شد بیک وضع منفی اختیار کرده بود اما بعدها بطور نیم رسمی فهمیدم که در سن پترز - بورغ از قصد مراجعت محمدعلیشاه پشتیبانی میشد و دلیلش هم این است که این شاه سراسر مملکت روسیه را بدون اضطراب از ادساتا کراسنودسک Krasnovodsk سیاحت کرد . آیا او در انظار پاره ای از محیط های روسیه بیک شاه مخلوعی نبود که بواسطه شورش ملت تبعید شده بود ؟ البته اگر محمدعلیشاه این تصمیم غلط مراجعت بایران را گرفت بدون پشتیبانی نبوده است .

خلاصه آنکه من در رشت از این درسها استفاده کرده و رفتار خوبی پیشه خود ساختم و آن این بود که نباید منتظر دستورات و تعلیمات قطعی بوده و آنها را اجرا نمایم بلکه باید بادر نظر گرفتن منافع روسیه با ایرانیها هم سازش کنم و از این خط مشی هم پشتیبانی ندارم .

عزیمت از رشت بروسیه بعنوان هر خصوصی

در تابستان سال ۱۹۱۴ بمن اطلاع دادند که بسمت نایب قنصل - ژنرالی تبریز منصوب شده ام البته این بیک ترقی مقامی بود که بسیار زود بآن نائل گردیدم و معلوم شد که کار های رشت من مورد پسند واقع شده است . ایالت آذربایجان که سرحد روسیه و ترکیه است مانند گیلان میدان فعالیت قابل توجهی داشت بنابراین از دوستان وزارت خارجه که این پست را برای من معین کرده بودند تشکر کردم و مرخصی قانونی خود را پس از

سه سال خدمت در گیلان تقاضا نمودم این تقاضا بدون اشکال پذیرفته شد. باین شرط که تا ورود موسیو O قونسول رشت بمانم و پس از تحویل دادن قونسولخانه و وارد کردن او در جریان امور حرکت کنم. ورود او کمی بتأخیر افتاد و من نتوانستم حرکت کنم مگر در ماه سپتامبر بعد از شروع جنگ بزرگ.

باری با کمال تأثر از دوستان روسی و ایرانی و خارجی خود تودیع بعمل آوردم و مخصوصاً بواسطه ابتلاء بمرض مالاریا که پیوسته با شدت حملات خود را تکرار میکرد ناچار بودم که زود تر حرکت کنم و به پترزبورغ بروم زیرا که معالجه این مرض جز در پایتخت روسیه امکان پذیر نبود قبل از ورود بسن پترزبورغ اجباراً چند روزی را در باد کوبه توقف کردم و پس از آن بمسکو رفتم و باز چندی مرض مرا بستری کرد و بالاخره در تزار سکومی سلو Tsarskoïe . Selo که هوایش بهتر از پایتخت بود توقف کرده و شروع بمعالجه نمودم.

در اوقات مرخصی تأثرات جنگ را درجهه غربی تحمل نمودم. توضیح آنکه در ماه فوریه ۱۹۱۵ بقصد دیدن مادرم به اوگوستوو Avgoustovo رفتم و پس از یک هفته اقامت در این محل عقب نشینی قشون روس از پروس شرقی ما را مجبور بترك این محل کرد ناچار بادرشکه در برف در میان جنگلهای مشهور این ناحیه براه افتادیم و چون شهر کوچک تیانو Janow رسیدیم غفلتاً با توپخانه دشمن مواجه شدیم در اینجا يك وحشت جنونمانندی تولید گردیده و مردم با شتاب فرار میکردند تماشای این منظره بی اندازه حزن آور بود در عرض راه من اسب زین دار بدون صاحبی را یافته برای سبك شدن بار دروشکه بر آن سوار شدم و با عجله براه ادامه دادیم در بین راه بيك دسته افسر عالی رتبه روسی برخوردیم و خودم را بآنها معرفی کردم آنها تعجب کردند که رفیق تصادفی راهشان که سوار بر اسب بی صاحبی است نایب قونسول ژنرالی تبریز است که برای گذراندن ایام مرخصی باین نواحی آمده و بهیچوجه مایل نیست که بدست آلمانها اسیر گردد جوای - اوضاع جنگ شدم و معلوم شد که پیشرفت آلمانها با سرعت عجیبی که هیچکس پیش بینی و تصور آنرا نمیکرد صورت گرفته یاری این عقب نشینی

نیروی روس حالت شکست خوردگی داشت و در صفوف نظامیان آثار بی نظمی و شوریدگی کاملاً محسوس بود در بین راه بوآحدهائی برمیخوردیم که امتداد مخالف جبهه را اختیار کرده بودند در جاده ازدحامی بود قطارهای تمام نشدنی فراریان را میدیدیم که ائاثیه خود را در دوچرخها ریخته و بسرعت فرار می کردند و کسانی که با چرخهای اسبی ^{سورتمه یعنی} حرکت میکردند اجباراً و با کمال یأس ائاثیه خود را بزمین میریختند و از اسب و دوچرخه صرف نظر می کردند زیرا که پس از خروج از جنگل راه باتلاقی و عبور از آن مشکل بود. بالاخره با کوشش زیاد توانستیم تا اندازه ای از منطقه آتشبار دور شویم و مجبوراً شب را در خانه کوچک راهداری بسر بردیم این خانه کوچک از غولهای پریشم که چکمه در پا داشتند پر بود اینها اهالی سبیری و تفنگچیان لشکر سوم بودند که شکست خورده و عقب نشینی اختیار کرده و اغلب دهقانان سبیری بودند که لباسهای نظامی برتن و تفنگ های بسیار خوبی داشتند برای اینکه لباسهایشان خراب نشود پوست سنجاب بر سر کشیده بودند اما از ما بامهربانی و گرمی پذیرائی نمودند غذائی که ما و آنها همراه داشتیم در میان خود تقسیم کردیم و جای را با هم صرف نمودیم آنها از فقدان لوازم جنگی سخت شکایت داشتند و همین باعث شده بود که پشت بدشمن کرده عقب نشینی کنند چنانکه ذکر کردم اینها خرده مالکینی بودند که در موطن خود یعنی سبیری زندگانی راحتی داشتند و تأثراتی را که از دیدن پرورس شرقی در آنها ایجاد شده بود برای ماحکایت میکردند و از طریق زندگانی آلمانها و خانه های قشنگ و تمیز با بامهای سفالی یا حلبی و داخله نظیف آنها تعجب مینمودند و از غارتی که بعضی از واحدهای روسی از روی حماقت مرتکب شده بودند اظهار تأسف می کردند و می گفتند این احمق ها از انهدام این خانه های ظریف و غارت ائاثیه لذت میبردند خود مادم در عرض راه سورتمه هائی را دیدیم که پر از اشیاء مختلف غارتی و در حفره هامتروک مانده بود. خلاصه جنگ با منظره هولناکش در نظر من پدیدار گردید رها کردن کانونهای خانوادگی تاراج و تلف کردن دسترنج دیگران از روی بی شعوری و فرار کردن بنواحی مجهول کاملاً هیولای وحشت آور جنگ رادر نظر من مجسم می کرد. پس از صرف غذای مختصری نظر باینکه

جمعیت زیاد و منزل هم کوچک بود بزحمت برای خانم و مادرم جائی تهیه کردم و خود از روی ناچاری شب را در طولبه حیوانات بسر بردم و بسامداد دهقانی را پیدا کردم که باجرت زیادی ما را با سورتیه بایستگاه راه آهن که نزدیک بود ببرد در طی راه از جنگلی عبور کردیم که در زیر برف مستور و منظره بسیار قشنگ و جالبی داشت و مثل این بود که صحنه نمایشی را باد کورهای عالی زینت داده باشند و البته این دکور واقعی و طبیعی بود نه مصنوعی تمام روز را تا اول شب راه پیمودیم و همینکه هوا تاریک شد و شب فرارسید بایستگاه سوکولکا Sokolka وارد شدیم هنوز چند دقیقه بحرکت قطار سریع السیر مانده بود که ما در آن داخل گردیدیم همه وقیل و قال تازه وارد هامسافرین خوابیده را بیدار کرد آنها با وحشت تصور کردند که آلمانها بقطار حمله ور شده اند ما گرفتاریها و حوادث غیر مترقبه را برای آنها شرح دادیم در میان صحبت آه و اه تعجب انگیز زیاد شنیده می شد.

بالاخره با تحمل زحمت و مشقت زیاد وارد سن پترزبورگ شدیم و پس از چند هفته اسباب سفر خود را که با درشکه میآمد دریافت کردیم و مدت زیادی درشکه بواسطه برف و باتلاق در راه مانده بود و بازحمت به گردونو Grodno رسید و اناثیه را بمادرم که در آنجا پناهنده شده بود تحویل داد در این موقع که آغاز سال ۱۹۱۵ بود دریای تخت هنوز خبری نبود و اوضاع بحال عادی ادامه داشت. تأثرات و سختیهای سفر من هم بتدریج روبه تقلیل رفت کسالت مزاج هم بهبودی یافت بنابراین به تهیه مقدمات مراجعت بایران پرداختیم خوشبختانه از طرف وزارت خارجه هم راجع بحرکت فشاری بمن واردنی آمد حتی اجازه داده بودند که هر قدر لازم باشد برای معالجه ممکن است دریای تخت اقامت داشته باشم در ضمن پیش آمدی هم رویداد که ممکن بود من دیگر ایران را نه بینم توضیح آنکه بمن اطلاع دادند که پست نیابت قنصل در کوالا Kavala در نزدیکی سالونیک خالی است و حصول آن برای من ممکن است و من نیز در هنگام مسافرت به بلغارستان و ایام استاز در قسطنطنیه بسی شایق بودم که در محوطه بالکان کار کنم اما تقدیر چنین بود که نسبت بایران وفادار باشم.

تکلیف رفتن به کاوالا از طرف چند نفر کارکنان وزارت خانه که من قبل از حرکت برشت با آنها همکاری داشتم شده بود زیرا مدیران این قسمت همیشه بامن مساعد بودند. از طرفی هم مأمورین وزارتی که راجع بایران بامن تماس داشتند مایل به تغییر پست من نبودند و بعذر اینکه نمیخواهند از تماس با من برکنار باشند از قبول این پست جدید بامن مخالفت میکردند و محض تشویق ایران شناسی مرادست آویز کرده بعضویت کمیسیونی که مامور رسیدگی باصلاحیات دفاتر قونسولگری تبریز و خاوری بود دعوت کردند همکاری من در این کمیسیون مفید واقع گردید زیرا که با تجربیات اندوخته در رشت توانستم نواقص انشائی اسناد و مدارک و تصدیقات قضائی و فرمولهائی که بکار رفته بود بدقت بررسی نموده و در باره آنها قضاوت کنم.

تهیه مقدمات مسافرت به تبریز

از فکر مسافرت به بالکان که میدانستم قطعاً امکان پذیر نخواهد شد صرف نظر کرده و با رئیس پست تبریز که آنوقت در پترزبورغ بود یعنی موسیو ارلو Orlov قنصل ژنرال تبریز تماس گرفتم و با کمال خوشروئی و مهربانی بمن برخورد کرد و از همکاری بامن اظهار خوشنودی زیاد نمود محل خدمت او سابقاً در ترکیه بود و قبل از آنکه به پست تبریز منصوب گردد پست بغداد را داشت و بهمین جهت توانسته بود مسئله تحدید حدود ترک و ایران را از نزدیک مشاهده نماید. تحدید حدود بوسیله مأمورین دو کشور ذینفع بععل میآمد در حالیکه کمیسرهای روس و انگلیس هم در عملیات نظارت داشتند. این کمیسیون تقریباً مدت یکسال مشغول کار بود و از خلیج فارس تا آزارات رفت و موقعی بکارهای خود خاتمه داد که ترکیه داخل جنگ شد مستر هووارد Hobbard کمیسر انگلیس بعد از این باب کتاب مفیدی انتشار داد و در آن تحدید حدود و تغییرات را مفصلاً ذکر کرد کمیسر روس موسیو مینورسکی Minorsky نیز مطالعات تاریخی عمیقی در این موضوع داشت و مدارک پربهای را منتشر کرد که بعنوان مطالب محرمانه در وزارت خارجه روسیه ضبط شد در همان انتشارات گزارشی هم از موسیو ارلو که آن وقت در بغداد سمت قنصولی داشت و از طرف بین النهرین قسمتی از سرحدات را دیده بود موجود است.

سرحدات تاریخی ایران و ترکیه معمولاً رشته جبالی بود که تقریباً با خط تقسیم آبها مطابقت داشت ولی مذاکرات و مشاجرات بعدی اینجانب نمود که اصلاحاتی در آن بعمل آید خط سرحدی جنوبی از شط العرب عبور میکند و من نمیدانم چرا بر طبق قاعده کلی که باید خط را از وسط شط عبور دهند در ساحل ایران ترسیم نموده اند .

اشاره من باین تفصیل باین جهت است که مسئله سرحدات موجب آن شده بود که روابط بین ایران و عراق تیره گردد و این دو کشور که تازه از جنگ رهایی یافته بودند مجبور شدند که دوباره در این موضوع امعان نظری بکنند تا سازشی میان تهران و بغداد حاصل شود و معاهده سعدآباد انجام گیرد .

در سمت شمال مواردی پیش می آمد که برای رژیم آبیاری قابل توجه بود زیرا که جریان آب بمیل خود از جایی بجای دیگر میرفت و سهولت به تحدید حدود تسلیم نمیشد مثلاً رودخانه زاب کوچک که شعبه مهمی از دجله است از فلات ایران سر ازیر شده و در جبال زاگرس معبری برای خود پیدا کرده است که سرحد تاریخی است و اجباراً باید خط سیر قدیمی نقل مکان طوائف کرد راهم که از دشتهای بین النهرین بطرف مراتع مرتفع ایران و غیره بالا می آیند در نظر داشته باشند . شکل جبال واقعه در طول سرحد نیز جایجا حل مسئله را مشکل میکند زیرا که رشته کوهها همدیگر را قطع کرده و در جهات مختلف امتداد دارند و چون اوضاع قبایل متحرک کرد هم که در این منطقه از آزارات تاشا هراه بزرگ کرمانشاه یعنی شاهراه تاریخی داریوش کبیر و اسکندر مقدونی سکنی دارند در نظر گرفته شود معلوم خواهد شد که حضور کمیسرهای دولتین روس و انگلیس برای حکمیتی که اساس آن بر شناسائی دقیق نژادی و جغرافیائی باشد لازم بود . من راجع باین مسائل باموسیو ارلو مفصلاً صحبت کردم مشار الیه مطالعات خوبی در این موضوع داشت و اطلاعات کافی بمن داد .

این اطلاعات برای من که بسمت نایب قنصلخانه تبریز معین شده بودم مقدمه بسیار مفیدی بود زیرا که قنصل خانه تبریز در عین حال که پست نظارت است در ایالتی است که یا ترکیه و قفقاز نیز همجوار میباشد این نکته نیز قابل ذکر است که در موقع اشتغال روسیه در جنگ با ژاپون ترکها از موقع استفاده

کرده و در قسمتی از اراضی ایران در مغرب و جنوب دریاچه ارومیه قشون وارد نموده و تصرفات نظامی کرده بودند و این نواحی متنازع فیہ را تخلیه نکردند مگر بعد از موافقت اساسی ^{تجدید حدود} که در تمام طول سرحد در سال ۱۹۱۴ انجام یافت (۱)

باری من بزودی در یافتنم که در این تبدیل پست چیزی از دست نداده‌ام زیرا که روابط نژادی در سرحد آذربایجان از پیچیدگی امور بالکان دست کمی ندارد قبایل کرد هم مانند نژاد اسلاو که در مقدونیه و بلغارستان زندگی میکنند در اراضی ایران و ترکیه مشغول تاخت و تاز هستند ب علاوه عناصر عیسوی هم مانند آشوریها و ارمنیها بمنزله سر باری به پیچیدگی اوضاع اضافه شده‌اند و در عرصه جهاد که در قسطنطنیه اعلان شده بود فعالیت پرداخته بودند بنابراین من خود را در لانه زنبوری یافتنم و از اینکه با چته های مقدونیه در صومعه سنت ژان دوریلو تماس پیدا نکرده‌ام متأسف نبودم

این افکار در موقعی از خاطر من میگذشت که در محیط بطرز بورغ کاملا سرگرم و از ملاقات و مصاحبت اقوام و دوستان محظوظ بودم مخصوصاً فراموش نمیکنم که با دوستان در تزارسکوئی بما بسیار خوش گذشت.

جمعیتی بودیم که با سورتیه های بزرگ به پاولوسک **Pavlovsk** رفتیم و در ایام قبل از بروز حوادث بزرگ که میبایستی کمی بعد طریقه زندگانی ما را بکلی تغییر دهد نشاط و سرور فوق العاده ای داشتیم. از طرفی هم جنگ وحشیانه ما را متوجه خود کرده بود. متأسفانه در همین ایام خبر رسید که پسر عم جوان من که در آن موقع در گارد پاولوسکی سمت افسری داشت در لهستان در میدان جنگ بخاک هلاک افتاده است و این خبر ما را بسی متأثر کرد.

بالاخره شبی از ماه آوریل دوستان و اقوام ما را تا ایستگاه نیکلا مشایعت کرده و برای سلامتی ما دعا کردند و مادوباره بطرف ایران رهسپار شدیم

(۱) این نواحی را مینورسکی روسی و شپلی **Shippely** قنسول انگلیس در تبریز برای تحقیق تجاوزات ترکیه ^{در سال ۱۹۱۱} بهم دیده بودند و این خود یکی از مسائل مثبت همکاری ما با انگلیس بود.

و نیند انستیم که باید باسن پطرز بورغ وداع ابدی کنیم زیرا که دو سال بعد انقلاب بزرگ روسیه صورت گرفت و ما دیگر نتوانستیم با آنجا برویم

تفلیس پایتخت گرجستان

خلاصه ما با راه آهن به تفلیس وارد شدیم و در آنجا مختصر توفقی کردیم و از اینکه دوباره بدیدن این شهر قشنگ موفق گردیدم بسیار محظوظ شدم و ایام تحصیلی را با خاطر آوردم که برای گردش بقفقاز آمده و این شهر زیبای خوش منظر را در کنار رود کورا در میان کوهستان دیده بودم. مخصوصاً محله بومی آولا باز Avlabar که کاملاً شرقی بود. تفلیس یکی از شهرهای قدیمی گرجستان است که قبل از آنکه بتصرف روس درآید مورد علاقه ایران و ترکیه بود دولت روسیه بموجب دعوت آخرین شاه گرجستان اراکله Eraelé که حمایت کاترین دوم را خواستار شده بود در آنجا قدم گذارد و با این شاه عهد نامه ای تنظیم کرد همین عهد نامه اساس ادعای گرجیها را که مایل به آزادی و استقلال کشور خود هستند تشکیل می دهد. ادعای آنها این است که اولاً روسیه بوظیفه حمایت خود رفتار نکرده است و ثانیاً پس از چندی در زمان سلطنت الکساندر اول قدم در گرجستان گذارد و حقوقی را که بر طبق این عهد نامه برای گرجستان قائل شده بود بکلی زیر پا گذاشت و نظر به پیش بینی استقلال احتمالی آن خط بطلانی بر این عهد نامه کشید. در این باب مذاکرات و مباحثات تند و باحرارتی بعمل آمد ولی به نتیجه ای نرسید اما باید دانست که گرجستان با دست خویش انهدام خود را فراهم نمود. در موقع عظمت و اقتدار خود در قرن دوازدهم بجنگهای ملوک الطوائفی پرداخت و خانواده های مختلف سلطنتی باهم جنگیدند و گرجستان را طعمه ای کردند که همسایگان مسلمان بسهولة توانستند آنرا بلع نمایند. روابط بسیار قدیمی آن با روسیه که اساساً در هر دو کشور بر مذهب ارتودکس قرار گرفته بود موجب آن شد که در موقع مخاطرات بزرگ بمسکو مراجعه کرده و آخرین تخت پاره نجات خود را از آن بخواهد. گواه صادق این روابط ترددام دیوری Notre - Dame d' Iverie (یعنی ترددام گرجی) است و آن تمثالی است که حتی در قلب مسکو مورد احترام ملت روس بوده و در

مدخل میدان سرخ در قصر گرملین معبدی برای آن وقف گردیده بود .
 کدورت خاطر پاره‌ای از گرجیان که از ارزش تمدن تاریخی قدیم
 خود آگاه هستند بسهولت فهمیده میشود و بسیار متأسفند که استقلال
 کشورشان از دست رفته است اما انصاف نیست که تنها روسیه را در این
 امر مقصر دانست.

ساختمان عظمت و ترقی یا انحطاط ملل بدست خود آنها صورت می-
 گیرد بعلاوه حضور روسیه در مصبهای جنوبی سلسله جبال قفقاز امنیت خارجی
 و تنظیمات داخلی این کشور را تأمین کرد فقط این تنظیمات بادست سنگینی
 برقرار شد ولی محققاً این سنگینی بیشتر از وزنی که بخود روسیه فشار میآورد نبود،
 و بر طبق مقتضیات اداری آن زمان بوده است و در هر حال نمیتوان
 این مسئله را بسکوت گذرانید که نمایندگان اشرافی گرجی از این پیش
 آمدها استفاده زیادی کرده و در قشون و دوایر دولتی روسیه و حتی در
 دربار تزار وارد شده و مقامات عالی را اشغال کرده اند و از حیث اقتصادی هم
 گرجستان که در محیط امپراطوری مرقی بود روبه توسعه میرفت و بهر
 اندازه که اوضاع سیاسی در روسیه تغییر شکل مییافت و افکار آزادیخواهی
 بروز میکرد گرجستان هم از این پیش آمدها استفاده میکرد . شرکت آنها
 در امور روسیه بقدری زیاد بود که میتوان در حزب سوسیالیست روسی و نهضتی
 که بدست آنها انجام گرفت اشخاص بسیاری از گرجی هارا نام برد این
 مسئله را هم باید تذکار داد که در رفورمهائی که روح آزادیخواهی برای انجام
 آنها مبارزه میکرد چه در گرجستان و چه در روسیه مقصود نهائی این نبود
 که مقدرات تاریخی که این دولت را بهم پیوسته تجزیه شود بلکه مقصود
 این بود که مشترکاً از محیط تازه‌ای که فراهم میکردند نتایجی که از آن
 حاصل میشد همه بهره‌ور باشند من نمیخواهم در اینجا توقف کرده به تفصیل
 پردازم همینقدر بطور خلاصه میگویم که در طی قرن نوزدهم ملت گرجستان
 بطور قابل توجهی بیدار شد و احساسات فوق العاده‌ای بروز داد و
 در آثار مختلف ادبی و روزنامه نویسی و غیره ترقی شایانی کرد مسلم است
 که دخول افکار گرجی در امور جاری از حیث عقاید عمده‌ای بطبقه روشنفکر
 روسیه کرد و معلوم بود که در این نقشه مشترک باید يك مفهوم تحقق پیدا

کند. در هر صورت اگر تزاریسیم بی اعتماد نمیتوانست مسئله مشکل موافقت دادن مثل مختلف متعدد امپراطوری را حل کند برعکس محیط ترقی خواه و آزادی خواه روسیه بهتر توانست موافقت و سازشی میان این عناصر مختلف ایجاد نماید و البته این سازش هم باید طوری باشد که حقوق هر یک بطوریکه زندگی مشترک تقاضا میکند محفوظ بماند و بهترین راه این است که بملل مختلف بپیمانند که باید تشریک مساعی کنند و وظائفی را انجام دهند تا تعادل درستی در میان قوای مایل بمرکز و قوای فرار از مرکز که در داخل تشکیلات روسیه مبارزه میکنند حاصل گردد.

در بهار سال ۱۹۱۵ من در تفلیس باین افکار مشغول بودم بدون اینکه از خطای عبور کند که روزیکه دوباره باین افکار مراجعه کنم روسیه بزرگ را خواهم دید که با اراده یکنفر گرجی یعنی استالین جوگاشویلی *Staline - Djougachvili* که هم وطنان قفقازیش بکار انداختن نقشه اولیه او را در امپراطوری قدیم تزارها تامین میکردند اداره میشود. هر گاه فرمانروائی او بر روسیه جبران مافات باشد البته گرجستان بمنتهای او جرفعت و عظمت خود رسیده است. و بحث در عهد نامه کاترین دوم برای نسل آتیه معنی نخواهد داشت.

تعرض قشون روس در آذربایجان

در هر حال در رژیم انتظامی قدیم روسیه که بشرح آن پرداختم برای من و تمام کسانی که در آن سرحدات بنفع روسیه خدمت میکردند یک مسئله مسلم شده بود و آن اینست که سیاست ما در ایران باطنا با اوضاع قفقاز بستگی داشته و عکس العملهایی ایجاد میکرده و انعکاسهای آن هم آنی و فوری بوده است. در پیش اشاره کردم که عناصر انقلابی قفقاز مخصوصاً جمعیت مسلمان آنجا در وقایع ایران در سال ۱۹۰۵ دستی داشته اند و نیز ذکر کردم که در آغاز جنگ مسئله دانستنی این بود که آیا ما نباید بنگاهداری سرحدات قفقازی خودمان قناعت کنیم و یا آنکه از سرحد تجاوز کرده در خاک ایران بفعالیت نظامی پردازیم بالاخره در موقع عزیمت من از پطرزبورغ شق ثانی را که عقیده نایب السلطنه قفقاز گنت ورنث سو داشکو برخلاف آن بود ترجیح دادند.

جنگهای صوفیان و خسان تختی و ارومیه که قشون مابا قوای ترکیه در زمستان ۶۵ - ۱۹۱۴ در آذربایجان کرد بفتح مایه تمام شد و چون ترکها تبریز و ارومیه را موقتاً تخلیه کردند مجدداً راهی برای ما باز شد و من توانستم با خانم بجلفا برسم (۱) در موقع عبور از سرحد ایران قلل مرتفع جبال آرارات را تماشا کردیم و پس از مختصر توقفی در جلفا درشکه ای پیدا کرده بطرف تبریز رفتیم.

ساختمان راه آهن که میبایستی جلفا را به تبریز اتصال دهد با شعبه ای که از صوفیان بشفارخانه در کنار دریاچه ارومیه میرفت ادامه داشت و چند کیلو متری هم ریل گذاری شده بود اشکال عبور این خط در گردنه یام بود که بایستی در آنجا تونلی حفر شود. در بین راه به نیروی بزرگ شارپاتیه Charpentier برخوردیم که بدون شتاب بطرف تبریز میرفت این لشکر که در جبهه آلمان دارای افتخاراتی گردیده مرکب بود از رژیمانهای سواره نظام نیزه گورودسکی Nijégorodsky و تورسکوئی Tverskoï و سورسکی Séversky که در تاریخ نظامی روس مشهور هستند علاوه بر این یک بریگاد قزاق هم بود که با توپخانه مکمل و خوش نما راه میپیموند. این نیروی مهم که برای صحنه جنگ ایران مافوق لزوم بود بایستی دریاچه ارومیه را دور زده و این نواحی را از وجود ترکها اگر در آنجا باشند پاک کند و موقعیت ما را مجدداً در آنجا مستحکم سازد.

(۱) در ابتدای قرن ۱۷ جلفا شهری بود دارای ۴۰ هزار سکنه و از حیث صنعت و تجارت از شهرهای خوب ارمنستان محسوب میشد. شاه عباس کبیر سکنه این شهر را بکلی بطرف اصفهان کوچ داد و شهر در زیر چشم ارمنی های خارج شده سوخت و اکنون از این شهر جز چند خرابه بدون استفاده و مصالحی از پل قدیم که چهار برج داشت ورود ارس یا خشم بیایه آن بر نمیخورد چیزی بجای نمانده است اهالی این شهر در سال ۱۸۵۴ منحصراً بده خانواده بود که در کاروانسرای مغروبه ای منزل داشتند.

شاه عباس این مهاجرین را باصفهان آورد و در محله ای بیرون شهر جای داد و نام آنرا جلفا نهاد.

ورود به تبریز

پس از مختصر توقف در مرند (۱) که افسانه قبر مادر نوح را در آنجا نشان میدهد دوباره بطی راه پرداخته و بالاخره در کوچه های شهر تبریز داخل شدیم. مسافت ما از سن پترزبورگ تا تبریز تقریباً ده روز طول کشید. قنصل های تبریز پس از چنگ صوفیان که بتوسط ژنرال چرنوزوبو Tchernozoubov بوقوع پیوست توانسته بودند به تبریز برگشته و پست های خود را اشغال کنند. این نکته را هم باید ذکر کنم که فعالیت نظامی ما برضد ترکیه بقدرت دولت ایران لطمه ای نمیزد و سیاست خوبی که ما در ابتدا بکار بردیم این بود که ورود ولیعهد به تبریز رضایت دادیم. قاجاریه از قدیم روشی داشتند که همیشه باید ولیعهد های آنها فرمانفرمای آذربایجان باشند.

در ضمن ملاقاتهای رسمی با قنصل های فرانسه و انگلیس و امریکا وقتی هم درخواست کردم که برای تقدیم احترام بحضور ولیعهد بروم ولیعهد در ارک دولتی منزل داشت یعنی ارک قدیمی مغول که در مرکز شهر واقع است. در روز و ساعتی که معین شده بود باتفاق موسیو B کفیل قنصلگری بارک حکومتی رفتیم. از حیاط بزرگ پر درختی عبور کردیم ناگاه در فاصله کمی جوانی را دیدیم که سرگرم تیراندازی بطرف گنجشکان است. از رفتار B که بشتاب بطرف او رفت فهمیدم که این جوان شاهزاده ولیعهد است موسیو B چون باو نزدیک شد سلام با احترامی باو داد منم به تقلید او مراسم احترام را بجا آوردم ولیعهد مارا بسالن رسمی برد و مدت یک ربع ساعت با ما صحبت کرد و محسوس بود که از صحبت کردن من بزبان فارسی خوشنوداست.

تفریح ولیعهد در شکار گنجشک مرا بفرکرانداخت که شاید نیخواست در موقع ورود ملاقات ما اضطراب و نگرانی خود را نشان دهد و برای رفع

(۱) افسانه میگوید شهر نخجوان را که آنطرف رود ارس واقع است نوح بنا کرده یعنی پس از آنکه اولین تاق را در دامنه کوه آرات کاشت به بنای این شهر پرداخت (ا. ر. کلو. آسیای روس صفحه ۲۷۶)

E. Reclus. Asie Russe

تشویش درونی در مقابل این هدفهای متحرک به تمرین تیراندازی پرداخته است شاید هم فکر من بی مورد بوده و او برای سرگرمی باینکار مبادرت کرده بود. چندی بعد هم فهمیدم که میل مفرضی به موتوسیكلت سواری دارد و یك نفر از افسران روسی این ورزش را با او تعلیم میداده است بسی متأسفم كه در این ملاقات مطلب قابل ذكری بیان نیامد. من تا اینوقت بملاقات دونفر از شاهزادگان قاجار موفق گردیده بودم یکی سالارالدوله كه آدم با عزم و فعالی بود اما انرژی او بملاحظات سیاسی بر خورد و نتوانست از فعالیت های خود نتیجه ای بگیرد و سرانجام هم اجباراً از ایران تبعید و در اروپا در گذشت و دیگری همین ولیعهد موسوم به حسن میرزا بود كه با وجود



صغرسن در این موقع خاص در رأس حكومت ایالت بزرگ آذربایجان كه در آنجانیروهای روس و ترك باهم تصادم حاصل کرده بودند قرار داشت بلاوه در تمام مدت حكومت خود رل بدون تأثیری را بازی كرد بقمیده من این جوان از شخصیت خود اثری بروز نداده و عاقبت هم پس از سقوط سلسله قاجار مجبور شد كه در خارج ایران بزنگانی خود خاتمه دهد. در -

سنوات - ۱۵-۱۹۱۴ تهران در فرستادن ولیعهد به تبریز اهیتی قائل شده بود. پس از آنکه شجاع الدوله مرتجع با وجود پشتیبانی روس شکست خورد تصور میکردند که حضور ولیعهد در تبریز موجب نگاهداری و استحکام این ایالت خواهد شد اشخاصی هم که در ملازمت ولیعهد به تبریز آمده بودند دستور داشتند که بانفوذ روس در آنجا مبارزه کنند.

پس از آنکه روزهای اول ورود ما صرف ملاقاتها شد و در زندگانی کلنی روس و خارجیان مقیم تبریز داخل شدیم در صدد برآمدیم که منزل موقتی برای خود فراهم کنیم بنا بر این بمنزل یکی از همقطارهای خود موسیو (M.E) که در باغ شمال در خانه موسیو شاپشال منزل داشت رفقیم شاپشال از اهالی کریمه و تحصیلات خاوری را در دانشکده سن پترزبورغ پایان رسانیده بود و چندی بعد به تبریز آمده و در نزد محمدعلی میرزا که آنوقت فرمانفرمای آذربایجان بود تقریبی حاصل نموده و در واقع رل فرمانفرمایی را او بازی می کرد و بتدریج مقام مهمی را احراز کرد و فواید مادی زیادی هم داشت و همینکه محمدعلیشاه از سلطنت برکنار شد شاپشال هم بسن پترزبورغ احضار گردید و در وزارت خارجه مشغول کار بود دوره اشتغال او بهمین جا خاتمه نیافت و پس از انقلاب روسیه بقسطنطنیه رفت و در آنجا مشغول تجارت آنتیک شد چندی بعد هم دولت لهستان او را دعوت کرد و پست ریاست مذهبی یعنی گاهام Gaham را در نواحی ویلنو Vilno باو داد و من نمیدانم پس از اعاده این کشورها به اتحاد جماهیر شوروی بکجا رفت و چه شد؟ شاپشال بسیار خوش محضر و مهربان و یکی از بهترین شناسندگان ایران بود. ملاقات من با او در سن پترزبورغ واقع گردید در خاطر دارم که شاپشال مطالعات خود را راجع به تمثالهای مقدس ایرانی در کتابی انتشار داده بود. بطور کلی اسلام نقل تصویر انسانرا در صنایع ممنوع کرده است شیعۀ ایران نیز مختصات خود را در این باب حفظ کرده و امامان را بطریق خاصی پرستش میکنند و معتقد است که تصاویر آنان از انظار ناپاک باید محفوظ باشد مهذا شاپشال توانسته بود چند تصویر بدست آورده و در کتاب خود نقل کند. هر گاه شاپشال سرگذشت خود را در مدت اقامت در ایران بقلم آورده باشد محققان زمان قابل توجهی از تاریخ

ایران را خوب روشن کرده است . من تا کنون از آثار قلمی او بیش از دو کتاب ندیده‌ام یکی همان کتاب فوق‌الذکر است و دیگری کتابی است که در هنگام اقامت در لهستان راجع بادیات آذربایجان نوشته است گمان میکنم در دانشگاه ویلنو کرسی زبان ترکی را هم اشغال کرده بود .

خلاصه ما چند هفته که در تبریز اقامت داشتیم در خانه قشنگ شاپال بسر بردیم این خانه از حیث ساختمان ترکیبی است از اسلوب اروپائی و ایرانی بالاخره تقدیر چنین خواست که ما مدت زیادی در تبریز نمانده و بارومیه منتقل شویم .

چند روز پس از ورود ما به تبریز لشکرشاپانیه بآنجا وارد شد این ژنرال روسی از حیث نژاد فرانسوی بود اجداد او بابر نادت Bernadotte از فرانسه بسوئد مهاجرت کرده و در قسمت غربی فنلاند که بعدها در نتیجه جنگ روس با سوئد یکی از ایالات روسیه شد مسکن گزیدند و متدرجاً در خدمات تزاری داخل شدند اشرافی که مالک اراضی بودند در موقع بخصوصی بسهولت به تغییر مسکن تن در میدادند زیرا که در این تغییر مکان لطمه‌ای بحقوق مالکیتشان وارد نمی‌آمد . ایالت بالت روسیه نیز نمونه دیگری از این نوع است . طبقه اشرافی بالت که از اعقاب طوائف ژرمن است همینکه از طرف دانمارک و سوئد و لهستان تخفیف مقام دید در زمان فتوحات پتر کبیر دخول خود را در محوطه امپراطوری روس خوشتر یافت و در ادارات وقشون و دیپلماسی روس وظایف مهمی را بعهده داشته است و همیشه خود را در مقابل تزار قیصر ترو Treu با وفانسان داده و او را پادشاهی تصور میکرد که امتیازات ملوک الطوائفی این بارون هارا ضمانت کرده و محفوظ خواهد داشت .

این مسئله هم بطوریکه دیده شد باز منظره خاصی از درهم ریختگی ملت روسیه است زیرا که بارونهای بالت که نژاد آلمانی هستند از حقوق اشرافیت خود در ایالت استونی Esthonie و لتونی Lettonie استفاده میکردند و خلاصه آنکه ناجوری ملت روس از این جمعیت های غیر روسی که دارای خصائص مختلف اجتماعی بودند بطوری دیده می شد . این پیوستگی بواسطه جنگ بزرگ و انقلاب روسیه موقتاً قطع شد زیرا که در سال ۱۹۳۹ نظر بموافق ژرمنی و شوروی عناصر بالت آلمانی

بدهلز و پسانی **Posnanie** منتقل گردیدند اما در سال ۱۹۴۴ دوباره ممالک بالت در تحت شکل جمهوری های شوروی بروسیه پیوست. اگرچه نام ژنرال شارپانیته مرا از موضوع خسارچ کرد ولسی برای شناساندن او ایراد این مختصر را لازم دانستم. باری حضور این جمعیت زیاد سواره نظام در تبریز مرا با فکاردیگری که بیشتر در نقشه خاورشناسی و خالت داشت متوجه ساخت. لشکر شارپانیته بطوریکه قبلا هم اشاره کردم دارای یک بریگاد قزاق ماوراء بایکال هم بود که از حیث نژاد اختلاط داشت در پهلوی نمونه روسی اهالی سیبری هم بارشهای - غرمائی و چشمان آبی رنگ دیده میشدند اینها اعقاب طوائف کنکیستادور **Conquista lors** بودند که برای روسیه در ماوراء عجال اورال فتوحاتی کرده و آن نواحی را آباد نمودند از اینها گذشته نمونه مغولی هم در بین آنها دیده می شد که از طوائف **Bouriates** بوریات و بومیان نواحی دریاچه بایکال بودند و من چون در ارک تبریز یعنی ارک مغول در رژه این جمعیت کثیر نظامی حضور یافتم بی اختیار فکر و عقیده اورازی **Eura-ie** (۱) در خاطر من ایجاد گردید. آیا تبریز وقتی پایتخت سلسله مغول نبوده است (در قرون ۱۳ و ۱۴)؛ مگر همین طوائف فاتح مغول بودند که در فلات ایران سرارزیر شده همه جاراً تصرف کردند و تا آنطرف مدیترانه بممالک روسیه دست اندازی نمودند؟ آیا روسیه و ایران هر دو زمانی از جمله الوسهای مغول و از ضمائم امپراطوری آنها نبودند؟ اینجا بود که تاریخ در نظر من تکرار میشد و میدیدم باز هم افواج مغولی در همین محوطه آمده اند با این تفاوت که این دفعه این قشون از مرکز سیاسی مغول دستور نیگرفت و تابع دستورات سن پترزبورغ بود که نقطه نهائی غربی توسعه روس است. از این نوسان انرژی روس که بایک آهنگ از مغرب بطرف مشرق می رود و دوباره به نقطه عزیمت بر می گردد من درسی فرا گرفتم و آن این بود که نمیتوان تاریخ روسیه را تمییز و تفسیر کرد و مجبوراً آنرا در تنگنای ارتقاء خاص اروپائی داخل نمود بلکه برعکس باید جنبه آسیائی مارادو نظر گرفت یعنی بستگی و ارتباط باطنی جغرافیائی و نژادی مارا با قاره -

(۱) عقیده ای که تاریخ روسیه را به تمدن آسیائی مربوط مینسازد

آسیا نباید فراموش کرد .

البته من افکار امریکائی را تصدیق نمیکنم و عقیده دارم که اگر روسیه را از قسمت اروپائی خود محروم می ساختند باز میتوانست بصورت دولت متمدنی درآید که شالوده آن برمتصرفات ممتاز آسیائی آن قرار گرفته باشد . قسمت آسیائی روسیه طبیعتاً طوری است که میتواند برای آن مقام شایسته ای را تأمین کند و دارای جمعیت زیادی از ملل متعدد فعال باشد با این شرط که نگذارند منابع پر فایده سطحی و زیرزمینی که تا آنطرف جبال اورال تا حدود اقیانوس ساکن موجود است بیفایده بماند . و این يك مسئله عجیب تاریخی است که تزارهای سفید درحینیکه شالوده دخول روسیه را در آسیا میریختند آن بلندی فکررانداشتند که برای این قسمت متصرفات آسیائی خودارزشی قائل شده و نتایج عملی استخراج نمایند . اما شورویهای سرخ که بفرض و خیال خودجنبه بین المللی گرفته اند در استخراج آن نتایج میکوشند و در صنعتی کردن آسیا فعالیت زیادی بروز میدهند و با منطق پیشرفت تاریخی ملت روس هم موافقت دارد . ندرعلاوه چه کسی میداند که آیا در اساس و منشاء این سیاست همان تهدیدی که درآغاز انقلاب شوروی احساس میشد بازهم پیدانشود و ممالک دیگر برای منع سرایت این مسلک برای بهداشت عمومی خوداز پیشرفت آن جلوگیری نکنند؟ امکان قطع روابط شوروی با ممالک کاپیتالیست همیشه در افکار فرمانروایان روسیه کنونی موجود است .

در نیروی شار پاتیه در یکی از رژیمها یکنفر سر جوخه سواره نظام بنام بودیونی Boudionny وجود داشت که بعدها بدرجه مارشالی قشون سرخ رسید و اکنون ریاست بازرسی کل افواج سوارا دارد . البته کسانیکه با نظر ساده ای بتمامشای این نیروی عظیم نظامی پرداخته بودند هرگز بفکرشان نمیرسید که حضور این نیرو ممکن است یادگاری از گذشته را که تصور میکردند بکلی فراموش شده مخفیانه در برداشته باشد همانطور که اکنون نمی توانند هوادشانی را که فعلاً مخفی و درآینده نزدیک بر او خواهد کرد تصور آورند .

در هر حال قدمهای محکم این سواران با حضور فشرده در گوشه های

تنك تبریز بی تماشا نبود اهالی از هر طرف برای این تماشاگه در ایران نادرالوقوع و بسیار دیدنی است باشتاب حضور پیدا میکردند . در تعقیب این تماشا پذیراییهای مخصوصی هم بعمل آمد . مخصوصاً در خاطر دارم که يك گاردن پارتنی تشکیل یافت که در آن سرودهای ملی تمام دول متحد شنیده میشد . در موقعیکه سرود ماریسز فرانسه را میخواندند موسیو نیکلا قونسول فرانسه توانست از گریه خودداری کند مخصوصاً بدیدن افسران و افراد قشون که دارای نشانهای لژیون دونورو صلیب جنگی و مدالهای نظامی فرانسه بودند تا اثرات او تحریک شده بود این نشانها و امتیازات یادگار حملات درخشان آنها در جبهه آلمان بود که دولت فرانسه از نظر پادشاه آنها عطا کرده بود در یکی از این حملات متهورانه که مقصود تصرف توپخانه دشمن بود من یکی از دوستان خاورشناس خود را که در این جنگ تاریخی درجه افسری داشت از دست دادم . من باو علاقه ای داشتم زیرا که در سنوات ۱۰-۱۹۰۸ درس پترز بورغ در دوره تحصیلی همکلاس بودیم .

خلاصه حضور لشکر شارپاتیه مدتی چند روز در تبریز محیط خاصی ایجاد کرد که هر کس در آن احساسات مخصوص خود را بروز میداد . احساسات خانم من که فرانسوی و بایک نفر روسی وصلت کرده بود ارتعاشات بی اندازه محسوسی داشت این احساسات مربوط به میهنش بود که از اینجا فاصله بسیار دوری داشت اما آثار آن در این اتحاد مسلحانه از نزدیک دیده می شد .

بهر حال چون جنگ در میان بود نیروی شارپاتیه بزودی در امتداد جنوب برای دورزدن در اطراف دریایچه ارومیه حرکت کرد تا آن نواحی را از وجود دشمن پاک نماید و انعکاس این جشنها و پذیراییها محو گردید . پس از چندی معلوم شد که ترکها بعد از شکست خوردن در خان تخی عقب نشینی اختیار کرده و از سرحد گذشته اند . درس پترز بورغ هم تصمیم گرفته شد که قونسولخانه ارومیه که در دسامبر ۱۹۱۴ تخلیه شده و در نتیجه رفتن قونسول جمعیت مسیحی نیز مهاجرت کرده بودند مجدداً مفتوح گردد . من ندانستم بچه علت وزارت خارجه روسیه نتوانست (W.V) را که

رئیس این پست بود دوباره بانجا بفرستند و برای چه مرا بجای او انتخاب کرد. همین قدر میدانم که در اوایل ماه مه تلگرامی دریافت کردم که باید فوراً بارومیه رفته و قونسولخانه را دایر کنم.

منصوب شدن بقونسولگری ارومیه

من مجبور بودم که باوامر صادره اطاعت کنم بعلاوه از این تغییر پست هم راضی بودم زیرا که اوضاع تبریز مطابق میلم نبود اگرچه سمت منشی قونسول ژنرالی زاداشتم ولی اکنون قونسول غایب و بجای او M.B. برسیدگی امور میرداخت و نسبت بمن سابقه خدمت زیادتری داشت اما من هم مدت یکسال قونسولخانه رشت را که پست مهمی بود اداره نموده و باستقلال عادت کرده بودم زیر دست بودن برای من شاق بود بعلاوه احساس میکردم که میخواهند مسئولیت کارهای زیاد اداری و قضائی را بگردن من انداخته و فعالیت در امور سیاسی و واسطه بودن میان متنفذین نظامی و ادارات دولتی ایران و غیره با M.B. باشد و خلاصه آنکه امور دفتری بر اطلاعات من چیزی نیمافزود و کارهای آن مانند کارهای دفتری رشت بود که برای من فایده ای نداشت و میل داشتم که بیش از اینها بلند پروازی کنم. رفتن بارومیه که تازه دشمن آنرا تخلیه کرده و افتتاح قونسولخانه و تماس گرفتن با مامورین ایرانی و میسیونهای اروپائی و اهالی که در معرض جنک واقع بوده اند بنظر من جالب تر از بازی کردن با کاغذهای دفتر قونسولگری تبریز آمد و مثل این بود که در آن مأموریت اقلاً از صفر به رقم ۹ ترقی کرده باشم و مثل این بود که فعالیت قونسولگری روسیه را از صفر شروع کنم. بنا بر این بادرشک و تخت خوابهای سفری و لوازم مختصر بطرف ارومیه رهسپار گردیدم و دستور دادم که اثاثیه ما را که از رشت باید برسد بارومیه بفرستند و نیز دستور داشتم که قبل از رسیدن بارومیه به امهاتجق رفته بسا ژنرال چرنوزوبو که فرمانده این قسمت جبهه ما بود تماس بگیرم پس از ملاقات ژنرال بن اطمینان داد که تمام نواحی دریاچه ارومیه از وجود دشمن پاک شده و مهاجرین مسیحی میتوانند بخانمان خود عودت نمایند و هیچ مانعی برای باز کردن قونسولخانه وجود ندارد اما کمی هم تعجب کرد که من خانم را نیز همراه دارم من باو گفتم که وزارتخانه در این موضوع دستوری بمن نداده است بعلاوه در صورتیکه زندگانی باید در ارومیه بحال

عادی برگردد و مهاجرین مسیحی که با شتاب بمنازل خود میروند با خطری مواجه نمیشوند چه ضرر دارد که خانم هم بامن باشد و در کارها بامن مساعدت نماید مخصوصا در امور خیریه و نوع پرستی میتواند بسکته بدبخت و غارت زده آن سامان کمک شایانی بکند. عجب اینکه خود ژنرال هم که بمن ایراد میکرد خانم خود راهمراه داشت منتها برای حفظ ظاهر اورا بلباس خواهران پرستار ناخوشها آورد. بود.

رئیس روحانی طوایف آشوری بنام مارشیمون Mar Chimoun



نیز در اینموقع بملاقات ژنرال آمده بود تا با او همدست شده در جنگ علیه ترکها شرکت نماید ، مارشیمون ریاست روحانی و عرفی قبایل نستری را داشت که در قسمتی از سنجاک Sandjak گیاور Guiaver و ولایت وان سکنی دارند در نقشه اجتماعی این نستوریهای کوهستانی باکردهای همسایه خود اختلاف زیادی ندارند فقط تفاوت در این است که هر قبیله در رأس خود کیشی دارد و تشکیلات حکومتی آنها تقریباً روحانی است و زندگانی عشایری دارند و هر قبیله رئیسی دارد موسوم به ملوک Malik این قبایل که هیچوقت تحت احصایه در نیامده و همیشه از مأمورین مقتدر تر کیه پرهیز کرده و در کوهستانهای صعب الوصول فراری هستند شاید افراد آن ها به ۳۰ الی ۵۰ هزار نفر برسد . مارشیمون چند هزار مردان جنگی این قبایل را تحت فرمان در آورده و میخواست با ترکها بجنگد . جهادی که ترکها عامه مسلمانان را در آن دعوت کرده بودند موجب آن شده بود که قبایل کرد آزاده بقتل و غارت مسیحیان پردازند . اگر چه ترکها مارشیمون را باسلامبول دعوت کرده بودند که باو تأمین بدهند اما او اعتمادی باین دعوت نداشت و فقط یک راه خروج برای خود پیدا کرده و آن سازش با روسها بود . او لوازم کافی برای جنگ نداشت قرار بود روسها تفنگ و فشنگ و سایر لوازم جنگی را با او بدهند تا حالت تعرضی بخود گرفته در امتداد گیاور فشار ترکها را تخفیف دهد اما این نقشه چون دیر مرحله اجرا در آمد نتیجه رضایت بخشی نداد و مارشیمون در ماه اکتبر مجبور شد که با قبایل خود بطرف خطوط جنگی ما عقب نشینی کند و سر انجام با کوهستانهای موطن خود وداع ابدی گوید . مارشیمون جوانی بود که تقریباً سی سال داشت عمامه ای بر سر و قبای کلیسایی در بر و صلیبی بسینه آویخته داشت و از صحبت منظر و تشخص هم بی بهره نبود همزمانش که نزدیک چادراو کشیک میدادند لباسهایی بر تن داشتند که تقریباً شباهتی بلباس کردها داشت همه مسلح و حالت جنگی بخود گرفته بودند . در پهلو او شخصی هم بود که لباس نظامی بر تن و کاسکت وزارت خارجه روسیه را بر سر داشت نام او آقا پطرس واصلانستوری بود او خود را بعنوان آتاشه قونسولگری ارومیه بمن معرفی کرد زبان روسی را دست و پا شکسته حرف میزد و مایل

بود که بیشتر با انگلیسی صحبت کند من باز هم راجع باین موضوع بعد ها صحبت خواهم کرد.

خلاصه پس از آنکه مذاکرات ما با ژنرال تمام شد براه خود ادامه دادیم. در طول راه به اجرنی که بارومیه باز میگشتند بر میخوریم و چون قونسول را میدیدند که با خانمش بارومیه میرود همه اظهار خوشوقتی میکردند ما نیز از دیدن آنها خرسند شدیم و بالاخره روز سوم مسافرت کمی بعد از ظهر ارومیه را در میان باغهاییکه آنرا احاطه کرده بودند دیدیم و در محلیکه برای ما چادری برپا نموده بودند پیاده شدیم کثنی روس و اعیان و اشراف محلی و میسیونرهای فرانسوی و امریکائی استقبال شایانی کردند و بما خیر مقدم گفتند من نیز از پذیرائی آنها اظهار تشکر کرده و گفتم بسی مایلم که بامساعدت و همکاری شما اوضاع آشفته بواسطه جنگ را ترمیم کنم

پس از پذیرائی از آنجا حرکت کرده در منزل تاجر باشی روس که مسلمان بود وارد شدیم و در صدد بودیم که خانه مناسبی پیدا کرده قونسولخانه را دایر نمایم زیرا که قونسولخانه قدیمی راتر کها و کردها در هنگام اقامت خود آتش زده و با خاک یکسان کرده بودند. مسلم بود که اولین ملاقات ما باید با عالیجناب امیل سنتاک **Emile Sontag** که در ایرات نماینده روحانی دربار پاپ بود بعمل آید. من میدانستم که این کشیش بزرگ به همراهی چند نفر آباء لازاریست و خواهران سن و نسان **St vincent de pau** در هنگام حمله دشمن در پست میسیونری خود باقی مانده بودند. در موقع ورود ما عالیجناب هنوز از نگاهت تب تیغوفید که در ارومیه بروز کرده و تمام اعضای میسیون کاتولیک بآن مبتلا شده بودند رهائی حاصل نکرده بود. یکی از میسیونرها موسوم به پررنو **Père Renault** از این تب در گذشت زیرا که در حال تب به مسیحیانی که در میسیون پناهنده شده بودند پیوسته مساعدت میکرد. در اولین ملاقات من بعالیجناب گفتم که سفارت روس و فرمانده قشون ما از زحمات شما قدر دانی کرده و احترامات خود را بشما تقدیم میکنند و باو اطمینان دادم که قونسولگری روس در حال معضلات و اصلاحات لازم کاملا با او همکاری خواهد کرد. فرانسوی بودن خانم من هم در اولین ملاقات موجب آن شد که بهترین روابط ما با این مؤسسه مذهبی که با فاصله بسیار

بمید از وطن دور افتاده و در سرحدات کردستان بخدمات خیریه خود ادامه میداد برقرار باشد .

دومین ملاقات من بامیسیون امریکائی بود و من از آشنائی با دکتر رور . و . آشید Rever. W. A. Shedd که ریاست این میسیون را داشت خوشوقت گردیدم . امریکائیهها نظربه بیطرفی خود در مدت اقامت تر کها یا استقامت در ارومیه مانده و بمسیحیان مساعدت های شایان تقدیری کرده بودند .

گزارشهای میسیونرها و مشاهدات عینی خودم بمن اجازه میدهند که تا بلوی کوچکی را از زمستان ۱۵- ۱۹۱۴ در ارومیه ترسیم نمایم . البته شرح مفصل آن محتاج بمطالعه جداگانه ای بود (۱) من فقط باین مختصر اکتفا میکنم که در موقع عزیمت قشون روس از ارومیه در سال ۱۹۱۴ که در دنبال آن عزیمت قونسول و میسیون ارتودکس واقع شد مسیحیان بومی دیوانهوار بطرف سرحد قفقاز فرار کردند سختی این مهاجرت را در ماه دسامبر در هوای سرد فلاتهای مرتفع و در میان راههای صعب العبور که پر از قشون و گاری و درشگه و گلههای احشام و اغنام بود آنطوریکه باید نمیتوان بصورت آورد .

تنظیم احصائیه قربانیهای این وقایع غیر ممکن است . کسانیکه توانستند فرار اختیار کنند خوشبخت تر از آنهایی بودند که بواسطه فقدان وسایل حرکت در دهکده های دوردست ماندند این بدبختان در موقعیکه کرد ها باین نواحی وارد و شروع بقتل و غارت کردند بطرف شهر ارومیه روی آوردند و در میسیونهای کاتولیک و امریکائی پناهنده شدند . میسیونها هم توانستند چند هزار نفر را پناه دهند اما بواسطه ازدحام و ترس و گرسنگی و خستگی و نبودن بهداشت اوضاعشان بسیار بد بود . کشتارهای دسته جمعی نیز

(۱) برای شرح تفصیلی این وقایع رجوع شود بمقاله ای که من بعنوان (ملت کوچک قربانی جنگ) یعنی آشوریها و کلدانیها در مجله علوم سیاسی شماره ۴ سال ۱۹۲۱^{۱۹۲۰} در دائرة المعارف اسلام انتشار داده ام

مونیو گرک Gorek نیز در بیانیه رسمی آسیای فرانسه در سال ۱۹۲۴

از این وقایع ذکری کرده است .

صورت گرفت مثل اینکه یکدفعه ۶۵ نفر از آنها را جبراً از میسیون فرانسه بیرون کشیده و یکباره تیرباران کردند. اجساد این قربانیها چند روز در روی زمین ماند. پر رنولت شبها بقتلگاه میرفت و لاشه آنها را در زیر خاک و سنک پنهان میکرد و چون مرض تیفوئید با شدت با وحمله ور گردید عاقبت قربانی فدakarهای خود شد. دکتر ج. پ. پاکارد P. packard میسیونر امریکائی توانست جان دو بست نفر از این آوارگان را که بوسیله کردها در کلیسای دهکده گوی تپه محاصره شده بودند بخرد. او تنها با نوکر خود پرچم امریکا را بدست گرفت و رفت با کردها مذاکراتی کرد و با شرط خلع سلاح این دسته از مسیحیان را نجات داد و بمیسیون خود برد.

خواننده میتواند تأثرات حزن انگیز مرا از این کشتار وحشیانه و فدakarهای میسیونرها خوب استنباط نماید.

اوضاع سیاسی و نظامی در آذربایجان

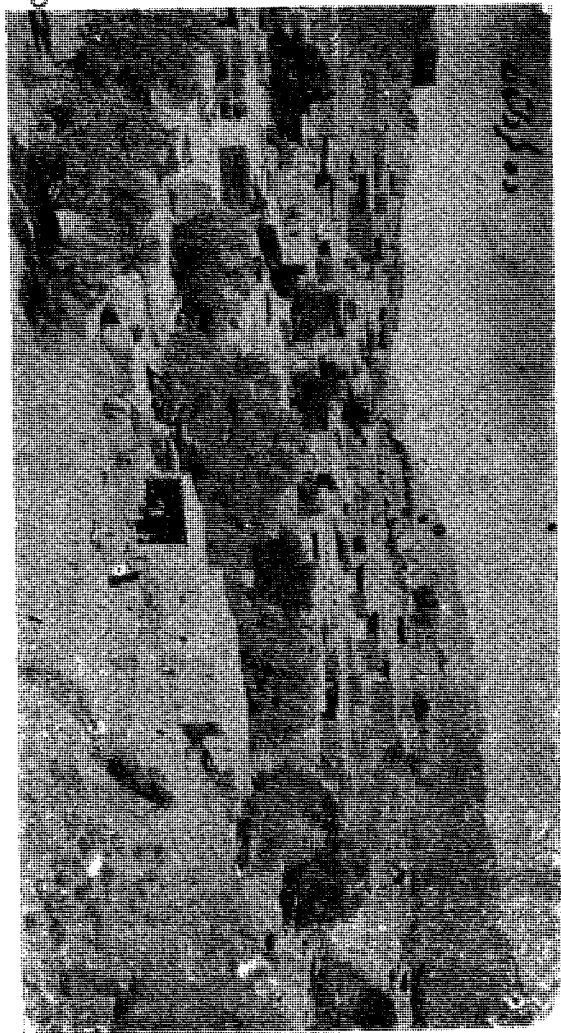
برای روشن شدن وقایع ارومیه باید اشاره کنم بکلیات اوضاع سیاسی و نظامی این مدت سه ساله اقامت خودم یعنی از ماه مه ۱۹۱۵ تا ماه آوریل ۱۹۱۸. در پیش گفتم که در موقع ورود ما بآذربایجان دولت روسیه تصمیم گرفته بود که فعالیت نظامی خود را در خاک ایران توسعه دهد و از نفوذ ترکیه در طی زمستان ۱۵- ۱۹۱۴ جلوگیری نماید زیرا که ترکیهها موفق شده بودند که بطرف ارومیه و تبریز پیشروی کرده و این نواحی شمالی را متصرف شوند و لشکر خلیل بیگ در امتداد ارومیه مشغول عملیات نظامی بود و چند واحد منظم هم در امتداد تبریز عملیاتی میکردند اما قسمت عمده قشون ترک از افراد غیر منظم کرد تشکیل یافته بود یعنی قبایل کرد مسکون در خاک ترکیه و ایران با آنها متحد شده و در زیر پرچم جهاد جمع شده بودند. شرکت کردهای ایرانی با ترکیه از نقطه نظر سیاسی بروخامت اوضاع افزوده بود. دولت ایران بیطرفی خود را بطور توری اعلان کرد اما حفظ این بیطرفی برای او غیر ممکن بود و همین باعث شد که ایران صحنه جنگ و عملیات نظامی روس و ترک شده و مصائب حاصله از آن را تحمل نماید اوضاع ایران صورت مبهمی بخود گرفته بود نمایندگان قنسولی

و نیروهای نظامی طریقه عملشان با مأمورین ایرانی موافقت نداشت .
 پیشرفت ترکها بواسطه جنگهای باقشون روس در صوفیان و خان -
 تختی در بهار سال ۱۹۱۵ متوقف گردید و مزیت نیروی روس از ورود سوار
 نظام شارپاتیه در اطراف دریاچه ارومیه ثابت شد اما برخلاف انتظار نیروی
 شارپاتیه بفاصله کمی مأمور شد که بطرف ترکیه برود و ساخلوی ازومیه
 منحصر شد بیک گردان قفقازی و چند دسته صد نفری قزاق . در اواخر
 ماه ژوئیه ۱۹۱۵ ترکها در جبهه اصلی یعنی در ملازگرد فشار زیادی وارد
 آوردند و گردان قفقازی نیز بقسمت تهدید شده منتقل گردید و نزدیک بود
 ارومیه برای دفعه دوم تخلیه شود اما من تصمیم گرفتم که از پست خود
 کناره گیری نکنم محض احتیاط خانم را با آرشیه های قونسولی بخوی که
 در شمال ارومیه واقع و کمتر در معرض تهدید بود فرستادم و خود رفتم
 روی تپه ای که در جوالی شهر واقع و موسوم بود بکوه بهودیان و بادویست
 نقره قزاق و دوتوپ که باقی مانده بود موضع گرفتم پس از چندی یک گردان
 پیاده نظام هم بما ملحق گردید و تقریباً مدت یکماه یعنی تا ۱۹ ماه اوت
 روی این تپه ماندیم .

در مدت اقامت در کوه بهود ارتباط خود را با حاکم شهر قطع نکردم
 گاهی نامه ای باو مینوشتم و گاهی هم با یک نفر گزمه برای ملاقات اوداخل
 کوچه های تنک ارومیه میشدم و حاکم را با جمله های دوستانه تهدید می -
 کردم و میگفتم که ما نیروی زیادی داریم و توپها همه بطرف منزل شما
 متوجه است . و اگر مختصر بی نظمی روی دهد دست با اقدامات مسلحانه خواهیم
 زد و یقین دارم که همین تهدید من باعث نظم و آرامش شهر گردید البته
 مرا از این سیاستی که برای مصلحت بموقع بکار بردم معذور خواهند داشت
 زیرا که همین سیاست از بروز حوادث بزرگی که شاید اولین قربانیهای آن
 خود ایرانیان بودند جلوگیری کرد .

کردها با پشتیبانی عده قلیلی نظامیان ترک بخيال افتادند که بسنگرما
 حمله کنند ولی ما بقلب راندن آنها موفق شدیم در طی این مدت وضع جبهه
 اصلی جنگ بفتح ما مستحکم گردید و ارومیه دوباره نیروی روسی را که
 برای تقویت ما آمدند دید و اوضاع این ناحیه که بواسطه حوادث باختلال

برخورده بود دوباره تا اندازه‌ای بجزریان عادی افتاد. در پائیز ۱۹۱۵ لازم شد که مسافرتی بساوجبلاغ کرده بتحقیقات محلی پردازم و بسرا بقراریکه شنیده بودم دوباره در آنجا اجتماع ترکها و کردها شروع شده بود در این مسافرت خانم هم همراه بود و عملیاتی که در آنجا کردیم بی نتیجه نبود. گفتم که برای تحقیق قتل قونسول روس کننل یاس Yass که در سامیر ۱۹۱۴ واقع شده باین



نواحی آمده ام.

بطوریکه معلوم شد کلنل یاس بوضع فجیعی کشته شده بود وزارت خارجه روسیه از این واقعه بشدت متأثر گردید. این مرد نظامی که در محوطه قونسولی ما داخل گردید ابتدا در خراسان در تربت حیدری بخدمت پرداخت تربت حیدری بمنزله یکی از حلقه های کوچک زنجیر مراقبت ما بود، این پست بموجب معاهده بین المللی برای جلوگیری از سرایت مرض طاعون هند در آنجا برقرار شد کلنل یاس در مطالعات امور محلی و یاد گرفتن زبان افغانی لیاقتی بروز داد و بعد هم بسمت قونسول ساوجبلاغ منصوب گردید و اولین شخصی بود که در این پست جدید فعالیتی نشان داد در اینجا هم همان حرارت و هوش نافذ خود را بکار انداخت و در اندک زمانی بازندگان کردها و زبان آنها آشنا گردید، هیچکس مانند او نمیتوانست پست نظارت ساوجبلاغ را در میان کردستان اداره کند.

کلنل یاس مدارک مفید فراوانی بدست آورده و آنها را منتشر ساخت بواسطه همین مدارک بود که ما توانستیم این نواحی را بیشتر و بهتر بشناسیم کلنل بواسطه صفات نیک و فتوت که از خصائص ذاتی او بود توانست در مدت قلیلی توجه و مهربانان را بطرف خود جلب نماید و با کمال اقتدار و نفوذ در میان آنها زندگی کند بنا بر ضرب المثل انگلیسی آدم درستی در مقام درستی بود. در واقع آدمی بود که دشمن با نظر اضطراب باو می نگریست.

در اواخر سال ۱۹۱۴ از ساوجبلاغ بمیان دو آب رفت تا وقایع را از نزدیک مشاهده کرده و با نفوذی که داشت در مواقع مقتضی در اوضاع آنجا دخالت کند بدبختانه در اواسط ژانویه حاکم قدیمی تبریز که تقریباً بحالت تبعید در قفقاز روزگار میگذرانید بایران بازگشت و دست با اقداماتی زد که بزیران خودش منتهی گردید و عملیاتش در حوالی میان دو آب دو چنگ با کردها بشکست خاتمه یافت در همین موقع بود که کامل یاس هم بمثل رسید.

دست جنایتکاری که قونسولی را بخاک هلاک انداخت یعنی کسی را که چنگ نمیکرد از میان برد باین هم اکتفا نکرده سر قونسول مقتول را بریده

بساوجبلاغ آورد و در مقابل خانه یکی از معاریف کرد موسوم بقاضی فتاح در معرض تماشا گذارد و همه از این جنایت اظهار خوشوقتی میکردند یکی از ترکها هم بنام متصرف در میان این تماشاچیهها حضور داشت و بیشتر از همه از این واقعه اظهار خوشنودی میکرد گویا این دست بتوسط اشخاص دیگری غیر از آنچه ذکر شد بعمل پرداخته بود خلاصه پس از تماشا سر بریده را بدست بچه های کرد دادند و خدا میداند که در کجا مفقود گردید تن او را در میانه دو آب در نزدیکی رودخانه دفن کردند و بطوریکه شنیدم طفیان آب بهاری قبر را با خود بزد چندی بعد ژنرال ریبال چنکو Rybaltchenko بتلافی این جنایت خانه قاضی فتاح را آتش زد و با خاک یکسان کرد.

من مایل بودم که با رؤسای قبایل کرد تماس گرفته و بانصایح لازم آنها را وادار کنم که رفتار عاقلانه ای پیش گیرند.

این قسمت از مأموریت من بتناجیح زیادی منتهی نگردید زیرا که نتوانستم مدت زیادی در آنجا توقف نمایم و با وجود میل زیادی که داشتم بیش از یک هفته نتوانستم در آنجا بمانم زیرا که عملیات نظامی خاتمه یافته بود،

در مدت توقف در این نواحی از مطالعات خود چنین نتیجه گرفتم که کردها هم مانند تمام ملل شرقی بمضمون المجلة من الشيطان در اقدام به عملیات شتایی ندارند مخصوصاً در وقایع جنگی که بخت و اقبال پیوسته تغییر پذیر است.

برای مذاکره با رؤسای قبایل اقلا یکماه وقت لازم بود زیرا که منازل آنها در کوهستان پراکنده و فاصله زیادی از شهر داشت و بایستی قاصد ها فرستاد و مراسلاتی رد و بدل کرد تا بتوان بملاقات یکی از آنها موفق گردید کسانی را که توانستم به بیسم علی خان پسر سردار مگری بود که بتوسط ترکها در آغاز سال ۱۹۱۵ بقتل رسید و دیگری با پیر آقای مسکور و چند نفر دیگر در هر حال این مسافرت کوتاه تا اندازه ای مفیده واقع شد و روابط ما با کردهای این ناحیه که پس از مرگ کلنل یاسن مقطوع

شده بود دوباره برقرار گردید (۱)

در ساوجبلاغ بایکنفرمیسیونر پروتستان آشنا شدم که اصلا از اهالی نروژ و در این وقت امریکائی محسوب میشد نام او مستر فوسوم Fossun بود از آشنائی و معاشرت با او اطلاعات تازه و مفیدی بدست آوردم و نیز در این میسیون فرائولن شولبرک Fräulein Schulenburg را دیدم که تفصیل اقامت موسیو لیتن Litten قونسول آلمان مقیم تبریز را برای من نقل کرد که چگونه پس از آنکه قشون ما تبریز را تصرف کرد از آنجا خارج شد. عکسی هم در ساوجبلاغ بدست آوردم و معلوم شد که قونسول آلمان در اینجا تنها نبوده است زیرا که در این عکس افسر آلمانی هم با صلیب آهن دیده میشد که در وسط یکدسته افسران ترک نشسته بود (۲) نام این افسر را ندانستم گمان میکنم عضو میسیون تبلیغاتی آلمان در ایران باشد.

که ابتدا در حجاب تواف داشته و بعد به بنداد رفته است این میسیون در ماه اوت ۱۹۱۵ دو قسمت شده. قسمت بزرگ آن بازوک مایر zug Mayer و اردمان Erdman و غیره بطرف کرمانشاه حرکت کرده و قسمت کوچکتر به وصل و کردستان رفته اند افسر مجهول نیز باید از افراد قسمت اخیر باشد بعلاوه میدانم که آلمانها بهتر و بیشتر از ما از مطالعه نواحی کردستان استفاده کرده اند و

(۱) اسامی رؤسای کرد که با ترکها متحد شده بودند بقرار زیر گفته شد:

۱ - علی آقا مظفر العشایر از قبیله ژوریک ۲ - حمزه آقا مش ۳ - حاج محمد آقا ایلخانی دبکری ۴ - حاج معروف آقا سهام لشکر دبکری ۵ - مفتی سلیمان آقا مظفر نظام ۶ - حاج عبدالرحمن یک ایلخانی یک زاده ۷ - گلایب آقا دبکری ۸ - قره نبی آقا امیر العشایر مش ۹ - محمد صالح خان اعظام الملک یک زاده.

(۲) اسامی سه نفر افسر آلمانی که در ماه مارس ۱۹۱۵ از ساوجبلاغ گذشته اند بقرار زیر است:

۱. Berghansen ۲. Voss ۳. پاسن Paschen این سه نفر از بنداد به تهران میرفته اند بعد هامن پاسن و ادو (۱۹۱۸) ملاقات کردم و شرح آنرا در آئیه ذکر خواهم کرد.

دلیل آن این است که پرفسور اسکار من Oscar Mann با مساعدت شخصی گیوم Guillaume چندین بار بکردستان مسافرت کرده و در نواحی مختلف آن اقامت داشته است و در سال ۱۹۰۸ در ناحیه ساوجبلاغ بوده پرفسور مذکور در سال ۱۹۱۴ در گذشت و انتشارات خوبی راجع بکردستان و کردشناسی داشته است .

باری من نسبت بطایفه قره پاپاخ کاملاً اطمینان حاصل کردم . این طایفه در ناحیه سولدوز ساکن است که از حیث حیوانات از اراضی ممتاز بشمار میرود و بقدری حاصل فراوان میآورد که بطور ضربالمثل مشهور است که با حاصل یکساله آن میتوان دریاچه ارومیه را پر کرد افراد این طایفه از ورود ما اظهار خوشوقتی کردند . اگرچه از حیث نژاد ترك هستند ولی مذهب آنها تشیع است و در موقع ورود کردها و ترکها در زمستان ۱۵-۱۹۱۴ به ناملایماتی برخوردند و صدماتی دیدند اما نسبت بما خوشرفتاری کردند . علاوه بر اینکه در موقع جنگ موجبات نگرانی برای ما فراهم نکردند روی موافقت بمانشان داده و آنچه آذوقه و علیق برای قشون خواستیم با کمال میل بپردازدند (۱)

در این جا بطور جمله معترضه اضافه میکنم که در پائیز ۱۹۱۵ نقشه آلمان بهم خورد آنها میخواستند شاه را از تهران حرکت داده با سفیر آلمان باصفهان انتقال دهند و بعد ایران را بر ضد متحدین بچنگ وارد نمایند اما در آخرین لحظه سفرای روس و انگلیس بمیان افتاده و مانع حرکت شاه شدند . در همانوقت زمانمداران روسی برای جلوگیری از وقایع احتمالی تصمیم گرفتند که ژنرال باراتوف بایک لشکر بایران فرستاده شود نیروی باراتوف بزودی وارد ایران شد و افراد آن دردنبال هم از بحر خزر تا سرحد بینالنهرین استقرار یافته و شهرهای قزوین و همدان و کرمانشاه را تصرف

(۱) رؤسای عمده طایفه قره پاپاخ در اینموقع اشخاص زیر بودند .

- ۱ - حسنعلی خان امیر تومان در دهکده محمدیار ۲ - رشید السلطنه در نقده
- ۳ - باپیر آقا میر پنج در حسنلو ۴ - حسین آقا میر پنج در فر قوزاد ۵ - صولت السلطنه دو میند ۶ - خان کیشی خان میر بهادر لشکر ۷ - آرس خان میر پنج در دورقا ۸ - میر آقا شریب در شیخ احمد ۹ - تقی بك در آق چروه

کردند و بطور تفرق یا اتصال در چند صد کیلو متری ارومیه در جناح چپ ما بودند .

باری من در مراجعت در هیچ جاتوقف نکرده باشتاب بارومیه آمدم و قبل از ورود قشون در آنجا بودم اوضاع شهر بصورت بسیار بدی درآمده بود توضیح آنکه قبایل نستوری پس از مقاومت سختی در مقابل حملات ترك در بالای رودخانه زاب بزرگ بواسطه فقدان ذخیره در طی تابستان ۱۹۱۵ مجبور شدند که بطرف خطوط جنگی ماعقب نشینی کنند و در پائیز همان سال سیل مانند بناوحی خوی و سلماس و ارومیه آمدند . ما هم نمیتوانستیم از آنها نگاهداری کنیم بد بختانه اشکالاتی که در تابستان برای آنها پیش آمد مقارن بود با عقب نشینی قشون ما (موقعیکه من بکوه یهودیان رفتم ناحیه وان هم تخلیه شد و حمله تعرضی ترك از طرف ملازگرد شروع گردید .)

شکست نستوری ها و عقب نشینی آنها با تمام اغنام و احشام برای ما سرباری شد و بکلی اوضاع را مختل کرد . پناه دادن ۳۰ تا ۴۰ هزار نفر نستوری شکست خورده آنهم در ناحیه ای که بواسطه جنگهای قبلی بکلی غارت شده بود کار بسیار مشکلی بود بدیهی است نگاهداری و اداره کردن این جمعیت کوهستانی با آن افکار و اخلاق مخصوص غیر ممکن بود آنهم در موقعیکه هنوز آثار وحشت و اضطراب جنگ در سیمای آنها پدیدار و ناچار مجبور بترك کانون خانوادگی شده بودند استقرار این کوهستانیهای وحشی در مجاورت مسلمانان آرام فلات نشین ابد امکان پذیر نبود . چگونه میتوان اصول زندگی مشترک با نژادهای مختلف را با آنها تلقین کرد اینها در طی قرون متمادی بزندگانی عشایری عادت کرده و در محیط کرد ها که بنوبه با آنها دشمنی یا اتحاد داشته اند زندگانی میکردند ، و بالاخره چگونه ممکن بود که آنها را بکار واداشت و تشکیلات منظمی برای آنها داد و نگهدارد که به بیکاری خطرناک عادت نمایند ؟ اینها همه مسائل بسیار دقیق و مشکلی بود که بایستی حل کرد و من در فصل فعالیت و نوسولی مفصلا بشرح آن خواهم پرداخت .

بهر حال من حاضر شدم که ۱۰ تا ۱۵ هزار نفر آنها را در نواحی ارومیه

پیدیرم زیرا که تمام دهکده‌های عیسوی نشین ویران شده و بومیان باقیمانده بزحمت در آنجا زندگانی میکردند و اگر میخواستیم این وحشیان کوه نشین را در قراء مسلمان نشین جای دهم فوق‌العاده خطرناک بود.

از طرفی هم عده نظامیان روسی در ارومیه برای تشکیل لشکر دوم سوار نظام قفقاز رو با افزایش گذاشت.

در بهار سال ۱۹۱۶ ما در امتداد موصل مخصوصاً بطرف راواندوز بعملیات نظامی پرداختیم اما پیشروی ما نظریا اینکه انگلیسها کوت‌العماره را دوباره تسلیم کردند متوقف گردید در همین موقع بود که ترکها قوای خود را در راواندوز متوجه ما کردند اوضاع نظامی ما از تابستان ۱۹۱۶ تا پائیز ۱۹۱۷ تقریباً استحکامی داشت و برای اموز قسولی اطمینان بخش بود در ماه ژوئیه ۱۹۱۷ نیز يك حمله تعرضی بشوئیک آکرنسکی **Kerensky** صورت گرفت و آن در موقعی بود که قشون ما در امتداد سلیمانیه بطرف بین‌النهرین میرفت و نیروی کرنسکی با نیروی باراتو برای چند روزی اتصال یافت.

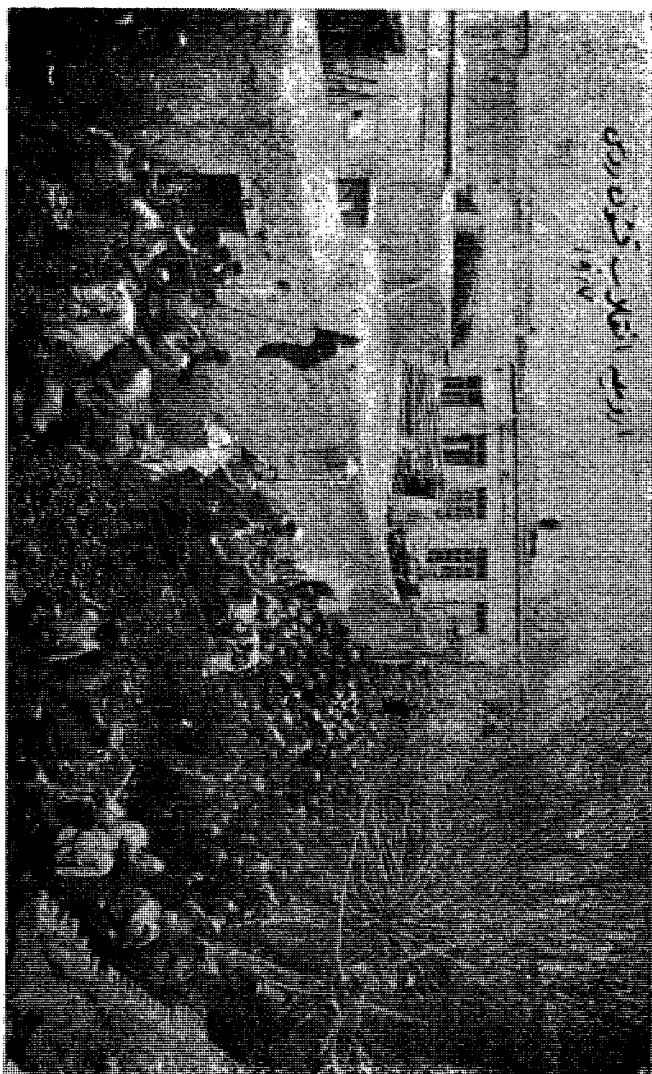
در همین موقع بود که من بعزم گردش بجبهه رفتم - با وجود قوای تازه و زیاد و وسایل ارتباط کامل - تجزیه و تحلیل قشون برای من محرز گردید. فراموش نکرده‌ام که در موقع توقف يك گردان پیاده نظام برای راحت باش چگونه همان سربازانی که هنوز آثار اطاعت در آنها دیده میشد فرمانده خود پرنس وادبولسکی **vadolsky** را مدت پنج ساعت محاصره کردند و بالاخره شاهزاده مجبور شد که عقیده خود را جمع بکنفرانس استکهلم و تئوری کارل مارکس در معرض افکار آنها بگذارد در ماه سپتامبر همان سال يك عمل نظامی محلی بتوسط قوای آشوری و کلدانی در تحت فرمان مارشیمون در ارامار **Oramar** در امتداد جولامرک و موصل بوقوع پیوست.

اوضاع روز بروز وخیم تر میشد مخصوصاً در موقع اقدامات کرنیلو **Kornilov** من شخصاً توانستم آثار شورش قشون را مشاهده کنم زیرا که با وجود روابط مورد اعتماد که با قشون داشتم یکروز صبح کیسر مخصوصی از طرف سربازان در دفتر من حضور پیدا کرد و گفت که من از طرف کمیته

لشکر وکالت دارم که در عملیات و رفتار شما نظارت داشته باشم. در همین وقت انتخابات سازمانی همه جا در لشکر ما صورت گرفت و سوسیالیست‌های انقلابی اکثریت حاصل کردند و ظاهراً طوری نمایش داشت که تأثیر و نفوذ بلشویست در صفوف لشکرچندان قابل ملاحظه نیست اما انتظامات و اطاعت سربازان با سرعت تحیر آمیزی روبه‌زوال میرفت حقیقت این است که ما قبل از واقعه بروز بلشویک هم در معنی دارای قشون نبودیم در ارومیه تقریباً هشتاد هزار سربازان روسی بودند که خوب می‌جوردند و استراحت می‌کردند و کار آنها منحصر باین بود که در سه نوبت بازارهای فقیرانه این شهر را غارت کنید. اموال غارتی را هم با لباس نظامی و چکمه های خود و ذخایر جنگی و بالاخره هر چه را که از آنها تقاضا میشد حتی تفنگ و فشنگ خود را هم فروختند.

ترکها بالطبع ناظر جریان پیش آمدها بودند. در موقع سرکشی بجهت یکی از افسران روسی بیانیه ای بمن داد ترکها در این بیانیه سربازان ما را ترغیب بصلح کرده و اطمینان داده بودند که کرنسکی خود را با انگلیسها فروخته است و چنین و چنان کرده. من فوراً جواب تنیدی باین بیانیه نوشته و به ترکها خاطر نشان کردم که شکست شما قطعی است و ملت ترک عنقریب منهدم خواهد شد و اشاره کردم که اگر بنای صلح باشد شما باید آنرا از ما درخواست کنید تا زودتر جنگ خاتمه یابد نسخه ای مبتدی از این جواب تهیه کرده و در جاهائی که در دسترس ترکها بود منتشر کردم.

اکنون میپردازم بترک محاربه موصل که اگر اشتباه نکنم تاریخ دقیق آن چهارم دسامبر ۱۹۱۷ بوده است. فرمول بلشویست عبارت است از - صلح درجهه و جنگ در عقب آن. تمام پیشرفتهای بلشویست در روی همین فرمول که حالت روحی آنها را خوب روشن میکند قرار دارد. بطور مسائل سیاسی و مباحثات خیالی جز اتلاف وقت نتیجه ای نداشت و چنین بنظر می‌آمد که همه گرفتار همین توپسم شده و به تشکیل مجلس مؤسسان که از آن ذکر می‌درمیان بود اطمینان قطعی داشتند و خلاصه آنکه انکاء همه بهمین افکار - موهوم و خیالی بود. در میان انقلابی که بدون خونریزی صورت گرفت و افسانه مجلس مؤسسان فاصله مبتدی وجود داشت که در آن توده باعالت



عصبانیت واضطراب بسر میبرد. وبا کمال بی صبری منتظر حل مسئله بود. عاقبت بلشویست ها مسئله را بدون زحمت حل کردند. (۱)

موقعیکه در ارومیه در مذاکرات بی انتهای کنگره قشون حضور پیدا کردم و در آنجا تمام رنگهای سیاسی مختلف را از خطبای سرباز و سخن رانان قزاق و افسران شنیدم احساس بلکه یقین حاصل کردم که بزد بسا بالشوئیست است.

باری هیئت نمایندگی که پس از مبادله تلگرافهای بی سیم بموصل عزیمت کرد مرکب بود از کلنل ارکان خرب بنام ارن Ern و کاپیتن تسوریکو Tsourikov و کمیسر لشکر بنام تاسک Task که سوسیال دموکرات و مانشویک بود و سالتیکو Saltykov ملاح که بلشویک و نماینده کمیته لشکر بود.

این هیئت در موصل با یک افسر آلمانی موسوم به اوبرست پیراکن Oberst pizakin داخل مذاکره شد و مذاکراتی هم که از آنجا با تلگراف بیسیم میشد همه بزبان آلمانی بود شرح متار که جنک و غیره چندان مهم نبود که در اینجا قابل نقل باشد البته این مذاکرات راجع به متار که جنک صورت ظاهری داشت زیرا که قبل از مراجعت هیئت از موصل قوه نبود که بتواند قشون را در جبهه نگاهدارد. در دسامبر ۱۹۱۷ و ژانویه ۱۹۱۸ قشون بالتام از جبهه عقب کشید و با وضع وحشیانه ای در معبر خود بغارت پرداخت و ابداً از فرماندهان خود اطاعت نداشت.

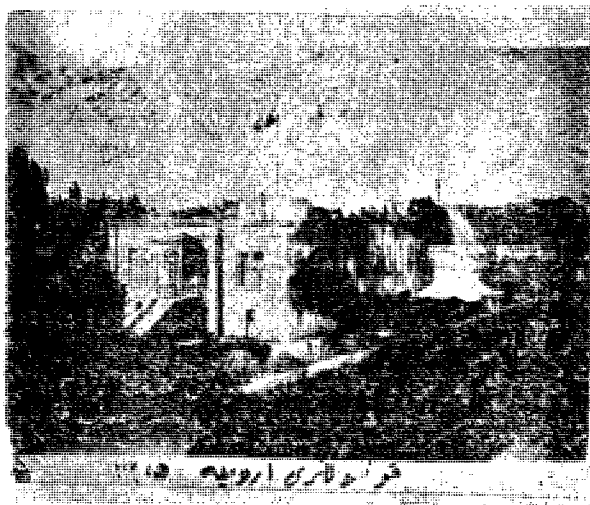
فعالیت قونسولی در ارومیه

قسمت عمده وقایع سیاسی و نظامی ارومیه در سالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸

(۱) در این انقلاب اختلاف عقیده نسبت بمقدرات آتیه روسیه زیاد بود و خلاصه آنکه افکار آزادیخواهی و حقوقی و رفورم لازم همه حالت مبهم و موهومی داشت برعکس ظهور بلشویسم بیشتر بحقیقت نزدیک و با وضع روسیه در سال ۱۹۱۷ و با سنت هائی که در خاطرها مانده بود و با تقصص روس در حقیقت اجتماعی و جهانی که شامل جهت مادی باشد و بالاخره با متد حکومتهای روسیه که اساس آن بر قوه قهریه بود بیشتر موافقت داشت.

(بردیسائو Berdiaev سرچشمه و معنی کمونیسم روسیه صفحه ۱۵۲)

که من در آنجا اقامت داشتم در فوق ذکر شد باینکه شرح این وقایع صورت ساده خشک و بیروحی دارد همیشه در نظر من مانند هیولای زنده متحرکی است و هیچوقت از خاطر من نمی‌رود که چگونه دزهر آن سرو کله خود را در قونسولخانه بمن نشان میداد. مخصوصاً عملیات نظامی که بر طبق منطق خود پیوسته رو بتوسعه میرفت و غالباً بزبان اهالی بدبخت تمام میشد زیرا



که بطور اضطرار در میان این عملیات واقع بودند. ترکها در موقع تصرف ارومیه در زمستان ۱۵ - ۱۹۱۴ از عنصر مسیحی که قسمت عمده آن راه حزن آور مهاجرت زرا پیش گرفت فدیة وجزیه زیادی گرفتند و مسلمانان بومی هم که بشرکت در جهاد دعوت شدند خساراتی دیده و قربانیهای دادند طبق اطلاعات حاصله قشون منظم ترك بد رفتاری نداشته بلکه اهالی بیشتر از کردها و مجاهدین انقلابی ایرانی که با ترکها همدست شده بودند شکایت داشتند.

در پائیز سال ۱۹۱۵ نیز نستوری‌های مارشیمون سربار قهر و بیچارگی اهالی آنجا شدند زیرا که این کوهستانی‌های وحشی بحکم اجبار موطن خود را ترك و باین نواحی سرازیر گردیدند و در آخر کار هم پس از پیشرفت ما در کردستان در بهار ۱۹۱۶ جماعتی از پناهندگان کرد بارومیه آمدند و

ما نمی توانستیم آنها را بحال خود واگذاریم .
 برای اجتناب از امراض مسریه که مبدا در قشون ما هم رخنه کند لازم
 شد که باین جمعیت کثیر پناهندگان که فاقد همه چیز بودند مساعدتهایی بکنیم
 و واجب تر از هر کار این بود که آنها را تحت نظر گرفته نگذاریم موجب
 فراهم کردن اختلال اوضاع شوند و باهالی بومی صدمه زنند . اهالی بدبخت
 پس از دیده شدن همه مصائب و سختی ها تازه بکارهای زراعتی مشغول شده
 بودند . علاوه بر روابط مسلمان و مسیحی هم صورت تیره ای بخود گرفته بود
 و ممکن بود با اندک بهانه ای در میان آنها مصادمه و کشمکش واقع گردد
 اصلاح این اوضاع در بدو ورود بارومیه برای من لازم بود . علاوه
 برین دستور داده بودند که مهاجرین را در دهکده ها و منازل خودشان جای
 دهم و اموال آنها را که بغارت رفته بود بآنان مسترد نمایم . البته اگر تر گنا
 و کردها ارومیه را تهدید نکرده بودند شاید تا اندازه ای می توانستم به
 اصلاحات موفق شوم . این قضیه ای بود که از دور بآن نگاه می کردند و
 با اصطلاح معروف دستی از دور بآتش داشتند در صورتی که اگر بحال می
 آمدند میدیدند که تا چه حد اوضاع پریشان و پیچیده و در واقع بحالت
 بفرنجی درآمده است .

این مسئله مسلم بود که در موقع مهاجرت مسیحیان مسلمانان از موقع
 استفاده کرده و اموال آنها را بقدری که توانستند تصاحب کردند اما وقتی
 که تر کها و کردها و مجاهدین ایرانی باین نواحی وارد شدند اموال مسلمانان
 نیز از دستبرد محفوظ نماند و آنها نیز بنوبه خود کمتر از مسیحیان غارت
 ندیدند در هر حال موقع مراجعت مسیحیان وضع زندگانی همه پریشان شده
 بود خواه مسلمان باشند یا مسیحی در این صورت چگونه ممکن بود ب مسلمانان
 فشار وارد آورد و مطالبه اموال غارتی مسیحیان را نمود ؟ هر گاه می خواستیم
 از روی عدالت و انصاف رفتار کنیم میبایستی رفع خسارت هر دو ملت را در
 نظر بگیریم و چون ولایت ارومیه دارای یکصد دهکده مسلمان و مسیحی
 نشین و یا مختلط بود وجود یک نفر قنصل برای اصلاح اوضاع پریشان آنجا
 کافی نبود بلکه افزوده کمسیون لازم بود که هر يك يك قسمت از امور
 رسیدگی کند پس فکر استرداد اموال غارت شده ابدأ عملی نمیشد بنا بر

این من این فکر را بکلی از سر بدر کردم و فقط از مالکین تقاضا نمودم که باندازه امکان با زارعین مساعدت کرده و وسائل استقرار آنها را در محل فراهم نمایند و آنها را بکارهای زراعتی وادارند و در گزارشات خود اشاره کردم که مسیحیان محتاج مساعدت و اعانه هستند بالاخره موفق شدم که چند عدل لباس بگیرم این لباسها را خانم من بکمک خواهران سن و نسان میسیون کاتولیک میان مستمندان و محتاجان قسمت کردند پس از هجوم سیل بزرگ نستوریها کمیته خیریه ای هم تشکیل دادم و اعتبار قابل ملاحظه ای گرفتم این کمیته مرکب بود از رؤسای میسیونها که خود ریاست آنها قبول کردند و بعمل پرداختیم طریقه رفتار میسیون امریکائی بهتر از کمیته ما بود آنها مردان را براه سازی و زنان را بکارهای دستی گماشتند و در مقابل کار اجرتی بآنها میدادند سایر میسیون های کاتولیک و ارتودکس فقط بدادن اعانه اکتفا می کردند .

در عین حال که ریاست کمیته خیریه پناهندگان را داشتم عضویت تشکیلات مرکزی کل امور خیریه را هم که در تفلیس بهمت ژنرال تاماشو Tamamchev تأسیس یافته بود دارا بودم و من می بایستی حساب تقسیم اعانات را بآن مرکز بدهم در کمیته خیریه ما موسیو Moreau بلژیکی مدیر گمرک ارومیه نیز شرکت داشت و افتخاراً حسابداری کمیته ما را قبول کرده بود ما در هر ماه یکدفعه در محلی برای تقسیم اعانه جمع میشدیم در این مجمع جناب سرژ Serge رئیس میسیون ارتودکس و جناب سینتاک نماینده روحانی لازاریست و رئیس میسیون کاتولیک و دکتر آ . شید رئیس میسیون امریکائی و یک کشیش ارمنی و یک نماینده کمیته آشوروکلده و دکتر یونان مالیک و یکی از مأمورین ایران حضور داشتند با اینکه این کمیسیون مختلط و از اشخاص مختلف تشکیل یافته بود باهم سازش خوبی داشتند این کارهای خیریه تا اندازه ای باعث تخفیف رنج مسیحیان و سایر پناهندگان شد در اینجا باید علوهمت دولت امپراطوری روسیه را نیز در نظر داشت که از حیث مالی مساعدت شایانی بجا کرد . عملیات ماهم بطور بی طرفانه انجام می گرفت حتی میسیون ارتودکس هم با سایر میسیونها در اخذ اعانه تفاوتی نداشت و هر یک از فرق مختلف مذهبی قسمت اعانه خود را

طبق تعداد کسانی که در پناه داشت دریافت می کرد این عمل نیک از نظر نوع دوستی انجام می گرفت بدون اینکه سیاستی در دنبال داشته باشد من توانستم از همین صندوق مساعدتی بچند صد نفر کردهای پناهنده بازومیه هم بکنم البته بهتر این بود که کارخانه‌هایی تأسیس نمود و این افراد واجب - الرعايه را بکار مشغول کرد ولی موقعیت اجازه چنین عملی را نپدیداد زیرا که مهاجرین در تمام ناحیه ارومیه پراکنده بودند و اشخاص بی استعداد هم در میان آنها زیاد دیده میشدندستوری‌های کوهستانی مارشیمون که اکثریت را تشکیل میدادند همه بی خانمان و پناستناهی سال ۱۹۱۶ در هر آن مراقب مخاطرات و پیش آمد های ناگوار بودند زیرا که ما بجبهه جنگ نزدیک بودیم و هرگونه تشکیل بادوامی در این محیط غیر ممکن بود بطوریکه قبلا هم اشاره شد فقط میسیون امریکائی که مامور تعلیم و تربیت بود توانست سرمایه خیریه خود را درست بمصرف برساند این میسیون برای کار های زراعتی هم مساعده می داد و کارگاههایی درست کرده بود که زنان بلباس و لحاف میدوختند و بکارهای دستی و بافندگی و غیره اشتغال داشتند . من نیز توانستم یکمده اشخاص سالم را بوسیله نظامیان براه سازی و حفر خندق و سنگر بگمارم و کوهستانیهارا مجبور کنم که باقاطرهای خود بامور حمل و نقل پردازند .

در پیش ذکر کردم که برای قنصل امکان نداشت که به تقصیرات رسیدگی کرده و به تفحص غارتگران پردازد و مسلمانانرا که در این سختی اوضاع سهمیم بوده اند مجازات کند مسلم است که در موقع مهاجرت مسیحیان در زمستان ۱۵- ۱۹۱۴ که باعجله صورت گرفت نه فقط اموال مادی بغارت رفت بلکه غریزه های بد نیز تحریک شد و چند دختر جوان مسیحی بدست مسلمانها افتادند . من بامساعدت دکترشید کوششی کردم و بجاهائی که این اعمال وقوع یافته بود رفتم تا باندازه امکان اصلاحاتی بکنم و زنان را بخانواده های خود برگردانم . این اقدام بجز در چند مورد سودمند واقع نشد زیرا که زنان اذترس خود را نشان نمیدادند و بعضی هم آبتن شده بودند بنا بر این چاره نبود جز اینکه باملاطفت و مهربانی باصلاحات پردازیم و اقلا مهریه ای برای آنها معین کنیم دعاوی جزئی از قبیل يك گوسفند و يايك کیسه

گندم و ابزار کارویک گلیم کهنه و غیره بدون مداخله رسمی در میان خودشان اصلاح شد. مسلمانان بسی خوشوقت شدند از اینکه مراجعت قنسول و قشون روس مزاحمتی برای آنها فراهم نکرد و آنچه را که با وحشت انتظار داشتند بوقوع نه پیوست و همین عمل موجب آن شد که یاهمسیایگان مسیحی خود بدون آنکه نفوذ ما در آن دخالتی بکنند سازش داشته باشند.

در موقع ورود بارومیه مهمترین وظیفه من این بود که با کمال شجاعت در کار خود قضاوت کنم و بفهمم که برای چه باینجا آمده ام آیا باید مانند حاکم جباری باشم و یا آنکه از روی انصاف و عدالت بکار پرداخته باین اوضاع پریشان اهالی سروسامانی بدهم پس از مختصر فکری بر آن شدم که شق اخیر را اختیار کرده و تابلوی اعمال گذشته مسلمان و مسیحی را از نظر دور سازم زیرا که در این موقع انصاف و وجدان همین طریق را اقتضایم کرد و با وظیفه من موافقت داشت. البته قونسول نباید فرماندهی قشونکشی مجازاتی را در مقابل اهالی کشوری که در آن مقیم است اختیار نماید آنهم در کشور ایران که بی طرفی خود را اعلان کرده و نه با دولت روس جنگ می کرد و نه روی خوشی به ترکیه نشان میداد بلکه موقعیت اقتضا کرده بود که ترک و روس در این کشور خصومت خود را تعقیب کنند و در نتیجه یک قسمت اهالی این ناحیه نسبت بقسمت دیگر مرتکب اعمال قابل ملامتی بشوند. بدیهی است که دخول قونسول در این کشمکش بی مورد است قونسول باید با اعمالی رسیدگی کند که پای تبعه دولتش در میان باشد. در ضمن این افکار عاقلانه ناظر فعالیت میسیونرها هم بودم. کشیش باید در اعمال و رفتار خود فدکاری نشان داده و سطح اخلاق مسیحیانی را که در کشورهای شرقی پراکنده شده اند بلند کند. صورت ظاهر و وظائف آنها این است اما متأسفانه باید اقرار کنم که در اینجا کشیشان برخلاف وظیفه رفتار می کردند و در عملیات خلاف وجدان و عدالت حمایت قونسول را نیز تقاضا می نمودند و از افراد تحت الحمایه خود افواج تشکیل می دادند البته مخلوط کردن مذهب با سیاست صورت خوشی ندارد و من تصدیق دارم که این کشیشان پیوسته در این صدد بودند که خندق بسیار عمیقی در میان مسلمان و مسیحی حفر کنند و برای مسیحیان امتیازاتی قائل شوند.

بدیهی است رئیس میسیون ارتودکس یعنی جناب سرژ اعمال و نظریات مرا نمی پسندید و مدتها طول کشید تا روابط تیره ما صورت بهتری بخود بگیرد .

من در گزارشات خود بوزارتخانه و سفارت روس در ایران باعمال این جناب اشاره ای کردم و با دلیل ثابت نمودم که روسیه از این طرز رفتار و حمایت مسیحیان و عداوت با مسلمانان بهره ای نخواهد برد بلکه حس نفرت و انزجار مسلمانان را بیشتر تحریک خواهد کرد این کشیشان عقیده دارند که در مشاجرات همیشه باید از مسیحیان طرفداری کرد و با این طرز رفتار میسیون روسی را بانفوذ نمود .

در نتیجه این گزارش جناب سرژ که بمقامات عالی و حتی بحیط دربار تزاری اتکاء داشت عاقبت مجبور شد که با ارومیه وداع ابدی گوید و کشیش پیمن Pimen قائم مقام او گردید . این کشیش کمتر مزاحم من بود و توانستم با او سازشی بکنم .

قضیه مضحك این است که عای جناب سرژ در آغاز آشنائی با نظر تعجب و تنفر بن من می نگریست که چرا زن من کاتولیک است . من بدون ملاحظه باو گفتم که این موضوع با مقام رسمی و ماموریت من منافاتی ندارد و نباید در وظائف شخصی هم ملاحظاتی در کار باشد .

بطوریکه قبلا اشاره کردم خانم من در این موقع هم مهارتی نشان داده و مانند دیپلمات زبردستی بفوریت ثابت کرد که عالی جناب مقصراست زیرا که بدون آشنائی و شناسائی کامل او را کاتولیک فرض می کند و او را میزبانی معرفی کرد که پیوسته مراقب سالون و مواظب رفتار میهمان خود است بعلاوه روزی هم مهارت دیگری بخرج داد که عکس آن مجلس را هنوز داریم . توضیح آنکه جناب سرژ را بمنزل ما دعوت کرد و او را اجباراً بملاقات جناب سنتاک رئیس میسیون کاتولیک و ادار کرد در صورتیکه این دونفر بطوری از هم دوری می جستند که در مدت چندین سال توقف در ارومیه همدیگر را ندیده بودند .

خلاصه آنکه پست قونسولی ارومیه از بیت المقدس دست کمی نداشت و میبایستی پیوسته منافع مذاهب مختلفه را بحال تعادل نگاهداشت میسیون کاتولیک



که بوسیله لازاریست‌ها و خواهران سن و نسان اداره می‌شد نظر بقدمت تاریخی برتری بدون بحثی بر سایر میسیونرها داشت و محترماً بعملیات خود ادامه می‌داد فعالیت میسیونرهای کاتولیک در این قسمت آسیا از زمانهای قدیم شروع شده است و چون بکتاب آسمانیوس **Assemanius** که بزبان لاتین راجع بمسیحیت ایران نوشته شده مراجعه شود این مسئله قدمت ثابت می‌گردد. کاتولیک‌ها در شهر تبریز پایتخت آذربایجان نیز مؤسسه‌ای دارند و در سلماس هم شعبه‌ای دایر کرده اند در ارومیه هم نظر باینکه جناب سنتاک کشیش و نماینده روحانی پاپ حضور داشت و باید در تمام ایران نظارت در مذهب داشته باشد میسیون کاتولیک دارای نفوذ قابل توجهی بود البته این نفوذ را بوسیله رئیس عالی مقام و محترم خود بدست آورده بود اما وسایل مالی این میسیون بسیار کم و از این حیث بامیسیون امریکائی قابل مقایسه نبود امریکائی‌ها باتمام وسائل لازم مجهز بودند و میسیون ارتودوکس هم نظر بنفوذ سیاسی روسیه در این نواحی دارای وسائل لازم بود و در امور مالی تقصی

نداشت .

در جنب این میسیونهای سه گانه لوتریهایی آلمانی هم بودند اما بواسطه وقوع جنگ اجباراً مهاجرت کردند و من بدیدار آنها موفق نگردیدم چند نفری هم از پروتستانها و آنگلیکان در آنجا وجود داشتند . بیشتر مسیحیانی که در تحت تأثیر این میسیونهای مختلف قرار گرفته بودند از طوائف آشوری و کلدانی یعنی عناصری بودند که روسها آنها را بنام آیسورس Aïssors می شناختند عده قلیلی ارمنی هم در سه یا چهار دهکده امرار حیات می کردند و پیروکشیشان خود بودند و میسیونرها نتوانسته بودند بآنها دست اندازی کنند . تعریف دقیق نژادی آیسورها بی نهایت مشکل است . صفت میزبانها فقط زبان است ، این جمعیت بزبان سیریاک یا زبان آرامی شرقی حرف می زنند یعنی یکنوع زبان سمیتیک که ر . پ . دووال R.P. Duval آنرا خوب مطالعه کرده است حرف زدن باین زبان اجازه می دهد که این طایفه را به آرامی ها اتصال داد . تاریخ آنها چندی با آشوریهها مخلوط بوده است در هر حال مدرک مثبت و قطعی راجع بآنها در دست نیست یکی از میسیونرهای امریکائی موسوم به گرانت Grant عقیده داشت که آیسورها از اعقاب قبایل یهود هستند که با سارت نقل مکان داده شده اند اما این فرض مورد تصدیق دانشمندان واقع نشده است و ممکن نیست بطور علمی محل درستی در بین ملل آسیائی قدیم برای این نژاد بخصوص معین کرد . بعید نیست که خود آیسورها یا اقلا چند نفری که از مدارس امریکائی و اروپائی بیرون آمده اند مایل شده باشند که خود را از حیث نژاد و منشاء با شوریهها بچسباندند و برای دلیل هم تکیه کرده اند بمحل مسکونی خود در موصل (نینوائ قدیم) که بعد هم در کوهستان مجاور موصل پراکنده شده و پیش آمده اند تا بحدک ایران رسیده اند و نام آشوری یا سوریائی را انتخاب نموده اند تصدیق بستگی این طایفه بملت آشور قدیم بسیار مشکل است بلکه می توان قبول کرد که این طایفه در زمینه مذهبی قبل از اینکه تحت تأثیر میسیونر واقع شوند بستگی داشته اند بیک کلیسای شرقی بسیار قدیم که تاریخ آن از قرن پنجم شروع می شود و مربوط است بتاریخ زمان ساسانیان که پایتختشان در تیسفون نزدیک بغداد بوده است بعلاوه نستوریها

ابتداء در بین النهرین و بعدها در حوزة دریاچه ارومیه ب مذهب کاتولیک گرویده اند. هسته ابتدائی آنها که اتصال به نیاکانشان دارد در حوالی قرن شانزدهم در جبال کردستان مرکزی که در شمال دشت بین النهرین قتل خود را نشان



می دهد استقرار یافته و از حیث اداری مربوط می شوند بولایت وان و در همینجا بود که در موقع جنگ ۱۸ - ۱۹۱۴ زندگی قبیله ای داشتند. این اجتماع یکنوع حکومت روحانی داشت که در راس آن یک رئیس روحانی موروثی بوده بنام مارشیمون و در هر قبیله نیز مانند قبایل (جلو - باز - تخوما تیاری و غیره) در پهلوی ملیک که رئیس عرفی آنها بوده یک کشیش هم بنام آبونا **Abouna** بوده است

اکنون باید اصل دوم نام آنها یعنی کلدانی را نیز تحت بررسی قرار

داد در این جا هم تفکرات تاریخی با ارزشی بیان می آید که من به بحث آنها نمی پردازم زیرا که مسئله خیلی پیچیده است و تاریخ قدیم شرق نه فقط کلدانی های بین النهرین را می شناسد بلکه طایفه خالد را نیز می شناسد که در حوالی دریاچه وان سلطنتی داشته اند بنام سلطنت اورارتو **Ourartou** که در قرن هشتم قبل از میلاد مسیح اقتداری بخود دید و با مملکت آشور رقابت میکرد و در هر حال این نکته قابل توجه است که در تشکیلات کشیشی بیزانس نام خالد محفوظ مانده و آن عبارت از اسقف نشینی در آسیا بوده است در اینجا نیز باید گفت که اگر روزی در سلسله انساب و نسلها تحقیق شود ما را نسبت باین طایفه بزمنه ای خواهد برد که بیشتر جنبه مذهبی دارد نه نژادی.

بهر حال این افکار و ملاحظات در مدت اقامت ارومیه از خاطرم نمی گذشت و بدرستی آنها اطمینان قطعی ندارم البته خاورشناسانی که از من عالم تر باشند باید بمطالعه گذشته این طایفه پردازند بعلاوه من فرصت لازم را هم نداشتم که در این موضوع غوررسی و تحقیقات کاملی بکنم زیرا مشاغل اداری که پیوسته مرا در فشار میگذاشت مانع این نوع مطالعات بود.

خلاصه این بود وضع گوشه از ایران که مقدرات سکنه ارومیه را در بهار سال ۱۹۱۵ نمایش میداد .

در پیش اشاره کردم که برای من امکان نداشت و میل هم نداشتم که در اعمال گذشته دخالت کرده و در میان مسلمان و عیسوی که روابطشان بواسطه اعلان جهاد ترکیه تیره شده بود حکمیت کنم بواسطه همین اعلان بود که يك قسمت از سکنه مسیحی در موقع عقب نشینی موقتی قشون ما در زمستان ۱۵-۱۹۱۴ بطرف سرحد روسیه فرار کرد و قسمتی هم بمسیون های کاتولیک و امریکائی پناه برد و پاره ای از مسلمانان بغارت اموال متروکه مسیحیان پرداختند این غارت هنگامی روی داد که قشون ترك باین نواحی وارد گردیدند. مقدمه الجیش آن سپاهیان چریک کرد و مجاهدین ایرانی بودند. این عده قبل از اینکه قسمت عده لشکر خلیل بيك برسد بهر چه توانست و موافق سلیقه خود دید دشت اندازی کرد و فرمانده ترك هم هنوز حضور نداشت که از آنها جلو گیری کند. بعلاوه باید دانست که اموال مسلمان

و مسیحی هر دو در معرض غارت قرار گرفت . و منتهی نمی توانستم در این شکارگاه وحشتناک که همان غارتگران قبلی بنوبه خود غارت زده و قربانی شدند وارد شوم کاری که در نظر من بیشرامیت داشت و می توانستم بآن توجه کنم این بود که باندازه امکان انتظاماتی برقرار کنم و کوشش نمایم که کینه ها و عداوت ها فراموش شده و سکنه مشغول کارهای خود بشوند متأسفانه در همان اوقات که مقارن بود با پاییز ۱۹۱۵ میل قبایل نستوری مارشیمون پس از مقاومت دلیرانه با کردها و ترکها مجبور بترك کوهستان های خود شده و بطرف این ناحیه سرازیر گردید و بر این اوضاع آشفته سرباری شد . ناچار برای مساعدت پناهندگان وجهی درخواست کردم و بیمارستانی برای جلوگیری امراض مسریه دایر نمودم عقب نشینی نستوری ها بطرف صفوف نظامی ما اوضاع سیاسی را مختل کرد زیرا که این طوایف کوهستانی مسلح که با کردها و ترکها جنگیده بودند اگر رسماً از طرف مادעות بجنک با ترکها نشده اقل از طرف فرماندهی نظامی ما تشویق و تحریک شده بودند و بنا بر این خواه و ناخواه از جمله متحدین شکست خورده ما محسوب می گردیدند و حق داشتند که بقشون ما ملحق شوند . از طرفی هم مسلم بود که روسیه در جنک با ترکیه مقاصد خود را که از آن جمله استخلاص ارمنستان بود تعقیب میکند و بالضروره باید در مقدرات قبایل آیسور مخصوصاً آن قسمتی که جمعیت ولایت وان را تشکیل میدهد دخالت داشته باشد . از طرفی هم مسلم بود که مارشیمون بتغلیس رفته و با گران دوک نیکلاراجع بآزادی و استقلال قبایل آیسور مذاکراتی کرده و در نتیجه با آسایش خیال مراجعت کرده است . علاوه بر نستوری های ترکیه که انتظار داشتند بعد از جنک آزاد و مستقل گردند آن عده هم که تبعه ایران و در ارومیه مسکن داشت صرف نظر از اختلاف مذهبی از همان نژاد بود اینها نیز که چند هزار نفر بودند امیدواری داشتند که بعد از جنک تغییراتی در اوضاعشان روی دهد و از تحت تسلط دول مسلمان بیرون روند . عده از آنها که در طی دو نسل در تحت نفوذ و تربیت میسیونها بودند کشیش و آموزگار و دکنتر شده و از حیث فهم و شعور بر دیگران برتری داشتند و مایل بودند که در این نهضت بیداری ملی قائد و پیشوای ملت آیسور شده و در تحت سپر روسیه آرزوهای خود را

بمرحله عمل درآوردند.

این دسته از موقعیت استفاده کرده يك انجمن ملی آشور و کلدیه در ارومیه تأسیس کردند و درحالی که بحسب ظاهر در مقابل مأمورین ایرانی اظهار اطاعت و انقیاد می کردند بر نامه مقاصد نهائی آنها معلوم بود بنابراین این من مجبور بودم که عملیات آنها را در زیر نظر داشته باشم. از طرفی هم نمی توانستم و نمی خواستم فراموش کنم که من قنسولی بیش نیستم آنهم در ایرانی که بی طرفی خود را رسماً اعلان کرده و در ارومیه هم نمایندگان دارد که من باید رسمیت آنها را بشناسم و همین مأمورین دولتی باید امور سکنه این نواحی را اداره کنند. اما چه باید کرد که اوضاع حقوقی و عملی در اینجا اختلاط پیدا کرده و قشون ما این ناحیه را میدان جنگ شناخته است زیرا که قشون ترك را از اینجا بعقب رانده و میدان را تصرف کرده است بنابراین عملیات ما اجباراً با پیشرفت کار مأمورین ایرانی موافقت نداشت و احتیاجات نظامی بر سایر احتیاجات برتری داشت.

خلاصه در همین محیط پریشان بود که من مجبور بودم مدت سه سال بفعالیت پردازم و در میان منافع مختلفه که یومیه باهم تصادم داشتند سازشی فراهم کنم. جلوگیری از مقاصد انجمن ملی آشور و کلدانی برای من چندان اشکالی نداشت و می توانستم آنها را تبدیل کنم بانجمنی که جنبه نوع پرستی داشته باشد نه جنبه سیاسی. رئیس آن دکتر یونان آدم عاقلی بود اما مراقبت عملیات عناصر متعدد مسیحی که باتکاء فرماندهان نظامی ما تحریک شده بودند بسیار مشکل بلکه غیرممکن بود اینها مایل بودند که حسابهای شخصی خود را با مسلمانان تصفیه کنند در اینصورت من مجبور بودم از مسلمانان که در معرض تهدید واقع شده اند دفاع نمایم و نگذارم که این عناصر شورش طلب بواسطه حضور قشون ما در حدود انتقام برآیند و ب مسلمانان آزار رسانند البته مواقع مساعدی هم برای آنها پیش می آمد زیرا که برای تهیه آذوقه و سایر لوازم قشون واسطه بودند و در فراهم کردن علیق و حیوانات باربر بر مسلمانان تحمیلاتی می کردند و حقاً باید اقرار کنم که در میان این واسطه ها اشخاص با کدامن و مصلح جو بندرت دیده میشد و اغلب مردمان شرور و فاسدی بودند.

در تمام اوقات اشخاص ناراضی بقسوانخانه مراجعه نمی کردند و من مجبور بودم در کار دخالت کرده و اشکالات را بطوری که منافع مختلفه باهم سازش داشته باشم مرتفع نمایم. و این کاری بود بسیار مشکل و ناگوار که غالباً مرا عصبانی میکرد. فقط در موقع مراجعت اعتمادالدوله حاکم قدیمی که شخص کار آزموده ای بود و با نظامیان ما سازشی داشت قدری راحت بودم این حاکم با یک منطق عاقلانه ای بحل قضایای پیچیده که در آن عقاید مختلفه دخالت داشت موفق گردید و بوسیله تشکیل یکدسته امنیه ای مرکب از مسیحی و مسلمان تحت فرمان رئیس پلیسی که از قفقاز طلبیده بود نظم و آرامشی در نواحی ازومیه برقرار کرد و در خود شهر هم اداره پلیسی دایر نمود. برای روشنائی شهر و سنک فرش کردن کوچه ها نیز اقدامات خوبی بعمل آورد و مانند مدیر دلسوزی شب و روز فعالیت می کرد و من با کمال صداقت و اطمینان اقرار می کنم که نسبت باهالی جزینکو کاری و خیرخواهی اقدامی نکرد برخلاف حکام سابق و لاحق که همه خود سرواستیاد رأی داشتند و پیوسته امور مردم را با اشکال مواجه میکردند و افسران نظامی روسی را بشدت عصبانی مینمودند. هیچکس مانند اعتمادالدوله بفکر اصلاح امور شهری و فراهم ساختن وسایل سازش بین عناصر مختلفه نبود، هموطنانش قدر این مرد خیرخواه را ندانسته و او را در آغاز انقلاب روسیه معزول کردند و در تبریز زندانی نمودند و پس از آنکه چندین ماه در زندان رنج کشید عاقبت مسموم شد و در گذشت. من در اینجا نام او را با احترام یاد کرده و برای او طلب روان شادی میکنم. اعتمادالدوله در موقع حکومت در ازومیه از طرف دولت روسیه بافتخاراتی که حقیقاً لیاقت آنرا داشت نائل گشت.

اکنون که منظره امور اداری و سیاسی و نظامی را که پیوسته من ادرارومیه مشغول میداشت تا اندازه ای نشان دادم بامور بهداشتی که با اقدامات من سروصورتی گرفت میپردازم. مراجعت سکنه مصلی که در مهاجرت و نجات کشیده و مصائب و سختیها دیده ووردنستوریها در پائیز ۱۹۱۵ و بعد هم ورود کردهای ناوچیا در ۱۹۱۶ و حضور قشون ما از دخامی در شهر ایجاد کرد و بنابراین مسئله بهداشت جلب توجه مرا نمود. نسبت بقشون فرماندهی

روسیه هیئت مخصوصی را برای جلوگیری از امراض مسریه با رومیه اعزام داشت که من آنرا در میسیون ارتودوکس جای دادم این هیئت خدمات قابل تقدیر فراموش نشدنی انجام داد و رئیس آن دکتر آ. کاش A. Kach پزشک دانشمند و میکروب شناس فعالیت شایانی کرد و پس از ورود بنائیس یک بیمارستان مجانی پرداخت و سکنه اعم از مسیحی و مسلمان بآن مراجعه میکردند این بیمارستان تنها مؤسسه تبلیغاتی قابل ذکر بود.

سرویس بهداشت با افزایش دائمی وسایل لازم پیوسته رو توسعه و ترقی بود اداره صلیب احمر قفقاز ریاست آنرا بعهده من محول نمود من نیز با اجازه سفارت آنرا قبول کردم و در پهلوی ارکان حرب قشون آنرا اداره میکردم در موقع انقلاب روسیه دو بیمارستان با اضافه تشکیلات بهداشتی صلیب احمر در ارومیه تحت اختیار من بود بهلاوه دو درمانگاه روسی دیگر هم وجود داشت که اداره آنها بعهده دیگری بود.

در بانیز ۱۹۱۷ نیز یک آمبولانس کوهستانی قفقازی که از تشکیلات فرانسه بود از راه آرخانژل Arkhangel بارومیه آمد. ریاست آن با موسیو پ. کوژل P. Canjole بود. این آمبولانس دارای تشکیلات تازه و از هر حیث مکمل و بتوسط رئیس عالی قدری اداره میشد و برای مساعدت بکلنی کوچک فرانسه و بطور کلی برای کلنی های متحدین که عبارت بودند از میسیونرهای فرانسوی و امریکائی و قونسولگری روسیه بموقع رسید.

من احترامات خالصانه خود را باین هیئت فرانسوی که بمخاطرات یک سفر طولانی را تحمل کرده و برای مساعدت بسکنه ارومیه باین آمدن تقدیم میکنم و بسی متأسفم که ورود آن مقارن شد با شورش و فساد اخلاق قشون ما و وقایع تفرآوری که از این بی نظمی پدیدار گردیدند و در نتیجه آمبولانس فرانسه با وضع آشفته سیاسی برخورد

ورود غیر مترقبه آمبولانس فرانسه بدون اینکه متضمن برنامه معینی باشد تنها عمل خیر خواهانه و نوع دوستی بود که از طرف فرانسه در ایران صورت گرفت اما متأسفانه این هیئت نتوانست کاملاً بوظایف خود عمل نماید

وبا کدورت از ایران رفت (۱)

مسئله گره

دزپلئیز ۱۹۹۵ من به تخصص و مطالعه احوال طوائف کرد برداختم . ابتدا در ساوجبلاغ باین فکر افتادم و از یک نفر سکنه آنجا تحقیقاتی راجع باین موضوع نمودم و بعد با یک ملای متبحر نهری آشنا شدم که مردی ادیب و کاملاً باوضاع خاوری آگاه بود و چون بزبان کردی آشنا شدم یک کتاب دستور مکالمه کردی و روسی برای نظامیان خودمان منتشر کردم و پس از آن هم کتاب دیگری راجع باحوال و خصوصیات قبایل کرد انتشار دادم . بی مورد نیست که در اینجا بطور اختصار شرح ملاقات و مذاکرات خود را با کردها ذکر کنم باوجود اینکه اکنون فاصله زیادی از آنها دارم خوب میبینم که کردها مردمانی بی اساس و فاقد اخلاق هستند و هر زمانه‌ی نظامی ما میل داشت که کردها اسلحه خود را بزمین گذارده و زنان مسیحی را که یاسارت برده و اموالی را که غارت کرده بودند مسترد دارند و در مقابل با آنها تأمین داده شود که براحتی در کوهستانهای خود زندگی کنند اما کردها باقرآن سوگند یاد کرده و معاهداتی می بستند و پس از رفتن دوباره تاخت و تاز خود را شروع می کردند. تنها راه حل مسئله موافقت با کرد میبایستی جنک یا تبلیغات بودادن پول زیاد باشد. خلع سلاح کرد و استرداد اموال غارتی آنها در موقع جنک جز بشوخی بچیز دیگری شباهت نداشت.

صرف نظر از این ملاحظات کلی نسبت باین قبایل باید سیاست خاصی

(۱) موسیو کوژل شرح عملیات و سرگذشت خود را در کتابی بعنوان مصائب آمبولانس فرانسه در ایران مفصلاً نوشته است یکی از اعضای این آمبولانس امیل زاوی Emile Zavier بود که چندین کتاب از مشاهدات خود در قفقاز و ایران منتشر ساخت. یک کتاب روسی هم بشکلوسکی B. Chklovsky نوشته است که بزبان فرانسه ترجمه شده و این شخص را من در ارومیه وقتی که سمت کمیسر سیاسی داشت دیدم او در کتاب خود از وقایع سنوات ۱۸-۱۹۱۷ صحبت میکند و ضمناً نماینده کشور آهوان آبی رنگ معرفی میکند و مقصودش از این جمله این است که موهوم بودن فونسلخانه را در مقابل سربازان افسار گسیخته روسی تعریف کند

اتخاذ شود که همه آنها تعقیب نمایند تا به نتیجه‌ای برسد. متأسفانه در آن موقع خط مشی مشترکی وجود نداشت. در ارکان حرب تفلیس پرنس شاخوسکومی Chakhovakoi نسبت باین موضوع نظر عاقلانه‌ای داشت اما در ایران بهمان اندازه که قونسول وجود داشت اختلاف نظر در کار بود. هر یک از قنصل‌های خوی و ارومیه و کرمانشاه و غیره نظر خاصی در حل مسئله داشت و بواسطه فقدان یک نقشه کلی هر یک از این قونسول‌ها فکری در خاطر می‌پرورانید که نتایج آن بزودی مشهود گردید در تفلیس بنا بر قرارداد و اطمینان رسمی یکی از رؤسای کرد از نژاد طایفه شاه‌منش بی‌تلیس برای تجهیز قبایل کرد این ناحیه پول زیادی بمصرف رسید و ابداً نتیجه‌ای از آن گرفته نشد در خوی هم قنسول ما باظهار موافقت و همدستی یکی از رؤسای کرد موسوم با اسمعیل آقای سمیقو اعتماد حاصل کرده و بنا به تقاضای این قنسول نشان‌ها و هدایای زیادی با اسمعیل آقا داده شد مادامی که ما در این ناحیه قوی بودیم این شخص ظاهراً آرام بود ولی باطناً با ترکها مکاتبه داشت و همینکه موقع را مناسب دید مارشیمون را در ۴ مارس ۱۹۱۸ در کهنه شهر خائنانه کشت.

بطوریکه شنیدم در منطقه عملیات ژنرال باراتوهم معاهداتی با کردها صورت گرفت ولی به نتیجه مثبتی نرسید ابداً اطمینان بقول و تعهدات آنها نبود و غالباً ارتباطات قشون ما بواسطه دسته‌های مسلح کرد تهدید و قطع می‌گردید و نیز شنیدم که یکی از افسران عالی‌رتبه مام‌آوریت یافت که به بروجرد رفته با رؤسای طوائف لر بندوبستی بکند و در ضمن وعده‌های گوناگون حق پوشیدن پالتوی ژنرالی را هم بآنها داده بود و من نفهمیدم نتیجه این ماموریت چه شد.

خود من نیز در ارومیه از این اشتباهات برکنار نبودم اما همینکه فهمیدم که هرگونه قراردادی با کرد بی نتیجه است بمطالعه اوضاع کردستان و زبان کردی پرداختم. اگرچه این اقدام من در سیر حوادث تأثیری نداشت ولی برای خاورشناسی ما بی‌فایده نبود تعرض قبایل کرد بیشتر بواسطه اعلان جهادی بود که از طرف ترکها منتشر شده بود یک قسمت از متن اعلان این است:



تمام مسلمانانی که در معرض آزار واذیت دول مهاجم روس و فرانسه و انگلیس واقع شده اند مانند اهالی کریمه وقازان و ترکستان و بخارا و خیوه و هندوستان و چین و افغانستان و افریقا و ایران و غیره باید در این جنگ بهیئت اجتماع دوش بدوش نظامیان عثمانی بوظائف مقدس

مذهبی اسلام عمل کرده باجان و مال در این جهاد مقدس شرکت نمایند (۱)
 عبارت فوق قسمتی است از اعلان جهاد که دوهزاران نسخه برای دعوت
 مسلمانان بجهاد در آسیا منتشر شده بود و من نسخه‌های آنرا در اوومیه دیدم
 بواسطه همین اعلان جهاد بود که کردها بشورش پرداخته و دو زمستان
 ۱۵-۱۹۱۴ مانند سیل بطرف فلات حاصلخیز ارومیه سرآزیر شدند و همین
 دعوت بجهاد بود که موجبات قتل و غارتها و خرابی‌ها را در این ایالت میخاز
 زرخیز و پر ثروت فراهم ساخت و آنرا کله‌لا مبدل بیک ویرانه کرد.
 همین دعوت زمینه مساعدی برای غارتگری کردها بوجود آورد من از یکی
 از رؤسای کرد علت این قتل و غارت را پرسیدم. پاسخی که بمن داد این
 بود: اهمیتی ندارد امروز من غارت میکنم فردا دیگران مرا غارت خواهند کرد.
 نام پاره‌ای از رؤسای کرد که ما با آنها در این نواحی مذاکرات و بندوبستی
 کردیم بقرار زیر است:

بدر خان بیک و گرگین بیک از قبیلۀ بیک زاده دشت - باروخالو و
 تیمور آقای شکاک - عبدالله بیک بیک زاده بنار - کریم خان و پیرو بک هرگی -
 سلیمانخان منصور الممالک زوزا اهل اشنو - حمزه سمان ممش - رؤسای
 مکرری در حوالی بوکان و علی خان پسر سردار مکرری که ترکها او را
 کشتند .

در میان رؤسای کرد فقط سلیمان خان اشوئی رامیتوان نام برد که
 عواقب اعمال کردهای ایرانی را در شرکت جهاد استنباط کرده بود و تنها
 کسی بود که در موقع اقامت ترکها در این نواحی بسلامت نرفت و از شکست
 خوردن در خان تختی و نتایج آن مصون ماند . او از شیخ جمال الدین رایت
 راجع به تبلیغ جهاد مطالب عجیبی برای من نقل کرد . مسئله جهاد بوسیله
 شیوخ و عوامل آنها خیلی زود در کردستان انتشار یافت تنها یکی از شیوخ
 بنام شیخ بابا که در حوالی ساوجبلاغ زندگانی بازهد و تقوای داشت و در
 نظر کردها محترم بود با این اعلان جهاد مخالفت میکرد و ترکها او را در

(۱) متن کامل و تفصیل دعوت بجهاد را باید در کتاب موسیو آندره ماند
 لستام André Mandelstam در تحت عنوان مقدرات مملکت عثمانی دید.

(کتاب فروشی پایو Payot ۱۹۱۷)



زمستان ۱۶- ۱۹۱۵ بواسطه نظریات خلاف جهاد و رافتش نسبت بمسیحیان
 بدار آویختند. شیخ بابا این جهاد را منافی بامقررات اسلامی میدانست و
 نظریه نتایجی که دردنبال داشت تصویب نمیکرد. عقیده استوک هوراگریه
 Sniouk. Hourgronje مستشرق بی طرف که در حقوق اسلامی تبحر
 وبصیرت کاملی داشت با عقیده این مجتهد کرد موافق بود.

اساس روابط ترک و کرد در هنگام جنگ استحکامی نداشت واشخاص
 فهمیده بآن اعتمادی نداشتند زیرا که ترکان در موقع لزوم کسانی را که سد
 راه میسازند از میان میبردند علاوه بر قتل شیخ بابا وسرداو مسکزی

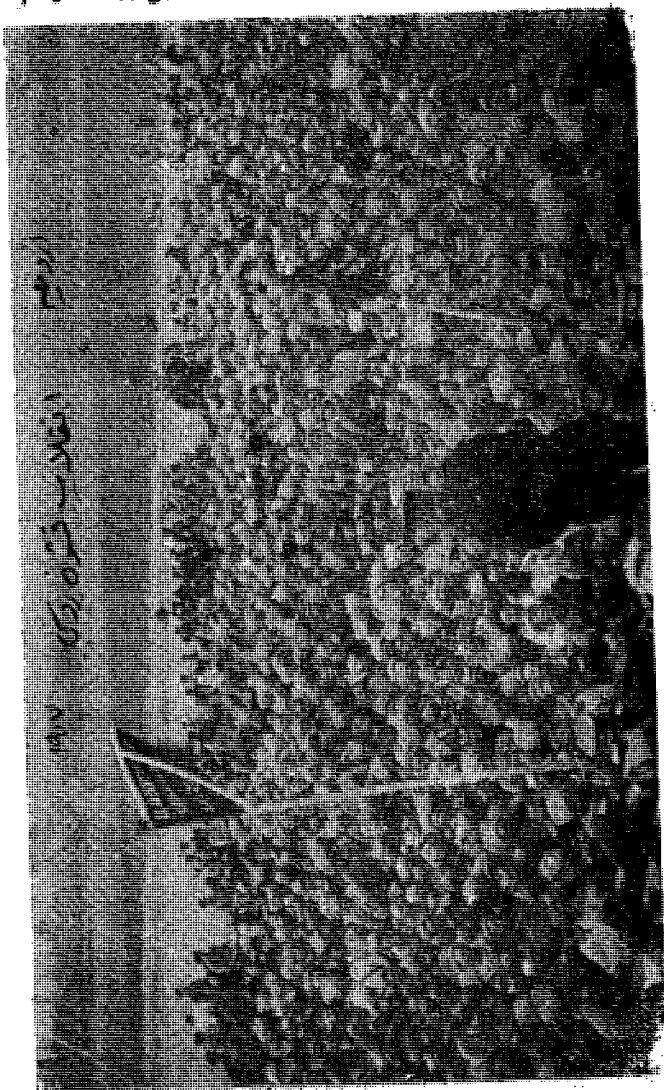
مثالهای دیگری نیز میتوان ذکر کرد :

در ابتدای جنگ روحانیون مسلمان کرد که از تأثیرات سیاسی قسطنطنیه دور بودند و اعلان جهاد را فقط در تحت منظره مذهبی میدیدند کردها را بجهاد دعوت میکردند اما پاره‌ای از روحانیون که در خود ترکیه زندگانی میکردند و از سیاست دور نبودند نسبت به این اعلان جهاد مخالفت هائی بروز میدادند مانند ابوبکر افندی آر بیللی (Erbil) (بزبان کردی آنجارا هاولر Hawler تلفظ میکنند) و محمد افندی اهل قوی سنجاق و عبدالقادر افندی اهل بیاره Biareh و طا افندی اهل هکاری Hakkari و غیره. این روحانیون بکردها میگفتند : جنگی که شما را بان دعوت می کنند مشروع نیست. این دعوت بجهاد با شرایطی که شریعت معین میکند موافقت ندارد. دردنبال فکر مذهبی مسئله ملیت کرد بیان آمد. بطوری که میدانیم در اواسط قرن نوزدهم باب عالی در جاهائی بکردستان دست اندازی کرد که قبل از آن بوسیله نمایندگان موروثی اشرافی کرد اداره میشد و این موضوع هنوز در خاطر اشراف کرد باقی بود بنا بر این اعقاب کسانی که از نفوذ و قدرت اشرافی محروم گردیده بودند بامکان عودت آن امیدواری پیدا کردند مانند خانواده بدرخان بك بهتان Bohtan از اعقاب ابراهیم پاشای ملانی Melani که خود را شاهزاده میدانستند و یک های میر سو دینان Sevdinan و محمدیان و میرهای هاکاری اما این امید واری بچس و قتل منتهی گردید و اشخاص بزرگ و محترمی در کردستان مرکزی بقتل رسیدند مانند شیخ عبدالسلام بارزانی و شیخ سعید سلیمانیه ای و شیخ سلیم بیتلیسی و سید علی هیزانی و نواده او شیخ شهاب الدین و شیخ نور محمد بریکی beritki و غیره.

مقصود من از این شرح مفصل این نیست که بخواهم قبل از مطالعه و مجاحمه قضاوتی کرده و یا اینکه بطور تئوری شالوده کردستان مستقلی را بریزم بلکه خواسته ام دخالت عمومی کردها را در مسئله جهاد برسانم و بیطرفانه اوضاع آنوقت کردستان را نشان دهم.

بعلاوه پس از تغییراتی که بواسطه انقلاب در روسیه حاصل گردید روزی در اروپا میهن یکنفر کردی بملقات من آمد که از طرف کمیته آزادی و استقلال

کردستان مأموریت داشت و نامه ای هم از کمیته بن داد که مضمون آن آزادیخواهی و استقلال کردستان را میرسانید و مطالبی برضد ترکها در آن



نوشته شده بود. و با اینکه رئیس کمیته یکی از اشخاص بانفوذ و مقتدر کرد بود مقاصد آنها به نتیجه ای نرسید معیناً اقدامات این کمیته قابل توجه است زیرا که اولاً روحیه پاره ای از کردها را نشان میدهد تا نیا میرساند که انقلاب

روسیه باجه سرعتی درخاورهم مرزخود تأثیر وانعکاس داشته است . البته من نخواستهم از ذکر اوضاع واحوال فعلی طوائف کرد نتیجه ای بگیرم زیرا که این مسئله متضمن مطالعات دقیق معلی است بلکه خواستم پیاره ای از خصائص مسئله کرد که در موقع جنک بآن برخوردیم اشاره ای کرده باشم . (۱)

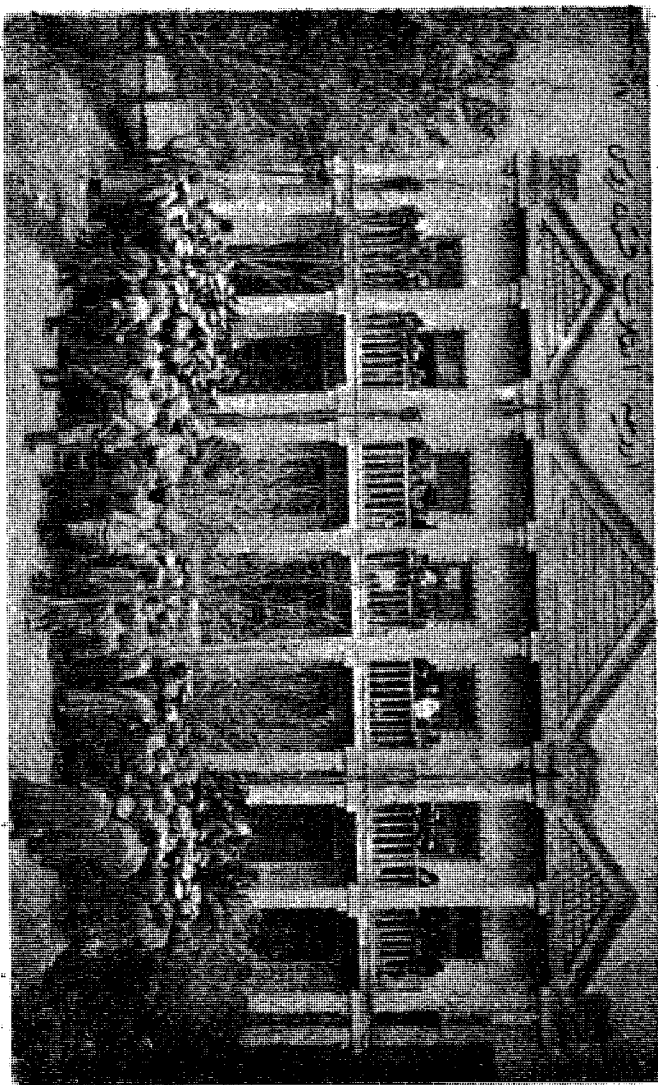
تشکیلات نظامی مسیحی

بی نظمی و شورش قشون روس و متار که عملیات جبهه مسیحیان را بو حشت انداخت ناچار هیتی در ماه اکتبر ۱۹۱۷ به تفلیس رفت و از زمانه اوزان دولتی درخواست حمایت نمود پس از ورود این هیئت بلافاصله ژنرال لید ینسکی Lébedinsky فرمانده قشون قفقاز تلگرافی بمن اطلاع داد که تصمیم گرفته شده است که در ارومیه قشون مسیحی تشکیل شود (البته آتاشه های نظامی متحدین هم مانند کنکل شاردینیسی Chardigny و کاپیتان مارچ March و ماژور استکس و کنکل پیک Pyke هم با این تصمیم موافقت دارند) این تشکیل جدید باید علاوه بر تأمین مسیحیان عملیات جبهه ترک را هم تعقیب کند از طرف متحدین هم وعده مساعدتهای فنی و مالی بما داده شد و بلافاصله سه نفر افسر فرانسوی شروع به تشکیلات نمودند اما کنکل شاردینیسی در موقع ملاقات در ارومیه بمن اظهار داشت که شرکت دولت فرانسه در این تشکیلات تازه موقتی است زیرا که ایران و قفقاز جزء منطقه عمل انگلیس شده است و ژنرال دنستر ویل Dunsterville باید در امور این دو کشور دخالت کند در اینجا باید بطور جمله معترضه اضافه کنم که این ژنرال در اولین اقدام یعنی در موقع رفتن به تفلیس در آغاز سال ۱۹۱۸ باشکال برخورد و کمیته انقلابی بلشویست او و افسران همراهش را در انزلی توقیف نمود و پس از چندی او را رها کرد که با همراهان بقزوین مراجعت نمود با استثنای ماژور نوئل که بتوسط بلشویک ها تسلیم تشکیلات انقلابی جنگلی ایران گردید .

من در آنوقت از این قضایا اطلاعی نداشتم ام یقین حاصل کرده بودم که انگلیسها واقعا در تشکیل قشون مسیحی اقدامات جدی خواهند

(۲) مطالعات اسانسی من راجع بکردها در کتابی بعنوان کرد و کردستان

بوسیله کتابفروشی پایو منتشر خواهد شد



کرد. مستر ماک مورای (Mac Murray) رئیس کمیسیون مالی بریتانی که در همان اقامت داشت بزرگال کارپو (Carpov) که در ارومیه بود تلگرافی باین مضمون کرد: بعضی اینکه تشکیلات شروع و آموزش نظامی آن معین گردید و جوه لازم فرستاده خواهد شد. به علاوه در ماه ژانویه ۱۹۲۸ کاپیتن گراسی (Gracey) برای حفظ ازمنی ها و مراقبت در امور گردستان

در این باب
 بارومیه آمد و مجمعی تشکیل داد اداره مجله و **Wigram** کتابی
 بعنوان کوچکترین متحد در تاریخ ۱۹۲۰ در لندن منتشر کرد. در صفحات
 ۳۵ و ۳۶ چنین می نویسد:

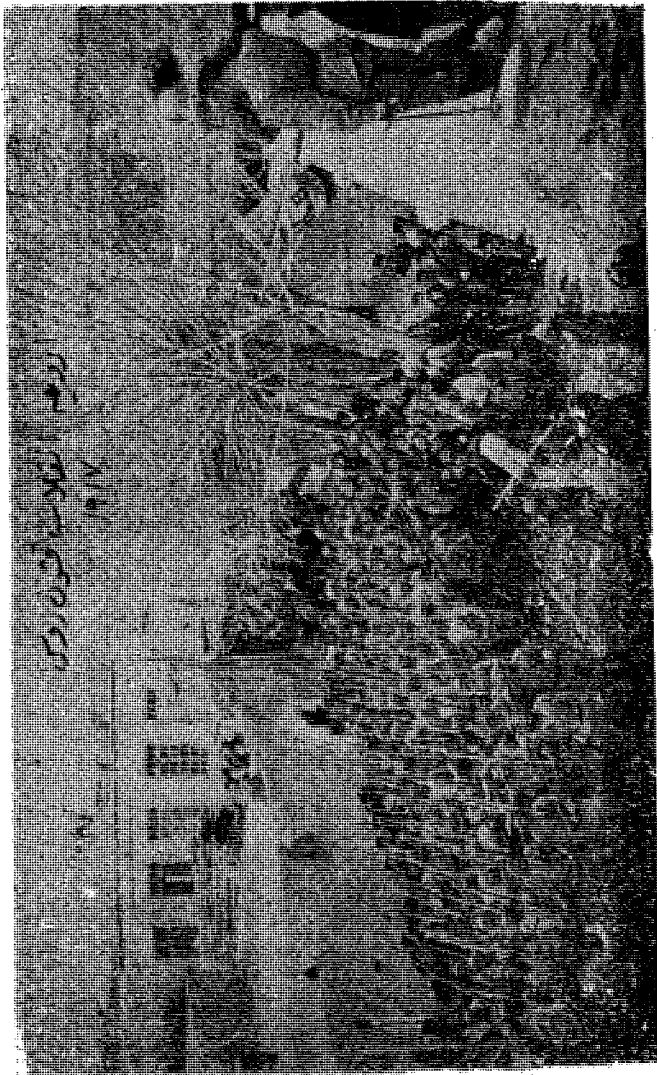
کاپیتن گراسی بارومیه رفت برای اینکه باملت آشوری تماس بگیرد.
 میتینک بزرگی در آنجا تشکیل داد در هبران ملت آشور بیانات و نقشه عملیات
 اورا تصویب کردند. بنام ۲۵۰ نفر افسر روسی بارومیه فرستاده شود تا
 نیروی آشور را تشکیل دهند این نیرو میبایستی حافظ خط بجز اسود تا بغداد
 باشد پول و لوازم جنگی هم بقدر احتیاج برای آنها فرستاده میشود
 و با اعتماد این وعده ها ملت آشور حاضر شد که تحت سلاح رفته و جنگ
 ادامه دهد.

در این میتینک علاوه بر افراد با نفوذ ملت جناب سننک و دکتر
 آ. شیند که در آن موقع قونسول افتخاری امریکا بود و من و دکتر
 کوژل هم حضور داشتیم و تصدیق کردیم که اظهارات کاپیتن گراسی با خلوص
 نیت است.

جریان واقعی تشکیل بشرح زیر است:

تشکیل قشون مسیحی باشکالات زیادی برخورد. اولاً کادرها کافی
 نبود زیرا که کلنل کوژمین **Kouzmine** (که در جنگ روس و ژاپون
 جراحات زیاد دیده بود) علاوه بر سه افسر فرانسوی فقط سی نفر افسر روسی
 با درجات مختلف در زیر دست داشت و البته این عده برای تشکیلات بمنزله
 قطره آبی بود و ابداً امکان نداشت که شش هزار نستوزی خشن کوهستانی را
 که با هیچگونه نظمی آشنا نبودند در حوزه تشکیلات وارد و آنها را اداره
 نمود. اما از منیها که از حیث عده قلیل بودند نسبتاً افسران لایقی داشتند
 و نمایش آنها بهتر از نستوزیها بود. ثانیاً ذخایر و مهمات جنگی ضرورت
 داشت که میبایستی در این موقع پس از مدتی از طولانی از واحدهای روسی که
 در شرف عزیمت بودند گرفت. من منظره تشکیل بجایه و آهنگور در
 خاطر دارم که در آن اواخرای قطعی حاصل نگردید تا اینکه ملاح سالتیکو
Saltykov بالشویست رئیس کمیته سربازان روسی بمیان افتاد و برای

مساعدهت و حمايت ارمني‌ها حاضر شد كه مقداري اسلحه و ذخاير بدهد : او



ميگفت موقميكه براي متار كه جنك بوصول رفته بود شرح قتل و غارت
تأثر آور ارمنيهارا از دهان خود والي امسوح پاشا شنیده است، كه چگونه
در ارضي روم تر كها بقتل و غارت اين طايفه پرداخته اند و اضافه كرد كه يك
عده از زنان ارمني كه در آنجا بحال اسارت بسر ميبردند تضرع و التماس

میکردند که این هیئت اعزامی آنها را از اسارت خلاص و همراه خود ببرد. بهر حال اشکالات فنی بجزراتب از غفلتهای سیاسی بخشش ناپذیر کمتر بود زیرا که تفلیس تهران را از جریان تشکیلات نظامی بکلی بی اطلاع گذارده بود. بعلاوه روابط منظمی در میان قشون و دیپلماسی وجود نداشت. باین حال جای تعجب نیست که چرا با وجود اینکه مارشیمون نامه ای بولیه بد نوشته و توضیحات اصلاح خواهانه ای داده و حکومت آذربایجان از تشکیل قشون مسیحی نگران و سوء ظن حاصل کرده بود.

خلاصه اینکه تشکیل چنین واحدهای نظامی در نظر زمامداران ایران قانونی نبود بلکه برعکس بمنزله تهدیدی نسبت بمسلمانان بنظر میآمد. بعلاوه همینکه بلشویک قدرت و نفودی حاصل کرد اعمال روسیه در نظر ایران بصور مختلفه جلوه کرد. از یکطرف بلشویک ها به شارژه ذافر ایران در بطر و گراد اطلاع و اطمینان داده بودند که عنقریب قشون روس ایران را تخلیه خواهد کرد و از طرف دیگر فرماندهی عالی قفقاز که بر ضد بلشویک ها رفتار میکرد کوشش داشت که بازم با ترکها مقاومت نماید. تهران هم هیچگونه ارتباط رسمی با شورویها نداشت و فقط باذقت بر رفتار و اعمال آنها گوش میداد و مجبور بود که با سفارت روس که هنوز با بنا بر عادت دل خود را بازی میکرد مانند سابق بر رفتار عادی خود ادامه دهد. مخصوصاً در موقعیکه دولت انگلیس خود را آماده میکرد که در ایران با قوه نظامی دخالت کند و در حفظ ناکوبه که تهدید شده بود بکوشد.

بنابر این مقدمه الجیش قشون انگلیس از راه قصر شیرین وارد ایران گردید. در تیریز هم پس از عقب نشینی قشون روس در اواخر ژانویه ۱۹۱۸ یک جمعیت انقلابی ملی بنام دموکرات در تحت رهبری و مجاهدت نوبری ایجاد شد و بزودی بر اوضاع تسلط یافت. عده ای از آنها بنحط نظامی شرفخانه دست اندازی کرد (شرفخانه انتهای خط فرعی راه آهن جلفا و تبریز است در کنار دریاچه ارومیه) و هرچه ذخایر جنگی روس بود تصرف نمود حتی بر روی کشتی های کوچک بحریه نیز دست انداخت و در شرفخانه جبهه ای تشکیل داد. البته وقایع شرفخانه و سایر وقایع که شایسته کنجکوی است و حکومت تبریز هم محرمانه در آن دستی داشت و با این تشکیل انقلابی

موافق بود بعدها در مطبوعات منتشر خواهد شد. این اقدام انقلابی تبریز باعث شد که ما در ارومیه مانند يك ساخلو محصور و محبوس باشیم.

بدیهی است چنین اوضاع آشفته ای دوام پیدانی کند و بلافاصله اوضاعی بدتر از آن بروز خواهد کرد. در نهم فوریه - نیدانم محرکی داشت یا نه در میان مسلمان و مسیحی جنک شدیدی در کوچه های ارومیه بروز کرد که پس از سه شبانه روز بفتح مسیحیان خاتمه یافت. دنباله این جنک بسیار تأثر آور بود زیرا که سببیت ضعیف در هنگامی که غالب میگردد حدی ندارد در اینموقع اشخاص خیرخواهی از طایفه آشور برای قطع قتل و غارت ازمین درخواست کردند که دیکتاتور بشوم.... این تکلیف عجیب مضحکی بود که بيك قنصل خارجی میگردند. بعلاوه برای برقراری انتظامات قوه منظمی وجود نداشت خلاصه دنباله این جنک و قتل و غارت ادامه داشت.

در ۴ مارس اسماعیل آقا سمیتقو نیرنگی بکار برد و مارشیمون را بکهنه شهر دعوت نمود و بنو کرهای خود که قبلا در بالای بام بودند دستور داده بود که در موقع بازگشت او را بقتل رسانند و آنها هم طبق دستور عمل کردند.

این قتل موجب آن شد که اوضاع پریشان آن سامان آشفته تر گردد و اباش افسار گسیخته دوباره شروع بقتل و غارت کردند یکمده از مسیحیان مسلح بطرف قلعه چهریق که منزل اسماعیل آقا بود بزم انتقام حمله کردند. اسماعیل آقا فرار اختیار کرد و مقر او بتصرف مسیحیان درآمد (۱)

در آخر ماه مارس موقعی که اقشون مادر اشمال مشغول مدافعه بود تلال و بی نظمی رویداد و طلیعه قشون منظم ترك از طرف اشنو در جنوب پدیدار گردید. این جنک در کوچه های ارومیه شروع شد و چندان بعید نیست که محرك این جنک عوامل ترکیه باشند.

تبدیل سلاح بلباس قضائی

فعالیّت من در ارومیه تابع مقتضیات زمان جنک بود و البته با فعالیت

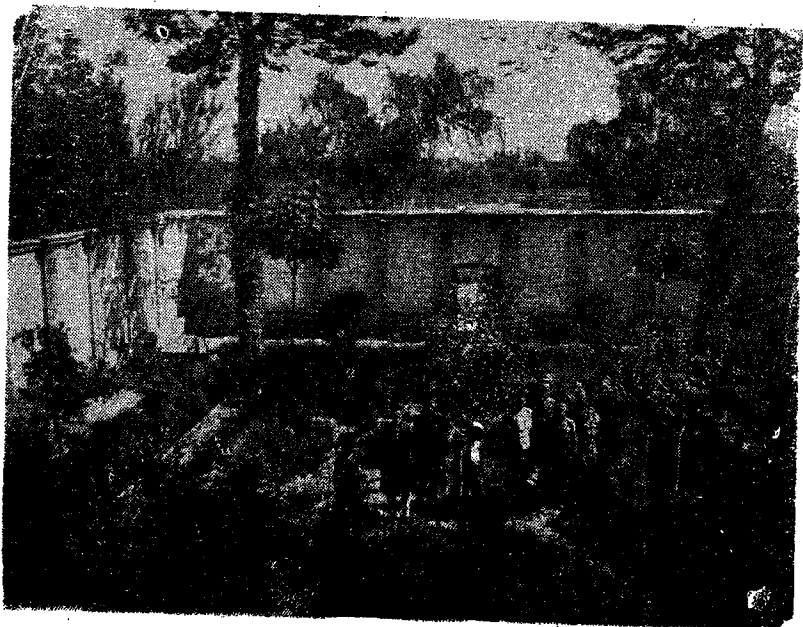
(۱) شاید اشتباه ننکرده باشم که بابه قبل از اینکه بشیریز مقتول و مقتوله گردد در همین قلعه چهریق مدتی محبوس بوده است.

من در موقع اقامت در رشت تفاوت زیادی داشت اما باید بگویم که اگر چه همکاری قنصلگری با ارکان حرب بر حسب ضرورت نزدیک شده بود و است من از ضمايم ارکان حرب بشمار نيمرفت و با اينکه کاملا در منطقه جنگ واقع بود روش خود را حفظ ميکرد. نظر باینکه مدتی در ارومیه بسر بردم لازم ميدانم بطور اختصار بشرح منظره آن بپردازم.

کرزن انگلیسی در کتاب کلاسیکی خود راجع بایران ناحیه ارومیه را

لمباردی Lombardie ایران مينامد (۱)

این فلات مرتفع در مغرب دریاچه شور ارومیه واقع است که در اوستا بنام چی چستا بآن اشاره شده است و از ترکیه بوسیله رشته جبال مرتفعی جدا می گردد و دارای رودخانه های متعدد پرآبی است اراضی آن بسیار ممتاز و حاصلخیز و بهمین جهت جمعیت بسیاری در آن سکونت دارد و بطور شایسته مزروع و آباد است مزارع خرم و تاکستانهای مرغوب و باغهای نشاط آور منظره خندان جالب توجهی بآن داده اند. این ناحیه در زمانهای قدیم نیز



(۱) قسمت شمالی ایتالیا که پایتخت آن شهر میلان است

آباد بوده است. در تواریخ آشور بیک کشور مقتدر برمیخوریم بنام اورارتو **Ourartou** که پایتخت آن شهر **Touchpa** بوده است واقع در کنار دریاچه شور دیگری که در قدیم نامش **Biaïna** و اکنون موسوم است بدریاچه وان. در این تواریخ راجع بناحیه ارومیه زیاد صحبت شده است. اشخاصی که عالم باآثار و ابنیه باستانی باشند محققاً در اینجا بغنائم ممتازی برمیخورند اما تا کتون بطور علمی در این ناحیه حفریات و کشفیات نشده است آنچه بطور تصادف کشف شده عبارت است از مقابر و ظروف سفالی منقش و مهرهای استوانه ای شکل و غیره بکصورت حجاری برجسته هم در کوه در قسمت شمالی این ناحیه در خان تختی از زمان ساسانیان پیادگار مانده است و تصور میرود که مجسمه اردشیر بابکان باشد. افسانه می گوید که هلاکوفاتح بزرگ مغول با خزائن خود در یکی از جزایر این دریاچه مدفون است کوهها هم دارای مغاره هائی است که هنوز اکتشافاتی در آنها بعمل نیامده است و ممکن است آثار باستانی در آنها یافت شود این آثار تاریخی از فریژی **Phrygie** شروع و تا فلات ایران امتداد دارد. سکه های اسکندر کبیر در این نواحی زیاد پیدا شده. یکی از کشفهای انگلیکان کلکسیون آجری بمن نشان داد که از خطوط میخی مستور بود. در نزدیکی ارومیه خرابه های قصر محکمی بنام **Dymdim** دیدم که وجود دارد که بنا بر داستانهای ملی کرد دیدم آنرا برای دفاع خود از شاه عباس کبیر ساخته است. بطوریکه ذکر شد عاشقان آثار و ابنیه باستانی ممکن است در ارومیه اشیاء نفیس زیادی بدست آورند امامن فقط بیک اثر قدیمی برخوردارم و آن مجسمه معروفی است که در بدنه آن عبارتی بدوزبان مختلف آشور و کده حاک شده است و در گردنه کلشین **Kelechine** در جنوب غربی دریاچه ارومیه در امتداد خط راه واندوز و موصل قرار دارد و ندانستم از چه کسی است روزی ژنرال چرنوزوبو بمن گفت که گراندوک نیکلا امر کرده است که این سنگ را بموزه نفیس منتقل نمائیم ولی من باین عمل التزیم **Elgenisme** معتقد نبودم (۱) و تصور کردم که یک گواه بزرگ تاریخ (۱) مربوط است به الژن **Elgin** که دیلمات و آنتیک دوست و اهل اسکاتلند بوده و کلکسیون قیمتی سنگ مرمر معبد پارتین **Parthnon** را بسرقت برده

باستانی حقا باید محترم شمرده شود و برای روشنی تاریخ در تحقیقات آتیه بعالم علمی بهتر خدمت خواهد کرد و بنا بر این بایستی در جای خود باقی بماند و چون این حکم در تابستان صادر شده بود من بژنرال مذکور گفتم که فصل مقتضی انتقال مجسمه نیست بهتر آن است که در زمستان اقدام باین عمل شود تا برف زیادی روی زمین باشد و بتوانیم بوسیله نور تمه آنرا انتقال دهیم همینکه زمستان رسید ژنرال دوباره نزد من آمد که ماموریت خود را انجام دهد ناچار به بهانه دیگری توسل جست و گفتم در این جا پای حقوق بین الملل در کار است و این مجسمه در موقع تحدید حدود ترك و ایران در روز های قبل از جنگ در این جا نصب شده است و ما نباید در آن مداخله کنیم زیرا که در کمیسیون مختلط سرحدی کمیسر امپراطوری روسیه نیز حضور داشته است و چون به کاغذ بازی نظامی آشنا بودم باز هم مهلتی برای این عمل حاصل گردید ولی ژنرال از رفتار من ناراضی و غالباً مرا عصبانی میکرد چندی نگذشت که باز قدرت در کار دخیل شد و تغلیس مجدد مجسمه را مطالبه کرد و بملاحظات دیپلماتیک واقعی نگذارد و من در حال یاس تدبیر دیگری بکار بردم یعنی چون میدانستم که ژنرال بموهومات عقیده دارد از و هم پرستی او استفاده کردم و او را از امور سری مخفی ترساندم ... باو گفتم که در خطوط بدنه مجسمه عبارتی است که نفرین میکند بکسیکه جرئت انتقال آنرا داشته باشد این دفعه نشانه گیری من خوب شد و تیر بهدف خورد و نیدانم ژنرال باچه وسیله ای اجرای حکم رسمی را بتعویق انداخت البته موقعیت هم در این تعویق دخالت داشت شورشهای انقلابی دقت فرماندهی نظامی را متوجه قضایای دیگری کرد و بسی متاسفم که با وجود اینکه ژنرال با مجسمه با احترام رفتار کرد از تقاص و انتقام خدایان انقلابی محذوظ نماند و بمحض اینکه علامت انقلاب یعنی نوارهای قرمز را در سینه سربازان دید اجار آپست خود را ترك کرد و ازارومیه رفت .

این مطلب را هم باین داستان کوچک ضمیمه میکنم که باقی ماندن این مجسمه بعلامت یادگار فتوحات مادر جبهه ترك با منطبق موافقت داشت روزی هم بمن خبر دادند که کمیسیون برای تعیین علامات و یادگارهای فتح بارومیه آمده است اعضاء آنهم چند نفر بودند که لیاقت چنین عملی را داشتند اما متاسفانه من نام و مشخصات آنها را فراموش کرده ام فقط نام نقاشی که همراه

آنها بود یعنی با کمن سن Bakmanon در خاطر من مانده است که از اهالی فنلاند و برای فراهم کردن آلبومی از نمونه های قابل توجه تاریخی و دورنماها آمده بود. من با نصیحتی کردم که همه را قبول کرد و قدر دانست يك تفنگ قشنگ قدیمی کردی دو شاخه دار که لوله آن از فولاد و با کمال ظرافت حکاکی شده بود بعنوان یادگار باو تقدیم کردم قنداق این تفنگ هم مثبت کاری با سلیقه ای داشت نقاشی مذکور هم برای اینکه از ماتشگری کرده باشد تابلوی تمام اندام از خانم من بالباس کردی ترسیم کرد و برای اتمام با خود به پتروگراد برد اما مادیگر بیدار او موفق نگردیدیم. کمیسیونهای دیگری را هم در ارومیه دیدیم که ورود آنها خالی از فایده نبود یکی از این کمیسیونها به تحقیقات معرفة الارضی حوزه دریاچه مشغول گردید و در طرف شرقی آن در حوالی مراغه بکشف بقایای پالئو تولوژیکسی بسیار ممتازی موفق گردید (اسکلت شیر مغاره ها) و بطوریکه نقل کردند شبیه آنرا فقط در یونان کشف کرده اند.

هیئت های دیگری هم در این مدت سه سال اقامت ما بارومیه آمدند از قبیل هیئت صلیب احمر و هیئت مامور شهرداری و هیئت کومک به پناهندگان این هیئت های مفید از طرف کمیته خیریه تفلیس اعزام می شدند اشخاص عالی رتبه ای هم بارومیه آمدند مانند يك نفر امیرال که از بادکوبه برای مطالعه دریا نوردی دریاچه ارومیه آمده بود و بالاخره اگر جنک در میان نبود ارومیه يك دوک عالی مقام روسی یعنی والا حضرت بوریس ولادیمیروویچ Boris . vladimirovitch که بسمت آتامان بزرگ قزاقها در سال ۱۹۱۶ با آنجا آمد در محوطه خود تمیید من بقدری که توانستم تشریفات مجلی برای او در نظر اهالی فراهم نمودم و میدانم که دوک عالی مقام از دیدن این تشریفات خرسند گردید چندین طاق نصرت بسته شد و رؤسای کرد با لباس های عجیب و جالب توجه در مراسم حاضر شدند میسیون ارتودکس بخواندن سرودهای مقدس پرداخت ورژة نظامی و پذیرائی های باشکوه بعمل آمد میهمان جلیل القدر ما از این پذیرائیهها اظهار خستگی میکرد اما در قنسولخانه حالت تعجب باو دست داد زیرا که در اینجا خانم مرا دید که بطرز جالب توجهی برای عصرانه از او پذیرائی میکرد و خانه ابرا دید که مطابق سلیقه

فرانسویها مرتب و منظم بود این نوع پذیرائی مورد پسند او واقع گردید و از ما تمجید کرد البته او انتظار نداشت که در این گوشه دور افتاده کردستان يك خانم فرانسوی با سلیقه ای را ببیند .

فترهای مکانیسم تاریخی گاهی بازبهای عجیب و غریبی میکند مثل اینکه گراندوک بوریس را از مقدرات شوم و تاثر آور فامیل امپراطوری روس فرار داده مانند سایرین بمیان مامیاندازد و يك نفر بنام بودیونی را که در موقع جنگ در قشون روسی مقیم ارومیه بقراولی مشغول بود بدرجه مارشالی میرساند (۱)

در جنب اجتماع نظامی روس يك کتبی خارجی هم در ارومیه وجود داشت که اعضاء آن میسیونرها و بلژیکی های مأمور گمرک بودند و در سنوات ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ اعضاء آمبولانس فرانسه نیز بآنها ملحق گردیدند و بالاخره سومین عنصر این اجتماع مأمورین ایرانی و اشراف محلی بودند حقا باید نام این دسته اخیر را اول ذکر کرده باشم اما نظر باینکه ما خارجی و رفتنی بودیم و آنها ماندنی بودند و میبایستی شاهد حوادثی باشند که بنفع آنها و وقوع یابد و ما از مشاهده آن محروم ماندیم نام آنها در آخر ذکر شد

اجتماع ایرانی ارومیه با اجتماع مترقی و مقدمات رشت تفاوت آشکاری داشت . اکثریت این اجتماع از اشراف طایفه افشار تشکیل شده بود اجداد آنها مردمان جنگی دلیری بودند که در طی حوادث نظامی کشور ایران باین ناحیه منتقل شده و در مجاورت کردها و ترکها زندگانی میکردند و اعقاب آنها هنوز در این جا امر ارحیات میکنند (۲) هنگامیکه اهالی رشت

(۱) در موقع رفتن باصفهان در سال ۱۹۰۹ چنانکه قبلا هم ذکر کردم در راه برخوردیم بمجاهدین قفقازی که در شورش ایران شرکت داشتند و برای خلع محمد علی شاه از رشت بتهران میرفتند در میان آنها یک نفر بنام ارجنی کیدزه Ordjonikidze بود که بعدها در شوروی بمقامات عالی رسید و بالاخره سمت کمیسر ملت را پیدا کرد .

(۲) مطالعات من راجع بافشارهای ارومیه در روزنامه آسیایی شماره ۱۹ در سال ۱۹۲۹ انتشار یافته است .

در نهضت انقلابی شرکت کرده و بر ضد دولت قاجار می‌جنگیدند. افشارارومیه در عقیده سابق خود باقی و بعنوان خدمت بدولت از سرحدات غربی بقدر امکان دفاع می‌کردند. بطوریکه نقل می‌کردند در زمانهای پیش‌ممکن بوده است که در این ناحیه هشت فوج افشاررا تحت سلاح آورد. این طایفه در زمانهای گذشته در تمام جنگها شرکت داشته و افتخارات نظامی تحصیل کرده بودند خوانین حالیه یادگارهای پرافتخار نیاکان خود را حفظ کرده و بنژاد و نسب خود فخر و مباهات می‌کنند.

من برای مطالعه تاریخ محلی ارومیه توانستم مدارکی بوسیله آنها بدست آورم بعلاوه عقیده دارم که برای تهیت تاریخ اصولی ایران مسلمانان مقدمتاً باید بنقاط اتکاء محلی تکیه داشت. زیرا که ارتقاء تاریخی در طی قرون در ایالات بصور مختلفه انجام یافته است و هر ایالتی قیافه جداگانه ای نشان میدهد. مثلاً ساختمان وترکیب دهقان گیلان که من آنرا خوب مطالعه کرده‌ام با ساختمان دهقان ارومیه تفاوت کلی مشخصی دارد. دهقان ارومیه شباهت زیادی با افراد عشایر دارد و بازم این دهقان با دهقان عشایری تفاوت آشکاری دارد. در ارومیه دهقان مسیحی هم دیده میشود که از دیر زمانی در آنجا سکونت داشته و ترتیب کارش با دهقان مسلمان متفاوت است.

باری من با افشارها دوستی پیدا کرده و زیاد با آنها معاشر بودم و استفاده های تاریخی می‌کردم مصاحبت آنها یادگارهای مطبوعی در خاطر من گذارده است. این ولایت سابقاً بدست همین افشارها اداره میشده و اداره کننده را بیک لربگی مینامیده اند اما موقعیکه من در آنجا بودم حکومت در دست این طایفه نبود. در پیش اشاره کردم که اعتماد الدوله توانست با موفقیت هم آهنگ گردد پیش از او هم حکام دیگری آمدند که آن جنبه ملایمت و سازش با روسهارا نداشتند. مخصوصاً در خاطر دارم که وقتی شاهزاده یمن الدوله قاجار بحکومت این ناحیه منصوب گردید و مدت کمی در آنجا اقامت داشت شاید هم نصب او باین نظر بوده است که چون از خانواده سلطنتی است بهتر میتواند نفوذ و اقتدار دولت را در اینجا حفظ کند این شاهزاده از اقوام نزدیک احمدشاه و بسیار خوش محضرو مهربان بود. اما موقعیت اقتضایم کرد که در اینوقت ملاحظه شخصیت در کار نباشد و برای



حکومت این جا مردکار آزموده با تدبیری را بفرستند که بتواند باقشون روس کنار آمده و اشکالات محلی را بر طرف سازد . ما با این شاهزاده روابط خصوصی داشتیم و از معاشرت با او خوش بودیم مسلک درویشی داشت و از اعضاء انجمن اخوت ظهیر الدوله بود بعدهم او را در طهران دیدم که کاملاً در عالم تصوف و درویشی غرق شده بود در میان اشخاص مهم افشار ارومیه عظیم السلطنه سردار را باید نامبرد که شخص قابل ملاحظه ای بود اهالی در موقع تصرفات و دخالت های قشون ترك در زمستان ۱۵- ۱۹۱۴ همیشه باو مراجعه میکردند و بطوریکه میسیونهای کاتولیک و امریکائی نقل میکردند در حل اختلاف مهارتی بروز میداد و پیوسته منافع اهالی را در مد نظر داشت و من بسی تعجب کردم که عمال نظامی روس در سال ۱۹۱۶ او را به تفلیس تبعید کردند و در آنجا تحت نظر بود یقین دارم که در این مورد سیاستی در کار بوده است و هیچ دلیلی در دست نبود که سردار بر ضد منافع روسیه رفتاری کرده باشد . بعدها من اقدام جدی کردم که سردار را به ارومیه عودت دهند .

بطوریکه قبلاً هم اشاره کردم اشراف افشار خدمات نظامی زیادی بکشور ایران کرده اند پاره ای از آنها هم از طرق دیگر بشخصیت رسیده اند من مقدار زیادی از فرمانهای گذشتگان آنها را دارم که دوستان افشار و نوشت آنها را بمن داده اند این فرمانها بعنوان کاغذهای خانوادگی در آنجا نزد خوانین محفوظ مانده است.

بوسیله این فرمانها و مدارک دیگر من توانستم برژیم مالی که در آزمان معمول بوده آگاهی دقیقی حاصل نمایم در آزمان غالباً خانهای محلی مالیات اراضی را بعنوان جیره و مواجب نظامی و سیورغال از مردم میگرفته اند سیورغال از اصطلاحات مغول است که در ایران معمول گردیده و آن يك قسم وظیفه و مستمری بوده که از مالیات املاک وصول میگرفته اند و دولت هم در اخذ این نوع مالیات دخالتی نداشته است . این املاک بطور وراثت تبول آنها بوده و مجاز بوده اند که هر گونه مداخله و تصرفی بمیل خود در آنها بکنند . در این نوع کاغذهای فامیلی فرمانهایی هم بود که بعنوان مهمانداری صادر شده بود . صاحب فرمان مأموریت داشته که تا

سرحد ایران با استقبال سفرا و اشخاص فوق العاده که بایران میآمده اند برود و همه جا از آنها مهماندازی و مراقبت نماید تا وارد پایتخت شوند و در موقع مراجعت آنها نیز باید تا سرحد همراه باشد و در طی مسافرت از آنها پذیرائی کرده و وسایل آسایش آنها را از هر حیث فراهم نماید. یکی از این فرماتها مربوط است به ورود کنت دوگوبینو معروف که از طرف دولت فرانسه به سفارت ایران میآمده است. پاره ای از این افشارها هم بواسطه عملیات دیپلماتیک دارای شخصیت شده بودند و عده ای هم در دربار سلطنتی و حکومت ایالات و وصول مالیات خدماتی کرده اند. این نکته نیز قابل ذکر است که اگرچه افشارهای ارومیه هسته مرکزی این قبیله هستند که شاید بامغولها یا قبل از ورود آنها بایران آمده باشند افراد دیگری هم از این قبیله در سایر ولایات و ایالات ایران پراکنده هستند و نیز میدانیم که نادر شاه سلطان بزرگ ایران در قرن ۱۸ از افشارهای ایران شرقی بوده است.

مخصوصاً اشاره میکنم بیک بانوی اصیل و نجیبزاده افشار موسوم به قیصر خانم که مالک عمارت قونسلگری ما بود و ما با او معاشرت دوستانه ای داشتیم و غالباً بخانه مهمان نواز او میرفتیم منزل مسکونی خودش هم در جنب قونسلخانه بود این بانوی بلند همت همیشه بطرز ایرانی از ما پذیرائی میکرد سفره زا روی زمین اطلاق که با قالی مفروش بود میانداخت و بهترین غذاهای ایرانی را برای ما فراهم میکرد بعضی اوقات ما بهمراهی افسران نظامی روس یا اعضای آمبولانس فرانسه بمنزل او می- رفتیم قیصر خانم زن باهوش و فهمیده ای بود و ما از معاشرت و مصاحبت او لذت میبردیم دوپسر او هم حسین خان و اکبرخان تحصیلات خود را در فرانسه بی پایان رسانده بودند و با دختران مجد السلطنه که او هم یکی از اشخاص نامی افشار بود ازدواج کردند و وسها با مجد السلطنه نظر خوبی نداشتند زیرا که از اشخاص آزادبخواه ایران بود و در آغاز جنگ بطور اجبار او را در قفس در توقیف داشتند. مجد السلطنه بعدها بترکان پیوست و دامادها نیز با او ملحق گردیدند و در عملیات با او شرکت میکردند قیصر خانم نسبت بانها تشویش و نگرانی زیادی داشت و اضطراب خود را از ما

پنهان نمیگرد. گمان میکنم بعدها پسران او به تهران رفتند و زنان آنها هم در نهضت آزادی نسوان ایران فعالیت زیادی بروز دادند.

روابط ما با سایر عناصر هم از قبیل ایرانیان و خارجیان و نظامیان بر قرار بود گاهی هم این عناصر مختلف در قسولخانه جمع میشدند و ما از آنها پذیرائی می کردیم من و خانم بسی مایل بودیم که این اجتماعات زیادتر تشکیل یابد اما چون موقع جنگ بود نظامیان روسی بیش از دیگران میز ما را اشغال می کردند از طرفی هم بواسطه اختلاف زبانها تماس با این عناصر مختلف کمتر صورت می گرفت ...

فقط در جلسات مختلط ماهیانه کمیته خبریه که برای پناهندگان تشکیل می یافت با وجود اختلاف زبانها مقاصد یکدیگر را بخوبی میفهمیدند در جنب زبان روسی بزبانهای فرانسه و انگلیسی و فارسی و ترکی و آذربایجانی و ازمنی و کلدانی و کردی هم صحبت میشد. این اجتماع هیچوقت پیراکنندگی و اختلاف بر نمی خورد بلکه برعکس باسازش کاملی به نتایج خوب منتهی میگردد البته ما همه دارای یک مطلوب بودیم و آن تخفیف درد و رنج فقرای پناهنده بود علاوه پاره ای از افراد این کمیته هم بچند زبان آشنا بودند.

با وجود کثرت مشغله گاهی هم فرصتی بدست آورده مانند زمان توقف در رشت بهواخوری و اسب سواری و میهمانیهای پیک نیک و شکار و صید ماهی میرد اخنیم خانم من همه روزه منظمأ با اسب بگردش میرفت و این کار موجب سلامتی مزاج او میشد ولی من بواسطه گرفتاریهای زیاد کمتر میتوانستم به تفریح و تفریح پردازم و بعضی اینکه مختصر فراغت حاصل می کردم سیاحت زوایای مجهول کردستان میرفتم مهمانیهای پیک نیک بیشتر در دهکده موسوم به بند صورت میگرفت که واقع است در یک کیلومتری شهر در محلی که شهر چای در میان خیال کردستان برای خود معبری درست کرده است دره بند جای بسیار باصفائی است یک و خرگوش زیاد دارد که گاهی هم با قرقی آنها را شکار میکنند شکار ارومیه از حیث نوع با شکار رشت تفاوت دارد. در رشت گراز و قرقاول و یلوه و انواع مرغابی زیاد است ولی در ارومیه خرگوش و بلدرچین و کبک و تیهو و هو بره دیده میشود. شکارچیان در کوهستان بخرس هم برمیخورند من در مواقع فراغت با دوست خود



دکنرکاش Kach در حوالی غروب بطرف دریاچه میرفتیم و شب را دو دهکده ای بسربرده و قبل از سفیده بامداد در کنار دریاچه در نی زاری پنهان میشدیم و بشکار اردک و غاز می پرداختیم یکنوع مرغ غواص که محلی واز نوع مرغان مهاجر نیست در آنجا فراوان است اما نظر باینکه گوشتش مأکول نیست کسی آنرا شکار نمیکنند غاز های درشت وحشی

هنگامی که با آن پر وبالهای رنگارنگ قشنگ مانند قطار شتر در هوا پرواز میکنند تماشای فرح آوری دارند. در شبه جزیره شاهی گاو وحشی هم دیده میشود بطوریکه نقل میکردند یکی از شاهزادگان بنام امامقلی میرزا یکمده حیوانات اهلی را در آنجا سرداده که برور زمان عده آنها زیاد شده و بحالت حیوانات وحشی درآمدند و شکارچیان گاهی بشکار آنها میردازند.

شکار با باز و قرقی و قوش هم بی تماشای نیست این فوج شکاراکنون مانند زمان قدیم معمول نیست من گاهی در آن حضور داشتم ام. البته آن نمایش را که در مینیا تورهای نفیس قدیمی بکار برده اند ندارد.

بطوریکه قبلا هم اشاره کرده ام شکار برای من بهانه ای بود که گاهی از کارهای اداری کناره گرفته بتفریح و تجدید قوا پردازم من هیچوقت در گیلان بشکار ببر و یوز پلنگ نرفته ام در این جا هم خرسهای کوهستان کردستان را بو حشت نیانداخته ام ولی میل وافری داشتم که همیشه در اطراف ما حیواناتی باشند در ارومیه باغ وحش کوچکی درست کرده بودم که در آن مرغ غواص و قمری و یک جغد بزرگ و یک بز کوهی و دو توله خرس در آن جای داشتند جغد بزرگ آزادانه در باغ گردش میکرد و برای مرغ غواص هم آب جاری و حوض وجود داشت در تمام خانه های ایرانی حوضی هست و اگر خانه ای بی حوض باشد آن را ناقص میدانند. جغد بزرگ شبی بوقلمون قشنگی را کشته بود بنا بر این اجباراً بخدمت آن خاتمه دادیم توله های خرس هم که یک شکارچی برای ما آورده بود ابتدا اسباب بازی و برای ما یکنوع سرگرمی بودند اما پس از شش ماه بزرگ شده و مزاحم ما گردیدند من خواستم آنها را بی باغ وحش تفلیس بفرستم اما چون وسیله اینکار فراهم نبود بعنوان هدیه یک رژیمان قزاق سپردم بعدها دیدم که بعدادت بدی گرفتار شده و عرق میخورند عاقبت یکی از آنها بواسطه استخوانی که در گلویش گیر کرده بود خفه شد و دیگری هم چون تنها ماند فرار اختیار کرده و بکوهستانهای میهن خود رفت.

باری ناحیه ارومیه که ما مدت سه سال در آن با حوادث تأثر آوری مواجه بودیم بقدری مناظر دلکش و باصفا و فرح آوردار که قلم من نمیتواند

کاملاً بتوصیف آن پردازد ما گاهی می توانستیم از این حوادث حزن آور فرار کرده از استنشاق هوای لطیف امکانه مرتفع آن بهره ور گردیم آب و هوای جبال باشکوه کردستان حیات بخش است . سطح نیلگون دریاچه ارومیه تا اندازه ای که در زیر نظر قراردادش در پرتواشعه آفتاب مانند آئینه بسیار بزرگی درخشان بود . منظره زمردین و طرب انگیز مزارع و تاکستانهای خرم و باغهای باصفا و قطارهای درختان تبریزی با برگهای تقره ای و قله برهنه تپه ها هنوز هم در خاطر من جلوه گر هستند از طرفی هم هرگز نمیتوانم این محوطه را که دست طبیعت با انواع زیباییها آراسته بود و جنگ قتل و غارت و مصائب تأثر آوری در آن بوجود آورد فراموش نمایم در تمام این دهکده های خرم که آرامش و صفاد در آنها حکم فرمائی می کرد اوضاع دلخراشی پدیدار گردید همه یکباره متروک و روبانهدام گذارد علف های بی ثمر و خار و خاشاک جای گزین محصولات ممتاز آن گردید راحتی ها و آرامش های معصومانه سپری شد . سکنه بشهر روی آوردند و در میسیونها بدون غذا و بهداشت متراکم گردیدند و دسته دسته بازندگان داد و داد کردند . مجاری آبها از گل و لای پر شد و آبها بدون استفاده در اراضی بایر جریان داشت . مشاهده این ناحیه آباد و ممتاز که دارای همه نوع وسایل ترقی و تمدن بود و مؤسسات آبرومندی داشت و در نتیجه جنگ بکلی منهدم گردید بسی طاقات فرسا و حزن آور شد . آنهمه مناظر زیبا از میان رفت و بحالت توحش عود کرد . درست مثل این است که یک موجود مفید بی ادبیتی را بطور وحشیگری محو و اعدام نمایند در صورتیکه هیچگونه مخالفتی بروز نداده و وسایل مقاومت هم نداشته است . در واقع مثل این است که کودک زیبایی ناتوانی را با قیامت قلب کشته باشند .

خلاصه در آغاز ماه آوریل ۱۹۱۸ ما با وضع متزلزلی با ارومیه وداع کردیم تشکیلات مسیحی هم در ماه ژوئیه همین سال پس از آنکه مدتها بیهوده با انتظار مساعدت انگلیس بسر برد عاقبت مایوس شده متوجه همدان گردید که شاید بتواند باردوی باکوبا Bakouba در بین النهرین ملحق گردد . عالی جناب سناک نیز در ارومیه قربانی فداکارهای خودش شد . دکتر شیدهم در موقع مهاجرت بهمدان در گذشت و متجاوز از دو سال ارومیه در تحت تسلط

اسمعیل آقا سقیتفوی و اعمال وحشیانه او باقی ماند تا آنکه قشون منظم ایران او را در سال ۱۹۲۲ شکست داد و او رو بفرار گذارد و ارومیه کمی بحال عادی برگشت با این تفاوت که جمعیت مسیحی آن بکلی پراکنده و ناپدید شده بود. میسیونرها هم دیگر هیچگونه فعالیتی نداشتند نام شهر هم تغییر کرد و اکنون بافتخار و یادگار پادشاه فاتح آن موسوم شده است برضائیه.

تزیمت به تبریز در آوریل ۱۹۱۸

قبلا اشاره کردم که در موقع تشکیلات نظامی مسیحیان ما در ارومیه محاصره شده و رابطه ما با تبریز بکلی قطع گردید در نیمه دوم ماه مارس قاصدی از تبریز وارد شد و او موسیو شاتل Chatel دواساز آنبولانس فرانسه بود که قبل از بروز حوادث برای انجام مأموریتی از ارومیه به تبریز رفته بود. دمکراتهای تبریز مدتی او را در توقیف نگاهداشتند و پس از آنکه آزاد گردید با مراسلاتی بارومیه بازگشت در میان این مراسلات نامه-هایی بود که سفارت تهران برای من فرستاده و ضمناً نوشته بودند که در تهران از اوضاع ارومیه آگاهی درستی حاصل نیست بنا بر این لازم بود که من بفوریت با تهران تماس بگیرم و در حل مسائل با آنها مذاکراتی بکنم. در همان وقت که موسیو شاتل وارد شد هیئتی هم از دمکراتهای تبریز بارومیه آمد و من راجع بجرکت خود با آنها مذاکره کردم و موافقتی حاصل شد که از راه دریایچه و شرفخانه به تبریز بروم پس از حصول اطمینان با دکتر کوژل و آنبولانس او که دستور داشتند بفرانسه مزاجعت نمایند در ۱۵ آوریل از ارومیه خارج شدیم فقط یکی از اعضای آنبولانس بنام لیونتان گاسفیلد Gasfield برای شرکت در تشکیلات مسیحیان در آنجا ماند.

بعضی ورود به تبریز من در این فکر بودم که با سفارت تهران تماس بگیرم و بالاخره توانستم در آن چند ساعتی که قونسلخانه اجازه مخاپره داشت با تهران مذاکراتی بکنم. مذاکراتی را که تلگرافی مبادله شد در بین کاغذهای خود نگاه داشته ام. طرف خطاب من میسیونر M نایب سفارت بود خلاصه مذاکرات ما بشرح زیر است:

پس از سلام منشی سفارت بمن گفت که اعضای سفارت حتی خود سفیر هم نسبت بشما نگران بودند اکنون لازم است بگوئید: وضعیت آیسورها چگونه است آیا پول و ذخایر جنگی بقدر کفایت دارند یا نه؟ چند نفر افسر با چه درجاتی نزد آنها مانده اند؟ چگونه شما به تبریز وارد شدید؟ ترکها کجا هستند؟ آیا تصور میکنید سازش میان آیسورها و ایرانیان امکان داشته باشد؟ آیا راه حل دیگری بنظر شما میرسد؟ باید بدانید که فعلا با پیشرفت ترکها اوضاع اساساً تغییر کرده است. لازم است آیسورها را فوراً بچنگ واداشت ولی قبل از اینکار باید میان آنها و ایرانیان سازشی حاصل گردد و بقتل و غارت و زرد و خورد خاتمه داده شود. به پیشرفت انگلیسها هم اعتماد و امیدواری نیست. از قرار معلوم - محرمانه است - شاید عملیات آنها بطرف زنگان شروع گردد. ایرانیها نسبت با آیسورها بدبین و عصبانی شده اند من در اینجا کوشش کردم که کنفرانسی تشکیل یابد و برای صلح دادن این دو عنصر اقداماتی بکنیم ولی هنوز نقطه اتکائی پیدا نکرده ام امور آنجا در دست دموکراتهای آذربایجان است و البته آنها به ترکها متمایل هستند. کوشش کنید که بانوبری رئیس آنها ملاقاتی بکنید. اگر با او تماس بگیرید شاید برای استولیتسا قونسول ژنرال روس در تبریز مفید باشد اگر ایرانیها میتوانند سرحد غربی آذربایجان را حفظ کنند ممکن بود آن ایالت را از صحنه جنگ خارج نمایند در نظر داشته باشید که در تمام ایالات ایران احساسات ضد انگلیسی شدیدی تولید شده است در تهران انگلیسها دستی روی شانه دموکراتها گذارده و آنها را تهدید میکنند.

در پایان موسیو M بطور خصوصی بمن گفت که اگر مایل باشم ممکن است نزد کلنل بیچراخو و Bitcherakhov بروم زیرا که کلنل مذکور افرادی را که همه مایل با دامه جنگ هستند در تحت فرمان در آورده و با ژنرال دنسقرویل انگلیسی همکاری میکند و بایستی مقدمه الجیش قشون انگلیس باشد و بیاد کوبه بزود من باو گفتم این ماموریت مطابق میل من نیست و بهتر آن است که دورشت ماموریتی بمن داده شود که در راه با کوبه

واقع و نظر بسوابق خدمت و آشنائی که با آن ایالت دارم ممکن است بتوانم خدمات عمده ای بکنم از این مذاکرات فهمیدم که نظر سفارت نسبت بآیسورها بر گشته و میخواهد با آنها مساعدت کند و آنها را بچنگ و ادار نماید در صورتیکه چند ماه قبل بمن دستور میدادند که وسیله خلع سلاح آنها را فراهم سازم . اکنون که موقع شکست و هزیمت رسیده حاضر شده اند که باین چند هزار آسوری متوسل گردند و مانعی در مقابل تصرفات و دخالت های ترکیه ایجاد کنند . البته نقشه خوبی کشیده شده و باین طریق ممکن بود دفاعی بشود باین شرط که انگلیسها هم شتاب کرده و تا کار از دست نرفته است برسند .

برای اینکار در تبریز مجمعی از قونسول فرانسه موسیو سوگون **Saigon** و قونسول انگلیس مستر بریستو **Bristow** و قونسول امریکا مستر پادک **l'adock** و قونسول روس استولیتسا **Stolitsa** تشکیل یافت و من بطریقی که در فوق ذکر شد نظریات خود را اظهار کردم و همه پسندیدند و بنا شد طرح این نقشه را بسفارت های خود تلگرافی اطلاع دهند تا مطابق آن شروع بعملیات شود .

بدیهی است برای عملی شدن نقشه پیشنهادی من لازم بود که خود زودتر حرکت کنم و بدستور موسیو **M** هر چه زودتر بقزوین رفته بژنرال بیچراخوو ملحق گردم فصل هم مقتضی مسافرت با درشکه نبود و ناچار باید این مسافت را با کاروان طی کنم بنا بر این بغلامباشی رضا که همراه من بود دستور دادم که زودتر وسایل مسافرت با کاروان را فراهم سازد . البته اینهم کار آسانی نبود زیرا که در طول جنگ سه ساله وسایل حمل و نقل رو بکاهش گذارده و حیوانات را دائماً برای حمل و نقل وسائل جنگی بکار برده بودند . آذوقه هم پیدا نمیشد عاقبت رضا موفق گردید که چارواکاری (چهارپادار) را راضی کند که ما را بقزوین برساند و ما توانستیم روز حرکت را معین کنیم .

در فصل آینده بشرح این مسافرت سخت و ناثر آور خواهم پرداخت و میدانم که دیگران هم نتوانستند بهتر از من این مسافرت را پایان برسانند .

یکی از همکاران من بنام براوین **Bravin** در خوی قونسول بود چون بخشنامه تروتسکی **Troteki** رسید که همه کارمندان باید بیرنامه حکومت کارگری ملحق گردند هیچکس باو پاسخ موافقی نداد

فقط براوین بالحاق رضایت داد و بلا فاصله بسمت سفیر روسیه در طهران منصوب گردید و این قضیه باعث تعجب همه شد که براوین کجا و سفارت کجا؟ در اینوقت هیچگونه روابط دیپلماسی در میان طهران و شوروی وجود نداشت بهر حال براوین از تبریز عبور کرده و به تهران رفت استولیتساقونسول ژنرال تبریز از ورود او بیمناک گردید که مبادا حکم توقیف او را بدهد زیرا که هنوز عده ای از سالدانهای یاغی در تبریز بودند ولی بعد معلوم شد که براوین هم از قونسول تبریز ترسیده و بدون توقف از تبریز گذشته است او در این مسافرت نیرنگی بکار برده بود باین معنی که نوکر خود را تاجر و خود را نوکر او قلمداد کرده بود اما بدبختانه براوین پس از این بازی عمر زیادی نکرد و بعد از آنکه مدت کمی در طهران بسر برد بکابل رفت و در آنجا کشته شد.

مسافرت با کاروان از تبریز بقزوین

در ۲۴ آوریل ۱۹۱۸ کاروان ما مهبیای حرکت شد این کاروان مرکب بود از ده حیوان بارکش که دوتای آنها برای حمل تخت روان اختصاص داشت و ۵ رأس برای حمل اثاثیه و سه رأس زین دار برای سواری من و خانم و رضا غلامباشی. کاروان در ساعت ۱۱ داش قاپو (محلّه قونسول ژنرالی تبریز) را ترک کرد ماهم قدری بعد با درشکه تا باغ صاحب دیوان که در بیرون شهر در سمت مشرق واقع است رفتیم و در آنجا با انتظار ورود کاروان توقف کردیم نیمساعت از ظهر گذشته کاروان رسید و ما براه افتادیم مشهدی محمد غلام قونسول ژنرالی تبریز برضا که برادرزاده او بود نصایحی کرد زیرا که رضا تا این وقت با چاروادار سروکاری پیدا نکرده بعود صاحبان مالها سید محمود و مشهدی اکبر کتبا مقمهدشده بودند که ما را با اثاثیه در مقابل ۳۷۰ تومان بقزوین برسانند. نصف این مبلغ در موقع تنظیم قرارداد با آنها تحویل گردید و بناشد بقیه پس از ورود بمقصد با آنها داده شود تخت روان با خرج خود من ساخته شد که با تمام لوازم ۳۷ تومان در بهای آن دادم سیدمذکور از تبریز با کاروان پیاده آمد و کمی بعد شروع بلنگیدن کرد و اسب آشپز ما را سوار شد این مرد آشپز چون میخواست بتهران برود ما با او قرارداد کردیم که مخارج او را بمحمل شویم و در عوض در طی این مسافرت طبایخی ما را

عده دارشود . خانم هم روز اول بتخت روان نرفت و سواره حرکت میکرد درتخت روان فقط مقداری اثنایه سبک جا داده بودیم و مالهایی که آنرا حمل میکردند راحت بودند سه ساعت بعد رسیدیم به نعمت آباد (محل بیلاقی قونسول تبریز) و یکساعت در آنجا توقف کردیم اما اثنایه را جلوتر به باسمنج که اولین منزل بود فرستادیم در نعمت آباد بمنزل پدر رضا فرود آمدیم . ملاقات پدر با پسر خالی از تاثیر نبود زیرا که رضا هم در ارومیه سختی ها کشیده و مانند سایر نوکران مسلمان از بیم آنکه آیسوری ها یا ارمنی ها او را نکشند نمیتوانست از قونسولخانه بیرون برود و اگر احياناً خروج او لزوم پیدا میکرد با دوستور میدادم که مانند کردها دستاری بر سر بپيچد و دو نفر مسیحی را که از افراد اسکورت من بودند با او همراه میکردم. محیط ارومیه در اواخر اقامت ما پس از جنگی که در میان مسلمان و مسیحی در کوچه ها روی داد و سه شبانه روز طول کشید و مسیحیان با کومک کرد ها فاتح شدند باز هم تا چندی خطرناک بود و چون اسکورت قزاق من بتدریج رفته بودند اجباراً چند نفر آیسوری کوهستانی را برای حفظ قونسولخانه استخدام کردم علاوه بر رضا عبدالله هم که در ارومیه سرایداری ما را داشت نعمت آبادی بود و هر دو سالم بموطن خود مراجعت کردند . اقوام و دوستان آنها از دیدارشان خوشوقت شده و از ما تشکر می کردند و نان و پنیر و تخم مرغ برای ما آوردند یکی از اشخاص مشهور آن ده که لقب صمصام دیوان داشت و شکارچی خوبی بود بوسیله رضا بمن معرفی شد تر کها در مدت اقامت کوتاه خود در آذربایجان در ضمن غارت محل بیلاقی قونسول روس خانه او را هم غارت کرده بودند و او هم برای تلافی در جنگ صوفیان در ۱۹۱۵ با قشون ما شرکت کرده بود . خلاصه ساعت ۵ به باسمنج که دارای کاروانسراهای متعدد است رسیدیم . شب را در خانه ای بسر بردیم در موقع گردش در دهکده بیک نفر یاور قزاق ایرانی برخوردیم او بمن اظهار کرد که امنیت راه تا سرحد آذربایجان باو سپرده شده است قبل از حرکت از تبریز من از قونسول ژنرال تقاضا کردم که یک اسکورت چهار نفری قره سوران همراه ما باشند یکی از این سواران در موقعیکه کاروان از شهر خارج میشد خود را بمن معرفی کرد . رضا بمن گفت که باید مخارج

آنهارا متحمل شده و روزانه بهر يك يكتومان انعام بدهم بنا بر این من حاضر شدم آنهارا مرخص کرده و از باسنج فقط با این یاور قزاق حرکت کنم . در روز ۲۷ آوریل از باسنج حرکت کرده از قریه قزلیجه میدان و دفتر پستی سید آباد که در سمت چپ جاده واقع شده گذشتیم و بقریه کوچك شبلی رسیدیم در آنجا برای صرف نهار توقف کردیم جز يك کاروانسرای خرابه بنای دیگری نبود بطوریکه میگفتند سکنه این قریه تمام از قحطی تلف شده بودند خانم تاشبلی با تخت روان رفت بعد احساس کردیم که حیوانات در زیر این بار باشکال جلو میروند بطور کلی ما از همان منزل دوم فهمیدیم که حیوانات بسیار ضعیف هستند با اینکه ما اثنای سنگینی نداشتیم و بار هر حیوانی بطور متوسط از چهار تا پنج پود تجاوز نمیکرد (پود معادل است با ۱۶ کیلوگرم) بزحمت راه می پیمودند در موقع صرف نهار سواری بدون توقف از پیش ما عبور کرد و قراسورانی هم همراه داشت یا پونچی بومی پوشیده بود و اسبان قوی راهواری داشتند من بخانم گفتم بنظر من این سوار باید از افسران ترك باشد و تعجبی هم نداشت که افسر ترك در اینجا دیده شود زیرا که دوازده روز قبل از حرکت ما از تبریز قونسول روس دو افسر ترك را ملاقات کرد که یکی از آنها مظفر بيك نام داشت و از نقشه تصرفات ترك در آذربایجان آگاه شد این دو افسر بسی تعجب کردند که قونسول از معاهده برست لیتووسك (Brest Litovsk) (۱) آگاهی ندارد و باو خاطر نشان کردند که در موقع تصرفات ماهیئت قونسولگری روسی باید از تبریز خارج شود اما اینکار بفوریت صورت نخواهد گرفت .

خلاصه پس از استراحت در ساعت ۱۵ از شبلی حرکت کردیم خانم هم بر اسب سوار شد گردنه شبلی صعب العبور اما مسافت آن کم بود پس از عبور از گردنه از قره گل و قاسم آباد گذشته ساعت ۶ بمنزلی رسیدیم که موسوم بود بحاجی آقا بحض ورود باین ده اهالی مسارا احاطه کرده و هر يك از منزل خود تعریف و توصیفی تحویل داد و اصرار داشت بآنجا وارد شویم در این هنگامه مضحك خانم کمی از من فاصله داشت ناگاه صدای او

(۱) بر طبق این عهدنامه نه فقط روسها باید از تصرفات در آذربایجان دست بکشند بلکه باید آنجا را بکلی تخلیه نمایند .

بلند شد و با حالت عصبانی مرا صدا کرد چون باو نزدیک شدم مردی را دیدم که شباهت بمسلمانان قفقازی دارد و از خانم تقاضای تفنگی میکند من با تعیر و تشدد این مرد فضول را از آنجا راندم در حین رفتن نگاه بدی بمن کرد حضور یاور هم در اینجا بی تأثیر نبود بعد ها فهمیدم که این مرد از اهالی باد کوبه است و پس از قتل و غارتی که ارمنی ها از مسلمانان کرده اند بایران گریخته است و اصراری دارد که تفنگی بدست آورد این برخورد غیر مترقبه دوباره ارومیه را که در آنجا حوادث پر رنج و ملالی را ناظر بودم بیاد من آورد و بسی خوشوقت گردیدم که در هر قدم از آن مناظر دلخراش دورتر میشوم . باری من باصرار و تقاضای دهقانان گوش نداده در کاروانسرائی که اطاق تمیزی بنا دادند منزل کردم دیوارهای این اطاق پر از نقش و نگار و از هر حیث بر اطاقهای منازل دهقانان ترجیح داشت و این کار در میان هیاهو و تقاضاهای پی در پی اهالی بسهولت انجام یافت زیرا که صاحب این کاروانسرا پیرمرد سیدی بود که لباس سبزی پوشیده و کلاه قلاب دوزی بر سر تراشیده خود داشت و بطوریکه بعد فهمیدم این سید یکی از سارقین معروف بوده که بهمدستی هشت نفر پسران خود وحشی در این نواحی ایجاد نموده بوده اقدامات حکام هم برای دستگیری او همیشه بی نتیجه بوده است اما اکنون دست از عملیات خود برداشته و در این کاروانسرا سکونت گزیده و آنرا ملک طلق خود میدانست . این گزارش را رضا برای من حکایت کرد و گفت این آقای سارق هرگز بکسانیکه بمنزل او وارد میشوند دستبرد نمیزند و شجاع الدوله (۱) با آنهمه قدرت نتوانست او را دستگیر کند .

در این روز در طی مسافرت دهقانان زیادیرا دیدم که در طول راه گدائی میکردند قحطی آنانرا بصورت اسکلت های زنده ای در آورده بود بدن اطفال بسی حزن انگیزتر بود صورتهای کوچک آنها چین خورده و بطور (۱) خیال میکنم که این نام را ذکر کرده باشم . این شخص یکی از مالکین عمده آذربایجان بود و از ستونهای محکم نفوذ روس بشمار میرفت در موقع پیشرفت ترك در پائیز ۱۹۱۴ زد و خورد شدیدی با آنها کرد و بالاخره در میان دو آب در این جنگ کشته شد .

عجیبی با استخوانهای برآمده صورت پیر بنظر میآمدند. (۱) اما بنظر نمی آمد که دهکده حاجی آقاچندان از قحطی رنج دیده باشد زیرا که سکنه آن سالم و دارای صورتهای با آب و رنگی بودند ما تصمیم گرفتیم که قبل از طلوع آفتاب حرکت کنیم زیرا که در موقع حرکت از باسمنج چاروادارها بمن گفته بودند که باید صبح زود حرکت کرد تا حیوانات از حرارت آفتاب در زحمت نباشند منم با اصطلاحات این کاروانیان و نیرنگهای آنها آشنا شده بودم. مثلا صبح در موقع بار کردن اثاثیه با تعجب میگفتند که شبانه بارها سنگین شده اند و با آنکه زمزمه میکردند که عجب بدبختی بما روی آورده است نه خودمان نان سیر میخوریم و نه زن و بچه مان پول دارند که زندگانی کنند پیوسته این جملات در حضور من تکرار میشد و من بآنها اعتنائی نمی کردم زیرا که بر طبق قرارداد نصف پول را داده بودم و تصور میکردم که باید رئیس آنها متحمل مخارج آنها و چهارپایان باشد.

۲۸ آوریل ۱۹۱۸ در ساعت ۴ از خواب برخاستیم ولی در ساعت ۸ وربع حرکت کردیم زیرا که در اینجا صحنه اول درام با چاروادارها شروع شد رئیس آنها یعنی چاروادار باشی که پول گرفته و میبایستی متحمل مخارج کاروان باشد پس از دوروز حرکت دیده نشد رفیق و معاون او سید محمود با اوقات تلخ و ترشروئی بمن میگفت که او باید حالا پیدا شود و گاهی هم از کاروانسرا بیرون میرفت و بافق نظری می انداخت که شاید مشهدی اکبر را ببیند... این کمدی ناهنجار مرا عصبانی میکرد و نمیتوانستم پولی بآنها بدهم زیرا پولی که همراه داشتم فقط برای مخارج شخص خودم با حساب در نظر گرفته بودم نه برای مخارج تمام کاروان. بنا بر این متغیر شدم و برضاخان غلامباشی پرخاش کردم آن بیچاره هم بواسطه عدم تجربه در مقابل چاروادارها که نمیخواستند بدون حضور چاروادار باشی حرکت کنند گیج شده بود بالاخره تصمیم گرفتم که بمسافرت ادامه دهم و گفتم هرچه بادا باد و بیست تومان برای مخارج بآنها دادم بعلاوه از پیدا شدن پیش قراولان آمبولانس فرانسه که از همین راه قصد رفتن بفرانسه را داشتند (۱) ناحیه ارومیه هم قحطی را باصورت هولناکش دید اشخاص موثقی مردار خواری اهالی را برای من نقل کرده اند.

اطمینانی حاصل کردم با وجود کشمکش با چاروادارها و حالت عضبانی که بمن دست داده بود نتوانستم از خنده خود داری کنم زیرا که همان آدم باد کوبه ای دیروزی را دیدم که با احتیاط تمام با قدمهای محکم بینگنفر فرانسوی که از خستگی درحال خمیازه و ضعف بود و فقط کلاه خودی که بر سرداشت او را از ایرانیان متمایز می ساخت نزدیک شد. این مرد مشتاق تفنگ با او مذاکراتی کرد ولی ب نتیجه ای نرسید زیرا که فرانسوی ضعیف یکدفعه جانی گرفته دست بتفنگ برد و او را طوری تهدید کرد که متوحشانه عقب نشینی اختیار نمود فرانسوی هم خمیازه را فراموش کرده و شلیک خنده را سرداد که حتی شترها هم که دایره وار خوابیده و موقرانه نشخوار میکردند سرهای غاز مانند خود را بلند کرده و متوجه این صحنه شدند.

باری وضع جدی من تأثیر خود را بخشید و رضاخان جرئتی پیدا کرد چاروادارها برای خریدن بطرف ده دویدند و بلافاصله ائانه را بار کردند اما سید محمود هنوز تأملی داشت و مردد بود که آیا باید مطابق میل من رفتار کند و یا باز هم منتظر مشهدی اکبر باشد بنا بر این من اجباراً باو تهدیدی کرده و گفتم اگر حرکت نکنی نسبت بتو وهمدست متقلبیت چنین و چنان خواهم کرد سید ناچار تسلیم گردید و پس از آنکه رئیس سارقین دعائی بدرقه ما کرد براه افتادیم. بواسطه تأخیر در حرکت اینروز بما بد گذشت و از حرارت آفتاب رنج دیدیم. راهم ناهموار و از تپه های لم یزرع عبور میکرد پس از یکساعت بدشت وسیع باتلاقی رسیدیم قاطرهای حامل تخت روان در یکی از نهرهای متعدد لجن زار فرورفتند با زحمت خانم را از تخت بیرون آوردیم و چاروادارها با کوشش زیاد حیوانات را از لجن زار خلاص کردند و براه افتادیم. از دهکده کوچکی گذشتیم، در کنار آن در سمت راست چاه آثابرجی در دامنه تپه ای نمودار بود که با سنگهای بزرگ ساخته شده و دارای ۲۵ متر طول و ده متر عرض بود پس از عبور از این دشت دوباره گرفتار تپه های متعدد شدیم اشعه آفتاب سوزان ما را ناراحت کرده بود در طول راه هم آثار آبادی دیده نمیشد بالاخره پس از دو ساعت بکاروانسرای کوچکی رسیدیم. در فاصله دو کیلومتری دهکده تکمه داش واقع بود (می گفتند در آنجا سنگ متخلخلی است که در روزهای جمعه نوری

از آن متصاعد میگردد) یاوَر میگفت نایبالحکومه و رئیس قرا سورانها در این ده هستند قبل از رسیدن باین کاروانسرا من قدری از کاروان که نظر بضعب حیوانات و سنگینی تخت روان عقب مانده بود جلو بودم بالاخره پس از ۶ ساعت راه پیمائی که بیشتر آنرا پیاده طی کرده بودم بمنزل رسیدیم بمحض ورود همان دو سوار دیروزی را دیدم که آماده حرکت بودند این دفعه از مکالمه آنها که بزبان ترکی عثمانی بود یقین حاصل کردم که حدس من صائب بوده و این افسر ترك است خلاصه او با موزری که در دست داشت سوار بر اسب شد من با نظر حسرت باسبان آنها نگاه میکردم زیرا که اسب من بقدری ضعیف و ناتوان بود که سررا پائین انداخته و نمیخواست بسایه نزدیک هم پناهنده شود.

کمی بعد کاروان رسید اما منظره آن بی اندازه رقت آور و امکان اعتمادی بآن نبود از همه بدتر گاه هم در این کاروانسرا یافت نمیشد و ناچار توشک کهنه ای را شکافته و مقداری گاه از آن بیرون آورده بحیوانات دادند برآستی ما فوق العاده ناراحت بودیم علاوه بر تقلب چاروادار باشی قحطی هم این نواحی را از هر چیز محروم ساخته بود در تبریز با اهتمام موسیو مولیتور Molitor مدیر گمرک ممکن بود آذوقه ای تدارک شود در آنجا من کاروانهایی را میدیدم که کیسه های گندم حمل میکردند و روی آنها نوشته بودند غله دولتی اما در خارج تبریز و منازل بین راه قحطی شدیدی وجود داشت و کسی هم در فکر علاج نبود. آدمها بصورت های خیالی و اشباح اموات شباهت داشتند تا چه رسد بحیوانات. پس از مختصر فکری تصمیم گرفتم تا اندازه ای که حیوانات توانائی دارند برای ادامه دهم اما این حساب را نکردم که تا منزل گچین چگونه باید راه طی شود. حقیقت با فرض من بسیار تفاوت داشت بمحض اینکه از کاروانسرا جدا شدیم جاده به- مسیل های عمیقی بر می خورد و فرازونشیب های بسیار سختی داشت. حیوانات نیرومند هم بزحمت میتوانند در این جاده راه بروند تا چه رسد بحیوانات ضعیف و بیجان ما و چقدر خوشوقت شدم که از این محل موسوم باوچ دره (سه دره) خارج گردیدیم و عاقبت در تاریکی شب بدهکده خرابه ای رسیدیم که دارای دونا م بود یکی دوات گرو دیگری امامیه این ده دور افتاده فقط

۱۵ خانه داشت که در اطراف کاروانسرای قدیمی شاه عباسی واقع شده بود در ساعت هفت و نیم ما دور هم جمع شدیم يك كلبه گلی بدوی برای من و خانم معین کردند که با لنسبه تمیز بود. من اقلاً صد بار لعنت خدا و پیغمبر را بر سر سید محمود و اعقاب او فروریختم اما بلافاصله باطناً نسبت با او و حیوانش که در سلاخ خانه هم آنها را قبول نمیکردند حس ترحمی در من ایجاد گردید وقتی که این حیوانات را در تبریز با نشان دادند مدتی استراحت کرده بودند اما پس از سه روز راه پیمائی بکلی از کار افتاده و در نهایت ضعف نفس زنان با قدمهای سست حرکت میکردند این نکته نیز قابل توجه است که ایرانیها نسبت براه و فواصلی که باید طی کرد کاملاً بی اطلاع هستند مثلاً من میپرسیدم که چه وقت راه خوب خواهد شد در پاسخ میگفتند که از تبریز تا اینجا ما در راه شوشه حرکت کرده ایم از اینجا بیعده راه خراب تر است هیچکس در فکر تعمیر راه نیست و با این حال در مواقع خشکی آنرا راه گالسکه رو میدانند. بحرف اشخاص هم نباید اعتماد پیدا کرد. اگر برسید تا فلان محل چقدر مانده فوراً میگویند یارم آقاچ (نیم فرسخ) شما خوشوقت میشوید که سه کیلومتر و نیم راه دارید اما پس از آنکه ۵ کیلومتر رفتید باز از رهگذری فاصله را میپرسید با کمال تعجب میشنوید بیر آقاچ (۷ کیلومتر) البته در ایران جمله (وقت گرانبهاست) معنی ندارد. راستی خانم من بقدری حوصله نشان داد که از توصیف خارج است بالاخره بمنزل خرابی رسیدیم همینطور که سایرین هم گفته اند باید گفت کسانی که حوصله ندارند در خاور آنرا پیدا میکنند و کسانی که حوصله دارند در آنجا آنرا از دست میدهند...

روز بعد ۲۹ ر ۴۱۸ صبح زود سید با وضع غیر مترقبه ای به جنب و جوش افتاده و با وجود ناتوانی حیوانات و تحمل سختی های اوچدره با قیافه محجوبانه و اطمینان بخشی گفت باید حرکت کنیم ولی من عقیده داشتم که اقلاً یکروز توقف خواهد کرد تا حیوانات جانی بگیرند یاور بمن گفت که این حيله چار و اداری است معمول این است که اگر مسافر کاروانرا مجبور بتوقف نماید باید مخارج آن روز را شخصاً بپردازد و روی همین حيله بود که مارا از خواب بیدار کردند و باهای وهوی زیادی شروع کردند بیار کردن حیوانات و طوری وانمود میکردند که این حیوانات سرکشند و

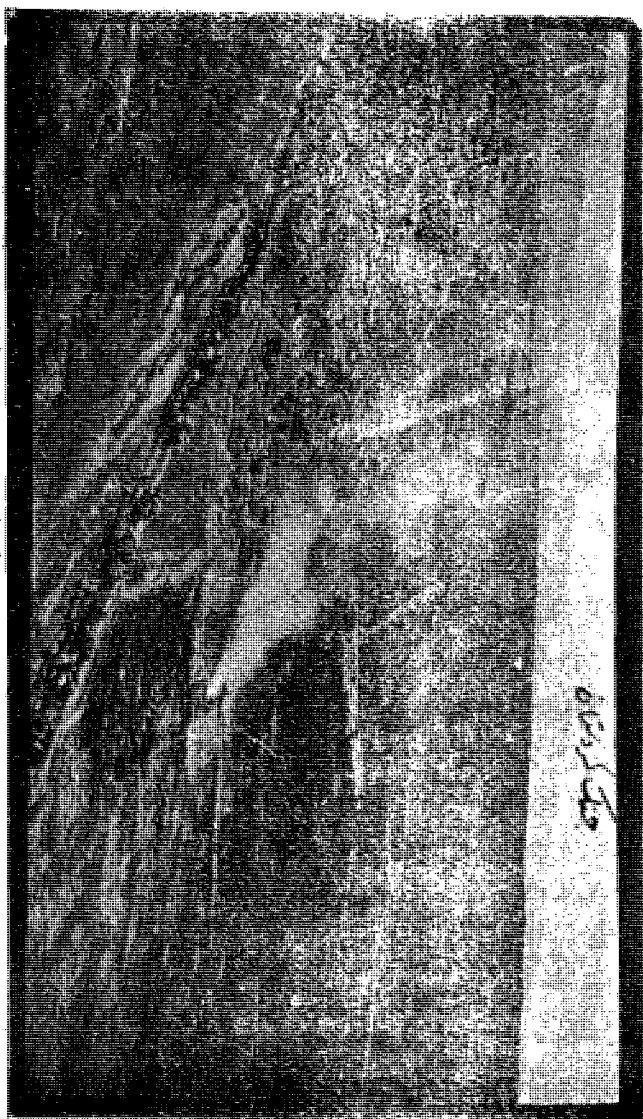
باید زودتر آنها را بار کرد تا مطیع گردند و اطمینان هم داشتند که ما امروز از فرط خستگی حرکت نخواهیم کرد ولی بعد ملتفت شدند که در حساب خود اشتباه کرده اند زیرا که من بالحن جدی و تندی باو گفتم که در رفتن شتاب دارم و بولی هم در کار نیست که برای کاروان آذوقه و غلیق خریداری کنم. در صورتیکه خود شما مایل بماندن باشید مسئله ایست جداگانه ظاهر اگفتار من در او تأثیری نکرده هیاهویی راه انداخت و پیوسته فریاد میکشید یا الله... یا هو.. یا علی.. بار کنید اما من ایستاده تماشا میکردم و اعتنائی بر رفتار او نداشتم دیدم ناگهان صدای سید قطع شد و مثل این بود که تمام انرژی خود را از دست داده است. من فقط محض تسلی باو گفتم مانعی ندارد یکروز توقف میکنیم انشاءالله چاروا دار باشی هم میرسد و کارها رو براه خواهد شد. البته این کلام من از روی ظاهر بود و باطناً میدانستم که باید تا خاتمه مسافرت متحمل مخارج کاروان باشم رفتار فرشتگان نگاهبان ما یعنی قراسور آنها هم خالی از سرگرمی نبود با اینکه من آنها را رسماً مرخص کرده بودم و در طی مسافرت هم دیده نمیشدند نمیدانم چگونه صبح یا عصر سر و کله آنها پیدا میشد و مطالبه انعام میکردند اما ایندفعه من بسختی بآنها جواب دادم و آنها فهمیدند که تمام فرنگیان سر کیسه خود را بر طبق میل آنها باز نگاه نمیدارند و از آن بیعت ناپدید گردیدند و تنها باور ماند که همه روزه عصر یکتومان خود را میگرفت و پس از تماشای آن آهی کشیده در خیب خود میگذازد.

خلاصه در این روز ما استراحت کاملی کردیم در اینجا مناظر جالب توجهی نبود این دهکده خراب و فقیر در میان تپه ها واقع و نهر آبی زمزمه کنان از آن میگذشت من دستور دادم چادر سفری را در آن طرف نهر سرپا کردند و مشغول مطالعه شدم چند نفر دهقان بدبخت در کنار نهر بزی را که در حال مردن بود کشته و در میان خود تقسیم میکردند و سگها را با هیاهو دور میساختند که مبادا خانواده آنها را از قطعات این گوشت محروم نمایند. کاروانسرای شاه عباسی هم چیز دیدنی نداشت اینگونه خرابه های درهم ریخته که مأمین خفاشان و جفدها و غیره هستند همه جا در شاهراه ها دیده میشوند در صورتیکه اگر بخواهند تعمیر آنها اشکالی ندارد و مسافری

بناگاههای مطلوبی خواهند داشت این دهکده که بر حسب تصادف ما يك روز در آن ماندیم پامام جمعه تبریز تعلق داشت و بهمین مناسبت نام آنرا امامیه گذارده بودند مالک آن کمی پیش بنا بر رأی انقلابیون ایران بقتل رسیده بود بطوریکه میگفتند آقای امام مالک ۱۴۰ دهکده بوده و مانند سایر مالکین قحطی را مقتم شمرده و گندمها را احتکار کرده بود تا بینهای گزافی بفروشد بعدی این ده فلاکت زده بود که زارعین بزمرده ای را مانده بهشتی تصور میکردند .

رضاخان ما توانست بازحمت ده دانه تخم مرغ از تمام این خانه های ویران جمع کند . من نیز دهقانی را فرستادم که اژدهکده مجاور بره ای برای ما خریداری کند او هم سوار الاغ ضعیفی شده و رفت این حیوان خستگی ناپذیر و بسیار مفید را در تمام جاده های ایران خواهید دید بهترین خانه این دهکده همین بود که ما در آن منزل داشتیم در کنار آن سنک پازه های زیادی رویهم ریخته و معلوم بود بناهایی در این جا وجود داشته که همه ویران شده است اطلاق ما دیوارهای گلی داشت که بشکل منحنی بسقف متصل میگرددید در سقف آنهم چند تیر بد شکل دیده میشد برای تزئین هم سوراخی داشت که روشنائی از آن بدرون میتابید و دارای دو لنگه در خشت بود اما چون محل سکونت دهقانان نبود تمیز مانده بود و قتیکه تخت خوابهای مارا باز کردند دیگرجائی برای حرکت نداشتیم از منزل همسایه که نصفش جای سکونت آدم و نصف دیگرش طویله حیوانات بود بوی عفونتی استشمام میگرددید با این حال این کلبه نظر بسادگی بدوی مطبوع طبع خانم و من واقع گردید . بعدها در طی مسافرت بصاحبان منازل یعنی دهقانان خوش ذات که اخلاقتشان بواسطه کثرت مسافرت فاسد نشده بود برخوردیم که با مهربانی خاصی از ما پذیراییهای گرم بعمل میآوردند و ما از مصاحبت آنها لذت میبردیم .

روز ۳۰ ر ۱۹۱۸ ساعت ۴ بامداد برخاستیم و ساعت ۶ حرکت کردیم من تقریباً همیشه از کاروان فاصله داشتم خانم دوباره میل کرد در تخت روان به نشیند چون کاروان کند حرکت میکرد من با یاور جلو افتادیم و او مرا از نقل داستان شورش حاج امیر تومان سراپی سرگرم میداشت . میگفت



در سال گذشته امیر تومان بقدری از قدرت خود اطمینان حاصل کرده بود که تبریز و حکومت آنرا بکلی فراموش کرده و بنام خود سکه میزد البته حکومت هم نمیتوانست با او مقاومت کند بالاخره قشون نظامی در تحت فرمان کاپیتان اسلیویتسکی Slivitsky با توپخانه قلعه او را محاصره

کرد و پس از چند روز امیر تومان دستگیر و با امر ولیعهد تیرباران گردید
 زیرا ولیعهد میترسید که مبادا ورود او به تبریز باعث شورش شود. یاور
 هم این داستان را بمناسبت دیدن قله های جبال سراب مستورد برف که از
 سمت چپ خود نمائی میکرد و منظره یکنواخت تپه ها را تغییر میداد شروع



کرد در نزدیکی دهکده غریب دوست گرفتار طوفان و تگرگ شدید در این قریه برای صرف ناهار توقف نمودیم یکساعت بعد کاروان رسید غذایی با اشتها خوردیم و با زمزمه گوش نواز رودخانه که از باغهای بادام عبور میکرد یکساعت بخواب رفتیم .

در این جا قبل از ورود کاروان باز تخت روان در باتلاقی مانده و خانم بزرگم افتاده بود من مانند بازیگری که تنها روی صحنه آمده و بازی نامطبوعی بکند با ژست های مخصوصی بسید پر خاش کردم حتی جملات - تردید آمیزی هم نسبت بسیادتش بزبان آوردم که موجب خنده دهقانان گردید و آنها بسی خرسند شدند که یکی از این سورچرانها که به بهانه سیادت در منزل آنها وارد میشود و غذای خوب میخورد و در عرض حضور با برکت خود را بآنها تحویل میدهد مورد عقاب و خطاب من واقع شده است پس از خروج از غریب دوست من غفلت کردم که به نصیحت یاور گوش دادم او بمن پیشنهاد کرد که ممکن است از راه نزدیکتری بخواجه غیاث برویم بنابراین همراه او حرکت کردیم و پس از طی مسافتی در مزارع شخم خورده که تازه کاشته و آب داده بودند بزرگم افتادیم و پس از آن هم در میان تپه هاسر - گردان ماندیم تیرهای تلگراف که راه را نشان میدهند از نظر ما پدید شده بودند خوشبختانه بچوپان پیری برخوردیم که ما را براه باریکی دلالت کرد عبور از این راه بسیار سخت و خطرناک بود مخصوصاً آنجائیکه بقریه تاریخی تر کمان چای (محلی که عهد نامه روس و ایران در سال ۱۸۲۹ در آن انعقاد یافت) نزدیک بود راهی که باید ما را برودخانه برساند سراسیمه بود و میبایستی از میان مزارع سبز عبور کنیم و به تخته سنگهای فراوانی برمی خوردیم در این جا فکر من متوجه کردستان شد که بحالت توحش باقی مانده و در عین حال آزاد و توانا و دست نخورده باقی مانده است سید که بعد از شنیدن تغییرات من راجع به تخت روان با کسالت حرکت میکرد همینکه دانست بمنزل نزدیک شده ایم ناگهان قدم را تند کرد و در میان تپه ها ناپدید گردید او همیشه این کار را میکرد یعنی در نزدیکی منزل جلو میرفت و کاروانسرای را انتخاب میکرد پهلوی سمار قهوه چی می نشست و چقی میکشید اما من بعنوان صاحب اختیار کاروان در خواجه غیاث دوباره او را

موزد ملامت قرارداددم که چرا از کاروان جدا شده است. خواجه غیاث ده بزرگی است که بوضع غریبی درچین خوردگی زمین دردو طرف رودخانه عمیقی واقع شده است همینکه سید ما را دید که بطرف رودخانه سرازیر می شویم جلو آمد و فریاد کرد منزل خوبی برای شب تهیه کرده ام چون بی اعتنائی مرا دید خاموش شد گفتم زودتر بطرف کاروان که عقب مانده است برو تو باید همیشه در فکر کاروان باشی در این جاهم بمحض ورود مانند منزل حاجی آقا دهقانان هجوم آوردند و هریک منزلی را با اوصاف زیاد پیشنهاد میکردند اما من خانه ای را که درمدخل قریه واقع و تازه ساز بود انتخاب کردم دهقانان با اوقات تلخی باستزای صاحب خانه پرداختند در هر حال این لحظه ورود بمنزل بهترین لحظات اوقات مامیباشد و میتوانیم در کنار سماور دزاز بکشیم و غذائی بخوریم و بخوایم معلوم است پس از طی مسافت زیاد و خسته شدن بر روی زین این لحظه لذت مخصوصی دارد و اقلاً چند ساعتی از اسبان ضعیف نیمه جان که میترسیدیم بآنها شلاق بزیم مبادا آخرین انرژی حیاتی آنها از دست برود خلاصی حاصل کرده ایم.

در حین استراحت من درباره تصادفات این روز فکر میکردم. یکدفعه بدهقانی برخوردیم که بخوبی شناخت که من روسی هستم باشتاب تمام بطرف من دوید و گفت: میگویند در روسیه مجدداً نظمی پیدا شده و پادشاهی به تخت نشسته است این جمله را گفت و بفوریت دور شد و مرا در تحت تأثیر گفتار خود گذارد دفعه دیگر نیز دهقانی بمن برخورد که با او صحبت زیاد کردیم او سوار بر الاغی بود هنگامیکه هر دو توقف کردیم که حیوانات نفسی بکشند الاغ او فوراً بخوردن خار مشغول شد اما یابوی بیجان من سررا پائین انداخت و پوزه اش در خاک فرو رفت و مگسان درشت بآن حمله ور شدند. دهقان از وضع قریه خود صحبت میکرد و ضمناً بهای یک باتمان نان را در تبریز از من میپرسید و موجب تعجب او شد که من نتوانستم پاسخ درستی بآو بدهم بعد کیف پول خود را باز کرد و از آن يك منات کاغذی بیرون آورد و از من بهای آنرا پرسید من بآو گفتم که این از مناتهای رومانو و بهتر از اسکناسهای دیگر است. پادشاهی بن گفت من این مسئله را خوب میدانم و فقط اسکناس نیکلا ایوانویچ را قبول میکنم شنیدن این کلمات از دهان یک نفر

دهقان فقیر ایرانی در آن جادهٔ پرگرد و خاک اسباب تعجب من شد او چپ خود را کشید و از من خدا حافظی کرد و مرا با افکار حزن آورم گذارد و رفت . بطور کلی ایرانیان مردمان بسیار مهربان و مؤدبی هستند از ساده ترین اشخاص گرفته تا اشخاص متشخص همه خوش محضراند و انسان از معاشرت آنها لذت میبرد بشرط اینکه در موقع صحبت مقاصد خاصی نداشته باشند چه اگر راجع بکاری ملاقات نمایند قضیه برعکس است و در چنین مواقع آدم باید مجرب و آزموده و آگاه باشد و حوصله زیادی بخرج دهد و نباید از نظر دور داشت که در این موارد وقتی که ایرانی بگفتار شما گوش میدهد در این فکر نیست که شما چه میگوئید بلکه در فکر این است که برای چه شما این مطالب را باو میگوئید . البته ممکن است کسانی این عقیده مرا نپسندند اما میدانم اشخاصی که در ایران کار کرده اند عقیده مرا تکذیب نخواهند کرد (۱)

اگر من از این ملاقاتها ذکر می کنم برای این است که بغیر از صحبت با یاور و ملامت کردن بسید سر گرمی دیگری نداشتم . طی کردن اینراه پر مشقت و همیشه یکنواخت بود . در این کشور بدبخت و بدون امید که گرفتار قحطی شدیدی هم شده بود جزیک مرگ با آرامش چیز دیگر مشاهده و احساس نمیشد . یاور میگفت که ما در فصل مساعدی مسافرت میکنیم زیرا کمی بعد شاهسونها (قبایل ترک) با اغنام و احشام از این نواحی عبور میکنند و بطرف هشت رود میروند و در طول راه بخانه دهقانان دستبرد میزنند حتی بزنان هم دست تعدی دراز میکنند اینگونه سرفتها در این تپهها زیاد واقع میشود بهرحال من خیال میکنم که این مسافرت پر زحمت برای من خالی از فایده نبود زیرا که با اوضاع فلاکت بار طبقه دهقان این سرزمین کاملاً آشنا شدم . برای آگاهی از این اوضاع لازم است طعم نامطبوع رنجهای ملال آور خاوری را چشید و در ضمن مسافرت با کاروان درخرا به های پراز بهن و کثافات منزل کرد و از حرارت تپاله خشک گاو گرم شد و زنانی را مشاهده کرد که از شدت سختی کارها و ازدواجهای قبل از وقت زود (۱) بعدها در زمان مهاجرت با مردمان فهمیده ایرانی آشنائی پیدا کردم و با آنها روابط صادقانه و با اعتمادی داشتم .

پیر میشوند و اطفالی را دید که در میان حیوانات اهلی و کثافات آنها با چشمان مریض و سرهای کچل و پر جرب و خوردن غذاهای نغز آورزندگانی می کنند و کاملاً در این اوضاع وحشت آور که برای خاور شناسان مجهول مانده است وارد گردید و عیناً این زندگانی فقیرانه را که فاقد شجاعت است و آن نیرو را ندارد که در مبارزه حیاتی داخل گردد مشاهده کرد . بیچاره و بدبخت دهقان که باید انواع شکنجه و زحمت را از مباشر گرفته که محصول را برای مالک از دست آنها میرباید تا افزودن قبایلی که مسلحانه می آیند و او را لخت میکنند و آخرین حاجت دست او را میبرند تحمل نماید و برای او عیلاجی غیر از مردن نیست و کسی هم دیده نمیشود که از این اوضاع اسف آورتأثیری حاصل کند و یا مختصر حس ترحم و شفقتی بروردهد هزارها دهقان در این قحط سالی جان سپردند خلاصه اینکه انسان در حال عبور از چنین کشوری کاملاً ناراحت و متأثر میگردد و تعجب میکند که تا چه اندازه دهقان ایرانی صبور و بردبار و زحمت کش است و اگر لقمه نانی داشته باشد بانشاط است و خود را خوشبخت مینماید .

در روز ۱۰ اردیبهشت ۱۹۱۸ در ساعت ۸ حرکت کردیم و من ناچار میبایستی تمام مخارج کاروان را متحمل شوم سید هم چون استطاعت پرداخت مخارج را در من دید احترامی نشان میداد حتی از این بیعد رضای ما را هم رضاخان خطاب میکرد رضا هم چون فهمید که کفه ترازو بطرف ما میچرخد مانند روزهای اول دیگر او را سید آقا خطاب نمیکرد بلکه بطور اختصار او را سید میگفت گاهی هم بشوخی القاب و عناوین خاصی باو میداد خانم در تخت روان بود و پس از طی ۴ یا ۵ کیلومتر حیوانات حامل آن در نهری که از جاده عبور میکرد خوابیدند خانم اجباراً بر اسب سوار شده و بما ملحق گردید و واقعه تالم آورد خود را نقل کرد . من و یاوران سه نفری براه ادامه دادیم و از کاروان جلو افتادیم این یاور محترم که بخرج ما زنده گی میکرد بکلی از راه بیخبر بود در صورتیکه بقول خودش همیشه این راه را برای تأمین و حفظ مسافرین باید طی کند او بمن اطمینان داد که ظهر بکاروانسرای خوبی خواهیم رسید و در آنجا با صرف چای استراحتی میکنیم تا کاروان برسد بر عکس نعت معهود رسیدیم بخرابه ای که هیچگونه پناهگاه و سایه ای نداشت

آفتاب سوزان هم درست الرأس بود نه فقط در اینجا قهوه خانه و آدمی پیدا نمیشد بلکه سایه ای هم نبود که لحظه ای از حرارت آفتاب در پناه باشیم این کاروانسرای خرابه در هم نداشت وخار و خاشاک اطراف آنرا احاطه کرده بود در نزدیکی آن چند سیاه چادر دیده میشد بخيال اینکه در آنجا جای وقایق (ماست) پیدا میشود بآنها نزدیک شدیم چای و ماستی آوردند اما اولی را از شدت شوری و دومی را از گرمی و ترشی نتوانستیم بلب برسائیم خواننده میتواند حال مارا بتصور آورد که با وجود خستگی و حرارت آفتاب تا چه درجه یأس باروی آورد و فهمیدیم که یاور با تصاویر خیالی مارا فریب داده است اما خود او مثل اینکه هیچگونه اتفاقی روی نداده اسب خود را بست و در سایه آن دراز کشید. من بانتظار رسیدن کاروان بارانی خود را با پلاس بر سر چوب کرده مختصر سایه ای فراهم کردم و استراحتی کردیم غافل از اینکه اوضاع بدتری در پیش داریم خلاصه پس از استراحت دوباره براه افتادیم جاده بتدریج متروک و وارد تنگه باریکی بر از تخته سنگ شده و از کنار مسیلی رو بیالامیرفت بالاخره بقله تپه ای صعود کردیم و ناگهان گرفتار رگبار شد بدم مخلوط باتگرک شدیم از یاور پرسیدم ما کجا هستیم و کاروان چه شد متأسفانه از پاسخ او چیزی نفهمیدم پیوسته بمن اطمینان میداد که شاهراه همین است و بزودی بمیانه خواهیم رسید من بجوابهای او قانع نمیشدم زیرا که با تعیین مسافت ایرانی آشنا شده بودم و با اینکه میدانستم غلامباشی همراه کاروان است باز شویش داشتم. با طرف نظر انداختم بنظر آمد که در سمت چپ در نقطه بسیار دوری در رأس کوهی نقطه سفیدی در حرکت است تصور کردم که شاید همان تخت روان ما باشد اما مشاهده آن موقتی بود و بزودی ناپدید گردید باران قطع شد از گردنه پائین آمدیم، گرسنگی و تشنگی فشار زیاد بنا وارد میآورد و از لباسها هم آب میریخت اما کمی بعد در اثر تابش آفتاب که تازه از زیر ابر بیرون آمده و حرارت آن طاقت فرسا بود خشک شد قدری بعد دژه ای در مقابل ما پدیدار گردید که در آن رودخانه بزرگی جریان داشت. آب آن مانند ریزه های تفره در اثر تابش خورشید میندرخشید در پائین دره کاروانسرائی نمودار شد و ما از دیدن آن خوشوقت گردیدیم و تصور کردیم که محل مسکون و آبادی است یاور متقلب هم تصورات مارا

تأیید می‌کزد اما چون بآن نزدیک شدیم متأسفانه تصورات ما نقش بر آب شد. کاروانسرائی بود که آثار تعمیر در آن دیده میشد ولی متروک و غیرمسکون بود. از شدت گرسنگی و تشنگی بی‌طاقت شده بودیم زیرا که از ساعت ۸ باینطرف روزه گرفته بودیم یاور را فرستادم که محل مسکونی پیدا کند ولی نتیجه‌ای حاصل نشد ابدآ آثار آبادی در آنحوالی دیده نمیشد نه باغی بود و نه مزرعه‌ای تنها همان رودخانه بزرگ را میدیدیم که بانهایت شدت آب گل آلود خود را می‌فلطاند و طیور بحری در بالای آن در پرواز و صداهای غریبی می‌کردند منظره این تابلو بسیار جالب و دلربا بود ولی بشرط اینکه باخاطری خوش بآن نظر اندازنده باشکم گرسنه و پریشان حالی. این همان رودخانه‌ای بود که ازمیان عبور میکرد و موسوم است بمیانہ چای تخته سنگهای ساحل چپ آن جابجا مناظر غریبی ارائه میدادند گاهی مانند دیوارهای کنگره دار و گاهی مانند برجهای صعب الوصول در زیر آسمان نیلگون خودنمایی میکردند چین خوردگیهای عمیقی در این دیوارها راه عبوری به سبیل که در وسط علف‌های سبز جریان داشت میدادند گاهی هم اشجاری در مسیلی دیده میشدند من برای کشف منزلی با کمال دقت بآنها مینگریستم اما جز بآس نتیجه‌ای نمیگرفتم ناگهان یاورتند کرد و بما فشار آورد که باید زودتر رفت زیرا که راه در این کوهستان صعب العبور است و باید قبل از غروب آفتاب بمیانہ برسیم این راه باریک بتدریج از رودخانه دور میشد و در کنار کوهی گاهی بیلا و گاهی پائین میرفت و زاویه‌های ناراحتی داشت در این زمین سنگلاخ باز من بخیمال کردستان و پرتگاهها و کوه پاره‌های غلطیده افتادم ولی در مقابل خانم جرئت آنرا نداشتم که در این باب اظهاری بکنم اسبهای ما ناتوان شده بودند و ما مجبور شدیم که پیاده راه برویم و آنها را بدنبال خود بکشیم مبادا در اولین برخورد براه سر بالائی بایستند و ما مجبور شویم در بالای این رودخانه پریاهو بمائیم باری با هر زحمتی بود بالاخره رسیدیم بمحلی که راه بالنسبه بهتر بود و فهمیدیم که کاروان از چنین راهی عبور نمیکند زیرا که در این راه تحت روان را نمیتوان برد درحالیکه به یاور و مقدرات خود لغت میفرستادم بانهایت ناتوانی تا ساعت ۵ راه پیمودیم بدون آنکه آثاری از

میان‌ه پیدا شود از شدت تشنگی هر نوع فکری را از خاطر دور ساخته در کنار نهری روی زمین خوابیدیم و از آب آن حریصانه نوشیدیم طعم نامطبوعی از آن آب گل‌آلود در دهان ما پیدا شد معیناً نیروئی یافتیم و اسبان ما هم از آشامیدن این آب جانی گرفتند در همین موقع صدای فریادی بلند شد چون بطرف آن متوجه شدم رضا را دیدم که صدا کنان بطرف ما میدود و اسب خود را در دنبال میکشد آنوقت من یقین کردم که نقطه سفیدی که قبلاً بنظر من آمده بود همان تخت‌روان بوده و رضاهم در همان موقع ما را دیده است و چون میدانست که ما آذوقه همراه نداریم کیسه آذوقه و بطری ترمس Thermos را برداشته و بسراغ ما آمده است و سه ساعت در بیابان سرگردانی کشیده تا بیمار سیده است من اظهار امتنان زیادی از او کردم. یاور هم در زیر لب چیز-فائی میگفت که اشتباه خود را از میان ببرد. رضا بما گفت که شما راه خوبی را انتخاب نکرده اید راه معمول همان است که آنرا توپ یلی (راه توپ‌رو) میگویند که از قلل کوهستان عبور میکند و میان‌ه چای درست راست فاصله زیادی از آن دارد و فقط در نزدیکی میان‌ه بآن ملحق میگردد. بنا بر این ما از رودخانه جدا شدیم و پس از عبور از گردنه‌ای باغهای میان‌ه را دیدیم و بالاخره در ساعت ۶ بجوالی شهر رسیدیم از اسبان پیاده شده مدتی در کنار جاده بانتظار ورود کاروان توقف کردیم من یاور را بشهر فرستادم و به رئیس تلگرافخانه انگلیس پیغام دادم که منزلی برای ما تهیه کند مبادا در کاروانسرا به مله که حشره‌ای موزیست گرفتار شویم اگر این حشره انسان را بگزد تب شدیدی عارض میشود و مدتی باید رنج کشید تا معالجه گردد اما باید دانست که فقط اشخاص غریب از این حیوان آزار میبینند و سکنه بومی چون بسم آن عادت کرده‌اند از آزار آن برکنار هستند.

در این موقع آفتاب در شرف زوال بود و پسران کوچک گله‌های مواشی را بطرف شهر میبردند ما از آنها تقاضا کردیم که مقداری شیر بماندهند اما آنها در حالیکه بر الاغهای کوچک سوار و باها را از دو طرف آویخته و حرکت میدادند و در رفتن شتابی داشتند بدرخواست ما اعتنائی نکردند و حاضر نشدند که پولی گرفته بشیر بدهند بتدریج آفتاب رفت و تاریکی شروع شد و انتظار ما در کنار راه نتیجه‌ای نداشت ناچار بطرف دفتر تلگرافخانه

حرکت کردیم و چون دفتر در آن طرف شهر واقع بود اجباراً میبایستی از میان شهر عبور کنیم اهالی شهر همه در خواب بودند گاهی بروشنائی کم نوری بر میخوردیم عبور از شهر ایرانی در هنگام شب حزن آور است دیوارهای طویل گلی خاکستری رنگی رامی بینید که بندرت پنجره ای در آنها دیده میشود در خانه ها و دکانها با تخته های بد شکل خشنی ساخته شده دکانها همه بسته و توده های کثافات و مجاری با عفونت را در معبر خود مشاهده میکنید اسب شما گاهی در خاک فرو میرود و گاهی در گل و لجن . هوای این منازل قابل تحمل نیست علاوه بر این اوضاع ناگوار در میانه آه و ناله و فریاد گدایان گرسنه رامیشنوید که در رهگذر مقابل در خانه ها ایستاده و با صدای حزن انگیز یکنواختی تکرار میکنند یا علی - یا حضرت عباس - یا امیر المؤمنین و غیره و خلاصه آنچه که شب در محل اجتماعی مشاهده خواهید کرد همین است باری همینکه عمارت تلگرافخانه پیدا شد فوق العاده خوشوقت شدیم این بنسأ در انتهای شهر در روی تپه ای واقع گردیده و چقدر بر خوشوقتی ما اضافه شد که از دهان میرزا فضل الله خان ایمانوور رئیس دفتر بزبان روسی سلامی شنیدیم . اطاقتی برای ما تهیه کرده بود و چون وارد خانه شدیم خوشوقتی ما باز هم رو با افزایش رفت زیرا که دوستان و آشنایان ارومیه و تبریز را در آنجا دیدیم که همه انگلیسی یا امریکائی بودند و یکروز قبل از ما از تبریز حرکت کرده و برای استراحت در اینجا توقف نموده بودند

پس از سلام و تبادل جمل معمول مارا با صرف شام دعوت نمودند ولی ما چون از فرط خستگی در حال نزع بودیم در تختخواب افتادیم تقریباً نیمه شب بود که صدای ورود کاروانرا شنیدیم من یاور و رضارا برای جلوگیری از حقه بازیهای سید قیلا با استقبال آن فرستاده بودم

پس از حرکت از میانه سرگذشت من مختصر خواهد شد زیرا که تأثرات قسمت اول مسافرت خود را با کاروان بتفصیل یادداشت کرده بودم و بقیه را از روی یادداشتهای مختصری که در دفترچه بغلی نوشته بودم و در پاریس آنرا پیدا کردم بقلم آوردم اکنون ۲۳ سال از این مسافرت کاروانی من میگذرد و این وقایع تأثر آور درست در خاطر من نماینده است.

خلاصه روز ۲ ماه مه ۱۹۱۸ را وقف استراحت کردیم و مهمان نوازی رئیس دفتر تلگرافخانه را غنیمت شمردیم اینمرد بطوریکه از خودش شنیدم بایی بود و با من از این مسلک صحبت میکرد من نیز ازروابطی که دررشت با طایفه بهائی داشتم با او سخن میراندم . رئیس دفتر بغیراز ما مهمانهای دیگریهم داشت دراینجا عده زیادی از انگلیسها و امریکائیهها را دیدم که از آن جمله موسیو شپلی Shippley قنصل انگلیس بود که مردی بسیار مهربان و خوش محضر بود و ما از روی مزاح عنوانی باو داده بودیم و آن عبارت بود از - يك چیز و همه همین - زیرا که او این جمله را در موقع و گاهی بی موقع هم استعمال میکرد . انگلیسها و امریکائیهها صبح همانروز پس از کشمکش با چاروادارهای خودشان حرکت کردند این قضیه تا اندازه ای باعث تسلی خاطر من شد و دانستم که من تنها نیستم که با این هیئت محترم چارواداران پیوسته در کشمکش هستم و در غیبت کاروان باشی اجباراً باید متحمل مخارج باشم البته اگر میخواستم غیر از این رفتار کنم مسافرت غیر ممکن میگردد در میانه برای تهیه مخارج مجبور شدم چکی را که بحواله بانک شاهی داشتم بفروشم و اینکار با کسر تنزیل زیادی صورت گرفت و بجای يك تکه کاغذ که سهولت در کیف من جایداشت چند کیسه پول دوقرانی نقره گرفتم که دارای حجمی بود و حمل و نقل آن اشکال داشت ولی نظر باینکه در مسافرت اسکناس را با زحمت قبول میکردند خوشوقت بودم که پول نقره با اندازه کافی همراه دارم و از این حیث خیالم آسوده است

در کنار شهر اعضای آمبولانس فرانسه را که از دوستان من بودند ملاقات کردم (۱) اینها پس از طی ۴۶ کیلومتر راه اکنون در اردوی خود استراحت میکردند ما بعد از این بملاقات آنها موفق نخواهیم شد زیرا که آنها پیاده راه می پیمایند و در هر حال کاروان ما از آنها جلوتر خواهد بود

فیلیپو Philippov کلنل بریگاد قزاق ایران که از تهران می آمد در میانه ما برخورد تبادل اخبار تازه ای با او بعمل آمد او بما اطلاع داد که آلتون کپرو Altoun Keprou در بین النهرین بتصرف انگلیسها در آمده است کلنل مذکور برای سرکشی بقزاقان ایرانی بتبریز میرفت بدون

(۱) مراجعه شود بکتاب مصائب آمبولانس فرانسه در ایران تألیف دکتر پ کوژل

آنکه از طرف او اظهاری بشود من میدانستم که او مأموریت دارد تبریز را تخلیه کند زیرا که کلنل استاروسلسکی Starosselsky که فرمانده بریگاد قزاق ایران و در تهران بود پیشرفت ترکان را مسلم میدانست البته رسیدگی بامور ارومیه نیز ضمیمه مأموریت او بود مخصوصاً قتل افسر روسی قزاقان ایرانی موسوم به ايساول استلدر Esaoul Stulder که او را با زنش قطعه قطعه کرده بودند. این قضیه موقعی روی داد که قزاقانش در کشمکش مسلحانه مسلمان و مسیحی مداخله کردند و او مجبور گردید که از شهر خارج شود. البته قاتلین او ارمنیها یا کلدانیها بودند که دستگیر نشدند.

روز ۳۰ اردیبهشت ۱۹۱۸ در ساعت ۹ از میانه حرکت کردیم قبل از حرکت با برادر سالار معظم که یکی از اشخاص متنفذ آن ناحیه بود ملاقاتی کردم اینها با خان سرابی که مدتی قبل بر ضد دولت مرکزی شورش کرده بود خویش هستند او حکایت میکرد که ده روز قبل از تبریز یک فوج هزار نفری سوار و پیاده از گرم رود خواسته بودند که با ارومیه بفرستند اما کمی بعد ناسخ این حکم رسید علت هم این بود که رؤسای گرمزود که تقریباً ۲۰ نفر میشوند در اجرای این حکم که بتوسط سالار معظم بآنها رسیده بود اعمال کردند زیرا که در میان آنها رقابتی بود این خبر دلالت داشت که تبریز قصد دارد ارومیه را پس از عزیمت قشون ما دوباره تصرف کند باری تقریباً دو ساعت بعد از ظهر به پل مشهور قزل اوزن رسیدیم و پس از مختصر توقفی در ساعت ۴ حرکت کردیم و از گردنه قافلانکوه که سرحد مابین آذربایجان و زنجان است عبور کردیم در این جا راه دارای سنگهای پراکنده زیادی است که سابقاً برای سنگ فرش جاده بکار رفته و بهرور زمان از جا درآمده و مانع حرکت بود. چون راه سنگلاخ و سخت و من مجبور بودم که پیاده از گردنه بالا بروم از فرط خستگی عصبانی شده بودم که ناگهان صحنه غیر منتظره ای پیش آمد در اینجا مشهدی اکبر کاروان باشی را دیدم این مرد متقلب که موجبات کسالت ما را فراهم کرده بود در قله گردنه با حالت معصومانه ای ایستاده بود مثل اینکه هیچگونه زحمت و اتفاقی برای ما روی نداده است اما او در علوهت من اشتباه کرده بود و من بطوریکه سزاوار بود او را تنبیه کردم و فوراً یادداشتی بحکومت تبریز نوشتم و او را بامستحفظی بتبریز

عودت دادم زیرا که نمیبایستی حرکات و رفتار او را بدون عکس العمل گنوارده و ساده تلقی کرد من از حکومت تقاضا کردم که مقصراً مجبور سازد که جریمه قرارداد را بپردازد تا از این پس با سایر مسافرین چنین رفتار ناپسندی نکنند پس از خاتمه این قضیه از گردنه سرازیر شدیم و در ساعت ۶ رسیدیم بجمال آباد که در زیر گردنه واقع است در این دهکده هزار نفر قزاق ایرانی اردوزده بودند مادر کناری چادر زده استراحت کردیم.

شب بسیار بد گذشت باد شدید میوزید و ما از گرد و خاک در پناه نبودیم یاورد در این جا از ما مرخصی گرفت و برگشت زیرا که معمولاً تا سرحد آذربایجان میتوانست با ما همراه باشد از این جا در ساعت ۸ و ۳۰ دقیقه حرکت کردیم و در ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقه بتازه کند رسیدیم و در ساعت ۱ و ۱۵ دقیقه بسرچم وارد شدیم تمام این نواحی از میانه باینطرف لم یزرع مانده و تپه ها با قله های مخروطی شکل در این نواحی شبیه بمنظر جبال کره قمر هستند همه خالی از سکنه و منظره حزن انگیزی دارند در سرچم توقف کردیم کاروانیان نسبت بمشهدی اکبر متغیر شده و جملاتی میگفتند که من یادداشت میکردم میگفتند : ما را ببین که گرفتار چنین آدم احمقی شده ایم نه نان داریم نه آب و نه راه خوب (عجب قرمساقه راست گلمیشیک نه ایچمه ای میزنه یه ای میزنه یل کتمه ای میزوار) این جمله ها برای تکمیل زبان ترکی من خوب بود اما موجب رقت من نگردید زیرا که تا کنون تمام مخارج کاروان را تحمل کرده و بجای چک بانگی مقداری پول نقره در اثاثیه ام مانده بود باری در ساعت ۴ و نیم از سرچم حرکت کردیم و در ساعت ۶ و نیم بمنزل تازه کند رسیدیم و امیدوار بودیم که ناراحتی شب گذشته را جبران کنیم. از سرچم سوار مسلحی همراه ما آمد او میخواست پیاده بیاید ولی من راضی نشده و مال سواری برای او گرفتم اکنون در دره رودخانه زنجان هستیم که آنرا زنجان چای میگویند این ناحیه تحت سرپرستی شخصی است موسوم به حنیفه سلطان و جزء خلخال محسوب میشود اراضی آن حاصل خیز نیست و سکنه غالباً برای تأمین معاش مجبور بمهاجرت هستند .

روز ۲۵ در ۱۹۱۸ صبح زود ساعت ۶ و نیم حرکت کردیم در آن طرف رودخانه قبیله افشار یعنی ایل دویرن ساکن است که ۲۰ هزار خانه وار

هستند و تا همدان پراکنده میباشند در این جا دوباره من این طایفه را که مدت سه سال در ارومیه با آن تماس داشتم دیدم در پائین زنجان چای قبایل قره پشلو و رشوند سکونت دارند که اولی ترك و دومی كرد است اما نام هر دو دارای لفظ مشترک است که بمعنی سیاه است (قره - رش) ممکن است این قبیله مختلط باشد بطوریکه میگفتند در این ناحیه نیز قحطی وجود داشته و از ۱۸ ناحیه نصف اهالی از گرسنگی بدرود حیات گفته اند رئیس محلی جهانشاه خان معروف بود که میگفتند سه هفته است بنخل مراجعت کرده . املاک را بقیمت نازلی خرید و فروش میکردند با این شرط که يك قسمت بهای آن را حیوانات بگیرند این قحطی بیشتر بواسطه دوام جنک و بردن گندم و جو بروز کرده بود متأسفانه در این جا هم به اسبکتهای متحرك زیادی برخوردیم که باشتاب خود را بر روی ته سفره ما میانداختند دیدن کودکان تأثر آورتر بود و برای ما ممکن نشد که مساعدتی بآنها بکنیم زیرا که پول در این موقع درد آنها را علاج نمیکرد و خوراکی لازم بود که مانند اشپیم باری در ساعت ۱۰ و نیم رسیدیم بقریه آق مزار در طرف راست ما قلل جبال دمیرلوداغ و در طرف چپ جبال طارم داغ که از آنجا از گدوک ماسوله میتوان از زنجان به گیلان رفت سر بلند کرده گیلان در اینوقت تحت تصرف میرزا کوچک خان بود که اشخاص مسلحی را در جنگل زینر فرمان داشت اینها انقلابیون ملی بودند و بمناسبت اینکه محل اجتماع آنها در جنگل بود آنها را جنگلی میگفتند . و یکدسته از آنها در حدود ۵۰ نفر در تحت فرمان غلامحسین خان نامی بزنجان آمده بود تهران هم از این تشکیلات نگران بود زیرا که اجتماع آنها برای مبارزه با حکومت مرکزی و از روی احساسات وطن پرستی تشکیل یافته بود بطوریکه میگفتند سه نفر از تجار ارمنی هم بدست مسلمانان در زنجان بقتل رسیده بودند (۱) باری در ساعت يك و ۴۵ دقیقه از آق مزار حرکت کردیم و در طول راه پیوسته با اسبکتهای متحرك بر میخوردیم در ساعت ۳ و ۲۰ دقیقه در قریه نوجی مختصر توقفی کردیم تا رگباری که شروع شده بود تمام شود

(۱) چون دموکراتهای زنجان شنیده بودند که مسیحیان عده از مسلمانان را در ارومیه کشته اند باین عمل مبادرت کردند .

برای اینکه زودتر برسیم مایل بودیم که تند حرکت کنیم اما اسبان ناتوان ما قادر به تند رفتن نبودند و ناچار مدتی در زیر گبار راه پیمودیم خوشبختانه در این جا بخریدن يك بره و چند مرغ موفق شدیم در این جا یکی از کاروانیان مامریض شد و با آه و ناله تکرار می کرد اولدوم (مردم) من با ودوائی دادم که کاملاً او را شفا داد و آن عبارت بود از ده تومان پول نقره که برسم انعام باو دادم و او با اظهار تشکر گرفت و حالش بهتر شد در ساعت ۶ و نیم بقریه نیک پی رسیدیم کاروانسرای خراب دو طبقه ای در آنجا بود من تخت خوابهای سفری را همراه آورده بودم ولی کاروان با ائاثیه در عقب بود . در ساعت ۷ و ۲۰ دقیقه الله تا پوشیدیم یعنی خوابیدیم و خود را بخدا سپردیم . صبح روز بعد کربلائی ناصر یکی از کاروانیان میگفت دیروز ۲۰ آقاج (فرسخ) راه آمده ایم آیا این فاصله درست بود یا نه من نمیدانم مسافت بسته است بحالت روحی مسافر و وضع راه من با نصیحت کردم که چون یابوی تو خیلی راه رفته و خسته شده بهتر آن است که آنرا بر پشت مشهدی اکبر سوار کنی خنده کاروانیان در گرفت و مهیای حرکت شدند در ساعت ۱۰ و ۴۵ دقیقه رسیدیم به قریه ینگجه در این جا دره وسعت دارد و اراضی مشجرو سبز است مزارع را خوب زراعت کرده اند و طراوتی دیده میشود در ساعت ۲ و نیم از ینگجه حرکت کردیم و یک قسمت ائاثیه را همراه محمد آتشیز با گاری پست فرستادیم از این جا به بعد دهکده های زیاد و مزارع آبادی دیده میشود قحطی آثار کمتری نشان میدهد . چون کاروانیان وضع فلاکت بار حیوانات را مشاهده میکردند در موقع حرکت یا توقف بشوخی میگفتند اول بازها را باید کشید و بعد سید را بدار کشید باری از دهکده چی برگزیدیم . در راه بیک نفر برخوردیم که در ضمن صحبت از کیمیاچی قند که صدور آن بواسطه بروز جنک از روسیه متوقف شده بود شکایت میکرد نام این شخص را ندانستم ولی باره ای از مذاکرات او را یادداشت کردم از جمله میگفت سالداتهای از جبهه برگشته همه تفنک و فشنک خود را فروخته اند و اظهار تعجب میکرد که چگونه خانم من اینطور سواز براسب شده است میگفت زنان ایرانی هرگز نمی توانند اینطور سوار شوند حتماً باید بالش یا توشکی در زیر پای آنها گذارد زیرا که خستگی را تحمل نمیکنند

و از جمله میگفت اگر در راه بگله گوسفندی برخوردند نباید از میان آن عبور نمایند چون من اینگونه خرافات را نشنیده بودم یادداشت کردم و بالاخره در ساعت ۷ و ۲۰ دقیقه بشهر زنجان رسیدیم.

روز ۷ ر ۵ ر ۱۹۱۸ مادر زنجان که تنها شهر آباد میان تبریز و قزوین است بودیم این شهر تقریباً ۲۰ هزار سکنه دارد نظر باینکه رئیس تلگراف از فراهم کردن منزل عذر خواست ناچار در کاروانسرای کثیفی منزل کردیم حاکم این شهر در آنوقت شخصی بود بنام احتشام دیوان من بملاقات او رفتم در آنجا صحبت از میرزا کوچک خان که برضد دولت مرکزی و بیگانگان اقداماتی کرده بود بیان آمد این حاکم اصفهان را هم دیده بود ما از آن شهر زیبا و یادگارهای تاریخی آن و حکومت صمصام السلطنه صحبت کردیم از ارومیه نیز گفتگو شد و من اوضاع آنجا را بطوریکه دیده بودم شرح دادم گفتگوهای اغراق آمیزی نسبت بارومیه در تمام ایران انتشار یافته بود. بازار زرگری مشهور این شهر را نیز دیدم ولی صنایع آن مانند صنایع اصفهان نیست فکر من پیوسته در پی ادامه مسافرت بود توقف دوازده در این شهر موجب آن شد که حیوانات کاروانی مختصر جانی بگیرند ولی رویهمرفته وضع آنها اطمینان بخش نبود از چگونگی پست پرسیدم که آیا ممکن است مقداری از ائانه را با آن بفرستیم ولی بطوریکه میگفتند اطمینانی حاصل نبود و ناچار برای کمک بکاروان یک الاغ خریداری کردم زنجان بشیر از باغ حکومتی محل قابل توجهی نداشت.

در روز ۹ ر ۵ ر ۱۹۱۸ زنجان را ترک کردیم در ساعت ۵ ر ۶ از کاروانسرا حرکت و در ساعت ۷ و ۲۰ دقیقه از شهر خارج شدیم زیرا که شهر در طول راه واقع است و مدتی باید راه طی کرد تا از آن گذشت من تنها در جلوی کاروان میرفتم در ساعت ۱۱ بقهوه خانه تازه کمد رسیدیم از گردنه قافلانکوه تا اینجا این قریه سوم است که باین نام ذکر میشود تکرار این نام نشان میدهد که در این ناحیه دهقان برای تجسس اراضی قابل زراعت پیوسته نقل-مکان میکند و باآبادی دهکده تازه ای میردازد در ساعت ۱ و ۲۰ دقیقه رسیدیم به یوسف آباد که معمولاً باید در آنجا توقف کرد راه در میان دره وسیعی از وسط دوردیف تپه ها عبور میکند و زراعت کمی در آنجا دیده میشود در طرف

راست جاده خرابه های شهر قدیم سلطانیه پایتخت مغولها در فاصله چند- کیلومتری نمایان بود گنبد بلند و مجلل مسجد آن هنوز از دور نمایش باشکوهی دارد مخصوصا در محوطه متروک و بدون آبادی جلوه آن بیشتر است. در ساعت ۳ و ده دقیقه از یوسف آباد حرکت و در ساعت ۴ و ۳۰ دقیقه بخیر آباد که بایستی در آنجا منزل کنیم رسیدیم این دهکده نسبتاً آباد بود زیرا که دیدم سید مامجد آقا خطاب میشود و در روی پلاسی جلوس کرده و زنها دور او جمع شده اند.

روز ۱۰ اردیبهشت ۱۹۱۸ یکی از حیوانات کاروان ترکید و چارواداری که مراقب او بود همانجا ماند و مطالبه انعام کرد در اینجا ما بزحمت برخوردیم صاحب منزل شبانه ما هم تریاکی بود و بطوریکه میگفت روزی شش قران تریاک دود میکند پول زیادی از ما تقاضا کرد و ما هم از روی ناچاری دادیم و در ساعت ۶ و ۴۰ دقیقه برای افتادیم. همه روزه صبح در موقع حرکت من حاضر میشدم و کاروانیان با فریاد و هیاهوی غریبی اثاثیه را بار میکردند و به بخت بد خود لعنت میفرستادند پاره ای از جملات آنها را من یادداشت کرده ام از قبیل خرج یخوم دی - چاتاهیس - قوزا - دوزلتی - انون تای هارا - سوراخ - مال یخیلدی - اسباب تکولوپ - انشالله یتی شیر - یرین - یاخشی منزل تاپ اورا دوشاخ - قوی اتلاسون - که فارسی آنها چنین است پول برای خرجی ندارم - طناب رابکش - بلند کن - درست شد - لنگه دیگر کجاست - برویم - مال افتاد - اثاثیه زمین ریخت - انشالله خواهد رسید - عجله کنید - منزل خوبی برای توقف پیدا کنید - بگذار عاف بخورد. خلاصه من نتوانستم از راه خارج شده بتماشای خرابه های سلطانیه بروم و مجبور بودم که نیروی اسب را حفظ کنم از جلوی دهکده ای گذشتیم که دارای نام شاه خدا بنده یعنی مؤسس این پایتخت بود چمن سلطانیه که مرتع اسبان شاه میباشد در همین جا واقع است. چندی قبل در همین محل جنگی میان حاکم زنجان برادر شجاع الدوله با امیر جهان شاه خان رئیس مقتدر قبایل این ناحیه واقع گردید. امور اداری ایران طوری است که دولت برای حفظ مقام خود پیوسته باید بنیروی نظامی متوسل گردد و اگر این نیرو وجود نداشته باشد هر یک از رؤسای قبایل برای خود سلطنت جداگانه ای

تشکیل داده و بمیل خود در ناحیه مسکونی حکمرانی میکنند همه جا اختلاف عقیده موجود است و چون موقع مساعد شد این اختلاف ظاهر میشود قزاقی که از زنجان برای محافظت ما معین شده بود حکایت میکرد که چندی قبل در اینجا جنگ مختصری با نیروی جنگلی گیلان بوقوع پیوست. خلاصه معلوم شد که همه جا علاوه بر قحطی که مالیات زیادی از اهالی می گیرد بی نظمی و هرج و مرج هم وجود دارد و امنیتی برقرار نیست. ساعت ۹ در قهوه - خانه ای توقف کردیم و قزاق را با اثنایه بجلو فرستادیم پس از گذشتن از قراء قره بولاغ و حسین آباد ساعت ۱۱ و ۴۵ دقیقه رسیدیم بامیرآباد در اینجا نظر باینکه در راه غفلتاً گرفتار طوفانی از گرد و خاک شده بودیم مختصر توقفی کردیم و در ساعت ۱ و ۴۵ دقیقه براه افتادیم و از چمنهای سبزی عبور کردیم و نفسی براحث کشیدیم در فاصله زیادی در دامنه کوه خرابه هائی را بمن نشان دادند که سابقاً شکارگاه پادشاهان بوده است در این وقت گاری پست رسید من موقع را غنیمت شمرده با فسر قزاقی که در آن بود نامه ای دادم که وزود ما را بقنسول روس مقیم قزوین اطلاع دهد و در ساعت ۴ و ۳۵ دقیقه رسیدیم بمنزل صائین قلعه در مقابل ما دهکده ای بود که می گفتند سکنه آن تمام علی الهی هستند باید دانست که در میان شیعه و سنی اختلاف عقیده زیادی وجود دارد. شیعه نسبت بعلی داماد پیغمبر و خلیفه چهارم احترام خاصی دارد و فقط امامانی را می شناسد که از اعقاب او باشند. آخرین این امامها بطور مرموزی غایب گردیده و روزی ظهور خواهد کرد این امام مخفی را صاحب الزمان هم میگویند شیعه باین اعتبار که در انتظار موعودی است شباهت بمسیحیت دارد. در ایران در جنب تشیع که مذهب رسمی است فرق متعدد دیگری نیز هستند که مذاهب خاصی را در سینه خود پنهان کرده و نسبت باسلام تا اندازه ای بیگانه هستند و این خود یکی از صفات ممیزه روح ایرانی است که مانند ترکان باصولی قانع نمیشود و پیوسته بطرق مختلف در فکر خداجویی است. من در موقعی راجع بفرقه طاووسی مطالعاتی کرده و در دائره المعارف اسلامی مقاله ای انتشار داده ام

روز ۱۱ اردیبهشت ۱۹۱۸ در صائین قلعه بودیم میزبان ما از کسانی بود

که مدتی در روسیه زندگانی میکرد است شاکلی بود که اکنون فعالیتش در کار نیست و در راه رفت و آمد کم شده است این مرد سیاه چهره کوچک اندام بزبان روسی با من صحبت میکرد و مقصودش این بود که تجارت روس و ایران بواسطه جنگ متوقف شده است درموقع حرکت هم نامه ای بمن داد که بطرفش برسانم و هرچه اصرار کردم انعامی از من نگرفت در اینجا رنگ کاروان ماهم تغییر کرد توضیح آنکه چون خانم ناراحت بود کجاوه ای برای او تهیه کردیم او در یکطرف نشست و طرف دیگر را با انانیه پر کردیم تا تعادلی حاصل شود. کجاوه وسیله راحتی است بشرط اینکه آنرا قاطر نیزومندی حمل نماید و اگر حیوان ضعیف باشد باصطلاح چاروادارها سرسم بند میکند و سکندری میخورد و ممکن است حوادثی روی دهد و همین کار روز بعد موقع خروج از منزل رویداد اما زبانی حاصل نگردید. در ساعت ۸ و نیم حرکت کردیم و ساعت ۹ و نیم رسیدیم بقهوه خانه ناصر آباد در این جا باردیگر کجاوه آسیب دید و خانم تصمیم گرفت که سواره حرکت کند بنا بر این غلامباشی را با کاروان گذارده و براه ادامه دادیم تا رسیدیم بخرم دره از قبرستانی عبور کردیم که قدمت تاریخی داشت سنگهای روی قبر (۱۲۲۱ هجری) را نشان میداد پس از دو ساعت توقف دوباره براه افتادیم و در ساعت ۳ و ۴۵ دقیقه رسیدیم به چینوا در این جا از طرف چپ راهی است که به مشکین و بیداغ و ابهر میرود این دهکده منظره بسیار زیبایی دارد تا کستانهای خرم و باغهای باصفا و دره های سبز و مشجری در آن دیده میشود آب هم فراوان است از پهلوی امامزاده ای عبور کردیم در همه جای ایران مقبره اولاد امامان دیده میشود و شباهت به مارابوتهای (مرا بط) افریقای شمالی دارد. این محوطه بسیار دلکش و مفرح بود ولی راه پیمای ما با اشکال صورت میگرفت زیرا که حیوانات ما بزرخت راه می پیموندند غلامباشی یعنی رضای باوفای ما کمی بعد رسید و دو الاغ کرابه کرده و انانیه را با آنها بمنزل آورد سکنه این جامایل به پذیرائی ما نبودند زیرا که قشون روس در مدت اقامت در این نواحی یادگاریهای بدی از خود باقی گذارده بود. بالاخره موافقتی حاصل شد و در خانه یک نفر حاجی وارد شدیم در این خانه دستگاہ قالی بافی را تماشا کردیم چهار دختر کوچک روی تخته های

آویخته از سقف نشسته و برآه نمائی زنی که مقوائی از نقشه قالی در دست داشت کار میکردند. در این جا من یادداشتی بجا گم ابهر نوشتم و تقاضا کردم چند حیوان بارکش برای ما تهیه کند تا بتوانیم بمسافرت خود ادامه دهیم نام این دهکده قوئینه است که پنجاه خانوار در آن منزل دارد و باید ۶۰ نفر قزاق بدولت بدهد.

حاکم تقاضای مرا انجام داد و نوکران اوسه الاغ برای ما تهیه کردند زن صاحب خانه نسبت بما مهربانی زیادی کرد نان خوب و کره و پنیر برای ما آورد اما ... بی اعتمادی بر جای خود باقی بود زیرا که اهل خانه میترسیدند بشکلات و شیرینی که خانم بعنوان اظهار امتنان بآنها داد دست بزنند باری در روز ۱۲ ر ۵ ۱۹۱۸ در ساعت ۷ ر ۵ از اینجا حرکت کردیم و در ساعت ۱۲ و ۴۵ دقیقه با احمدآباد رسیدیم در نزدیکی دهکده قره بولاغ مجدداً کجاوه بجاده ای برخورد خوشبختانه زبانی وارد نشد. ما میبایستی از گردنه ای عبور کنیم که دزدگاه بود میگفتند نوکران ایلخانی که یکی از متنفذین محلی است مسافری را در این جا لخت میکنند ایلخانی صاحب ۵۰ قریه و رئیس ایل کردهای سنجابی است. در راه بزنی که گریه میکرد بر خوردیم و شاکه بود که دزدان دارائی او را برده اند دو قزاق مستحفظ ما غیرتی بخرج داده بتاخت و تاز برداختند و تپه ها را بازرسی کردند. خوشبختانه ما بدون آسیب از گردنه عبور کردیم و بقهوه خانه ای رسیدیم چند نفر مرد مسلح در آنجا بودند که وضع مشکوک و مبهمی داشتند از گفتگوی آنها فهمیدم که کرده ستند بازبان کردی با آنها صحبت کردم و اوضاع ارومیه و قبایل کرد آن ناحیه را برای آنها شرح دادم و تفاوت حرف زدن آنها را بیان کردم مشکل ماحل شد و دزدان بطور دوستانه با ما رفتار کردند قدری بمد با آنها خدا حافظی کرده برآه افتادیم از حسن لیک وتای کند گذشته ساعت ۶ رسیدیم بقریه کلیشکین که آخرین منزل ما قبل از قزوین بود از حسن لیک واهی بطرف چپ جدا میشود که از یوزباشی چای برشت میرود.

در اینجا شب را در اطاق تمیزی استراحت کردیم و در روز ۱۳ ر ۵ ۱۹۱۸ در ساعت ۸ حرکت کرده و در ساعت ۱ ر ۵ رسیدیم بقریه شیخ اصفهان راه از دست حاصلخیزی عبور میکرد در سمت چپ رشته جبال طالقان دیده می

شد در اینجا چند نفر ژاندارم اقامت داشتند من گفتم بهتر این است که اینجا درگردد و اطراف آن اقامت کنند در اینجا سراسری را دیدیم که در بیابانهای مرکزی ایران زیاد دیده میشود در ساعت ۳٫۵ از شیخ اصفهان حرکت کردیم و در ساعت ۷٫۵ رسیدیم بقرزین در مدت ۴ ساعت راه پیمائی فقط در قهوه‌خانه‌ای مختصر توقفی کردیم در آنجا گفتند که نظامیان انگلیسی در فاصله کمی در سلطان‌آباد اردو زده اند .

خلاصه پس از ۱۸ روزه ترتیبی که گذشت مامسافت بین تبریز و قرزین را که تقریباً ۵۰۰ کیلومتر است بامشقت زیادی پیمودیم و متجاوز از ۵۰۰۰ فرانک خرج ما شد درست همان اندازه که در سال ۱۹۱۸ از طهران از طریق باتوم و قسطنطنیه به پاریس خرج کردیم . مسافری دیگر هم مانند من گرفتار زحمت این راهها و مخارج گزاف شده بودند مثل اینکه خانواده (D) که مر کب بود از پدر و مادر و ۶ طفل برای طی کردن همین مسافت ۲۳۰۰ تومان یعنی ۲۳۰۰۰ فرانک خرج کرده بود تنها تفاوت در این بود که آنها بادرشکه مسافرت میکردند و یک گاری هم برای حمل اثاثیه داشتند یک جمعیت ۱۵ نفری بلژیکی از تبریز تا تهران ۷۳۰۰ تومان تقریباً ۷۳۰۰۰ فرانک خرج کرده بود در صورتیکه اشخاص مجرد با اسب و سایرین با گاری مسافرت میکردند یکی از دوستان من (M.C) مدیر گمرک برای رفتن از تهران تا ناصرآباد سیستان یعنی تا سرحد افغانستان متجاوز از نهمصد تومان (۹۰۰۰ فرانک) خرج کرده بود .

خوشبختانه اکنون راه آهنی ایجاد شده که تهران را بزنجان و میانه از خط قزوین اتصال میدهد و عنقریب به تبریز خواهد رسید و از این به بعد مسافتی را که ما در ظرف ۱۸ روز با آنهمه مشقت پیمودیم در کمال راحتی در مدت یکروز طی خواهند کرد مسلم است وقت کمتری تلف میشود اما در منزلی توقف نخواهند کرد و بدون شناسائی این کشور عبور خواهند نمود بدیهی است که مسافری امروز با چاروادار باشی خائف و سیه حقه باز و یاور راه نما که اتصال راه را گم میکند و مسافری را در بیابانهای عاری از آبادی سرگردان میگنارد و اهالی عجیب و غریب بومی که نمونه و یادگار خوبی از زمانهای گذشته هستند و مخصوصاً بامستخدومی فداکار مانند رضا

غلامباشی ما آشنائی پیدا نخواهند کرد.

درجهٔ ایران - رشت و جنگلیها

پس از ورود بقزوین بلافاصله من خود را تحت اختیار فرمانده روسی گذاردم یعنی فرمانده قشون داوطلبی که عده آن ۱۵۰۰ نفر بود و دارای توپخانه و مسلسل و تمام لوازم جنگی بود که از بقایای لشکر اعزامی ژنرال باراتو در ایران باقی مانده بود فرمانده (B) بنا بر اطلاعی که نایب سفارت باو داده منتظر ورود من بود از ورود من اظهار خوشوقتی کرده و گفت شما باید مدت کمی با من مساعدت کنید زیرا که من باید هرچه زود تر بققاز بروم با- شورویهای باد کوبه هم که در تحت فرمان شائومیان Chaoumiane هستند مذاکراتی کرده ام آنها از من تقاضا کرده اند که باشتاب خود را بیاد کوبه برسانم و از خطر ترك و تاتار که با آنجا نزدیک میشوند جلوگیری نمایم این فرمانده که هوش و نیرومندی و شجاعت و حسن عمل از نشانهای سنت ژرژ و آثار زخمهای متعدد در بدنش پیدا بود مرا از نقشه عملیات آتیه خود بشرح زیر آگاه کرد.

او بمن گفت: چنین بنظر میآید که روسیه از مسلك بلشویسم باندازهٔ کافی تجربه حاصل کرده باشد. يك نهضت عاقلانه و سیاست مناسبی در محیط شوروی بوجود آمده است این نکته را هم باید در نظر داشت که شورویها در ایالاتی که سکنه آن غیر روسی است بواسطه فشار موقعیت تنها نمایندگان روسی هستند که بتمام جهات توجه دارند و این مسئله هم مسلم است که شورویها برضد تجزیه کشور مبارزه میکنند و متقماً با روسیه مرکزی همکاری دارند. بعلاوه متحدین ما هم تصمیم گرفته اند که نیروی نظامی بمیدان آورده و روسیه را از یرتگاهی که بواسطه حوادث انقلابی در آن افتاده است نجات دهند و چنین بنظر میآید که مقصود اصلی حرکت آنها بطرف بحر خزر ریختن شالودهٔ استحکامی است از طرف جنوب برای بهبود و سلامتی کشور روسیه از طرف شمال هم آرخانژل در نظر گرفته شده و در شرق اقصی ولادیوستک و قرار است که آنها از این نواحی که ذکر شد ما را تقویت نمایند پس لازم است که من بدون تأخیر با قشون انگلیس برشت و انزلی رفته و بعد هم بیاد کوبه بروم و در آنجا زمینه را مساعد کنم تا قشون انگلیس بتواند در دنبال من بیاید و

باید اقدامات ما طوری باشد که موجب وحشت سوسیالیستها نگردد و برای عملی کردن این نقشه ابتدا باید با جنگلیها که راهرا از منجیل با نظر فدر تصرف دارند مذاکراتی بعمل آید آنها دارای نیروی مسلح قابل توجهی هستند و در میان آنها افسران آلمانی هم فعالیت بخرج میدهند .

من از این اخبار که فرمانده اظهار کرد کاملاً بی اطلاع بودم زیرا که تازه از رومیه رسیده و کمترین آگاهی از چنین نقشه ای نداشتم و در آنجا کارم منحصر باین بود که در مواقع لزوم با ستعانت نیروی مسیحی از حملات کردها و ترکها و غیره دفاع کنم . البته من از این تغییر خط مشی شوروی چیزی نفهمیدم زیرا که برنامه عملیات آنها همیشه بشکل دیگری در نظر من جلوه میکرد و کوچکترین تمایل ملی را در آن احساس نمیکردم باین حال از بحث در سیاست داخلی روسیه در مقابل فرمانده خود داری کرده و گفتم که در اجرای او امر شما حاضر هستم و میتوانم در روابط شما با ایرانیها و سازش با آنها مساعدتهایی بکنم و نظر باینکه سه سال در رشت اقامت داشته ام شاید فراهم کردن سازش با جنگلیها برای من امکان پذیر باشد ولی نمیتوانم تا باد کوبه همراه شما باشم زیرا که اولاً اجازه از سفیر خود ندارم و ثانیاً با اوضاع سوسیالیستی روسیه آشنا نیستم بالاخره قرار بر این شد مادامیکه فرمانده در ایران باشد من با او همراه باشم ولی اومیل زیادی داشت که تا قفقاز رفته با او همکاری نمایم و من بعد از اینکه در این باب دستوری از سفیر ندارم پاسخ قطعی باو ندادم .

تصادفاً در همین موقع فرستادگان جنگل بقزوین وارد شدند و من بلافاصله شروع بکار کردم این فرستادگان دو نفر بودند یکی یوسف خان کسمائی که سمت معاونت حکومت جنگل را در انزلی داشت و دیگری حسین بالافتحعلی که سابقاً ناخدای کشتی قدیمی تجارتهی و در اینوقت از ملاکین انزلی و تبعه ایران بود و احساس کردم که شخص اخیر باید یکی از تاتارهای باد کوبه و از اعضاء حزب مساوات آنجا باشد و بنابراین در گیلان جاسوس و گماشته ترکیه است .

این دو نفر پس از مذاکرات مفصل قول صریح دادند که با قشون روس که از راه رشت میگذرد و دوستانه رفتار خواهد شد و اظهار داشتند که مجمع

مقدس اتحاد اسلام یعنی اجتماع جنگل مانعی نمی بیند که نیروی ب (B) از گیلان عبور کرده بققاز برود حتی اجازه داشتند که بگویند آذوقه و علیق هم بآنها داده خواهد شد بعلاوه نیروی مسلح گیلان در موقع عبور بنیروی بیچرفرس Bicherforce سلام خواهد داد و تشریفات و تجلیلی برای آنها قائل خواهد گردید .

فرمانده B نیز در مقابل این اظهارات دوستانه تشکر کرد و کارها با خوشی و روبراه میشد اگر مسئله کلی دیگری دردنبال نبود و آن مسئله این بود که مساعی مشترک نیروی انگلیسی با نیروی B چگونه عملی خواهد شد و لازم بود برای عبور نیروی انگلیس هم اجازه گرفته شود

البته تمام این مقدمات و احتیاطات فقط برای نیروی مسلح جنگلی بعمل نمی آمد بلکه باریکی موقعیت نیز در کار دخیل بود که مبادا کشمکش با جنگلی ها با احساسات دوائر دموکرات ایران برخورد کند و از طرف دیگر لازم بود که اشتراك عمل انگلیس و روس قبل از وقت در میان بلشویکهای باد کوبه اشاعه نیابد. قسمت اخیر این احتیاط نظر بهمدستی آشکاری که بین اتحاد اسلام و کمیته بلشویست انزلی وجود داشت و من بعد بآن برخورد مهمتر بود ریاست کمیته انزلی در آن موقع بسا چلیاپین Tcheliapine نامی بود که سابقاً سمت سرپرستی بنگاه صید ماهی لیانوزورا داشت . نیروی انگلیس موسوم به دسترفرس مرکب بود از چند اتومبیل زره پوش و چند هواپیما که آشیانه آنها در همدان قرار داشت و اسکادرن ۱۴ یعنی سواران نیزه دار بنگالی که همه در یک فرسخی قزوین اردو زده بودند و چون معلوم نبود که قدرت واقعی جنگلی ها تا چه اندازه است بالضروره این احتیاطات میبایستی بعمل آید از طرفی هم ممکن بود که براوین عامل دیپلماسی حکومت شوروی در تهران این عملیات را بد تفسیر کند و مخاطراتی تولید شود برای اینکه زمینه مساعد گردد و معلوم شود که فرستادگان جنگل راجع با اشتراك مساعی نیروهای انگلیس و روس و رفتن بطرف رشت چه عقیده ای خواهند داشت قرار شد جلسه ملاقاتی بتوسط فرمانده B بعنوان اینکه میخواهد فرستادگان را با دوستانش آشنا سازد تشکیل یابد در این جلسه نایب سرهنگ استکس و کلوتر بوک Clutterbuck

و فرمانده و من و دو نفر جنگلی حضور داشتیم کلنل استکس چون بزبان فارسی خوب آشنا بود توانست مقاصد خود را بفراستادگان بگوید . خلاصه اش این بود که فرماندهی نیروی انگلیس اظهار تعجب میکند که برای عبور او اشکال تراشی میشود و اشاره کرد برلی که شخصاً در بدو انقلاب ایران بازی کرده است و گفت که با تقی زاده، که یکی از لیدرهای دموکرات است دوستی دارد و چون بو حش جنگلی ها پی برده بود دلایلی ذکر میکرد و میگفت که بنا بر تداوم جنگی انگلیسها مجبور شده اند بفقار برون و جنگلی ها نیز باید اطمینان کامل داشته باشند که ما ابداً وارد سیاست داخلی آنها نخواهیم شد و هیچگونه دخالتی در تشکیلات آنها بعمل نخواهیم آورد . پس از مذاکرات زیاد فرستادگان باو پاسخ دادند که در این باب ما بایستی از رشت کسب تکلیف کنیم اما برای قشون B هیچ مانعی نیست که از گیلان عبور کرده بکشور خود بازگردد راجع بعبور قشون انگلیس ما نمیتوانیم اظهار نظر کنیم و اتحاد اسلام باید در این باب دستور قطعی بدهد .

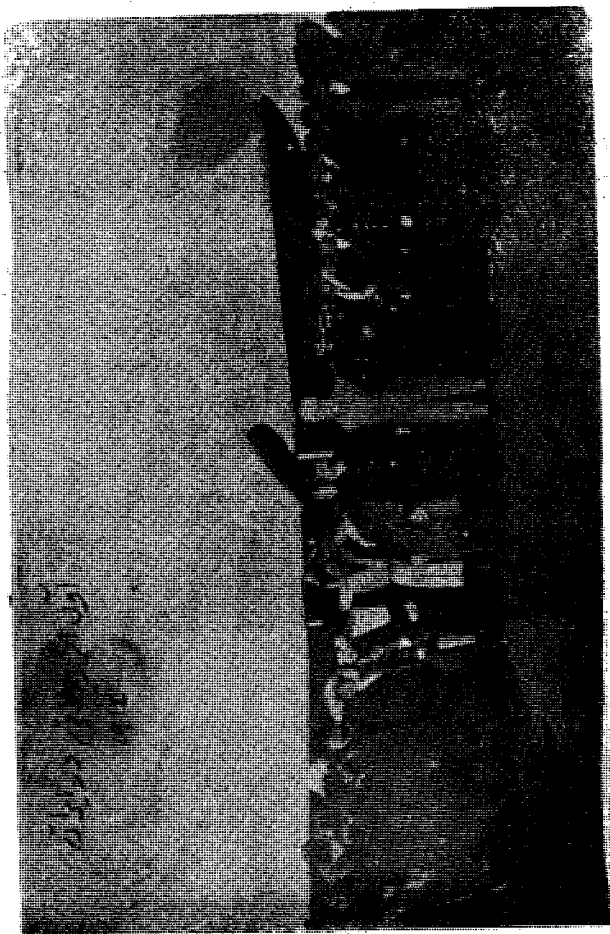
چون وقت گرانها بود و نبایستی بیهوده تلف شود قرار شد فرستادگان تلگرافی بر رشت اطلاع دهند که فرمانده B نماینده خود را با یک نفر از دوستانش خواهد فرستاد تا با میرزا کوچک خان ملاقات و در این باب تصمیم قطعی اتخاذ شود و مقصود از دوست همان کلنل استکس بود البته معلوم بود که نمایندگی من از طرف B بدم کامیابی بر خواهد خورد . اما لازم بود که این آخرین اقدام هم بمنظور اینکه کارها بصورت خوش و دوستانه با اتحاد اسلام انجام یابد بعمل آید . بعقیده ما فرمانده اتحاد اسلام فقط میرزا کوچک خان بود که تدارکات جنگی و شهرتش از سرحدات گیلان گذشته و در نظر ملیون ایران و کسانی که مایل بودند پرچم میهن پرستی را از زاویه فراموشی بیرون آورده در ایران بلند کنند یگانه تکیه گاه و مایه امیدواری بود (بعدها معلوم شد که این عقیده درست نبوده است)

باری چند روزی بانتظار جواب رشت سپری شد یکروز بواسطه عید تلگرافخانه تعطیل بود روز دیگر بهانه این بود که رئیس کمیته در رشت نیست و ...

فرمانده B از طول کشیدن پاسخ تلگراف بی حوصله شده و میخواست

فرمان پیشروی بدهد و اعتنائی بنیروی جنگل نکنند او اطمینان داشت که میتواند با قزاقان که اشتیاق مراجعت بمیهن را دارند بسهولت جنگلی هارا از سرراه برکنار کند البته قزاقان هم برای اینکه زودتر بیدار خانواده خود نائل گردند در این موقع جز حرکت فکری نداشتند و مخاطرات را بجیزی نمی شمردند .

من از این انتظار استفاده کرده وارکان حرب ژنرال دنسترویل را از جریان اوضاع نظامی مسیحیانی که در ارومیه مانده بودند آگاه کردم و بآنها فهماندم که هیچگونه کومک مؤثری از طرف انگلیسها نسبت بآنها



بعمل نیامده و فقط در ماه ژوئن هواپیمائی با آنجا فرستادند که با آنها تماس گرفت و توصیه کرد که بطرف همدان عقب نشینی کنند در فصل آینده راجع بارومیه و وقایعی که پس از حرکت ما در آنجا رویداد صحبت خواهم کرد.



خلاصه پس از چند روز انتظار عاقبت جواب مساعدی رسید که حاضرند نماینده فرماندهی B و دوست او را بپذیرند و در ۲۱ ماه مه ما بطرف رشت حرکت کردیم فرستادگان جنگلی و همراهان آنها در یک اتومبیل نشستند و در دیگری من و کلنل استکس و یکی از شاگردان مدرسه نظامی جنگل این شاگرد مدرسه را با اینکه ما مایل نبودیم بعنوان کومک و راهنما همراه ما کردند در این مسافرت دو چیز اساسی که اسباب خوشی مسافرت

است وجود نداشت یکی سرعت در حرکت و دیگری ادب و خوش اخلاقی راننده واقعی پیش می‌آمد که بد اخلاقی و بی احتیاطی راننده ما را سخت عصبانی میکرد حتی کلنل استکس گاهی مجبور میشد که بتغییرات و تهدیدات انگلیسی مبادرت کند بالاخره هر طور بود طرف عصر رسیدیم به گراند هتل منجیل که باصطلاح جنگلیها در منطقه بیطرف در میان پیش قراول نیروی B و نیروی جنگل واقع بود. پیش قراول B مرکب بود از ۳۰ نفر قزاق سواره و ۶۰ نفر پیاده نیروی جنگل پل منجیل را در تصرف داشت و در دامنه تپه سنگرهائی ساخته بود یک عده ده نفری پشمالو با ریشهای بلند و سرهای تراشیده پیش قراول جنگل بود که برخلاف منطق جنگی در عقب پیش قراولان B موضع گرفته بودند این کار خلاف قاعده نظامی که اجازه بدشمن احتمالی داده بود که در عقب خطوط موضع بگیرند یکتو تفکیک قوا بود که در تمام وقایع جنگی که من شاهد و گاهی هم بازیگر آن بودم نظیر نداشت اینها اتومبیل ما را نگاه داشتند و پس از آنکه فهمیدند ما فرستاده هستیم با اجازه حرکت دادند پس از گذشتن از این پست جنگلی رسیدیم پیش قراول B و برای صرف چای توقف کردیم من از آنها علت برقراری این پست جنگلی کوچک را در این جا پرسیدم گفتند نظر باینکه اشخاصی از جنگل گریخته و بقزوين میروند این پست را با رضایت ما در اینجا گذاشته اند زیرا که چندی قبل چند نفر قزاق ایرانی را که بطور اجبار در جنگل نگاهداشته بودند فرار کرده و از این راه بقزوين رفته اند

اگر چه من و کلنل استکس در رفتن عجله داشتیم که زودتر برشت برسیم اما شوفرها بیپایانه اینکه ممکن است شب مورد حمله واقع گردند و بعلاوه چراغ هم نداشتند از رفتن امتناع کردند و ما مجبور شدیم که در گراند هتل منجیل پیاده شویم اما شوفرها با سرعت غریبی قبل از ما بهترین اطراف را تصرف کردند.

مانیز به تصمیم شوفرها که با مقدرات ما بستگی داشت تسلیم شدیم و صبح در ساعت ۶ براه افتادیم قبل از رسیدن به پل منجیل چند نفر جنگلی باز فرمان ایست بما دادند ولی فرستادگان جنگلی که همراه ما بودند با آنها مذاکراتی کردند و اجازه عبور داده شد در حین عبور از پل کلنل استکس

بدقت بیازرسی پل پرداخت و معلوم شد که شهرت خراب شدن آن در قزوین صحت نداشته است پس از عبور از پل در سمت چپ جاده تپه‌ای بود که در آن سنگرهای محکمی با آشیانه برای توپهای مسلسل ساخته بودند. اتومبیل‌ها با سرعت میرفتند و ما بدون حادثه از دهکده بزرگ رود باز عبور کردیم اما فرستادگان جنگلی در عقب توقف کردند ناچار شو فرما هم ایستاد و بلافاصله دسته‌ای از جنگلیها با توپبیل نزدیک شدند ما هم ناچار پیاده شده و بایک نفر که لباس نظامی در بر و کلاه ایرانی بر سر داشت با انگلیسی گفتگویی کردیم این موسیویکی از افسران آلمانی بود که از طرف جنگلیها در این جا ساختن استحکامات اشتغال داشت .

افسر آلمانی با آن ریش بزی بلوطی رنگ بزبان انگلیسی از ما معذرت خواست و گفت بموجب دستورات مخصوصی که دارد نمیتواند اجازه عبور با افسران انگلیسی بدهد و بالضرورة ما باید توقف کنیم تا او از رشت برای عبور ما کسب تکلیف نماید بکنل میگفت شما میدانید که جنگ در کار است و چون نظامی هستید البته خوب میدانید که من بر حسب وظیفه نمیتوانم برخلاف دستور رفتار کنم ما نیز با وحق دادیم و چون گفتگو هم با او نتیجه‌ای نداشت بنا بدعوتش برای صرف چای بمنزل او رفتیم و در انتظار کسب تکلیف وقت میگذرانیدیم من همیشه این صحنه را در خاطر دارم که سه نفری در بالای بام یک خانه ایرانی نشسته و با صرف چای مشغول صحبت شدیم مثل اینکه هیچگونه اتفاقی روی نداده است افسر آلمانی بکنل استکس میگفت که من شما را میشناسم و خود را بنام ماژور پاشن معرفی کرد کنل هم با این نام اظهار آشنائی کرد و گفت ستاد ارتش انگلیس دو نفر آلمانی را بایف نام میشناسد که در ایران مأموریت دارند یکی پتر Peter و دیگری ویلیام william مخاطب اظهار داشت که من همان ویلیام هستم و برادرم پتر پاشن فوت کرده است کنل گفت پس شما هستید که در جنوب ایران بتوسط نیروی انگلیس دستگیر و محبوس و بعد بروسها تحویل داده شدید ؟ مخاطب گفت آری - کنل گفت راستی شما مردمان عجیبی هستید بسیاری از افسران شما را مادر چیترال Chitral و جاهای دیگر دستگیر و توقیف کردیم با این حال باز ملاقات شما نائل میگردیم افسر آلمانی باین تعجب کنل اعتنائی

نگرد و مثل این بود که طبیعتاً باید در این جنگل‌های گیلان با این آدم‌های ریشو و پشمالو که ما را احاطه کرده و مشغول تماشا هستند باشد چون تلفون پاسخی نداد ما را تنها گذارد و رفت به تلگرافخانه ما از این اتلاف وقت کمی متحیر ماندیم و چنین استنباط کردیم که اتحاد اسلام چندان مقید نیست که اجازه عبور ما را باین آلمانی و وظیفه شناس اطلاع دهد. از طرفی هم تصور می‌کردیم که شاید سوء تفاهمی در کار باشد که بزودی خاتمه پیدا میکند بهر حال در انتظار رسیدن جواب دعوت او را برای خوردن ششلیک (کباب) که از روی صفا و محبت بود پذیرفتیم و رفتیم باطاق او از نداشتن نان معذرت خواست و کباب با برنج پخته صرف شد در این اطاق دو افسر قزاق ایرانی و چند نفر مردان مسلح جنگلی هم بودند و یک نفر آلمانی هم به تعمیر تلفون مشغول بود د کترا بوالقاسم رشتی که گمان می‌کنم سابقاً او را در رشت دیده بودم در آنجا بود که برای بازرسی بیمارستان جنگلیها آمده بود او کوشش میکرد که ما را با صحبت های خود سرگرم کند اما صحبت او نظر بندهم تناسب موقع آنطور که باید تأثیری نداشت بالاخره پس از دو ساعت انتظار ماژور پ بما مرده داد که در حرکت آزاد هستیم و باز هم معذرت خواست که اجباراً بتوقیف ما مبادرت کرده است.

بنابراین ما حرکت کردیم و از رودبار تا رشت حادثه ای روی نداد مقارن ساعت ۳ اتومبیل ما در مقابل قونسولخانه روس توقف کرد و چون فرستادگان همراه کمی عقب مانده بودند با کلنل استکس بقونسولخانه رفتیم که موسیو گریگوریو Grigoriev انتظار ورود مرا داشت در قونسولخانه مدت دو ساعت توقف داشتیم و گریگوریو ما را کاملاً در جریان اوضاع وارد کرد و گفت جنگلی ها فوق العاده از خود راضی و خودستایی دارند از نفوذ خود استفاده کرده مالیات زیادی باهالی رشت و انزلی تحمیل کرده اند بیهانه اینکه بدون پول نمیتوان تشکیلات نیروی دلیر آزاد میخواه رشت را اداره کرد تجار هم از عملیات آنها ناراضی و حاضر شده بودند که تصمیمی اتخاذ کنند اما وقتیکه شنیدند فرستادگانی از قزوین می‌آیند (خبر ورود ما در شهر انتشار یافته بود) تصور کردند که شاید روز های خوشی برای گیلانیها فرا رسد و از اجرای تصمیمات

خودداری کردند فعالیت اتحاد اسلام با ظاهر خیرخواهانه خوش نما بطور محسوس مقوجه کیسه تروتمندان بود وانعکاس این عمل موجب رنج و زحمت طبقات پست شده بود. در نتیجه این رفتار رنج نایاب و بسیار گرانها گردیده و جنگلیها هم ابدأ در فکر اصلاح اوضاع فلاکت بار بازار نبودند و از روی استبداد و جبر مقدار زیادی آذوقه در محله ارکان حرب خود در کسما و گوراب زرمخ احتکار کرده بودند برآستی من گیلانی را که در مدت سه سال با آرامش و خوشی دیده بودم دیگر بار باز نشناختم این ایالت بواسطه بیحسی دولت مرکزی در رنج و اندوه غرق شده و نفوذ منحوس یکدسته اشخاص جسور غارتگر در این ناحیه که مصرایران محسوب میشود ریشه دوانیده و به تهران اعتنائی نداشتند و تمام قدرت اداری و امتیازات را بدست گرفته بودند نطقهای پر حرارت میهن پرستی برای انحراف دقت و توجه عامه هر روز ایراد میشد طبقه روحانی هم که همیشه در ایران متمایل بطرفی است که نفع خود را در آن میبیند موجبات تقویت و استحکام این دسته یغماگر را فراهم ساخته بود در واقع حکومت گیلان در قدرت مجلس سنائی بود که در کسما منعقد میشد و اعضای آن تقریباً ۱۲ نفر میشدند که اغلب آخوند و ملا بودند و احکام آنها بوسیله نیروی مسلحی که دوزیر فرمان میرزا کوچک خان بود اجرا میگردد. مرکز این نیرو هم در گوراب زرمخ بود. تخلیه باعجله قشون روس در این جا هم مانند سایر نواحی ایران شمالی به تهور و جسارت این اشخاص که خود را ملیون خطاب میکنند افزوده و مقدار زیادی اسلحه و ذخیره باهای بسیار نازلی برای آنها فراهم ساخته است از طرفی هم همدستی جنگلیها با بلشویکهای انزلی نمونه های بارز و آشکاری داشت بلشویکها با طبقه زارع و کارگر ایرانی اظهار اخوت کرده و در قید منافع امپریالیستی روس نبودند و با حزب مساوات قفقاز نیز همدستی داشتند.

باری پس از مذاکرات مختصر با گریگوریو اتومبیل فرستادگان جنگلی هم وارد شد و صحبت ماقطع گردید و با آنها بطرف شهر رشت حرکت کردیم همدستان آنها در خانه سپهدار (سردار منصور) انتظار ورود ما را داشتند در حال عبور از بازار عده زیادی از کنجکاوان بعنوان تماشا در معبر مجتمع شده بودند بالاخره رسیدیم بخانه سردار منصور که بسبب ازو پائی

بناشده و بسی خوشوقت شدیم که ما را در اطاق مخصوصی جای دادند که از اشخاص نامناسب دور باشیم .

بلافاصله بمن خبر دادند که چند نفر آشنایان قدیمی میخواهند شما را ملاقات نمایند ناچار از آنها پذیرائی کردم و تعجب کردم که میر منصور معاون قدیمی کارگزاری نیز در میان آنها دیده میشد . میر منصور عمامه سبزی بر سر داشت و با عزت الله خان که او هم از عمال بانفوذ جنگل بود بما اظهار محبت کرده و گفتند که کمیته نظامی اتحاد اسلام این خانه را مخصوصاً برای اقامت شما تخصیص داده است رئیس کمیته باریش ^{المهندس} آبی رنگ موزی بکمر بسته و با خوش روئی و تبسم از ما احوالپرسی کرد در حیاط این خانه جمعیت زیادی افراد مسلح با کلاههای ناجور وجود داشت مخصوصاً خانه های اعیان و ثروتمندانرا برای منزل نیروی مسلح معین کرده بودند .

پس از سلام و تعارفات معموله و تبادل مکالمات فارسی که جنگلیها از شنیدن آن محظوظ میشدند تشریفات درباری را کنار گذارده وارد مقاصد اساسی خود شدیم و از میزبانان پرسیدیم چه وقت ممکن است با میرزا کوچک خان ملاقات حاصل شود میر منصور اصرار داشت که قبلاً با کمیته رشت باید ملاقات و مذاکراتی کرد و پس از اتخاذ تصمیم نتیجه را با اتحاد اسلام گزارش داد اما من احساس کردم که باین وسیله میخواهند ملاقات ما را به تعویق اندازند بنا بر این تقاضا کردم که چون مطالب فوری داریم باید زود ترتیب ملاقات با میرزا داده شود (معمولاً همه میرزا کوچک خان را میرزا خطاب میکردند) یوسف خان کسمائی که از قزوین با ما همراه بود گفت من فردا بکسمایروم و وسیله ملاقات را زودتر فراهم خواهم کرد .

بالاخره سه روز طول کشید تا امکان ملاقات دست داد و یکروز صبح با یک اسکورت سواره نفری جنگلی از رشت خارج شده بطرف آتشگاه که واقع است در سه کیلومتری غربی جنگل رفتیم و خوب احساس کردیم که برای نشان دادن اهت تشکیلات نظامی جنگل وسایل مخصوصی فراهم کرده اند. بنحض خروج از شهر درشکه مادر هر ۳ تا ۵ دقیقه بسواران مسلحی برمیخورد که وضع جنگی خوبی داشتند و بالباس نظامی بما سلام میدادند و معلوم بود که همه برای برخورد با ما آمده اند و دو بدو حراکت میکردند

پس از ۲۰ دقیقه نوبت پیادگان رسید که در دو صف در فواصل پنجاه متری ایستاده بودند وضعیت نظامی آنها بد نبود و بترتیب منظمی برای ما پیشفنگ میکردند و چون بیابان آتشگاه رسیدیم دسته سر باز پیاده‌ای را دیدیم که در تحت فرماندهی افسری مشغول تمرین بود. این افسر بارش خرمایی شباهت زیادی با آلمانیها داشت. خلاصه تشریفات کاملا بر طبق قواعد و رسوم نظامی برگزار شد و با همان افسر آلمانی مذکور وارد خانه کوچکی شدیم میر منصور جلوتر آمده و در آنجا منتظر ورود ما بود پس از تبادل تعارفات شروع بصحبت کردیم و منتظر ورود میرزا بودیم بالاخره پس از چند دقیقه میرزا به همراهی حاجی احمد که بمنزله بازوی راست او و در عین حال ملك موکل او بود وارد شد فرمانفرما و صاحب اختیار گیلان یعنی میرزا وضع ساده‌ای داشت و بیشتر شبیه باشخاص سیویل بود نه نظامی او نیز مانند سایر جنگلیها ریش و گیسوان بلندی داشت. (۱)

در سراو کلاه عرقچین مانند بود اما در ظاهر اسلحه‌ای نزد او دیده نمیشد بعد معلوم شد که موزی در زیر دامن نیم تنه پنهان دارد من میتوانم سوگند یاد کنم که درست يك كشيش روسی را با چشمان آبی رنگ و فرورفته در مقابل خود میدیدم.

بر طبق نقشه قبلی که با استکس کشیده بودیم ابتدا من میبایستی شروع بصحبت کنم بنابراین پس از تعارفات رسمی بمیرزا گفتم: کلنل بیچراخو و پس از تقدیم سلام اظهار تشکر میکنم که حاضر شده اید با فرستادگان او مذاکراتی بکنید مقصود کلنل این است که هر چه زودتر بتواند خود را بیاد کویه برساند زیرا که موقعیت چنین اقتضا میکند. او با اوضاع گیلان کاملا آشنائی دارد و نمیخواهد هیچگونه دخالتی در امور این ناحیه بکند بلکه فقط میل دارد که با شما سازشی حاصل کند و بدون زحمت بطرف مقصد خود رهسپار گردد و با کمال بی صبری منتظر قرارداد و شرایطی است که برای طرفین قابل قبول باشد و اضافه کردم نظر باینکه شما میهن پرست عالیمقامی هستید خوب استنباط میکنید که کلنل در این موقع عجله دارد که زودتر خود را بیاد-

(۱) جنگلیها سوگند یاد کرده بودند مادامیکه خاک ایران پایمال

قشون بیگانه است سرو صورترا تراشند.

کوبه رسانده و از تصرفات و مداخلات تر کها در آنجا جلوگیری نماید مطلب دیگر اینکه کلنل با متحدین مسا یعنی انگلیسها موافقت و اتحادی دارد و میخواهد بداند نسبت به همقطاران مسلح او چگونه رفتار خواهد شد من از طرف خود تردیدی ندارم که ما موریت من با کلنل استکس بی نتیجه نخواهد بود و ما فقط از شما آزادی عبور از قزوین تا انزلی را تقاضا میکنیم که برای ما ضرورت فوری دارد و راجع بروابط شما با اجتماع محلی و دولت ایران کاملاً بیطرف خواهیم بود و ابداً مایل نیستیم که در اوضاع سیاسی کشور شما دخالت کنیم. هر گاه با این تقاضا موافقت فرمائید من شخصاً با خلوص نیت از شما تشکر خواهم کرد و امیدوارم که پاسخ شما مثبت باشد و این ایالت ممتاز و مهمان نواز گیلان که من مدت سه سال افتخار اقامت در آنرا داشته‌ام و اکنون در تصرف شما میباشد از حوادث حزن‌آور و عواقب وخیم بکلی برکنار باشد اکنون رشته صحبت را میدهم برفیق خودم کلنل استکس که بهتر از من مقصود و علت این ما موریت را تشریح خواهد کرد

کلنل استو کس که زبان فارسی را خوب میداندست بنوبه خود شروع بصحبت کرد در ضمن صحبت احساس کردم که اگرچه بیانات من با دقت گوش میدادند برعکس بگفتار او روی خوشی نشان ندادند زیرا که او دستور داشت رسماً در مواد و موضوعات دیگر بهم داخل شود مفاد صحبتش این بود که قبل از هر چیز او امر دولت بریتانی کبیر باید اجرا شود دولت انگلیس امر میکنند که ما ژور نوئل که چندی است در جنگل توقیف است آزاد گردد و ...

دخول او در این موضوعات مطبوع طبع رؤسای جنگل واقع نگردید و حاجی احمد سخن او را قطع کرد و مذاکرات تلخ و ترشی بیان آمد مخصوصاً راجع بسلیمان میرزا. لیدر دموکراتهای ایران که انگلیسها با او بد رفتاری کرده و در کرمانشاه موقعی که در ایل سنجایی افراد ایل را ترغیب بنقاومت میکرد غفلتاً او را دستگیر نمودند. مجلس کم کم وضع بدی بخود میگرفت برای اینکه صحبت بزمینه خطرناکی کشیده نشود من بیان افتاده و گفتم عجالاً بيمورد است که وقت خود را صرف حوادث گذشته کنیم بهتر آن است که در مقصود اصلی و فعلی ما صحبت شود و عبور نیروهای بیچاره و دسترویل مطرح مذاکره قرار گیرد و قضایا با روح مسالمتی حل گردد

تردید نیست که طرفین میل دارند با احترام باهم رفتار کنند .
 میرزا کوچک خان که تا آنوقت ساکت بود و گوش میداد آغاز سخن کرد و بمن گفت : مقصود بیچراخو و همراهان او را خوب فهمیدم برای اینکه با آنها مخالفت و ممانعتی روی ندهد بملاقات شما راضی شدم و چون بایستی عبور قشون بسا بهترین ترتیبی صورت گیرد باید باین دستور عمل شود که افراد آن با دسته های صد و دوست نفری بیایند و اسلحه خود را در منجیل تحویل نیروی جنگل داده و در انزلی درموقع سوارشدن بکشتی دریافت دارند . خود منم در حین عبور با تمام افرادم در کنار راه حضور خواهم داشت و بنیروی روسی که میخواهد بوطن خود عودت نماید سلام خواهم داد و احتیاجات آنها را کاملا فراهم خواهم ساخت . اما راجع بعبور نیروی انگلیس من فعلا نمیتوانم داخل مذاکره شوم و باید اینموضوع بکمیته اتحاد اسلام رجوع شود . ما درمقابل يك امپراتوری توانا چه هستیم ؟ ما مانند مورچه های کوچکی هستیم که میخواهیم در جنگل های خود آزاد باشیم من هیچ نمیدانستم که مسئله عبور نیروی انگلیس هم در میان هست و در این باب نمیتوانم بلافاصله جواب اطمینان بخشی بدهم اینموضوع بکمیته رجوع میشود و بعد نتیجه را بشما اطلاع خواهیم داد .

البته درجه بهت من و استکس در چنین موقعی معلوم است زیرا که در تحت صورت پسندیده و مؤدبانه ای که فقط ایرانیها با زبان زیبا و تعجب آور خود را از آن را مالک هستند پاسخ منفی ما داده شد این يك نوع تدبیری است که ایرانیان بکار میبرند تا طرف را بطور خشونت پذیرائی نکرده باشند من و استکس که زبان فارسی را خوب پراتیک کرده بودیم مقصود را دریافتیم و با بیاناتی عدم رضایت خود را رسانده و در عین حال از این ملاقات اظهار خوشوقتی کردیم و گفتیم که ناچاریم بدون تأخیر بقزوین رفته و نتایج خوبی که از این ملاقات حاصل گردیده گزارش دهیم .

در پایان جلسه ناهاری بهم با آن مهمان نوازی که از خصائص ممتاز ایرانیان است صرف شد و بلافاصله سمت رشت حرکت کردیم .
 همینکه بمنزل رسیدیم با فکر آزاد آنچه را که گذشته بود مخصوصا صحبت های حاجی احمد خان را تحت مذاقه قراردادیم و بخوبی دانستیم که این

آدم بی ثریت و جریس داخل در تشکیلات جنگل نشده است مگر برای تأمین آتیه خود مخصوصاً بمناسبت سمت خزانه داری و تصدی امور دارائی چنان نفوذی داشت که حتی در مقابل میرزا کوچک هم مقاومت بخرج میداد. اما خود میرزا آدمی بود که کمال مطلوب خود را می جست و مقید بجمع آوری ثروت نبود از طرف دیگر خوب فهمیدیم که در این کمده نفوذ حکومت باد کوبه نیز وجود داشت و بالاخره افسران آلمانی هم از تأخیر نیروی روسی در رفتن بطرف باد کوبه بدو تریدید مسرور بودند خلاصه بطوریکه ذکر شد مأموریت ما منتهی بیأس گردید و حوادث هم روز بروز بشکل بدتری بروز میکرد.

ما از دوستان رشتی خود تودیع بعمل آورده و قصد داشتیم که هرچه زودتر بطرف قزوین حرکت کنیم نتیجه ملاقات راهم بطور اختصار بقرین تلگراف کردیم.

تقدیر چنین خواست که ما نتوانیم بمقصد موفق گردیم زیرا که در ساعت ۴ صبح بنا بود اتومبیل حاضر باشد و ما حرکت کنیم مدتی وقت مادران انتظار اتومبیل بیهوده تلف شد و بعد فهمیدیم که اتومبیلی در کار نیست و به بهانه تعمیر در گاراژ توقیف شده است با کمال اضطراب و بی صبری در عمارت راهداری راه شوسه انزلی بقزوین که در مقابل قونسولخانه روس بود توقف کردیم مقارن ظهر چند کامیون از طرف بیچراخو رسید. جوانی پیاده شد و باشتاب بطرف قونسولخانه میرفت.

من باستکس گفتم خوب است با این تازه وارد صحبتی بکنیم بنا بر این او را صدا کرده و مشغول صحبت شدیم این جوان ارمنی بود و از طرف حکومت باد کوبه برای درک مقاصد بیچراخو و بقزوین رفته و با عجله مراجعت کرده بود او با اطلاع داد که کلکل بیچراخو از انتظار خسته شده و با قسمت عمده نیروی خود حرکت کرده است و عملیات نظامی عنقریب شروع خواهد شد. مقاصد بیچراخو کاملاً در خاطر من نیست همین قدر میدانم که او اظهار کرده بود که توانسته است ذخائر کلکی که پس از ژنرال باراتو در ایران بجای مانده همه را بیاد کوبه حمل نماید و خود نیز مانند سر بازی با همراهان عازم دفاع از باد کوبه است.

پس از این مذاکرات مختصر که با جوان ارمنی کردیم تا اندازه ای اوضاع برای ما روشن گردید و بخاطر آوردن که در موقع جدا شدن از میرزا کوچک خان باو خاطر نشان کرده بودم که من حتی الامکان کوشش خواهم کرد که خصومتی بروز نکنند اما نظر باینکه وقت زیادی برای این ملاقات تلف شده است اطمینانی بقول خود ندارم. پس همانطور که گفته بودم پیش بینی من بوقوع پیوست و در هر آن منتظر زدو خورد بودیم از طرف دیگر من و کلنل استکس در حال یأس مانده و مراجعت بستاد آرتش خودمان هم امکان پذیر نبود و ما هم ابدأ مایل نبودیم که گرفتار سر نوشت ماژور نوئل و ماک لارن Mac Laren قونسول انگلیس بشویم که آن يك در اعماق جنگل گیلان ناپدید شده و دیگری هم اگر چه بحسب ظاهر آزاد شده بود اما کاملاً در تحت نظر جنگلیها بسر میبرد

بنابراین تنها راه این بود که با کامیونهای بیچراخوو بانزلی برویم در آنجا يك دستگاہ تلگراف بی سیم وجود داشت و میتوانستیم اوضاع را مفصلاً برای ژنرال بیچراخوو و دسترویل شرح دهیم و منتظر دستورات آنها باشیم و بواسطه حضور گارد احمد در قازیان از گزند جنگلیها در پناه بمانیم و بالاخره این فکر عملی شد و حرکت کردیم

در قازیان بینگاہ مهمان نواز صید ماهی لیا نوزو وارد شدیم و بوسیله بی سیم گزارش مفصلی بقزوین دادیم و با تلفن از کمیته جنگلی استفسار کردیم که مذاکرات بکیجا انجامید قدری بعد جواب تلگرافی از ژنرال دسترویل و بیچراخوو باین مضمون رسید: ما بدون اینکه بخواهیم در اوضاع سیاسی و نظامی جنگل دخالت کنیم مایلیم که تا انزلی مزاحم ما نشوند و پیش از این تحمل اتلاف وقت ممکن نیست و اگر جواب فوری ندهند خود جنگلیها مسئول پیش آمدها هستند. بنابراین ما بلافاصله نامه ای بجنگلیها نوشته و ترجمه تلگرام را هم برای کمیته ضمیمه کرده توسط اسماعیل خان که از طرف کمیته حکومت انزلی را داشت فرستادیم و لزوم جواب فوری را خاطر نشان کردیم

با همه اقداماتی که ما بطور بیفرضانه برای حصول سازشی بعمل آوردیم جنگلیها تصمیم گرفته بودند که بتقاضای ما تسلیم نشوند و منتظر

پیش آمد باشند من خیال میکنم مقصود آنها این بود که بیچاره خود را بمخاطراتی دچار کرده و در نظر کمیسیون فوق العاده شوروی بهای فقکار وزیر رئیس حکومت بلشویک باد کوبه یعنی موسیو شاولو میان او را مفتضح نمایند. زیرا که باطناً با حکومت بلشویک باد کوبه همدست بودند و چون بخیال خود مقصودشان از این تشکیلات آزادی و استخلاص میهن از رقبه امپریالیستی بود و اکنون بانیره های انگلیس و روس مواجه شده بودند باین نوع دیپلماسی متمایل گردیده بودند و چون بنیروی خود مغرور بودند عواقب وخیم آنرا بنظر نمی آوردند. بدیهی است نیکلا براوین همکار قدیمی من هم که سابقاً در خوی قونسول و در این وقت سفیر بلشویست تهران بود از این پیش آمد و نتایج آن استفاده میکرد براوین در موقع بروز بلشویسم تلگرافات متعددی بمن کرد و تقاضا داشت که مرا با خود همراه کرده در عملیات شرکت دهد ولی چون من گرفتار تشکیلات دفاعی بودم باو جوابی ندادم بعلاوه افکار ما هم در دو نقشه مختلف کار میکرد

برای اینکه زود تر بشرح خود خاتمه دهم راجع بکلنل استکس و مأموریت مشترک ما در ماه مه ۱۹۱۸ باختصار میپردازم زیرا کتابی که ژنرال دنسترویل بعنوان حوادث دنسترفرس نوشته است حاوی تمام تفصیلات وقایع رشت و زد و خورد با نیروی جنگلی هاهست و کسانیکه مایل بدانستن این وقایع باشند ممکن است بآن مراجعه نمایند این کتاب بقیه سرگذشت مرا در رشت تکمیل مینماید. اگر احیاناً این سطور از نظر کلنل استکس بگذرد (صرف نظر از وقایع سال ۱۹۱۱ یعنی کشمکش روس و ایران که او بنفع انگلیس در ایران بر ضد روس کار میکرد) خواهد دید که شرح این مأموریت مشترک را من با کمال بی غرضی نوشته ام و مقصودم این است که بر حسب اقتضای موقعیت ما مجبور شدیم که با هم تشریک مساعی نمایم تا از حمله ثانوی ترکان بیاد کوبه جلوگیری بعمل آید و البته بدون نقشه یا فکر بعدی باهم کوشش میکردیم تا بدون اتلاف وقت بمقصد فائل گردیم بعقیده من ورود نیروی دنسترویل بقفقاز بقصد زیان رساندن بمنافع ملی ما نبود بلکه مقصودش همکاری با ما بود اما بعدم موفقیت برخوردار و زود برگشت و در واقع این عمل بمنزله اظهار امتنان مضمری بود از عملیات

ما در ایران که در سنوات ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ انجام دادیم. کتاب دسترویل این عقیده را ثابت میکند این ژنرال که من افتخار آشنائی او را پیدا کردم آدم صادق و بیغرضی بود اما نمیدانم که آیا عملیات فرماندهی بین‌النهرین هم همینطور بود یا نه. قیاس و تصدیق آنرا بخواننده واگذار میکنم.

بهر حال بعدها با طرز ماهرانه‌ای سیاست جدیدی بمیان آمد این دفعه ژنرال تسن Thomson پس از ترك محاربه مودرس Moudros بیاد کوبه وارد شد و اعلان کرد که بقصد پس گرفتن این شهر از ترکها آمده است اما در باب روسیه و حقوق آن گفتگویی در کار نبود گویی انگلیس ها کلمه روسیه را بکلی فراموش ^{کردند} ایندفعه تسن آمده بود که رشته جبال قفقاز را که آنهمه خون روسی در آن ریخته شده بود در امتداد جبال هیمالایا قرار دهد و بطوری که شاعر حماسه سرای انگلیس ر. کیپلینگ میگوید: این داستان دیگری است که با سایر داستانها فرق دارد. باری بمحض اینکه عزیمت ما بانزلی در رشت شایع گردید ماک لارن و او آکسوت Oakshott که هنوز یادگارهای اسارت خود را در نزد جنگلیها در خاطر داشتند از بیم آنکه مبادا مجدداً بمخاطره گرفتار شوند محرمانه قاصدی نزد ما فرستاده و تقاضا کردند که وسیله فرار آنها را فراهم نمائیم و ما توانستیم بدستکاری گارد احمر تقاضای آنها را انجام دهیم توضیح آنکه ایندسته قشون سرخ که در انزلی اقامت داشت مرکب بود از افراد ارمنی که باطناً بازیگران صحنه دیگری بودند در این جا من خود را با اقدامی مواجه دیدم که نظایر آنرا در ارومیه دیده بودم. پانزده نفر ارمنی در یک کامیون بایک مسلسل بقصد تقویت پست نزدیک شهر حرکت کردند اتومبیلی هم در همان وقت بقصد گردش داخل شهر رشت شد و افسر راننده بخیا بانی که ^{ماک} لارن و او آکسوت در آن گردش میکردند رفت و مقصود بسهولت انجام یافت بمحض اینکه اتومبیل در دسترس رفقای ما قرار گرفت بارولور مستحفظ جنگلی را تهدید کردند و هر دو در اتومبیل جستند و فرار اختیار کردند جنگلیها هم نتوانستند خبر به پست سر راه رشت و انزلی بدهند زیرا که ارمنیها قبلاً محض احتیاط سیم تلفن را قطع کرده بودند.

اکنون برگردیم باصل موضوع. نیروهای انگلیس و روس چون جواب مساعدی از جنگلیها دریافت نکردند ناچار از قزوین حرکت کرده

و در منجیل با جنگلیها زدو خوردی کردند شرح این جنگ مضحك را ژنرال دنسترویل در کتاب خود نوشته است خلاصه پس از این جنگ مختصر عبور آزاد شد و نیروهای انگلیسی و روسی وارد رشت شدند ژنرال بیچراخو و بیش از یکهفته در رشت نماند و با کشتی بطرف باد کوبه رفت انگلیسها در طول راه پست های نظامی گذاردند و مرکز نظامی آنها در رشت در مقابل قونسولخانه روس بود فرمانده این قسمت مرکزی نایب سرهنگ ماتیوس بود و من نیز در میان این قسمت و قونسولخانه و شهر رابط بودم چند روز بعد تشریفات رسمی افتتاح قونسولخانه انگلیس با حضور ژنرال دنسترویل صورت گرفت و ایرانیان از عملیات خود معذرت خواستند و پلیس هم در مقابل پرچم انگلیس که دوباره برافراشته شد رژه داد ماک لارن قونسول قبلی انگلیس رفت و بجای او مستر . ی . مویر | Mr. i. Moir منصوب گردید من با مستر مویر که اهل اسکاتلند و مانند ماک لارن فعالیت و جوش و خروشی داشت برای استخلاص ما ژورنول اقداماتی کردیم اما بایک نفر جنگلی سروکار پیدا کردیم که جز گرفتن پول مقصودی نداشت و چون از این معامله اطمینانی نبود نتیجه ای نگرفتیم .

ماتیوس افراد نظامی قلیلی در اختیار داشت زیرا که قسمت عمده نظامیان انگلیس در طول راه با اتومبیل های زره پوش برانکنده بودند و اوضاع رضایت بخش نبود و در واقع شهر رشت بصورت ظاهر تصرف شده بود . پاسبانان انگلیسی در بانک و قونسولخانه انگلیس بودند اما شهر پر از افراد نظامی جنگلی بود مخصوصاً رفتن بطرف مشرق شهر یعنی آنطرفی که من با استکس بآتشگاه رقیم خالی از خطر نبود در این امتداد قتل و جراحاتی رویداد و اتومبیل های فرد نیز بواسطه بی احتیاطی در این قسمت مفقود شدند در راه شوسه انزلی و قزوین نیز حوادثی رویداد و چهار نفر از افسران کل و جزء بدست جنگلیها بقتل رسیدند و اجساد آنها را بعنوان یادگار در قونسولخانه روس دفن کردند جنگلیها از هر طرف ما را احاطه کرده و خود در جنگل که بلافاصله بعد از شهر شروع میشود محفوظ بودند حمل و نقل تحت حمایت اتومبیل زره پوش انجام میگرفت و جنگلیها در موقع شب حتی در روز روشن هم انگلیسها را نابود میکردند و مانند پشه هائیکه

در مزارع پرنج کاری فراوان و پیوسته از آزار و اذیت انسان دست نمیکشند اینها نیز به نظامیان انگلیسی در پنهانی آزار میرساندند و در ضمن این عملیات بیانیه ها و روزنامه ای موسوم بجنگل با چاپ سنگی انتشار میدادند که گویا در کسما چاپ میشد من این بیانیه ها و روزنامه ها را که دارای مطالب زننده و تهدید آمیز بود جمع کرده بودم متأسفانه اکنون آنها را در دسترس خود ندارم. این اوراق نسبت به امپریالیسم انگلیس حملات شدیدی میکردند البته نویسندگان متخصصی در جنگل بودند و من بعدها در تهران بایکی از نویسندگان آن آشنا شدم او جوانی بود بنام میرزا رضاخان که از ممالک متحده امریکا فارغ التحصیل شده بود البته این اوضاع غیر طبیعی امکان دوام نداشت انگلیس ها هم بعلت قلت نفرات نمی توانستند حالت تعرضی بخود بگیرند بلکه تعرض همیشه از طرف جنگلیها بروز میکرد.

یکروز صبح در ماه ژویه صدای ناگهانی شلیک از خواب بیدار شدم گلوله مانند رگبار تکرک بدیوارهای قنسولخانه میبارید صدای تاق تاق خشک مسلسل نیز شنیده میشد من حدس زدم که جنگلیها بانگلیسها حمله کرده اند زود لباس پوشیده از اطاق بیرون آمدم و خود را بپلکان انداخته از دیوار مشترک بغانه ای که انگلیسها در آن توقف داشتند نگاه کردم دیدم سربازان با لباسهای کم بشتاب بطرف بیرون میدوند اتومبیل زره پوش هم آماده خروج از گاراژ بود بی نظمی و آشفتگی اوضاع بحدی بود که نمی توانستیم بفهمیم تهدید از کدام طرف میشود گلوله ها باصفرهای گوشخراش از هر طرف میبارید چند نفر سپاهی انگلیسی از پلکان عمارت ما بالا آمدند تا بروند زیر شیروانی و بدفاع بپردازند.

منهم در این موقع فعالیتی کردم خانمهای قنسولخانه را در پناهگاهی جای داده و فوراً نزد نایب سرهنگ ماتیسوس که مشغول تدارکات جنگی بود رفتم میدان جنگ وضع بدی داشت قنسولخانه روس و سربازخانه انگلیسها از سه طرف بوسیله جنگل که بیابها اتصال داشت احاطه شده و فقط از طرف شمال ممکن بود راهی باز شود اما اینطرف هم ساختمانهایی وجود داشت که مانع عملیات سریع بود جنگلیها مطابق نقشه خاص خود از هر طرف شروع بحمله نموده بودند در این ضمن خبر رسید که در شهر هم قنصول

خانه انگلیس و بانك مورد حمله واقع شده است. ما در خارج شهر بودیم و رودخانه‌ای بین ما و شهر واقع بود رابطه ما با شهر بوسیله دوپل صورت میگرفت که یکی درصد متری واقع و از ساختمانهای قدیم ایرانی بود و سقف بلندی داشت و عبور از آن خالی از اشکال نبود و دیگری درفاصله سه ربع کیلومتر که ازچوب ساخته شده و استحکامی نداشت که بتوان اتومبیل زره پوش را از روی آن عبور داد بدبختانه از ابتدای حمله گلوله‌ها تلگراف بی سیم را نیز خراب و ازکار انداخته بودند و حرف زدن با تلفن هم با پست های گمرکی جاده انزلی بهتران بسته بیخت و اقبال بود که جواب بدهد یا نه. نایب سرهنگ ماتیوس توانست بالاخره باعده قلیل خود باحمله مواجه شود سربازان هندی طوائف هاتس و گورگا رشادتی بخرج دادند و دشمن را بتدریج بطرف جنگل عقب نشانند ازطرفی هم که راه چندان آزاد نبود خطی از سربازان با اتومبیل های زره پوش مراقب حملات شد اما در جنگل چنک باشکال بر میخورد زیرا که جنگلیها بالای درختان کهن موضع گرفته و تفوق داشتند در اینجا تقریباً چنک تن به تن شروع شد و گورگاهای شجاع باصورت های کوچک مغولی و قداره های بزرگ که خوب بکار میبردند در این اولین حمله فاتح گردیدند و اسیرانی را آوردند در میان آنها یکنفر اطریشی را دیدم که در شرف هلاکت بود و با لکنت بزبان آلمانی التماس میکرد و میگفت: (آقای عزیز من خطا کار نیستم) وجود او در میان اسیران دلیل بود که بغیر از افسران آلمانی که چنک را اداره می کردند مجوسین بدبخت چنک هم پس از انقلاب روسیه فرار کرده و داخل صفوف جنگلیها شده بودند.

باوجود رشادت سربازان هندی و خونسردی انگلیسها باز هم اوضاع خطرناک بنظر میآمد و هیچ وسیله ای هم نبود که از پست های طول راه امدادی خواسته شود پست امانزاده هاشم هم در پناه نبود تلفن هم کار نمی کرد بعلاوه فرستادن کمک هم امکان پذیر نبود مگر بوسیله زره پوش که آنها را سرهنگ ماتیوس برای محافظت قونسولخانه و بانك در شهر رشت لازم داشت و خلاصه آنکه عملیات جنگی به نتیجه قطعی منتهی نگردید این اوضاع تا نزدیکی ظهر بطول انجامید من بماتیوس تکلیف کردم که بانزلی

تلفن کنیم و گارد احمر را بکمک طلبیم گفت اگر بشود خوب است بنا بر این با تلفن با انزلی صحبت کردم در پاسخ گفتند با اینکه ما با کمال میل حاضر بچرکت هستیم لازم است با کمیته هم مذاکره شود و خلاصه آنکه از این اقدام هم نتیجه ای گرفته نشد و کارها بصورت دیگری اصلاح شد توضیح آنکه جنگلیها مانند تمام ملل شرقی پس از کوشش و حمله اول که واقعا جالب توجه بود و از حیث افراد هم برتری داشتند نتوانستند عملیات خود را تعقیب نمایند و بفکر صلح و سازش افتادند (تصور میکنم در مقابل ۴۰۰ سرباز انگلیسی اقل ۱۲۰۰ نفر جنگلی وجود داشت) مقاومت سخت و بی باکانه سربازان هندی که با وضع وحشت آوری میجنگیدند باعث فتح گردید.

در حوالی غروب آفتاب موقعیتی حاصل شد و سربازان توانستند راهی از میان کوچه و بازار تا مرکز شهر باز کنند و مستر مویر و مستر او آگشوت را با هدافین شجاع همراه بیاورند.

در این جامن بشرح وقایع گیلان خاتمه میدهم و بطور خلاصه میگویم همینکه آرامشی حاصل شد نظر باینکه از اوضاع ارومیه ورشت خسته شده بودم خیال کردم حق آنرا دارم که چندی استراحت کنم بنا بر این به تهران رفتم و در آنجا شنیدم که بعد از حرکت من هواپیماهایی از قزوین بگیلان پرواز کرده و شهر رشت را بمباران نمود و جنگلیها پراکنده شدند و شهر کاملا بتصرف انگلیسها درآمد و تقریبا دو هفته بعد مراسم صلح بعمل آمد اینمطلب را هم باید در خاتمه ذکر کنم که هم قطار من قونسول فرانسه موسیو ژول - سامپ Jules Sempé در تمام مدت شورش در پست خود در رشت باقی ماند و پس از تصرف شهر علو همتی بخرج داد و واسطه صلح گردید.

وقایع ارومیه در تابستان ۱۹۱۸

اکنون باید دید در موقع شورش رشت که منم در آن شرکت داشتم در ارومیه چه میگذشت ؟

در بدو بروز جنگ قشون مسیحی از واحدهای زیر تشکیل یافته بود :
تیرانداز آیسورها (۴ گردان) تیرانداز ارمنی (۲ گردان) با چهار توپ
کوهستانی و سیصد سوار و یک گروهان مسلسل و یک سرویس تلگرافی .
اولین برخورد با قشون منظم ترک در ماه آوریل واقع شد عساکر

عثمانی که در طرف حیدرآباد در موقع جنگ اسیر شده بودند میگفتند که گروهان آنها پس از شکست خوردن از انگلیسها از طرف لشکر پنجم قشون ترك مأموریت یافته است که در این نواحی با کشفافات پردازد. و در ضمن از اوضاع و احوال روسها که جبهه جنگ را ترك کرده اند اطلاع حاصل نماید و حکایت میکردند که لشکر ترك برای تدارک آذوقه و تجهیزات در این نواحی ویران باشکالات زیادی برخوردار است.

در ماه مه (از سوم تا پنجم) جنگ جدیدی با ترکها که از طرف خوی آمده و قسمتی از لشکر ششم ترك بودند بوقوع پیوست. آندرونیک رئیس نیروی ارمنی ها که در این نواحی پیشرفتی حاصل کرده بود ترکها را در گردنه قره تپه غافل گیر کرده شکست داد با این حال دوستون تشکیلات مسیحی که یکی از ارمنی های ایروانی روسیه و دیگری از اهالی ارومیه تشکیل یافته بود موفق نشدند که با هم اتصال یابند.

بهر حال مسیحیان در نتیجه این شکست که در شمال واقع گردید توانستند با فعالیت زیادی با لشکر پنجم که در دنبال گروهان اکتشافی خود تا حوالی ارومیه آمده بود بجنگند در این جا شکست فاحشی بترکها دادند و ۳۰ نفر افسر و ۳۰۰ عسکر عثمانی را اسیر کردند و غنائم زیادی از قبیل توپ و مسلسل و قاطرهای حامل ذخیره و غیره نصیب آنها گردید.

در آغاز ماه ژوئن ترکها دوباره در شمال بحمله پرداختند و مسیحیان را با ۱۵۰۰۰ نفر ارمنی که از وان آمده و با آنها ملحق شده بودند شکست دادند و مجبور کردند که سلماس را تخلیه کرده بطرف ارومیه عقب نشینی کنند. تخلیه سلماس باعث بی نظمی صفوف مسیحیان گردید و فشار ترکها هم از طرف وان بواسطه تقویت لشکر یازدهم زیادتر شد و در ۲۵ ژوئیه واحدهای نظامی و سکنه مسیحی ارومیه که توانائی داشتند بطرف همدان فرار کردند.

کمی قبل از این مهاجرت يك خلبان انگلیسی موسوم به پینگتون بارومیه فرود آمد ولی خیلی دیر شده بود و ممکن نبود تصمیمات مؤثری اتخاذ شود. اسکاگردن چهاردهم نیزه دار بنگالی نیز فرستاده شد که در صائین قلعه (میان ساوجبلاغ و بیجار) بمسیحیان ملحق گردید اما باشکست

مواجه شد و نتوانست بمسیحیان مساعدتی بکند فقط عقب نشینی سریع آنها را کمی متوقف کرد .

بطوریکه در فوق ذکر شد این خلبان دیر بارومیه فرستاده شد یعنی در همان موقع که من بقزوین وارد شدم و اوضاع ارومیه را گزارش دادم او را به آنجا فرستادند .

جناب ستاک که نمیخواست باقی مانده مسیحیان ارومیه را که در میسیون فرانسه پناهنده شده بودند ترك كند با سایر میسیونرها از قبیل پرلوتلیه و دنگهال بتوسط کردها که پس از مهاجرت مسیحیان ارومیه را در ۳۱ ژویه ۱۹۱۸ . تصرف کردند بقتل رسیدند .

از این مقدمه مختصر میتوان فهمید که تشکیلات ناقص مسیحیان فقط چند ماهی توانست در مقابل ترکها مقاومت نماید و تصرف آذربایجان را برای آنها بتأخیر اندازد و برای نیروی دنسترویل سهولت اجرای نقشه را فراهم سازد .

پس از مهاجرت مسیحیان در ماه ژویه قشون ترك تحت فرماندهی علی احسان پاشا بتصرف تمام ایالت آذربایجان موفق گردید و در ماه سپتامبر انگلیس ها در گردنه قافلانکوه با ترکها جنگی کرده و مجبور بمقب نشینی شدند گروهان سوار نظام ترك تا ساری در حوالی زنجان آنها را تعقیب کرد و بالاخره ترك محاربه موندانیا Mondania باین اوضاع خاتمه داد (۱)



(۱) پس از آنکه ارومیه در زمان پهلوی بتصرف ایران درآمدن از طرف وزارت فرهنگ ماموریت یافتیم که در آنجا مدارسی تأسیس نمایم . بطوریکه اهالی نقل میکردند اوضاع آنجا در تمام مدت جنگ بسیار دلخراش و تاثر آور بوده است از قراریکه معتمدین محلی می گفتند در این کشمکشهای روس و ترك و آشوری و کرد قریب هفتصد هزار تبعه ایران در ارومیه و قراء اطراف آن از مسیحی و مسلمان بقتل رسیده بودند و ارومیه که شهرت داشت در زینبائی عروس ایران و بقول اروپائیهها سوئیس ایران است بویرانه ای مبدل گردیده بود .

پس از کشته شدن مارشیمون رئیس آشوریها بدست اسمعیل آقای

کرد آشورپها از قتل و غارت مسلمانان این ناحیه باندازه ای که توانستند فروگذاری نکردند و مسلمانانی را که موفق بفرار نشده بودند کشتند و در دهکده های اطراف هم بقتل و غارت پرداختند از جمله قریه بزرگی بود بنام عسگرآباد که حصاری داشت سکنه مسلمان قراء اطراف آن نظر به استحکام این قلعه همه با زن و بچه بآنجا پناه بردند آشورپها آن قلعه را به توپ بسته خراب کردند مردان بکوهستان فرار کردند و عده زیادی زن و بچه که نتوانسته بودند فرار کنند در مسجدی پناهنده شده بودند آشورپها آن مسجد را بتوپ و مسلسل بسته برسر پناهندگان خراب نمودند و هیچیک از آنها نتوانست جان بدر برد. من وقتی بعزم گردش باین دهکده ویران خالی از سکنه رفتم در بیرون قلعه اجساد مقتولین را دیدم که با لباس دفن کرده بودند و چون قبور درستی نداشتند بمرور زمان اسکلت های آنها با لباس از خاک بیرون افتاده و منظره بسیار حزن انگیز و تاجر آوری را نشان میداد.

روسها پس از شورش سربازان و عدم اطاعت آنان از فرماندهان با بی نظمی از این نواحی رفتند و ذخایر زیادی در شرفخانه و مرند و جلفا و سایر نواحی آذربایجان برجای گذاردند که دولت وقت نتوانست از آنها استفاده کند در جلفا هزاران لکوموتیو و واگن های راه آهن را دیدم که همه در محوطه بی سقفی در زیر باران مانده و زنگ زده و از کار افتاده بودند در جاده شوسه جلفا به تبریز غلطک های بزرگ و کوچک جاده کوبودر مرند تراکتورها و ماشین های فلاحتی دیده میشد که همه خراب و بیمصرفا شده بودند در شرفخانه عمارات زیادی ساخته شده بود که همه پر از مهمات و ذخایر جنگی بود از قبیل تفنگ و فشنگ و مسلسل و لباس های نظامی و دارو و پارچه و آذوقه و غیره که همه به یغما رفت. قسمت عمده این ذخایر را بطوریکه می گفتند عثمانی ها بغارت بردند و بقیه بدست مجاهدین تبریز افتاد که به ثمن بخشی می فروختند از جمله از شخص موثق شنیدم که مثلا فشنگ را هر یکصد دانه بیک ریال می فروختند قبل از ورود مجاهدین دهقانان بآنجا آمده و هر چه توانستند و بکارشان می آمد غارت کردند مثلا شیشه های بزرگ پر از داروهای قیمتی را برداشته محتوی آنرا بزمین

ریخته و شیشه خالی را میبردند در تمام خانه های روستائی ارومیه و حوالی دریاچه بیل و کلنک و دوچرخه های دستی و اسبی دیده میشد که همه از بقایای شرفخانه بود هنوز پس از مدتی بقایای اتومبیل شکسته و کشتیهای نیمه تمام و رایل های آهن و سیم های خاردار در شرفخانه در کنار دریاچه بمقدار زیاد در روی زمین دیده میشد. عماراتی که روسها در شرفخانه ساخته بودند همه خراب شده و آثاری از آنها برجای بود روسها خیال داشتند که از کنار دریاچه تا شهر ارومیه واگن اسبی بکشند و برای انجام این مقصود رایل آهن زیادی در کنار دریاچه ریخته بودند که مقداری را دهقانان برای تیربام برده و هنوز مقدار زیادی در کنار دریا بحالت زنک زدگی باقی بود.

در این موقع میسیونهای کاتولیک و امریکائی دوباره شروع بکار کرده و در هر دهکده یک دبستان چهار یا سه کلاسه و یک نمازخانه دایر کرده بودند. امریکائی ها در خود شهر دو دبیرستان پسرانه و دخترانه و چند دبستان بایک مریمضخانه داشتند اما فرانسویها در شهر بجز یک بانسیون که در آن تقریباً پنجاه نفر شاگرد آثوری تحصیل میکردند چیز دیگری نداشتند سایر میسیونهای روسی و آلمانی و انگلیسی و غیره همه در موقع جنک مهاجرت نموده و مؤسسات آنها خراب شده بود پس از چندی دولت تمام مؤسسات امریکائی را خرید و میسیون آنها از ارومیه رفت ما موفق شدیم که در شهر یک دبیرستان شش کلاسه و چند دبستان و بالاخره دودانشسرای مقدماتی برای پسران و دختران دایر نماییم.

ارومیه قبل از جنک یکی از شهرهای آباد و پر ثروت ایران بود در وقتیکه هنوز در تهران پایتخت کشور نمایش و سینما رونقی نگرفته بود در این شهر چندین نمایشگاه و سینما دایر بود از قراریکه میگفتند اسمعیل آقای کرد قریب پنجاه پیانو از این شهر بغارت برد.

از وحشیگری اسمعیل آقا داستانهای وحشت آور نقل میکردند از جمله اینکه تا ممکن بود بانواع زجر و شکنجه های وحشیانه پول و جواهر از اعیان و ثروتمندان میگرفت و چون نداشتند یا از دادن امتناع می کردند آخرین شکنجه او این بود که امر میکرد دو درخت تبریزی را بهم نزدیک

کرده بهر کدام یک پای شخص را می بستند و در حالی که آن مرد از سر آویخته بود ناگهان درخت ها را رها می کردند تا دو شقه شود. از قبایح اعمال او و دست اندازی بزنان و دختران داستان های نفرت آوری نقل میکردند.

موقعی که قشون دولتی او را تعقیب میکرد قصد فرار از سرحد را داشت همراه او چند قاطر بود که صندوقهای لیره بار داشتند عثمانیان در موقع عبور از سرحد همه را از او گرفتند.

اسمعیل آقا چندین دفعه دیگر بایران آمد و بغارت پرداخت و هر دفعه از قشون دولتی شکست خورده بخارج فرار میکرد اما در دفعه اخیر به امر رضاشاه فقید و تدبیر فرمانده لشکر آذربایجان که آنوقت سر تیب ظفر الدوله بود در اشنو بقتل رسید و طغیان و شرارت او خاتمه یافت. مترجم



وداع با ایران (۱۹۱۸ - ۱۹۱۹)

در ماه ژوئیه ۱۹۱۸ من از رشت بتهران وارد شدم و احساس میکردم که اقامت من در سفارت روسیه باید موقتی باشد زیرا که فعالیت سیاسی در کار نبود رژیم قدیم بکلی تغییر یافته و کارها صورت تازه ای بخود گرفته بود جنگی که قشون سفید در جنوب روسیه بر ضد شورویها ادامه میداد بنظر نمی آمد که با وجود فتوحات جزئی محلی بفتح کلی منتهی گردد زیرا که عدم تناسب آشکاری بین این دو قوه وجود داشت. متحدین هم در این موقع فعالیتی بروز نمیدادند و بانظر تأمل باوضاع مینگریستند بعلاوه در میان آنها سازش کاملی برقرار نبود آینده کشور روسیه هم مبهم بود با این احوال چگونه میتوان یک روش قطعی سیاسی در ایران برای چنین کشوری اتخاذ کرد بعلاوه علل دیگری هم در کار بود که مانع فعالیت سفارت میشد سرمایه ای هم که سفارت برای تدارکات لازم داشت از میان رفته و در آینده هم بحصول آن امیدواری نبود تا چندی اعتماد به تغلیس در کار بود اما بزودی قفقاز هم نظر بمنافع محلی جهت خاصی را اختیار کرد و خلاصه اینکه ایام توقف ما در ایران بسر رسیده و هر کس از روی ناچاری میبایستی تصمیمی برای خود بگیرد من تصمیم گرفتم بیاريس که در آنجا فعالیت سیاسیون روسی ضد -

بلشویست، تمرکز یافته بود بروم بخصوص که از اقوام خانم هم نامه‌هایی میرسید که ما را پیاریس دعوت میکردند بنابراین چند ماهی لازم بود که در تهران بمانیم و به تهیه وسائل مسافرت پردازیم در این موقع من سمت آتاشه سفارت را داشتم. باری سفارت روس در شهر تهران باغ بزرگی را در تصرف داشت که قبلاً معروف بپارک اتابک و سفارت آنرا خریداری کرده بود منزل شخصی سفیر و عمارت پرسنل و دفترخانه و غیره هم در این پارک قرار داشت.



کاخ بیلاقی سفارت هم در دهکده زرگنده در فاصله ده کیلومتری تهران در روی تپه‌های شمالی که منتهی برشته جبال البرز میشوند واقع بود. من چون بفعالیت دائمی عادت داشتم احساس کردم که در این محیط تازه کمی سست شده‌ام و نیروی ابتکار و حس استقلال و آن انرژی که مراحتی در مواقع خطر ناک حفظ میکرد از دست داده‌ام. وظیفه من آنوقت در سفارت تجزیه و تفکیک مطبوعات ایرانی و کفالت کمیته امور مالی سفارت بود. مخصوصاً رسیدگی و مطالعه پرونده‌های طلبکاران که مایحتاج قشون اعزامی ژنرال بارانورافراهم میکردند. و اینکار را با شرکت دو نفر افسر روسی

انجام میدادم. درموقع لزوم طلبکاران را احضار و با آنها مذاکرات لازم میکردم بعلاوه این کار فقط صورت ظاهر داشت زیرا که صندوق ژنرال خالی بود و فرمانده عالی انگلیس هم که همه تصور میکردند باید این حسابها را تصفیه کند با وجود وعده و قول صریحی که در موقع مسافرتش به هندوستان بیارات داده بود برای انجام وظیفه حاضر نشد. من از مطالعه این پرونده هامدار کی را که مربوط به ناپایداری اقوال و خلاف عهد متجدین ما بود و عواقب وخیم و زیانی را که این جنگ برای ایران بیطرف داشت استخراج میکردم من وجداناً و با کمال صداقت اعتراف میکنم که اگر ایران نتوانست در این جنگ بی طرفی خود را حفظ کند بیشتر بعلمت تخطی و تجاوزات ما بود این پرونده ها با صراحت مدلل میکرد که فعالیت نظامی دز ایران را متجدین بروسیه تحمیل کردند باین بهانه که ایران توانائی جلوگیری عملیات خصمانه را ندارد. دولت انگلیس دخول مسلح ما را در ایران برای حفظ هندوستان خود غنیمت شمرد و از آن استفاده کرد و وقتی که موقع تأذیه وجه کوزه های شکسته رسید خود را بقتل سامعه زدورفتاری که با کلنل کوزمین کرد این مسئله را ثابت میکند. در موقعی که کلنل مز کور برای مطالبه حقوق افسران روسی که تشکیلات مسیحیان را اداره میکردند از همدان به تهران آمد فرماندهی انگلیس خیلی زود رلی را که قشون مسیحی بدستور او بازی کرده بود فراموش کرد و در پاسخ ادعای طلب کلنل کوزمین در يك سند رسمی چنین نوشته شده: ادعای طلب کلنل کوزمین راجع بحقوق افسران روسی بدقت مورد مطالعه قرار گرفت اما وزارت جنگ لندن اعلام داشته است که نمی تواند باین درخواست ترتیب اثر دهد زیرا که بعقیده او هیچگونه خدمتی انجام داده نشده که استحقاق پرداخت حقوقی را داشته باشد ژنرال فرمانده بین النهرین هم با این عقیده همراه است.

این بود جواب وزارت جنگ انگلیس در صورتیکه مسلم است که اگر تر که پاس از عزیمت قشون روس در آغاز سال ۱۹۱۸ برای تصرف آذربایجان بموانعی برخوردند بواسطه وجود آیسورها و آرمنی ها با کادرهای روسی بود که توانستند نواحی ارومیه را تا ماه ژوئیه حفظ نمایند و وسیله شدند که انگلیس ها در طول خط ارتباط بین بغداد تا بحر خزر استقرار حاصل نمایند

در عین حال که من این مطالب را استنباط می‌کردم نمیتوانستم خیال کنم که چند سال بعد همین انگلیسیها پس از آنکه آیسورها را بر ضد کردها و اعراب در عراق بغالیت واداشتند در پایان کار با کمال بروئت آنها را رها کرده و در معرض قتل و غارت قرار خواهند دادند (۱) حتی خود انگلیسیها هم از این طرز رفتار اظهار تنفر کردند و این قضیه در مطبوعات و پارلمان انگلیس سر و صدائی راه انداخت .

مطبوعات ایران در سال ۱۹۱۸ متن موافقت نامه ۱۹۰۷ انگلیس و روس را تفسیر می‌کردند بنا بقیده ایرانیها در همان لحظه که روسیه تزاریست یکی از طرفین معاهده دست خود را از روی این نقشه برداشت عمر این معاهده هم پایان رسید . این مطالب را که من ذکر میکنم و در این جا وارد بحث موجه بودن و یا نبودن آنها نمیشوم بریتانی کبیر نمی تواند تکذیب کند . یا در نظر گرفتن این اصل که تغییر رژیم کشوری باعث ابراز و افشای عهدنامه ها و الزامهای حقوقی رژیم ملتی شده نمیگردد سرپرسی کوکس سفیر - انگلیس در آغاز سال ۱۹۱۹ بدولت ایران اعلان کرد که موافقت نامه ۱۹۰۷ باید بحال تعویق بماند تا پس از تشکیل دولت جدید روسیه که برسیت شناخته شود معاهده دیگری منعقد گردد .

خلاصه آنکه انگلیسیها بی سروصدا از ضعف نفوذ روس در ایران استفاده کرده نه فقط میخواستند تحمیل نفوذی بایران کرده باشند بلکه میخواستند این کشور را کاملاً تحت العجایه خود قرار دهند و این کار در ۹ اوت ۱۹۱۹ که تاریخ امضای وثوق الدوله با سرپرسی است صورت گرفت .

سرپرسی کوکس نماینده خاصی بود از محافل دیپلماتیک هندوستان که هر نوع افکار و ملاحظاتی را تابع منافع دهلی میگرد نام او در محیط انگلستان اسم عامی شده بود برای تعیین این نوع کارمندان . روزی سرتونلی Townly سفیر انگلیس در تهران به سابلین شارژ دافر روس گفته بود که بهترین راه نفوذ انگلیس در ایران این است که در پهلوی هر یک از افراد

(۱) مراجعه شود بگزارشی که من در این باب به آکادمی دیپلماتیک بین المللی دادم و کتاب Y. Malek که راجع باشوریهها نوشته است .

قاجار يك كو كسى قرار دهند انگليسا امثال كو كس را خوب مى پسندند
انتخاب اوبقام د كتر افتخارى دانشگاه آكسفورد اين مسئله را ثابت ميكند
در آنجا نسبت باو گفته شد كه كو كس مرد با حزم و اجتياطى است
كه شهرت و نفوذ انگليس را هميشه نگاه داشته و منافع ايندولت را خوب
تأمين كرده است. جوانانيكه بسرمشق اور رفتار كنند در خاور براى ماقابل
استفاده خواهند بود. البته ايرانيان طوردىگرازاو تقدير نمودند زيرا كه
موافقت نامه ۱۹۱۹ راحتى در حال ضعف و ناتوانى آنوقت ايران ابدأ
برسيت نشناختند بلكه اين موافقت نامه موجب آن شد كه ايران بشوروى
نزدىكتر شود

آنچه ذكر كردم عين واقع است البته دوستان انگليسى من هم از ذكر
اين مطالب نخواهند رنجيد زيرا كه خود اولين كسانى هستند كه بصراحت
لهجه معروف ميباشند من بايد بگويم: سرپرسي را كه دانشگاه آكسفورد
مخصوصاً بواسطه هنرى كه در بين النهرين بروز داده بود مفتخر نمود و
اورا دانشمند حشره شناس معرفى كرد ابدأ بعواقب و نتايج حاصله از اين
عهدنامه آشنا نبود.

اين عهدنامه را موقعى بست كه روسيه بلشويست نسبت بانگليس در
ايران حالت تهديدى نداشت. و عوامل مخفى روس هم مانند براوين در اين موقع
تحت نظر بودند و در موقع لزوم تبعيد ميگرديدند هنگاميكه من از رشت
بتهران ميآمدم يكنفر از فرستادگان بلشويست هم باهمان كاميون ميآمدم بنام
كلومى ايت سو Colomiitsov كه در تهران قائم مقام براوين
شود در ورود و نصب اوبسمت سفارت ممانعتى بعمل نيامد اما در آغاز ماه
نوامبر انگليس ها كارى كردند كه مجبور شد فرا اختيار كند او دوباره اقداماتى
كرد و در ۱۹۱۹ بايران مراجعت نمود و بعضى پياده شدن از كشتى در
ساحل بحر خزر در گوشه اى محبوس گرديد و بعد هم در جزيره آشوراده
كه تكيه گاه قديمى بحريسمائى روس و آنوقت در تصرف انگليسا بود
تيرباران شد انگليس ها در اين موقع در بحر خزر تسلط يافته و روى چند
واحد كشتى هاى جنگى روسى و كشتى هاى تجارتي آنها دست انداخته
بودند و واقعه قتل ۲۶ نفر كيسرهاى بلشويست باد كو به در كراسنودسك نيز در

همین موقع رویداد بطوریکه قبلا ذکر شد رکنتل بیچراخوودر بدوورودیباد کوبه به کودتائی مبادرت کرد و حکومت بلشویست را از میان برد و خود را بسمت دیکتاتور مرکزی بحرخر معرفی کرد و ژنرال دنسترویل را هم بققاز (۱) دعوت کرد و کمیسرهای بلشویست که در رأس آنها شائومیان قرار داشت مجاز شدند که بطرف حاجی طرخان بروند اما آنها را اجباراً بطرف کرانسنوودسک بردند که در آنجا بامرافسرا انگلیسی تیک جونس همه تیرباران شدند گمان میکنم در باد کوبه بنائی بیادگار و احترام آنها ساخته شده باشد بطوریکه از مذکورات فوق استنباط میگردد دولت انگلیس نسبت بشورویها وضع خاصی اختیار کرد بعلاوه بخت کمونیسم هم یاری نکرد که در ایران استقرار یابد زیرا که آب و هوای ایران بزاج آن ناسازگار بود. در باد کوبه یک جمعیت کمونیست تانار بنام حزب همت وجود داشت و حزب دیگری هم بود بنام مساوات ولی نفوذ آنها از محیط کارگران محلی تجاوز نمیکرد حتی بعدها هم که باد کوبه در سال ۱۹۲۰ بتصرف شورویها در آمد این احزاب هم در تعقیب قوای بحری نظامی موسوم بدسته کشتی سفید آمدند و در انزلی پیاده شدند و حکومت انقلابی در تحت لوای آنها در ایران اعلام گردید اما نتیجه ای نگرفتند و این اعلام روز بعدی را بخودندید میرزا کوچک خان هم که روابطی با بلشویکها داشت در این فکر بود که بوسیله آنها مقاصد وطن خواهی خود را انجام دهد و از حیث عقیده با آنها همراه نبود بطوریکه یکی از همکاران خود را بنام حیدرخان که با کمونیست ها همدست شده بود تیرباران کرد .

با این احوال موقعی هم رسید که تهران بنا بر سیاست دیرین برای رهایی از فشار انگلیسها بشورویها که دوباره بر قفقاز تسلط یافتند تکیه کرد و این قضیه در سال ۱۹۲۱ رویداد که معاهده بین تهران و مسکو منعقد گردید و دوباره روابط دیپلماتیک پیدا شد و موافقتنامه و توثق الدوله و سرپرسی کوکس برای همیشه از بین رفت . اگرچه من از موضوع خارج

(۱) نیروی دنسترویل برای مواجه شدن با اوضاع کافی نبود و در آغاز سپتامبر ۱۹۱۸ ترکها در تحت فرمان نوری پاشا باد کوبه را تصرف کردند و انگلیس ها بطرف انزلی عقب نشستند .

شده‌ام ولی مقصودم این بود که سیاست سزپرسی را در جریان حوادث روشن نمایم. کار اینقدرها مشکل نبود و شاید انگلستان میتواند با روش دیگری اوضاع خود را دزایران بدون اینکه لطمه ای بنفوذ او وارد شود بهتر حفظ نماید. معروف است کسیکه زیاد آغوش باز میکند ...

اکنون برمیگردم بشرح حال خود اوقاتی که ما در تهران بودیم این تغییرات بدون اطلاع ما صورت میگرفت و رو بنشو و نما بود. در موقعی که انگلستان احساس میکرد که بمنتهای نفوذ خود رسیده است محیط نیرنگ و خدعه ای در میان افسران بریگاد قزاق و عوامل بانک روس ایجاد شده بود که پیوسته آنها را رو بتخلیل میبرد و نزدیک بود سفارت ماراهم احاطه نماید ولی خوشبختانه بانجا سرایت نکرد. قرار بود که مستشار سفارت چین موسوم به شچکین Chtchekine بتهران بیاید و سفیر حاضر ما اتر Etter بجای او برود اما هنوز آن یک نیامده و این یک هم بکار اشتغال داشت. تنها خاطره مطبوعی که من در مدت اقامت پر زحمت خود در تهران دارم ایجاد یک مجمع خاورشناسی روسی بود ما تقریباً ده نفر بودیم که از میان اعضای سفارت و افسران بریگاد قزاق ایرانی و کارمندان بانک روس دور هم جمع میشدیم و جلسات ما منظم دایر بود و موفق شدیم که تنها اولین بیانیه خود را انتشار دهیم از تشکیل این انجمن اطلاعات مفیدی راجع بقتل گریبایدو و Griboïedov مؤلف مشهور روسی که دیپلمات و امضاء کننده عهدنامه ترکمانچای (۱۸۲۹ ر ۲۰) بود برای ما حاصل گردید مدارک محرمانه عجیبی در ایران وجود دارد که از حادثه شوم قتل گریبایدو و همکاران او حکایت میکند اینها همه قربانی تعصبات ملی شدند تنها یک نفر توانست از این واقعه جان بدر برد لکن این مدارک مسخره آمیز و نشان میدهد که ایرانیان بفروتنی و گذشته‌ی که در این موقع از طرف روسیه بروز کرد درست پی نبرده بودند. روسیه در قضیه گریبایدو و علوه متی نشان داد و بفرستادن همیشگی از ایران برای معذرت خواهی از این عمل قناعت کرده مجسمه کوچک قابل انتقال این شاعر دیپلمات در باغهای سفارت در طهران وزیر گنده این واقعه تأثر آورد و بخاطر می آورد گریبایدو و قربانی بی اطمینانی خود گردید زیرا که از تسلیم زنان ارمنی که جبراً مسلمان شده بودند

بایرانیان خودداری کرد

بیمورد نیست که چند کلمه ای هم راجع باجتماعات طهران ذکر کنم. در ایالات و ولایات ما روابط نزدیکی با ایرانیها داشتیم و همه روزه با آنها تماس می گرفتیم در طهران قضیه برعکس بود افراد کلنی اروپائی در این شهر زیاد و بدون اینکه با ایرانیان تماس زیادی داشته باشند احتیاجات زندگانی و اسباب سرگرمی خود را فراهم می کردند کلوب مخصوصی در طهران دایر کرده بودند که ایرانیان در آن راه نداشتند و اگر قبلا ذکر کردم که کلنی روس در طهران در زحمت بود علتش این است که در این موقع همه در اوضاع ناگواری مستغرق و بطور کلی در تمام کلنیهای اروپائی یک نوع سنگینی و کسالتی احساس میشد.

در این وقت جنگ سال چهارم خود را طی میکرد اعصاب انبساطی پیدا کرده و سست شده بودند همه آرزوی صلح را داشتند تا بتوانند آزادانه روی کشور خود را ببینند دردها و سختیها بحدی فشار آورده بود که این عده قلیل اروپائی دور از میهن همه در رنج و زحمت بودند ذکر دو حادثه که در جریان این زمستان شوم کلنی را عزادار کرد برای اثبات مدعی کافی است یکی اینکه همکار انگلیسی رشت من ماک لارن مازور بارتلت **Bartlett** آتاشه نظامی سفارت را کشت و دیگر اینکه موسیو آریو ابان **Arrivabene** وزیر مختار ایتالیا اقدام بخود کشی کرد.

این مقدمات میرساند که ما تا چه اندازه مایل بترك طهران بودیم در صورتیکه بحسب ظاهر مانعی هم برای حرکت ما در کار نبود و فقط از پیش آمدهای جنگ و اغتشاش راهها بیم داشتیم بالاخره در ماه ژوئن ۱۹۱۹ توانستیم با اجرای مقصود پرداخته با موسیو اتراز راه باد کوبه و باتوم و قسطنطنیه بطرف پاریس برویم گذرنامه من هم بعنوان مرخصی شش ماه بود اما این مرخصی تا امروز طول کشیده است.

حاشیه

مهاجرت ما بیاریس بمنزله قطع روابط کلی با گذشته بود زندگانی ما روی اساس جدیدی قرار گرفت در طی این تغییر زندگانی مادر مقدرات ایران هم تغییرات زیاد روی داد البته این تغییرات هم بر حسب اتفاق و

بطور غیر مترقبه بعمل نیامد. انقلاب روسیه که منجر به تغییر اوضاع ما گردید در ایران نیز تأثیراتی داشت و این تأثیر از دو جهت بود از یک طرف روسیه شوروی که پیوسته همکاری و خیرخواهی خود را باملل خاوری اعلان میکرد موجب آن شد که فشار خود را که تا آنوقت اسباب زحمت ایران بود ترک کند از طرف دیگر تبلیغاتی میکرد که باید از تحت رقیب و قیومیت بیگانگان خارج و آزاد گردید. همین تبلیغات باعث نگرانی بریتانی کبیر در آسیا شد و آنرا مجبور کرد که از مداخلات و فشار خود در ایران بکاهد بنا بر این ایران هم که در طی قرن نوزدهم موضوع ملعبه سیاست بین المللی و باز بچه رقابت روس و انگلیس بود شایسته آن گردید که بشخصه در صحنه شطرنج دیپلماتیک عرض اندام نماید و بالاخره موقعیت هم تقاضا کرد که در این وقت یک شخصیت برجسته و نیرومندی در ایران ظهور کند و از ایام مساعدی که تاریخ

برای این کشور باستانی بوجود آورده است استفاده نماید در ماه فوریه ۱۹۲۱ کودتائی در تهران بعمل آمد و سرهنگ بریگاد قزاق ایران موسوم بر رضاخان که قسمت عملیات نظامی شمال ایران باو سپرده شده بود مؤسس این کودتا شد. در آنروز ایران بدون تردید و رادع و مانعی در مرحله نوینی از تاریخ خود وارد گردید.

تشریح فعالیت های رضاخان که متوالیاً وزیر جنگ و رئیس قوا و نخست وزیر و بالاخره در ۱۹۲۵ به تخت سلطنت جلوس و تاج کیانی را تصاحب کردار تباطلی بامن نداد زیرا که در مدت زمامداری رضا شاه در ایران نبودم و نتوانستم نشو و ارتقاء این کشور را مراقب باشم بلکه از دور نظری باو ضاع آن داشته ام و تنها از ایرانی که شناخته ام صحبت میکنم روابط من بادوستان ایرانی در پاریس و مطالعه روزنامه های تهران و غیره بمن اجازه داده اند که عقیده خود را نسبت بایران نوین بطور اختصار اظهار نمایم. صرف نظر از تنقیداتی که پس از استعفای رضا شاه از او کرده و میکنند از قبیل دارا بودن صفات (استبداد و میل به ثروتمندی و غیره) (۱)

(۱) همه میدانند که رژیم رضا شاه مورد تنقید روزنامه پیکار که در برلن بوسیله مرتضی علوی در ۱۹۳۱ چاپ و منتشر میگردد قرار گرفت و نظر با اعتراض سفارت ایران این روزنامه در ۱۹۳۲ توقیف و مطبعه جرمیه شد و علوی نیز تبعید گردید.

من عملیات او را میستایم کارهای او همه نسبت باحوال ایران مفید بود این مرد باعزم و همت پس از آنکه مرحله اقتدار رسید وزمام امور را بدست گرفت وارث يك کشور فلاحی گردید که فائد و سایل ارتباطی بود و در نتیجه جنک بکلی فقیر و ناتوان شده و هرج و مرج و ملوک الطوائفی در آن میدان وسیعی داشت قدرت مرکزی ابداً ظهور و بروز نداشت در چنین کشوری بود که در زمان سلطنت پهلوی تغییرات و تحولات اساسی مهمی در تمام شئون ملی ایران پدیدار گردید مانند طرق ارتباطی و ساختمان راه آهن سراسری که وسایل نزدیکی و معاشرت ایرانیان را فراهم ساخت چادر نشینی و بیابان گردی روبرو به نقصان رفت خدمت نظام اجباری شد طبقه روستائی برای پرداخت مالیات وضع مرتبی دید و استبداد و دلخواه مأمورین از میان رفت و بطور کلی مالیات مستقیم و غیر مستقیم شکل منظمی بخود دید بودجه مملکت منظم شد مسکوکات با اصول علمی رایج گردید فعالیت بانکی از تحت قیمومیت بیگانگان بیرون آمد استقلال و آزادی گمرک و مسائل قضائی بوجود آمد قوانین غربی قائم مقام قوانین شرعی گردید روحانیون از مسند محاکمات و قضاوت و دخالت در امور بر کنار شدند ایجاد کارخانه های صنعتی گوناگون بمحصولات کشور قدر و قیمتی داد قشون منظمی بوجود آمد و امنیت در سراسر کشور حتی در زوایای دور افتاده مملکت حاصل شد و بسا کارهای دیگر که شرح آنها موجب تطویل کلام خواهد شد. اینها همه از ابتکارات سلطنت نوین ایران است احتیاجی با ثبات نیست که ایجاد این وسایل در تمام اوضاع و احوال و شئون ملی و زندگی ایرانی بالطبع پیوستگی و الحاق مطبوعی بوجود آورد. در میان تمام عناصر ایرانی یکنوع فعالیت اقتصادی و اجتماعی بامسئولیت مشترک بروز کرد قوانین قضائی که از پای بند مذهبی آزاد شد تغییراتی در خود دید و بطور منصفانه اجرا گردید. عملیات بی اعتبار قدیم از میان رفت و فکر اقتصادی که تا کنون بی تاثیر و نتیجه مانده بود بکار افتاد و توسعه یافت و بالاخره حیات خانوادگی و اجتماعی بواسطه آزادی زنان در طریقی افتاد که میتوان مدارج ترقی و آثار خوش آنرا در آینده پیش بینی کرد. با فراهم شدن این اوضاع دیگر نمیتوان اهمیت فردی را در حرکت تدریجی تاریخی انکار نمود.

بالاخره من میدانم که لیاقت و عزم و همت و اصلاح طلبی رضا شاه موجبات استحکام و تشکیلات ملی ایران را فراهم ساخت. اگرچه تشکیل مائیت از زمان صفویه (در قرون ۱۶ - ۱۷) شروع شد که برای پیشرفت مقاصد خود در تحت عنوان مذهب تشکیلاتی دادند و بیکر اداری و پیوستگی و تشکیل کادر اتحاد ملی را بوجود آوردند ولی سلاطین اخیر این سلسله نتوانستند بطوریکه باید آنرا حفظ نمایند زیرا که لیاقت و شایستگی این کار را نداشتند. مخصوصاً در دوره سلطنت قاجار این بی لیاقتی بحدی رسید که بیم آن میرفت که یکباره کشور ایران بحالت بردگی در آید اما ظهور رضا شاه ثابت کرد که ایران در گذشته پر افتخار هزاران ساله خود همیشه قوای محکم و استواری را محفوظ داشته و پیوسته در موقع مقتضی بمعرض بروز خواهد آورد.

در این ساعت که من این سطور را مینویسم بنا بر تصرفات نظامی مشترک انگلیس و شوروی عملیات رضاشاه در معرض تنقید واقع شده است تجربیات و مطالعات من در امور ایران مرا از این همکاری دو همسایه قوی در تردید انداخته است و جای بسی افسوس است اگر این دخالتها بطول انجامد و بواسطه نیرنگ های بیگانگان و اغراض آنان دوباره ایران در دریای هرج و مرج و بی نظمی غوطه ور گردد. استعفای رضاشاه را میتوان یکنوع انتقام دیپلماسی انگلیسی دانست زیرا که این دیپلماسی در طی سلطنت ۲۰ ساله رضا شاه مکرر بشکست برخورد که مهم ترین مواقع آن بدون بحث الغای امتیاز نفت در سال ۱۹۳۲ می باشد که بنفع ایران دوباره تجدید شد در حال مقاصد انگلیس و شوروی نسبت بایران هر چه باشد من یقین دارم که بالاخره پیک مخالفت میهن پرستانه سخت و مؤثری بر خواهد خورد. اگر ایران در هنگام زوال قاجار در ۱۹۲۱ توانست در مقابل مداخلات انگلیس مقاومت نماید بدون تردید میتواند در آتیه بانسل جدیدی که از محصلین مدارس غرب تشکیل یافته با هر اقدامی که برضد استقلالش باشد با تمام قوا مواجه و مقابل گردد. پاینده باد استقلال ایران.

سپتامبر ۱۹۴۱. پاریس